

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE9923

فِي شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ
وَمَا نَدْعُوهُ إِلَّا حُشُونًا مُّجْتَمِعَةً

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا نَدْعُوهُ إِلَّا حُشُونًا مُّجْتَمِعَةً



وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا نَدْعُوهُ إِلَّا حُشُونًا مُّجْتَمِعَةً

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا نَدْعُوهُ إِلَّا حُشُونًا مُّجْتَمِعَةً

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا نَدْعُوهُ إِلَّا حُشُونًا مُّجْتَمِعَةً

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا نَدْعُوهُ إِلَّا حُشُونًا مُّجْتَمِعَةً



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد الممنونين كل حمد اليه موقفا بغیر عذر متصل ليس له انقطاع + ما فيه كذا ولا
فخر الصلوة لغشى احدا + والاه وصحبه اهل التقى بايد دانست که در اصطلاح اهل حديث ائمه اثنا
بسیار کرده اند از آنجا قاضی ابو محمد را می خواند کتابی بود که در حدیث فاضل نوشته لیکن بسیار به اصطلاحات ایراد
نکرده و حکم ابو عبد الله بنیابوری هم تالیفی درین باب نموده اما تندیش را ساخته و تزیین نه چندانست را به یغیبه
تالی و شد کتابی درین فن نوشته و استخراج ضوابط کرده اما چیزی باز روی برای تعقب باقی مانده بقیه خطیب
بغدادی آمد و دروق این روایت کتابی تصنیف کرد و نامش الجامع لا و اب الشیخ والسامع نهاد و هیچ تالی
حدیث نیست مگر آنکه در آن کتابی مقرر نوشته حافظ ابو بکر بن نقطه گفته هر که انصاف کند بداند که حدیثی بعد
عیال اندر کتب وی و بعض دیگر که بعد از خطیب آمدند نصیبی ازین علم گرفتند قاضی عیاض کتابی لطیف تالیف
و مونسوم بالاع ساخت و ابو حفص سیاحی جزوی درین باب کاشت و نامش فالایسع الحیث بهمه نهاد بعد از
دیگر بروی کار آمد و شهرت گرفت و در آن بسط و اختصار بنا بر زیادت علم و سهولت فهم رفت تا آنکه حافظ اقبی
ابو عمر عثمان بن عبد الرحمن حروف باین اصطلاح شهرت یافت و درین مقدمه تالیف کرد و در حدیثی که
علوم حدیث جمع کرد و به تمذیب فنونش پرداخت و شیئا بعدی آنرا املا ساخت لهذا ترش
لیکن اینقدر شد که تصانیف متفرقه خطیب را یکی کرده اشتات مقاصد را فراهم نمود و خود را غیر او

اهل اثر را با تحقیقات شایسته و توضیح با هیئت بروجه اختصار غیر مختل و ایجاب زائمل برای فارسی خوانان از طلب علم هدیه
نوشته آمد تا عموم نفیض شامل هر که و همه غنود و نزد احتیاج و استدلال با حادیت یکا آید و اطالت بحث را درین فن
اگر چه امکان تمام بود بوجه آنکه مواد این علم نزد محضر سلطه مجده تعالی بروجه تمام وجود دست لیکن حکم کلام ماقول و دل
اقتصاد بر ذکر کلمات که طالب را از ان چاره نیست اختیار آمد معذاک بسیار از رسائل این فن فائق است چنانکه
عارف و عابراین علم شریف نزد مطالعه مخفی نخواهد ماند و فایده نام تجنیض **مشبه الی اصول الی احادیث الرسول**
نهاده آمد و بالمد التوفیق و هو المستعان و انما الاعمال بالنیات و انما کل امرء انوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله هجرة
الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی دنیا یصلیها و امراته و اولادها فیه هجرة الی ما باجر الیه یفوق علی من حدیث عمر بن الخطاب رضی
بهذا لکنه علم سنا که از علم حدیث نیز گویند علی است که بحث میرود در ان از احوال صحت یا ضعف حدیث نظیر تصحفات
و غیره تا بدان علم که کند یا اثر ترک نمایند و ازین حد موضوع و غایت وی نیز معلوم شد و این حد را دل علی العمل گفته
وقیل انه علم بحث فیه عن شئ العین معلوم است و اولها لفظا و معنی من سیر القبول و الراد و ما یصلح و کلم من کیفیت تحمل الحدیث
و روایت و کیفیت ضبط و کتابه و آداب راوی و طالبیه و قیل فی رسمه ما هو اخصر و مداته علم یفیدت بحال الراوی و المروء
من جهة القبول و الراد و موضوعه الراوی و المروء من هذه الجهة و غایته معرفة ما یقبل و باید درین ذل و گفته اند که موضوع
این علم ذات رسول است من حیث انه رسول و حدیث است که بدان اقوال و افعال و احوال رسول شناخته
و غایت وی فوز است بسعادت داین و این ظاهر نیست بلکه اولی آنست که موضوع حدیث است و غایتش عمل بحیث یاتیک
عمل بدان و نزد بعض عرض از ان صیانت حدیث رسول از غلط قول غیر اوست هر که باشد و هر کجا که باشد و غایتش فوز
با تبارع رسول است تا در عمل به حدیث رسول و تعقیب اقوال غیر وی و علم باشد و فایده علم را در اسلام و علم
ایمان است تا اگر تو نویس مساک و همت غصام ندل او جسته است را از ان کسل و بل رای خوان لغیر خود و هر جوان
رسول الله صلی الله علیه و آله و آله اهل حکمت و عقول در شان علوم از رسائل و موضوعات و اعراض ذاتیه و مبادی تصوریه
و تصدیقیه ذکر کرده اند خود در علوم شان تمام نمیشود تا به علوم شرعییه چه رسد و این علوم را یعنی بر امور مذکوره که در ضیق عین
بیش نیست و این امور را تابع قواعد حکمیه و منطقیه گردانیدن بران تکلفات بارده منطبق ساختن جزا و فلسفی یا
متفلسف و عقول نمی آید و لغو و بالمد مر و خاک و تخریب علوم معتبره در فن حدیث یکی علم جرح و تعدیل و علم دفیات رجال و
روایات است و درین علوم خود هیچ موضوع و اعراض ذاتیه نیست پس قواعد این قوم را اصول ساختن و علوم شرعییه
تابع آن گردانیدن کما فی غی نباشد و مشهور در نجاد و غیره است یکی علم حدیث دیگر علم اصول حدیث مثل فقه و علوم اصول فقه و فقه
که احادیثی متعددی بیان آن شده باشد و این که در حدیث است با احوال و اقوال و تقریرات و غیره که در حدیث است

با اساس آنها و تمیز صحاح و حسان و ضعاف از خلاف آنست و علم اصول حدیث علی است که بدان توصل می جویند
 بسوی معرفت صحاح و حسان و ضعاف حدیث تنها و سناد او تمیز کردن آن از خلاف وی و توضیح این سخن آنست که
 هر یکی از این معرفت و تمیز مبنی بر معرفت احوال روایست است از صدق و ضبط یا عدالت و ضعف و عدم آن و برین
 و این حاصل نمیشود مگر از علم حجج و تعدیل و معرفت اتصال و عدم آن و این حاصل نمی شود مگر از علم تاریخ و فیات
 روایات و ولادات ایشان و امثال ذلک و هر یکی از این هر دو داخل در علم اصول حدیث است فستبر در خواص
 فی علم حدیث الرسول در بیان حاجت بسوی این علم نوشته که بپایین عقیده و دلایل نقلیه ثابت است که نفس علم از افضل
 ثمرات عظمیای و اعلی درجات است و اهم انواع علوم دنیائیه و اشرف آنها در عالم حدیث رسول خداست
 صلعم زیرا که ثانی ادله علوم اسلام و ماده اصول و احکام و ملوک کلام ملک علام است و بصحت پیوسته که نیک سعادت ابدیه
 و کرامات شریعیه اتبع وی صلعم است و این مسیر نمی شود مگر بعد علم با فعال و اقوال و تقریرات و بی صلعم که تغییرات بسیار
 میرود و این علم نقلی محض است زیرا که تعالی او جز پیش و خبر صورت نه بند و خبر عملی صدق و کذب باشد پس لابد باشد از نظر
 در روایات مجربین حاجت ما نسبت بسوی قانونی که بدان صحیح اخبار را از سقیم و سدر از هر مل و متصل را از منقطع باز
 شناسند و این قانون علم اصول حدیث و سناد است و موضوعش حدیث رسول صلعم زیرا که در آن بحث از عوارض می رود
 اگر چه بعضی از آن ذاتی نبود انتی جمله مقدمه در بیان مبای و بی این علم و آن چند لفظ است یکی متن که گفت
 چیزی را گویند که بدان که کلامی مقوم و متقوی شود و در اصطلاح آنچه نتهی گردد بسوی او غایت سناد کلام پس متن حدیث
 لفظی باشد که مقوم می شود بدان معنی لیکن بر مقتضای این نبرد و تقریر تحقیق متن در حدیث فعلی و تقریری صورت
 نمی بیند پس اولی آنست که بین گویند این امتیاز بی نهایت است از طریق ادلای و اختلاف کرده اند و آنکه
 حق حدیث رسول است یا قول مجانبی از وی صلعم و اول اعلی انواع متن است و ثانی از نظر زیرا که سنت قول است یا عمل
 یا تقریر و منی تقریر آنست که مثلاً شخصی در حضرت رسول صلعم یاد عسری کاری کرد یا بخی گفت و وی صلعم بدان مطلع
 شد و ازان نمی نکرده و بران انکار نفرمود بلکه خاموش شد و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت و این دلیل است بر جواز
 و مثل اکل صلب زدی و وی صلعم پس این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و درین خود هیچ خلاف نیست
 اتفاق در دو چیز است یکی آنکه چون تقریر دلیل را در اتفاقا حرج پس خاص برای مقرر است یا عام است یا سراسر کلمات
 بعضی باول رفته اند مثل قاضی بوجه آنکه تقریر را کدام صیغه عام نیست پس متعدی بسوی غیر او نشود و حق آنست که
 غیر غالب باین حکم از کلفین همچو غلبه طلب باج حکم است چنانچه بازی نقل آن از جمهور کرده مگر این وقتی است که تقریر را
 مخصوص بموم سابق نباشد و رنه برای مقرر است و واحد بود یا جماعت و اگر تقریر در چیزی است که تخریش سابق نموده
 پس این تقریر ناخ آن تحریم خواهد بود چنانکه جماعتی از اهل اصول بدان تصریح کرده اند و موافق و مسند رج است تحت

بمثل وصال صوم و زیادت بر چهار زن پس این قسم خاص و دست مسلم غیر وی را در این مشارکت نیست که آن هم چنین
 در اینجا توقف کرده که آیا تاسی بوی مسلم در آن منوع است یا نه و گفته که نزد ما که نقل لفظی یا معنوی درین باب
 نیست که صحابه درین نوع اقتدای وی مسلم میکردند و نه کلام دلیل مقتضی این معنی نزد ما متحقق شده پس این محل توقف
 و شیخ ابو شامه مقدسی در کتاب خود در افعال وی مسلم میان بیاح و واجب فرق کرده و گفته احدی را اقتدای وی
 مسلم در اینجا و امیاح بود نیز مثل زیادت بر اربع و در واجب بروی مسلم اقتدای میسر مثل ضعی و و تر و همچنین محرم
 مثل اکل ذی باریجه که بهیه و طلاق مکروه و حقه آنست که در آنچه تصریح کرده و گفته که این خلص بمرئ است اقتدای بوی
 تبسیر سده هر چه باشد مگر بشری که خاص کند ما را از آن مثلا اگر فرموده که این کار بر من واجب است و برای شما مندوب
 بجا آوردنش ثوابیست آن خواهد بود که ارشاد مالسوی تدبیر فرموده نه بجهت آنکه بروی واجب بود پس ما را باید کرد
 و اگر گفت که این کار را میباح یا حلال است و دیگر هیچ نگفت پس ما کردن آن کار و حلال و مباح گفتن آن برای خود نیز
 مثل وصال و این بر تقدیری است که عدم ورود دلیل دال بر کراهت وصال برای خود فرض کنیم و اگر دلیل بیاییم
 ثابت شود که وی مسلم چند روز وصال کرده برای تکلیف کسیکه منتفی از وصال نشد پس فعل آن باین دلیل را جایز باشد
 و در اینجا اعتبار اقتدای مقتدی بوی مسلم مثل این زیر میکنند و اگر فرمود که این فعل بر من تنها حرام است و نگفت که شمارا
 حلال است پس در تنزه از فعل آن مضائقه نیست آری اگر چنین گفته است که حرام بر من و حلال برای شماست آنگاه
 از آن فعل مشروع نیست زیرا که در ترک حلال و برع نباشد پیغمبر آنکه ایهام وی مسلم با انتظار روحی باشد مثل عدم تعیین نوع
 چ مثلاً قومی گفته درین امر اقتدایا باید کرد و جمعی گفته نباید کرد اما ما بحرمین در نهایت فرموده نزد ما این سخن موقوفه ظاهر است
 چه ایهام وی مسلم محمول بر انتظار روحی است قطعاً پس اقتدار درین فعل ازین جهت مسأله نباشد ششم آنچه باغی بر اطلاق
 عقوبت کرده مثل تصرف در مال غیر و در اینجا نیز اختلاف است تعیین مجوز و قیل لا يجوز و گفته اند که این موقوف بر نفرت
 سبب است بالاجماع و حق همین است پس اگر سببی که بهمتش این کار کرده واضح شود میرسد که مانع از مجرای او همان کار کنیم نزد
 وجود مثل آن سبب و اگر سبب ظاهر نشود نکنیم و اگر وی مسلم کاری میان دو شخص متداعی کرده است پس این جاری مجری
 قصاست و قضایان بر ما متعین است به فم آنکه فعل مجرب و عاصی باشد پس اگر بیانش وارد شده مثل تو وصال صوم
 که را یتقونی اصلی و خذو عنی مناسککم و همچو قطعید سارق از نوع که بین آید سزا هست پس نیست خلاف در آنکه این فعل
 دلیل است در حق ما و بر ما واجب است و اگر بیان محل است حکم آن محل از وجوب و ندب خواهد بود مثل افعال حج
 و افعال عمره و صلوٰه فرض و صلوٰه کسوف و اگر اینچنین نیست بلکه ابتدا و اوار و شده پس در آن اختلاف است بر تقدیر
 معلوم شدن کدام صفت او از وجوب یا ندب یا اباحت نزد بعض امت و مسلم درین فعل مثل است مگر آنکه
 دلیل دلالت بر اختصاص بوی مسلم کند و نه با هوای حق و هم آنکه امتش مثل است در عبادت نه در غیر آن و هم است

چهارم آنکه نیست شرع از برای ما که بدین و اگر کدام صفت در حق او معلوم نشده بلکه قصد قربت در آن ظاهر نیست پس
 درین قسم هم اختلاف است یکی آنکه برای وجوب است و باین قائل است جماعتی از معتزله و ابن شریح و ابوسعید اصفهانی
 و ابن حیران و ابن ابی هریره و غیره استلال کرده اند بقرآن و اهل بیت و معقول که بجای خود مذکور است دوم آنکه برای
 ندب است و این را جوینی و غیره باین استدلال کفایت کرده و گفته فی کلامه ماید علیه و رازی در محصل گفته ان هذا هو
 نسب الی الشافعی و زکری و زکری ذکر کرده که کجایش از تعالی و ابی حامد مروری نموده اند و اینها نیز استلال بر معنی نقل
 و اجماع و معقول کرده اند و سوم آنکه برای ایاحت است و رازی در محصل گفته و این قول مالک است و جوینی کجایت قول
 یا باحت در اینجا نکرده زیرا که قصد قربت جامع است و اولادین نیست و لکن ابن سہمانی و آمدی و ابن الحاج کجایش حمل
 علی اقل الاحوال کرده اند چهارم وقف است و رازی در محصل گفته این قول صیرفی و اکثر معتزله است و بنو الحنفیه
 و ابوالحسن کجایش را اکثر اصحاب شافعی کرده و نیز از دقاق آورده و قاضی ابوالطیب طبری آنرا اختیار کرده و در
 آنرا از صیرفی و اکثر معتزله کجایت نموده و نزوم هیچ معنی برای وقف در هیچ فعل که قصد قربت در آن ظاهر نیست
 زیرا که قصد قربت نفعی را و از اباحت بسوی مافوق است و متیقن از مافوق او ندب است و اگر قصد قربت در آن ظاهر
 بلکه محذور مطلق است پس در آن نسبت با اختلاف است بر اقوال یکی وجوب دوم ندب و ثانی حق است و آنکه بر چند فعل
 وی صلعم قصد قربت نمایان نشود لیکن لابد است که از برای قربت باشد و اقل متقرب بر بندوبست و نیست ایلی و الح
 بر زیادت بر مدب پس قول بدان واجب باشد و قول با فاده اباحت ناجائز چه اباحت شیعی یعنی استوار اطرین او قبل
 وجود شرع بدان موجود بود پس قول بدان افعال فعل صادر از وی صلعم است و این تقریط است چنانکه حمل فعل محذور
 بر صلعم

چیزی را پس کش و تراسی نوی صلعم حکم فعل اوست این معانی گفته اند اگر رسول اسلام شنید واجب علیها متابعت بیه الاثر
 انه لما قدم الیه الضب فامسک عنه و ترک الکلمه امسک عنه الصحابة و ترکوه الی ان قالوا هم ان لیس فی رضی قومی فاجدنی عافیه
 و اذن لهم فی الکلمه و بکذا ترک صلعم الصلوة اللیل جماعه من شیه ان کتب علی الامه و برین بحث متفرع است آنکه اگر حادثه مخصوص
 وی صلعم حادث شد و در آن کلمه پیمیزی نفرمود ما را حکم در نظائرش میرسد یا نه قاضی ابویعلی بادل رفته و بعضی حکمینی
 و اما قول وی صلعم پس معنی آن ظاهر است و بحث در آن راجع بسوی تعارض میان قول فعل وی صلعم می شود و آنرا صورتها
 که اهل اصول فقه ذکرش کرده اند و دوم حدیث و آن دلالت ضد قدیم است شتق از حد و ضد قدیم و درین کفر
 کلام متعل می شود و جمع آن احادیث است بر غیر قیاس و فرما گفته و احدا حدیث آمده است باز در جمیع حدیث
 گردانیده ذکر ما جوهری و در اصطلاح از باب این فن عبارت از قول رسول صلعم و کجایت فعل و تقریر اوست
 و ظاهر آنست که لفظ فعل متداول قول است زیرا که فعل لسان است بلکه شباهل تقریر نیز پس لابد است که تخصیص فعل

بیا فترت میان هر سه مذکور را از وتر قاله الشوکانی و الموتر الباقی تناسبت در نقل ظاهرست و
 مناوی گفته التواتر لثمة متابع الشئ فردی و قد استنبال المبرر گفته التواتر لثمة المتابع و هو کون الشئ
 بعد الشئ بفترة انتی و در اصطلاح خبر قومی نیست که در کثرت تا آنجا رسیده اند که علم بقول ایشان حاصل شود و در ظاهر
 گفته متواتر خبری است که روایتش در بسیاری بجائی رسیده اند که عادت تو اطلو و توافق آنها را بر کذب محال میدانند
 مثل مخبرین از وجود مکر و غرزه بدرستی و در بعض کتب چنین آمده که هر چه کم عقل با قنای تو اطلو آنها را بر کذب و هر چه
 تعریف صحیح نیست زیرا که هر چه عقل بواسطه عادت باشد و شاید که تعبیر عادت بنا بر اشارت پیچیدگی که موجب جزم
 عقل باشد و آنرا در شرط است یکی آنکه علم ایشان ضروری بود و مستند باشد بسوی محسوس شاید مجموع چه اگر اخبار از
 حدوث عالم یا از صدق انبیاء یا از نقل کنند حاصل علم نباشد و تعلید بعد معین در تواتر بی سند است راجح نمی شود بسوی
 عقل و نقل بلکه ضابطه دران حصول علم ضروری است چون این علم حاصل شد معلوم کردیم که متواتر است و الا فلا و هذا
 قول اجماع و هو احتی و در نه خط القیاد و دوم آنکه هر دو طرفش در وسط در حد تو اطلو بر کذب بیا یک کثرت مستوی باشند
 و این بلوغ دائمی باشد اول آن همچو آخر و وسطا و همچو طرفین او بود مثل قرآن و صلوٰه خمس و اعداد رکعات و مقدار
 زکوة و امثال آن و از اینجا است که با وجود کثرت در عقل ما را علم بصدق یهود و درین سخن حاصل نیست که موسی علیه السلام
 تبارخ شریعت خود را نکذیب کرده و همچنین بصدق شیعه در نقل نص بر امامت علی و بصدق بکریه در نقل نص بر امامت
 ابی بکر رضی الله عنهما زیرا که این نقول و الا اتحاد بود و بعده چون افشای آن شده ناقصان بسیار برای آن هم رسیده اند پس در خود
 اعتماد نباشد و در علم حاصل تواتر اختلاف است مذرب جمهور آنست که ضروری است و کجی و ابو الحسین بصری گفته اند
 که نظری است و غزالی گفته شکی ثالث است نه اولی است و نه کسی بلکه از قبیل قضایا قیاسا تا معاست و مر قضا
 و آدمی دران توقف کرده اند و سمنیه و بر همه گفته اند که اصلا مفید علم نیست شوکانی گفته حتی قول جمهورست زیرا که نفوس
 خود را جازم بوجود بلا و غائبه از خود و بوجود اشخاص ماضیه پیش از خویش خالی از تردید می یابیم چنانکه جزم بوجود شهادت
 میداریم پس بکبر حصول علم ضروری بتواتر همچو منکر حصول علم ضروری بمشاهدات است و این مفسطه پیش نیست و حاصل
 مستحق مکالمه نبود بعد گفته که پنجاه حرف احسن اهل الاسلام و الا من العقل و فی ان خیر التواتر کیون مفید العلم الضروری
 و ما روی من الخلاف فی ذلک عن السمنیه و البرهانه فهو خلاف باطل الاستحقاق لانه الجواب علیة انتی حافظ ابن حجر گفته
 آنکه نیگونی متواتر مفید علم نظری است چیزی نیست زیرا که علم بتواتر کسی اهم حاصل است که اطمینان نظر ندارد و مثل عامی
 چه نظر عبارت است از ترتیب امور معلومه یا منطوقه که بدان توصل بسوی علوم یا ظنون کنند و در عامی این اطمینان
 نیست پس اگر نظری می بود عامیان را حاصل نمی شد انتی و محلی در شرح جمیع انوار مع گفته لا خلاف فی انه ضروری انتی
 و شتر اطاعت الله تعلین خبر متواتر بعضی کرده اند صحیح نیست زیرا که حصول علم ضروری بخبر متواتر متوقف برین شرط

در فقهات صفه شریف حدیث من بنی مسجد و حدیث الایمة من قریش و حدیث حنین جنج و حدیث نمی از صلوة
 مساوی گفته اند از گفته سابق بعزیز از عرش برای موت سعد و حدیث الشقاق قرآنی و حکم ابو سعید گفته
 بود الشی بفرقة انتی و در اصطلاح انتی از صحابه را وی است و نقل بدان متواتر شده تا آنکه داخل حدیث متواتر گشته و
 گفته شده ابوابی حدیث غدیر خم بنفاد و بیخ طریق ذکر کرده و آنرا در کتابی مفرد نموده و نامش کتاب الولائیة ناموده و صاحب
 مثل بزی در طرق وی کاشته و حکم متواترش فرموده و ابو العباس بن عقیقه حدیث غدیر خم را بیکصد پنجای طریق
 نموده و کتابی مفرد در آن بکاشته و سعید محمد بن ابراهیم وزیر در تحقیق الانظارا زانسانه متواتر حدیث رفع الیدین نیز در
 غیر نام ناز را ذکر نموده و گفته موی است بطریق کثیر این غلبه گوید سیده فصحایی را وی و هستند سیاهی چارده کس شمرده و حفاظت این کثیر
 حدیث کثیفه وزیر الدین و اوه اوجع ساخته پنج کس سانی که نموده اند شش نفر بخت نیز هستند و حکم این گفتار است و حدیث
 عقیقه و آنرا از خصائص این حدیث شریف گردانیده و نموده اند حدیث مسیح علی الخفین است این قتی العید این حدیث را در سنن صریح است
 زده که گفت حدیثی سبعون مراب صاحب محمد صلعم انه سمع علی الخفین و ابن عبد البر گفته انه من السنن المتواترة و وزیر الدین گفته
 و اوه اکثر من تسین مراب الصحابة منهم العشرة انتی سعید محمد بن اسمعیل امیر نوشته و قد جمع الایمة ما تواتر لهم من الاحادیث النبویة
 آخرهم فیما علمت خلاصة القبول فی نزل حرم الدعیان جمعی فی الابحاث التي تکلف علی مسائل شتی انتی و آنکه این وزیر در حدیث
 متواتر این طور کرده که علم محتش بکثرت روایات معلوم شده باشد و آنرا علم بصحت که ناشی از کثرت روایات باشد لازم است
 پس غیر خافی است که علم بصحت تسلیم علم یقینی نیست چه صحت احادیث نیز گاهی معلوم میگردد و علم یقینی بعضی است و بعضی آید
 قسم دوم خیر احادیث جمیع احادیث لطل و ابطال و آن خبری است که تا حدیث متواتر رسیده کافی انحصار غیر متواتر است
 ارتباط میان هر دو باعتبار استعراق و عموم مستفاد از موصول است ورنه آنچه منتی بسوی تواتر نشود خبر واحد است
 نه احادیث خبر واحد و لغت همان است که شخص احادیث گفته و در صطلح آنچه در آن شروط تواتر فرهم گشته و آنرا غایب
 شد که خبر واحد و در عرف ایشان منحصر و خبر ناقص و احدیت بلکه خبر یک ناقل آن دو کس یا زیاده باشند نیز خبر واحد است
 مادامیکه منتی بعد تواتر نشود و گاهی گفته اجماع خبری است که بنفسه مفید علم نیست خواه اصلا افاده نکند یا کند لیکن بقرآن
 خارج از وی پس میان او و تواتر هیچ واسطه نیست و این قول جمهوریت و احمد بن حنبل گفته خبر واحد بنفسه مفید علم است
 و این جزو در کتاب الاحکام حکایتش از داود ظاهری و حسین بن علی کرمانی و حارث بن عاصمی نموده و گفته و به نقول و این
 خواننده احکاماتش از مالک بن انس آورده و خودش اختیار کرده و در تقریرش اطلالت نموده و شیخ و مبرور از بعضی اهل
 حدیث نقل کرده که بعضی احادیث موجب علم است مثل حدیث مالک بن عوف عن ابن عمر و ما شبیه و از ابو بکر قفال مروی است
 که احادیث موجب علم ظاهر است یعنی علم نظری ظنی در نصب السکر گفته و قد تفقید العلم اعنی النظر فی اذات
 قرآن للحجری و مراد بقولت افاده احادیث برای علم و مراد بقرآن قرآن زانده بر قرآن غیر منفک از خبر است

و آن چیز است که لازم خبر باشد از احوال نفس خبر مثل میات مقدار که موجب تحقیق مضمون قوی بود و در مخبر یعنی مضمون
بودن او موصوف بصدق و مباشرا مخبر به و در مخبر یعنی واقع که اخبار بوقوعش کرده بنا بر آنکه امر قریب الوقوع
پس حاصل میشود علم بعد اقل با امر بعد الوقوع است پس حاجت اقتدای بسوی اکثر آن از متواتر است و نه حاصل مانی العصد
و حاشیه و غیره و لیکن کلام ما در غیر این قرآن است که مثال بدان شتر شده مثل خبر ملک بموت ولد او با انضمام قرآن
صرح و جنازه و خروج مخدرات بر حال بنابر غیر مقتادنه موت مثل او و خروج ملک و اکابر ملک او که قطع بصحت این خبر
میکنیم و بدان موت ولد معلوم مایشود و این را از انفس خود بوجدان ضروری می یابیم شکی بسوی آن متطرق نمی شود
یا حصول علم بغیر قرآن باشد مثل علم بمضمون خبر بقرآن مثل آنکه واحد نصف اثنین است یا بنظر مثل آنکه عالم حادث است
و سید محمد ابن وزیر در مختصر گفته خبر مخفیون بقرآن عزیز الوجود است بلکه عضد الدین در شرح مختصر گفته ان ذلک الیوجد فی الشیخ
و انه لا یشرط عدالة المخبر فیما یعلم باقرآن انتهى و حافظ ابن حجر برای خبر تحت بقرآن نوها شمرده از انجمله احادیث است که در صحیحین
و بعد تواتر رسیده و این احادیث مخفیون است بقرآن از انجمله جلالت این هر دو درین شان و تقدیم در تیسر صحیح بر غیر خود را
و تلقی علماء این هر دو کتاب را بقبول است و نهما این تلقی اقوی است در افاده علم از خبر و کثرت طرق مقاصره از تواتر که آنکه
مختص بخبری باشد که احدی از حفاظ به تنقید آن پرداخته و مخالف میان دو مدلول او واقع نشده بنا بر اتفاق و ترجیح
و آنچه بعد از این است اجماع تسلیم صحیح حاصل شده و صحیحین ابر غیر خود در آنچه راجع بسوی نفس صحت است عزت حاصل
باجماع و این عزت از ان جهت است که احادیث این هر دو کتاب صحیح اند و بر وجوب عمل بران اجماع اهل علم است بغیر
توقف بر نظر دران نووی گفته ان الامتیه انما اجتمعت علی وجوب العمل بما فیها لكون احادیثها صحیحیه اوجه است از لا یحب العمل
الا بذاک فهو اجماع بانه کلام النبی معلوم و لا یحب العمل بکلام غیره و مسلم من افراد الامتیه انتهى و باجماع مذکور است که عمل
بمخبر واحد واجب است و تعب بدان واقع شده و قاشانی و ابن داود گفته اند عمل بدان واجب نیست و ماوردی نکاتیش
از اصم و ابن علی که کرده گفته این هر دو میگویند که خبر واحد و سنن و دیانات مقبول نیست و در دیگر ادله شرع پذیر نیست
و طالع از قبول نزد ابن علی و اصم عقل است و نزد قاشانی و اهل ظاهر شرع زیرا که سفید ظن است و ظن منعی چیزی از حق نیست
و جوابش آنست که این عام مخصوص است با آنچه در شریعت از عمل باخبار آحاد ثابت گشته است شوکانی گفته و باجماع هر حکما
کرده است در عمل بخبر واحد و بی چیزی صحیح متسک نیاورده و متنبع عمل صحابه از خلفای راشدین و غیرهم بر عمل تابعین
و تبع ایشان باخبار آحاد و اجاد است در غایت کثرت بحدی که مصنفی بسبب متنبع او نمی تواند شد و اگر از بعض صحابه
تردوی در عمل بدان در بعض احوال واقع شده باشد پس آن تردد بنا بر اسباب خارجیه است از ریت و صحت یا تمث
راوی یا وجود معارض راجع و مانند آن نه بنا بر آنکه خبر واحد قابل عمل و در خود قبول نیست انتی گویم خبر آحاد چه نعم
یکی مستفیض که سه کس از زیاد آنرا روایت کرده اند ابو اسحق شیرازی گفته اقل آنچه بدان استفاضه ثابت می تواند شد

و کس آنکه سبکی گفته بخواند بگوید ما آنست که مستفیض خبر نیست که مردم آنرا شل و شمرند و بعضی گفته مستفیض آنست
 که او را طریقی محصور باشد زیاده از دو و این به تفایضه برای جامعیتی از ائمه فقها درست سخی شده بدان بنا بر اقتضای
 از فاضل المارینی فیضا و این را مشهور گویند و بعضی اهل حدیث میان هر دو تفاوت کرده اند باین طوری که مستفیض آنست
 که در ابتدا و انتها برابر باشد و مشهور اعم است از آن و بعضی تفاوت میان هر دو بر کیفیت دیگر کرده اند و گفته که مستفیض
 آنست که امت تلقی آن بقبول کرده باشد بدون اعتبار عدد و تعیینی گفته این نوع و متواتر یکی است و لهذا حافظ
 این خبر فرموده که برین کیفیت این نوع از مباحث این فن نیست زیرا که همچو متواتر گردیده و متواتر از مباحث احادیث
 نیست و اطلاق مشهور بر مذکور و مشهور بر السندی آید پس شال خبری باشد که اسناد و احادیث زیاده دارد بلکه خود
 اصلا که اعم است از آن ندارد و قال حافظ ابن حجر حرج بلکه صرف شتم را در بر السند بوده است و حال آنکه وی موضوع است
 و سخاو بی درین باب کتابی جمیع نوشته و نامش المقاصد الحکمة فی بیان کثیر من الاحادیث الدائرة علی الائمة نه
 و مشهور قسم دوم خبر حاجت و در اشاد و فحول گفته مشهور آنست که مشتهر گشته اگر چه اشتهاش در قرن ثانی یا ثالث بوده باشد
 بعدیکه داخل اوثقات باشند و تواتر آنرا بر کذب متوهم نشود و بعد و قرن اعتبار شهرتش نیست بکذا قال الخفیه
 و برین تقدیر میان مستفیض عموم مخصوص من وجه باشد زیرا که بر خبر مروی که سبکی زیاده صادق است و انفراد
 مشهور از مستفیض باین طریقت که و کس آنرا در قرن اول روایت کرده باشد بعد و در قرن ثانی و ثالث متواتر گشته
 و خاص مشهور را قسم متواتر گردانیده و جامعیتی از خفیه موافق است و جمهور آنرا قسم متواتر قرار داده اند نه قسمی
 اتقی سید محمد بن وزیر در مختصر خود در باره عمل با حدیث گفته العمل به واحد لا جماع الصحابة لاجلهم و لا رساله صلوات الله
 و تقریر صلواته علی قبوله و حسن العمل بالنظر عقلا اتقی و این چهار دلیل است بر عمل کردن خبر احادیث و در روی
 روایت یکدیگر زعم کرده که اخبار را حاق قبول نیست پس دلیل اول که اجماع صحابه بر عمل با اخبار احادیث باشد شیوع
 آن میان ایشان بغیر تکیه و قضایای ایشان در آن داخل نه چهره نمی شود و لهذا گفته که این اجماع معلوم است نه ظنون
 و اما آنکه عمر رضی الله عنه خبر را بی مونسى استیدان قبول نکرد و ابو بکر خبر خیریه در میراث جده پذیرا نفرمود تا آنکه خبر
 با خود شایع آورد و پس جوابش آنست که اتیان شهود حدیث لازم بود خبر احادیث چون نکرد حال آنکه عمر چندینجا
 احادیث را عمل کرده بود و در خیانتهاست نمود پس فعل عمر دلیل تام مانع قبول احادیثی خواندند بلکه دلیل قبول است و مثل
 است آنکه علی مرتضی استخلاف را وی میگرد پس اگر حلف کرد قبول فرمود چه این مجزئ است و ثبوت است از وی که علم
 وجهه نه ریب در روایت زیرا که بین دافع او نیست چه جائز است که حالت فاجد در بین باشد بلکه این اخبار قوی طین
 بود و قبول روایت باین اتمی و درین است از قبول و باین معین و مفداک عمل بدان بعد معین محضرت که از احادیث
 نیست پس این دلیل است بر قبول احادیث و دلیل دوم ارسال آنحضرت صلوات الله علیه است احادیث را بسوی ملوک و اعدای ایشان

بهیوی ایمان کنند و او شان را تعلیم شرع نمایند و این نیز معلوم است هر کس سن نبوه و سحر و جادو را می شناسد این را
 نیز بالیقین می شناسد و باین رسال محبت پر مهر سل الیه قاضی می شد و آنحضرت صلعم خبر رسل آحاد که اخبار باسلام سلم
 از آنها و اقبلع متنس میگرد قبول میفرمودند و برین قبول و اقبلع احکام شرعی در باره فریقین مترتب می شد و آن
 از مهر سل الیهم نیکیست که این خبر واحد است عمل بدان واجب نیست و بسط این مسئله در اصول فقه است دلیل سوم تقریر
 وی صلعم سلیمین بر قبول اوست هیچ ناظر شک نمی کند در آنکه آنحضرت را عمل صحابه خود باخبار آحاد معلوم می شد در
 قضایای عیدیه که منحصر نمی تواند شد و برایشان انکار نفرمود بلکه بران مقرر داشت پس این دو دلیل است از است
 مطهر و یکی فعل دوم تقریر وی صلعم برین مدعا چنانکه دلیل عقلی است بعد از دلیل نقلی که حسن عمل بطن عقلاً باشد چه
 بالضرورة ما را معلوم است که اگر طعامی حاضر آید و یکی که گمان رستی با اوست خبر دهد که درین طعام هم است یا در طبعی
 که اراده مسکوکش دارد و رفته است یا زدی راه میزند عقل قاضی است بحسن ترک این طعام و طریق و اقدام بران خوب
 ملامت عقلاً و حسن ذم انیکس نزد او شان است و هر که عمل یا حاد را رد کرده او را وظنی است و وجه گریز آنست که احاد
 جز بطن افاده دیگر میکنند و جوابش آنست که در رد عمل بدان خود عمل بطن است چه لیلی قطعی دمد و عمل یا حاد بدست راد
 موجود نیست و این استدلال زیادت براد که بخت الفکر است چنانکه گفته بود الا ما زید علیه غیره ~~صلعم~~ و احوال بطن
 خبر واحد که رواتش عدول باشند مقبول است و این یک نوع خبر احاد است و آنکه صدق خبر به مرجع نباشد مرد و دست
 و این نوع دیگر است و نوع سوم متوقف فیست حافظ این حجر گفته عمل بر قبول از ان جهت واجب است که در ان یا اصل
 صفت قبول موجود است که عبارت از ثبوت صدق ناقل باشد یا اصل صفت رد که آن ثبوت کذب ناقل است یا این
 صفتها یافته نمی شود پس او را غالب بطن صدق خبر است بنا بر صدق ناقلش پس ان اخذ کرده میشود و در ثانی
 غالب بطن کذب خبر است بنا بر ثبوت کذب ناقلش پس انداخته می شود و تمسک بدان نمیرد و در ثالث اگر قریه ملحقه
 با حد تقسیم یافته شود ملحق گردد بدان ورنه در ان توقف کرده اید انتم پس متوقف فیست در حکم مرد و دست حال آنکه
 هر خبر محتمل صدق و کذب است من حیث انه خبر پس لابد باشد برای ترجیح یکی از دو جنمال التمیز و چون جمیع حقوق و شهادتی مانند
 احتمال و با بطل افاده خبر احاد برای بطن یا علم مفید نیست که کدام مقوی با وی مضاعف باشد یا آن خبر مشهور است مقفیض بود و در خصوص
 خود هیچ خلافی در میان نیست و نیست در آنکه خبر واحد که اجماع بر عمل بمقتضای او واقع شده مفید علم است زیرا که
 وقوع اجماع بران خبر مذکور را از جنس معلوم الصدق گردانیده چنین خبر واحد که است آنرا تلقی بقبول کرده باشد مفید
 علم است اگر چه بعضی عامل به بعضی متاوان باشند و احادیث صحیح بخاری و مسلم از همین قسم است زیرا که هر چه درین هر دو
 است تلقی آن بقبول کرده و هر که بعضی از ان عمل نموده آنرا تاویل کرده و تاویل فرع قبول است و اختلاف کرده اند
 و خبر واحد که محقق بقرائن باشد نزد بعض مفید علم است و نزد بعض نه و این خلاف لفظی است زیرا که اگر قرآن قوی

هستند بچشمی که هر عاقل را نزد آن قرآن علم حاصل میشود و خبر مذکور از قسم معلوم الصدق باشد و نه هیچ وجهی برای
 قول اکثر که علم بقرآن حاصل میشود و نه بغیر آن نیست و خبر غیر مخصوص رسول خدا صلواتم متعلق با مورد بدینی که آنحضرت آنرا
 شنید و انکار نکرد و از جنس معلوم الصدق است نه خبری که تعلیق بغیر امور بدینی دارد و برای عمل بحدیث و احادیث است
 بعضی در فقهی راوی بعضی در خبر عینه یعنی در لول خبر بعضی در نفس خبر یعنی لفظ و ال چنانکه در حصول المأمول من علم الاصول ذکر کرده ایم
 این جزئی در تنقیح ذکر کرده که امکان حصر احادیث مستعد است مگر آنکه جمعی در تنقیح آن مبالغه بکار برده بحدیث و احادیث
 پرداخته است امام احمد بن حنبل گفته هفت لک و چند حدیث بصحت رسیده است و مسند خود را از این هفت لک پنجاه هزار
 حدیث انتخاب کرده ام پس در هر حدیث که شما اختلاف کنید به رجوع بمسند ابریه و هر حدیث را که در آن نیاید آنرا حجت نیست
 اتنی و ازین قول امام روح دوم مقدمه کلیه ثابت شد یکی آنکه هر چه در مسند موجود است حجت است دیگر آنکه هر چه در آن
 موجود نیست حجت نیست و این هر دو مقدمه محصل تامل است زیرا که در مسند احادیث ضعیفه بلکه موضوعه
 نیز هست مثل حدیث عایشه مرفوعاً رأیت نبی الرحمن بن عوف یا مثل یحیی بن جابر و این جزو ترس
 این را در موضوعات آورده و مثل حدیث عمر لیکنون فی هذه الامه رجل یقال له الولید و مثل حدیث انس ما من عرفی الاسلام
 از بعضی ستمه الاصول اندر عده انواع اعمان العلماء الخجون و الخیام و البرص و حدیث انس عسقلان احد الفرو و سیم بیعت
 ستمه سبعون الفا لاسحاب علیهم و غیر ذلک احادیث منکره بوده است مثل حدیث بریده که کونوا فی بعثت خراسان ثم
 انزلوا مروفاً نه با ذوالقرنین و اما مقدمه ثانیه پس صحیحین احادیثی هستند که در مسند موجود نیست با آنکه مسلم
 اجماع کرده اند بر حجت و حجیت او و مانند بعضی محققین گفته اند که این سخن را بر امام احمد بیسته اند و وی آنرا گفته و نیز
 مجموع مسندش چهل هزار حدیث است از آن جمله ده هزار مکرر پس چه قسم میتوان گفت که هفت لک حدیث و کسری بصحت
 رسیده و آنچه در مسند نیست حجت نباشد و مانند بعضی تاویل کرده اند با آنکه مراد باین عدد طرق است نه متون و این تاویل
 عذر رنگی بیش نیست زیرا که نفع این توجیه وقتی است که همه احادیث هفت لک و کسری طرق باشند نه متون حال آنکه
 این محل بحث است چه گفته اند که ام بالعکس است و الله اعلم بحقیقه احوال فی تحقیق هذا المقال و هر چند امکان حصر احادیث
 مستعد است لیکن واجب العمل از ان بیان همان احادیث است که بر قواعد ائمه حدیث بصحت پیوسته و ایشان شهادت
 ثبوت آن داده اند نه هر حدیث که در کتب جموله نامستند یافته شود یا از زبان صوفی یا فقیه یا در اعطایا قاص یا موقوف
 یا مفسر مسموع گردد این نکته را یاد آشتنی است که بسیار مفید و مادی بسوی صراط حمیه است پس قسم سوم احادیثی است
 و آن خبری است مکه دو کس یا سه کس از اوایت کرده باشند و سومی شد بعضی را بر قلت وجود زیرا که مستمر بودن دو
 راوی برای هر راوی از اول تا آخر عزیز است یا بنا بر آنکه شتن از عزه بعضی قوی است زیرا که بسبب محلی از طرق
 آخری توانا و عزیز گشته است و این قسم حدیث شرط صحیح بخاری نیست چنانکه قاضی ابوبکر بن العربی ناگفته از آن

شرح بخاری گفته چندی یاد کرده که عزیر شرط بخاری است و علی بروی آورده اند و گفته که این دو هم مستثنی از حدیث
 کتاب ترجمان التراجیم نوشته ولقد کان یحیی القاضی فی بطلان ما ادعی انه شرط البخاری اول حدیث مذکور فی معنی آن مستثنی
 بطریق آحاد مراد حدیث انما الاعمال بالذات است گویم ابن العزیز برین معنی متنبه شده و گفته اگر گویند که این حدیث
 فردست جز علقه دیگری از عمر آنرا روایت نکرده پس جوابش آنست که عمر این حدیث را بر منبر و خطبه ذکر کرده بحضرت
 صحابه پس اگر صحابه آنرا نمی شناختند لابد آنکارش میکردند و این را تعقب کرده اند تا آنکه لازم نمی آید از سکوت ایشان که
 آنرا از غیر عمر نشنیده باشند و اگر این را در باره عمر مسلم دارند و باره تفرد علقه ممنوع باشد بعد و تفرد محمد بن یحسین
 از علقه باز و تفرد یحیی بن سعید از محمد و تنزیل ابن العزیز باین آورده اند باخر حدیث در بخاری کلمات خفیه قاتن علی العلماء
 زیرا که ابوهریره بدان متفردست از وی مسلم و از وی ابو زرعه و از وی عماره و از وی محمد بن فضیل و از وی قنبر
 یافته پس قول ابن العزیز باطل است و حازمی از حاکم آورده که شرط یحسین عدد دست چنانکه باید و از جابان غریب
 کرده که روایت اشعین از اشعین اصلاً یافته نمی شود حافظ ابن حجر گفته اگر مراد فقط اشعین از اشعین اند پس اشعین
 و اما صورت عزیر بر وجهی که مذکور کردیم پس موجود است باین طور که اقل از اشعین از اقل از اشعین روایتش کرده باشند
 و مثال آن حدیث انس است نزد یحسین و حدیث ابوهریره تنها نزد بخاری باین لفظ ان رسول الله قال لا یؤتی
 احدکم حتی یأذنوا من والده و اولده و الناس اجمعین که از انس قناده و عبد الغنی برین صیغ است و روایت کرده اند
 و از قناده سعد و سعید و از عبد الغنی اسمعیل بن علی و عبد الوارث و از ایشان جماعتی را وی آن گشته است و تمم چهارم
 غریب است و آن خبری است که شخص واحد روایتش کرده در هر موضع سند که این تفرد واقع شده باشد و غریب را
 اقسام است حافظ ابن منده گفته خبر غریب مثل حدیث زهری و شاه اوست از کسی که بر حدیث شان اجماع کرده اند
 بنا بر عدالت و ضبط شان پس چون مردی از آنها بخدشی متفرد شود آن را غریب گویند پس اگر راوی او دو کس باشد
 کس از عزیر است و اگر جماعت است مشهور است و بعضی از افراد غریب نیست مثل افراد مضاعف بسوی بلدان و مطلق
 غریب نیست بسوی صحیح مثل افراد مجزیه صحیح و بسوی غیر صحیح و غالب بر غریبی که از احادیث جنبل آمده همین است
 چه وی بارها گفته لا ینبوا هذه الاحادیث الغرائب فانها مناکیر و عابیه و اما الضعفاء و غریب در متن و اسناد ضعیف
 که بر روایت متن و شخصی واحد متفرد شده است و غریب در اسناد در متن مثل حدیثی است که تمسک از جماعتی از صحابه روایت
 باشد پس چون یکی بر او اشیا از صحابی دیگر متفرد شود غریب باشد باین وجه و ازین جنس است غرائب شیوخ و اسانید
 متون صحیح و همین را ترندی غریب بن نه الوجه میگویید و غریب در متن نه اسناد غیر موجود است مگر آنکه حدیث متفرد شده گردد
 و جماعتی آنرا از متفرد روایت کنند که درین صورت آن حدیث غریب مشهور و غریب در متن نه اسناد باشد نسبت یکی
 از دو طرف است و چنانچه اسنادش مدوّن اول متصف بغریب است و در طرف دیگر متصف بشبه مثل حدیث انما الاعمال

بالذات و شل سائر غرائب که تصانیف ائمه بر آن نقل بوده است بعد از شمار پذیرفته و این هر چهار قسم اقسام خبر احادند و غریب است و مست
 یکی آنکه حاصل اصل سند باشد یعنی موضوعی که دوران آنست در دست اگر چه طرق بسوی آن متعدد باشد و آن طریقی است که در آن صحاح
 بود و تابعی واحد از آن صحابی را روی باشد و غیر او و این سلسله او نبود در روایت از آن صحابی خواه صحابی در آن وقت
 متعدد باشد یا نه و اما انفراد صحابی از بنی صلیح پس غریب نیست زیرا که در صحابه موجب قبح نیست و این قسم را غریب مطلق
 نامند سید محمد بن زید در مختصر گفته و نقل وجوده انتهی و سید محمد بن اسماعیل امیر گفته لم اجد بنی غیره انتهی مگر حافظ ابن حجر
 گفته امثله خبر و مطلق بسیار است و در کتاب التلک خود سوق آن امثله کرده پس در کلام سید نظر است گویم در اینجا تنقیض
 صحیح نیست نهی از تبع و لا و از هتبه آن کرده اند و عبد الله بن دینار بدان متفرد است از بن عمرو و گاهی متفردی شود از بن متفرد
 را روی دیگر مثل حدیث شعب الایمان که متفرد است بدان ابو صلیح از ابو هریره و متفرد است بدان عبد الله بن نيار از ابی
 صلیح و لفظ حدیث این است الایمان بضع و سبعون شعبه فضلها قول لا اله الا الله و ادنا ما باطه الاذی عن الطریق و احیا
 شعبه من الایمان حافظ ابن حجر گفته و فی مسند ابن عمر و فی الاوسط الطبری امثله لذلک کثیره انتهی و این را تفسیر کرده اند
 بسوی غریب سند و متن و صحیح و غیر صحیح که ذکرنا و مثال صحیح روایت ابن وهب است متفردا به قال خبری جمعی عن ابی
 عن ابن جریج عن ابن شهاب عن یحیی بن عروه عن امیه بن عمار عنه قال سأل اناس رسول الله لم عن الکتاب فقال السید
 بشی و امثال این حدیث از دیگر افراد صحیح و غریب غیر صحیح خود بسیار است و امیر از آن تجدید کرده اند چنانکه قول امام احمد
 بیشتر گذشته و امثله اش بسیار است و از انواع غریب است غریب لفظا حدیث و اول کسی که در آن تصنیف کرده نظر
 بن شمیل است یا ابو عبیده و تالیف درین باب همیشه جاری ماند و اجماع آنها کتاب نهاییه ابن اثیر است و بعد از آن کتابی
 فائق در شرح غریب احادیث و آثار طول و خوان تالیف کرد موسوم به نبال الطالب فی شرح طوال الغرائب این را ابن
 ناصر الدین در کتاب خود علوم الحدیث ذکر کرده گویم و اجماع کتب درین باب کتاب مجمع البحار محمد طاهر فتنی است که حاوی
 نهاییه و جز آن از کتب مؤلف درین فن است و بحث غریب الفاظ حدیث آینه بیاید قسم دوم غریب نسبی است بکسوف
 و سکون سنین محله و بای موحده یا ی تحتیه مشهوره و اخیر موسوم شد به نسبی بنا بر آنکه متفرد در آن نسبت شخصین حاصل
 شده اگر چه حدیث در نفس خود مشهور باشد یا بن طور که بوجه دیگر مروی شده است و راوی در آن متفرد نگرییده و فقط
 ابن حجر گفته و نقل اطلاق الفرد علیه انتهی بلکه غالباً آنرا غریب گویند زیرا که غریب و فرد مترادف اند لغته و هم اطلاقا اینقدر
 هست که اهل اصطلاح میان هر دو تفاوت نکرده اند چنانکه کثرت استعمال و قلت او پس اکثر اطلاق فرد بر فرد مطلق آید
 و اکثر اطلاق غریب بر فرد نسبی و این از راه اطلاق اسم برین هر دو است و اما از راه استعمال فعل شتوق پس فرد و غریب فرق
 میان هر دو نمی کنند بلکه در مطلق و نسبی چندین گونه تفردیه فلان او غریب به فلان ابن زبیر و در اینجا زیاد کرد و گفت
 فان وافقه ای الفرع النسبی غیره فهو التلک بکسر التاء و ان وجد من یشبهه قالنا به و متن الطریق لذلک ان کتاب التلک را

و تحقیقش خواهد شد شیخ عبدالحق در مقدمه سائمه المصاحف گفته حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند و اگر
دو بود و غیره گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت روایات بعدی رسد که توالتق ایشان بر کذب جل
نشان کرد و متواتر گویند و غریب اگر در نیز گویند و مراد با آنکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم انجمنین افتد غریب
ولیکن آنرا فردی خوانند و اگر همه جا همچنین آید فردی مطلق بود و مراد با آنکه از دو کس و آیت آید آنست که همه جا همچنین آید اگر
یکی یکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار زیادت برد و در مشهورست و این است معنی
قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است و از اینجا معلوم شد که غریب منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح
می تواند بود چنانکه هر یکی از رجال و عی ثقات باشد و غریب گوی یعنی شاذ و نیز آید از شاذ و ذکر از اقسام طعن در حدیث است
و این است مراد صاحب مصابح که در بعضی احادیث بطریق طعن میگوید نه احادیث غریب شاذ و نیز فرد را وی تفسیر
کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فروتنه و آنکه در مقام طعن مذکور شود معنی
مخالفت ثقات است استی و اگر چه بیان شیخ درین علم اعتماد را نشاید لیکن چون سخنش لخص تقریرات این مقام بود نوشته آمد
و نفس متن حدیث نزد محدثین داخل اعتبار نمی شود مگر نادرا و اعتبار عبارت از نظر در حال حدیث است که آیا کدام را
بدان تقریر شدست یا نه آیا معروف است یا نه گویا تحقیق عبارت از تحقیق حال حدیث است من حیث ظاهر و استماع معلوم شود که حدیث
بکدام وصف ازین اوصاف متصف بوده است چه حدیث کتساب حقیقی از قوت و ضعف و بین بین یعنی بین القوه و اضعف
میکنند بحسب اوصاف و صوات رواته از عدالت و ضبط و حفظ و خلاف آن و میان این اوصاف و میان خلاف آن یعنی میان
عدالت و ضبط و نقیض آن یعنی هر یکی ازین سه صفت یا بحسب اوصاف سناد از اتصال و انقطاع و ارسال و مضطر
و نحو آن از شد و زو و وقف و علت و برین تقدیر حدیث منقسم می شود بسوی صحیح و حسن و ضعیف پس صحیح باعتبار
عدالت و ضبط و اتصال باشد و ضعیف باعتبار اتفاد یکی ازینها بالمره چه باشد و حسن باعتبار روین چیزی از آنها
و تحقیقش بیاید و صحیح مرتبه اعلی است و حسن مرتبه متوسط و ضعیف مرتبه ادنی و بعضی علماء این فن تقسیم حدیث بدو
قسم کرده اند صحیح و ضعیف و این تقسیم بسوی سه قسم نظر من حدیث است یکی از دو اعتبار مذکور و اگر نظر بسوی اوصاف
روایات کنند گویند راوی یا ثقه عدل ضابط است یا غیر ثقه و متمم و مجهول و نحو آن مثل فیہ لین و کثیر الوهم و کثیر الغلط
پس بحث از جرح و تعدیل رود و اگر نظر بسوی کیفیت خذرات و طرق تحمل ایشان برای حدیث کنند این بحث
باشد از اوصاف طالب کیفیت استفاده او و افاده شیخ او را و کیفیت خدا و از قراءت و سماعت و اجازت و جز
آن و این تقریر بسته می ترتیب کلام بر چهار باب است **باب اول** در اقسام و انواع حدیث و در آن فصول
فصل اول در تعریف حدیث صحیح و آنچه متعلق باوست خبر احاد اگر از صفات قبول شتم بر اعلی اوصاف وی
باشد صحیح اندک است و فصل در اینجا بعضی فاعل است از صحت این حقیقه در اجسام باشد و استعجالش در غیر اجسام مجاز

یا استعاره است و اگر شتم بر آن نیست پس اگر جایز این تصور یافته شود مثل کثرت طرق پس آن نیز صحیح است
 لکن لذاته و اگر چه بنفوذ است حسن لذاته است و اگر قرینه و جمیع غایب قبول توقف فیه قائم شود نیز حسن است لیکن لذاته
 و صحیح لذاته مقدم است بر همه بنای علو تبه یعنی حدیث صحیح آنست که سندش نقل عدل ضابط از عدل ضابط که مثل حدیث
 تائیدهای سند متصل باشد و از شد و ذو علت سالم بود و درین اوصاف احتراز است از حسن و ضعیف چه مراد با اتصال
 که آن حدیث با آن سند قطع نباشد بهر وجه که بود و در اول به در وسط و نه در آخر و قبل اتصال با سلم اسناد به من سقوط و کیفیت
 کیون کل این حال سماع ذکا لمروی من شیخ قاله الحافظ ابن حجر بخرج و مراد بعد آنست که عدالت را و می شهو باشد مستوی
 پس هر که اصلا عدل نیست یا علتش مستور است یا در آن جمع است وی خارج باشد ازین حد و مراد بضابط کسی است که
 حافظ متیقظ غیر مغفل غیر ساهی و شکاک و در حالت تحمل و ادا باشد زیرا که اگر در ناقل نوعی قصور از درجه اتقان است حدیثش
 در حد حسن در آید چون ازین درجه هم فراتر شود حدیث او ضعیف گردد و ضبط و گویند نیست یکی ضبط صدر و آن اثبات
 مسیح است بر وجهی که ممکن باشد یا مستحضارا و هر وقت که خواهد و ضم ضبط کتاب و آن حیانت کتابت نزد خودش
 از وقتی که آنرا شنیده و صحیح کرده است تا آنکه تادیه وی کند قاله الحافظ ابن حجر و در تعریف صحیح لفظ تام ضبط ذکر کرده
 گو یا اشارت بسوی رتبه علیا درین باب فرموده و فی سبایاتی و مراد بشد و ذو روایت ثقه مخالف روایت مردم است که این
 و در اینجا مساحت است زیرا که انجمنی شاذ است نه معنی شد و ذو اولی آنست که چنین گویند روایت ثقه مخالف روایت اکثر
 او مخالفه فیما لیس حافض ابن حجر گفته الشاذ لغة الفرد و اصطلاحا یا مخالف فیه الراوی من یخرج منه یبرین تقدیر اعتبار
 بودن راوی ثقه یا مخالفت او بمردم معتبر نباشد بلکه مخالفت شخصی واحد را ج از وی کافی است و مراد بعلت سلب خفیه
 خامنه فاد است که ذاقیل و در اینجا مساحت است زیرا که در محمل بودن سباب خفیه لازم نیست بلکه سبب اخفی کافی
 باشد و آنکه گفته اند که جمع باعتبار روایت پس بعید است یا و مقام تعریف و بعضی گفته اند که این قید مستدرک است زیرا که
 بضابط لازم مثل این قاعده مخفی نمی تواند ماند و جوابش آنست که آن الصارم قدینو و احازم قدیسو پس هر حدیث که در آن
 این قیود مجتمع شود حکم بصحت آن کند بلا خلاف بین اهل الحدیث و در هر چه قیدی از آن منفوق شود از صحت خارج گردد مثل
 مرسل و غیره و گاهی در بعضی احادیث اختلاف کنند بنا بر اختلاف در وجود این اوصاف و چون در حدیثی گویند که این حدیث
 صحیح است معنیش آنست که سندش نقل عدل ضابط متصل شده است نه آنکه در نفس الامر مقطوع است زیرا که بعضی احادیث
 صحیح چنان است که عدلی برویش منفرد گشته و نیست از جنس آن اخبار که امت بر تلقی آن بقبولی اجماع کرده باشد همچنین
 اگر و باره حدیثی گویند که این صحیح نیست معنیش آنست که اسناد او بر وجه معتبر بصحت نرسیده تا آنکه آن حدیث در نفس
 کذب است این چنین نوشته اند بعضی اهل علم منهم صاحب الخلاصه و لیکن این بیان هیچ نافع نیست زیرا که مثل حدیث صحیح است
 مستعین است و بر غیر ثبوت ممنوع گو در نفس الامر کذب نباشد فای فاده فی ذکر هذا التقرير و مراد بعد از چنانکه حافظ ابن حجر گفته

کسی است که او را ملکه حاصله بر ملازمست تقوی و مروت باشد و مراد بقوی اجتناب اعمال سلیقه از شرک یا بدعت یا فسق است
 انتی و برین تفسیر عمل کتاب اصول فقه و علوم حدیث و کتب فقه مطابق اند و بعضی قید بدعت حذف کرده اند مگر حکمان
 متفق اند بر آنکه عدالت ملکه است پس در عبارت حافظ در رسم تقوی قصه است زیرا که گفته مراد بقوی اجتناب اعمال سلیقه
 با آنکه در اینجا از زیادت قیدی لا بدست که آن اتیان بواجبات باشد و چون تطابق جمهور بر ملکه بودنش معلوم شد پس ملکه
 کیفیتی یا سخیه در نفس است که از ان صدور افعال سهولت میشود و بسبب آن از اقراران هر فرد در کمال و صفات خسیه
 مثل سرقه بقره و طفیف جبهه و زائل جانیه مثل بول در طرقات و اکل غیر سقوی و سقوی متعین و درازی و حصول
 گفته عدالت بهیئت سخیه در نفس حاصل بر ملازمست تقوی و مروت است تا آنکه وقت نفس بعد از ۸ و حاصل شود و قیصر در ان
 اجتناب کبائر و بعضی صفات است و منجمله آن صحبت از زوال و افراط و مزاج را ذکر کرده و گفته خدا بطور اینجا نیست که
 هر آنچه با او امن از جرات بر کند یا نباشد و رویش در دو بود و ملافا انتی گوئیم اصل عدالت در لغت استقامت است ایصال
 طریق عدل است مقیم و اطلاقی بر مقام است سیرت و دین می آید ز کشتی در بحر گفته عدالت شریعت است بالاتفاق و کمالی است
 و معنی او است نز و خفیه عبارت از اسلام یا عدم فسق است و نیز ما ملکه است در نفس مانع از اقرار کبائر و صفات
 خسته و قشیری گفته از شافعی بصحت رسیده که در دفع کسی هست که تحض طاعت بدون مزج معصیت میکند و مسلمانان
 کسی هست که تحض معصیت بلا مزج طاعت میکند پس سبب معصیت بر او سبب تقوی و در حق و قبول فعل نیست بلکه اگر او
 طاعت و مروت است شهادت و روایت او مقبول باشد و اگر اغلب معصیت و خلاف مروت است مردود
 سعانی گفته در عدل از چهار چیز ناگزیر است محافظت بر فعل طاعت و اجتناب از معصیت و عدم ارتکاب چیز
 که قاطع باشد در دین و آبروی او و عدم فعل چیزی از مباحات که مسقط قدر و کاسب دم باشد و از مذهب
 چیزی نباشد که راد اصول فروع او و جوئی گفته معتد علیه در خبر حدیث ثقیل است چون ثقیل حاصل شد خبر مقبول شود و این
 گفته عدالت محافظت دینی حاصله بر ملازمست تقوی و مروت است نیست با او بدعت است پس قید مروت بدعت در اینجا
 و آنچه در باره اهل بدعت حق است بیاید و شوکانی گفته ادلی در تعریف عدالت آنست که تعین تناسک است با واجب شرعی
 متمسک بدان فعلاً و ترکاً عدل مضمی است و محل چیزی از ان عدل نیست اگر این اخلاص قاطع در دین فاعل یا مامور
 او است مثل فعل حرام و ترک واجب و اطلاق اعتبار عادات جاری میان مردم که مختلف با اختلاف اشخاص ازینند و آنکه
 و احوال است پس این را خود هیچ فعل را امر دینی نیست و بنابر روایت و شهادت که دو نقطه و عظیمه و در هر کس که
 بر امر دین است آری فاعل چیزی که مردم آنرا اخلاف مروت عرفانه شرعی شمارند تا که مروت عرفیه است و این مسئله
 و ما ب مروت خبر نیست انتی و در اسباب المطر به تعریف عدالت که از حافظ این جواب است نه است ثابت نیست که این
 تشدید در عدالت جز در حق معصومین و افراد اخلاص نه منین تمام نمی شود بلکه بدعت است و این سخن آدمی آدم خطا و

و غیر الخطایین المستوعبون و در حدیث بزار آمده المؤمن واه راقع یعنی واهی دین خود بدنب در راقع او بتوبت است و در آخر حدیث گفته فالتعبد من الله راقع و در حدیث دیگر آمده ما من نبی الا عصی او تم و نیز آمده لو لم تنزلوا الذم لیسب اللهکم و بجا بقوم بزنون فیستغفرون فیغفر لهم و این حدیث صحیح است و مخفی نیست که حصول این ملک در هر راوی از روایات حدیث عزیز الوجود است قریب نیست که اتفاق افتد و هر که تراجم روایات را مطالعه کرده است این معنی را بپاک میدانند و آنرا که عدل را تعریف ما ذکر کرده اند و سبلی برای قول ایشان یافته نشود و نه خود ایشان تعرض کرده اند باین دلیل برین قول و چون دلیل در میان نباشد بحث لغوی بود و نظر در معنی آن از روی لغت واجب گردید و چون رجوع بلفظ کردیم فهمیم که در قاموس در معنی عدل و عدالت چنین نوشته العدل ضد الجور و این معنی درین الفاظ قلیل الا فاذا هبت زیر که در باره جو گفته اجماع نقیض العدل و این بعید است و در نمایه گفته الذی لا یسئل بیا لعمری و این عبارت اگر چه تفسیر عدل است نه عدل لکن با فاده مراد میکند و دیگر اهل لغت گفته اند العدل الاستقامه و الیه تفسیر را در قول تعالی ان الله یأمر بالعدل و الاحسان اقوال اند برآری بعد سرد آن اقوال گفته اند عبادته عن الامر المتوسطین طرفی الافراط و التفریط است و این قریب است بتفسیر عدالت باستقامت و صحابه که اهل لغت اند تفسیر استقامت بعدم رجوع بسوی عبادت او ثانی کرده اند و آنرا که بزرگوار رضی الله عنه بر کسیکه تفسیرش بعدم اتیان بذنوب کرده انکار فرموده و گفته حاتم الامر علی شده و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و در بیان بقرائن منوره و حق تعالی درباره شود و فرموده ذوی عدل منکم و صحن ترضون من الشیخاء او الفایده یا تفسیر عدل است برضی و مرضی کسی است که نفس بسوی خیر و ساقط شود و دل بوی رضی که مضطرب نشود و منوره بودن را عن تراض و در کلام علی مرتضی است حدیثی رجال مرضیون و از ضامهم عمر و در حدیث مر فوج است اذا اتاکم من مرضیون فامعذروا وینه فاکجو و چون این حال معلوم شد پس باید دانست که شافعی روح در عدالت قوی گفته که بسیاری از عقلا بعد از آنرا سخن بگذاشته اند و آن قول این است که لو کان العدل من لم یأت بذنوب لم یجب عدلا و لو کان کل ذنب لا ینبع من العدل لم یجب جرم و لو کان من ترک الکبائر و کان محاسنه اکثر من مساویه فهو عدل انتهى گویم این قول حسن است و تفسیر اهل لغت مؤید است که العدل نقیض الجور نیست جو عبارت از ملک مرتبه موجب اتیان هر محصیت و نه جائز و لغت فی تفسیر محصیت بلکه جائز کسی است که جویش غالب بر عدل و شرش غالب بر خیر باشد پس عدل درین حدیث کسی است که مقاربت مسدود باشد و خیرش بیشتر از شر است و بعد حافظ ابن حجر در رسم عدالت عدم بدعت گرفته و گفته که مبتدع عدل نیست لکن این قابل قبول مبتدعی شده که بدعتش مقتضی تکفیر نیست و این مناقض ما ذکر که بناست و هر دو که بضمیم و را و او و او و او و همره است و گاهی متبدل و غم شود و حافظ ابن حجر تفسیرش نکرده و غیر وی تفسیرش کرده و گفته هی کمال الانسان صدق اللسان و احتمال عشرات الاخوان و بذل الاحسان الی اهل الزمان و کله لا ذی عن الجیران و بعضی گفته اند المروه الخلق باخلاق امثاله و اقارنه و ولداته فی السبه و شیبه و حرکاته و سکنااته و سایر صفاته قاله ان لروی و آنکه جانز در رسم

صحیح ضبط تمام گرفته اگر ادب تمام تمام است پس تحقق مراتب معلوم زیرا که هر که را این حیثیت نباشد یعنی ضبط صدر یا ضبط
 کتاب چنانکه نقلش گذشته پس وی سنی الحفظ یا ضعیف الحفظ است و در ضبط کتاب خود کلام و قصود متصور نیست باجماع
 درین تعریف تمیز است و سید محمد بن ابی اسحاق و زبیر در صحیح گفته صحیح من الا حاد نقل عدل تام الضبط متصل است
 غیر معلول عند من قبل المرسل نقل عدل غیر معقل بصیغه الجبرم و در ضعیف التمریز البلاغ انتهى پس درین سه پنج شرط
 ذکر کرده سه وجودی و دو عدلی و آن اتصال و عدالت راوی است و این راجع بسوی دین و ضبط است و مرجع آن
 بسوی حفظ و طاعت است و دو شرط عدلی عدم شنود و عدم علت است و آنرا مستقید کرد و با کفخی قانع باشد زیرا که علت ظاهر
 راجع بسوی ضعف راوی یا عدم اتصال است و احتراز از آن بقیة اتصال سند نقل عدل ضابطه مقدم شده پس چون
 یکی ازین دو معدوم شود بعد از ظاهر موسوم گردد و با هم خود از انقطاع یا ضعف و مانند آن از اول و اول پس عدم علت شرط
 ظاهر نیست مگر آنکه همراه آن قبح مخفی باشد و حافظ در نکات بر این الصلاح گفته که اهل حدیث در تعریف صحیح و قوی فرموده
 یکی عدم شنود و دوم عدم علت زیرا که هیچ یکی نگوید که عمل بر حدیث باید کرد اگر چه در آن علت قاده موجود باشد غایت
 آنست که فقها بعضی علل مذکوره را معتبر نمی دارند و خلاف ایشان در تفسیر بعضی علل عبارت است زیرا که گاهی علت
 یافته می شود لیکن قانع نمی باشد پس اهل حدیث در حدیثی که این اوصاف جمیع شده مزینتیش را شرط میکنند تا آنکه ملین
 سلا متش از شنود و علت غالب شود و فقها این را شرط نمی کنند بلکه نزد اجتماع این هر سه وصف با حسن صحیح می نمایند باز
 چون ظاهر شود که آن نشان دست ردش نمیکند پس در مال میان ایشان خود خلاف نیست خلافی که هست در تسمیه او صحیح
 فی الحال است بعد وجود صفات سه گانه و فریقین مجمع اند بر آنکه وجوب علت قانع مضرت انتهى گویم مراد ایشان عدل
 روایت عدل ضابطه راوی است چنانکه در عدل شهادت ضبط شده و به با عدالت شرط است پس معقل متوقف نیست
 روایت و شهادت اگر چه عدل در دین باشد و هر که گیر خطا فاحش الخط است وی در شهادت و روایت عدل نیست
 و درین حدین اقتصار بر عدالت کافی از تعقیب ضبط است و کما خطابی بر همین یک قیة عدالت اکتفا کرده و چون این سنی
 معلوم شد پس وجهی برای حذف قید شد و ذکر در سید محمد بن زبیر گذشته موجود نیست بلکه این قید معتبر است و اگر
 مراد آنست که این حد صحیح بر مطلق فقهاست پس وجهی برای زیادت قید عدم علت نیست نه برای حذف صفت
 او مخفی قانع کما قال الحافظ ابن حجر چنانکه وجهی برای زیادت و صفت عدل غیر معقل در سیم مرسل موجود نیست زیرا که
 معقل نه در سند مقبول است و نه در مرسل لکن قید غیر معقل مفید اخراج علت قاده خفیه است زیرا که معلول آنست که
 در وی علت قاده خفیه بشعور معلول نمیشود مگر در سبب شش علت موصوفه بوضوحین باشد کما قاله البقاعی و باین
 تقریر منفع شد ایراد عدم وجهی برای حذف و صفت بخفا و قبح حافظ ابن حجر گفته و چون این اوصاف مفید غلبه اند
 که بر این حد است پس تقبی آنست که درجات بعضی فوق بعضی باشد بحسب امور مقومه و چون قرار امر نمیشود

پس هر حدیث که حدیث است او در وجه علیا از عدالت و ضبط و سایر صفات نوجوب ترجیح باشد آن حدیث از آنچه کمتر
 از دست درین صفت اصح باشد حافظ این کثیر گفته و قد کون الصحیح مشهوراً او غریباً و هو متفاوت فی نظر الحفاظ فی
 محاله و لهذا اطلق بعضهم اصح الاسانید علی بعضها فعن احمد و مسیح اصحاب الزهیری عن سالم عن امیه قال علی بن ابی الدین و القاسم
 اصحاب محمد بن سیرین عن عبید بن عمیر عن یحیی بن معین اصحاب الاعمش عن البرهم عن ابن مسعود عن البخاری مالک عن نافع عن ابن عمر
 و زاذلهم الشافعی عن مالک از هواجل من روی عنه انتهى گویم اصح اسانید از روی مراتب علیه حدیثی است که تخمیناً بیشتر
 متفق اند نسبت حدیثی که احادیث بدان منفرد شده همچنین حدیثی که بخاری بدان منفرد است نسبت آنچہ مسلم بدان منفرد گشته
 بقا بر اتفاق علماء بعد این هر دو امام بر تفریق کتاب ایشان بقبول و اما اختلاف ایشان در آنکه ارجح ازین هر دو کدام است
 پس متفق علیه این هر دو باین جمیثیت ارجح باشد از آنچه متفق علیه این هر دو نیست و جمیع تصریح کرده اند تقدیم صحیح بخاری
 در صحت بر غیر او و تصریح بنقص آن از احدی یافته نشده و نتوان گفت که اختلاف در اجماع احدی تصحیح بنقص است
 زیرا که ایشان تصریح بانیمنی نکرده اند بلکه این از اطلاقات ایشان اخذ و از کلام ایشان فهم میکنند و خود از ایشان تصریح
 بانیمنی یافته نمی شود و قول ابوعلی میسبوری ماتحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم منافی مقصود نیست زیرا که در آن تصریح
 بانیمنی نکرده است اصح از بخاری نیست بلکه نفی وجود کتاب اصح از کتاب مسلم و نفی مساوات نموده چنانچه چیزی است
 که صیغه فعل اقتضای آن کرده و آن زیادت صحت در کتاب مشارک مسلم و صحت است که بدان زیادت ممتاز گردیده
 و این تاویل ای قول ابی علی از حافظ ابن حجر است ولیکن مخفی نیست که مال کلام ابوعلی در صورت آنست که کتاب بخاری
 و مسلم برابر اند و از آنکه زیادیم آسان کتابی صحیح تر ازین هر دو کتاب نیست حال آنکه انمعنی منحل نزاع است و نه خطا
 بلکه طلب آنست که کتاب بخاری اصح از کتاب مسلم است بقاعی گفته سعید قناترانی این بحث را و شرح مقاصد تحقیق کرده
 و حاصلش اینست که صیغه فعل گاهی مستعمل بر مقتضای اصل لغت می شود و زیادت متفی می باشد و گاهی بر مقتضای
 عرف شل میگرد و مساوات متفی می باشد پس قوله معلما باطلعت و لا غریبت ای الشمس علی احد البقیعین افضل من
 ابی بکر ذکره المحب الطبری فی مناقب العشرة عن الدارقطنی و الخلیل الزهیری من حدیث ابی الدرداء اگر چه ظاهرش نفی
 افضلیت غیر است ولیکن سبق آن برای افضلیت ابو بکر است و ستر در اینجا آنست که غالب از حال هر دو تفاضل
 نداشت و پس چون افضلیت یکی نفی شود افضلیت دیگر ثابت گردد و بمثل این مظهر را شکل مشهور که بر حدیث دیگر کرده
 منحل میشود و آن حدیث اینست عن ابی هریره انه سئل قال من قال حین یصبح و حین ینمی سحان الله و یحمد ما یتفرق لم یأ
 احد یوم القیامة بافضل مما جاء به الا احد قال مثل ذاکا و زاد علیه زیرا که معنی حدیث آنست که هر که این را بگفت و می
 افضل تر از هر واحد آرد مگر کسیکه مثل او گفت یا زیاد گفت پس اگر چه ظاهر این استعنا از نفی سحر اما در تحقیق
 از اثبات است نه از نفی و این مثل حدیثی است که بزار از روایت جابر بن جعفر از ابی مسند جبری آورده که گفت قلت

یا بنی العبدی الفضل الکلام قال یا ابا المنذر قل لا اله الا الله وحده لا شریک له لعلکم یهدون
علی کل شیء قدیر مایه مره فانکم یومنون الفضل الناس علما الامن قال مثل ما قلت انتی حافظ ابن حجر گفته پس صفاتی که در
صحیح کتاب بخاری و مسلم بروست اتم داشته اند از آن در کتاب مسلم و شرط وی در آن اقوی و استر است و اما در حان او
از راه اتصال پس بنا بر آنست که بخاری ثبوت لقار وی با مروی عنه شرط کرده اگر چه یکبار باشد مسلم که تفاسیر
معاصرت نموده حافظ عباد الدین بن کثیر در باعث حشیش گفته و من با هینا فیصل الیک انزل فی ترجیح صحیح البخاری
مسلم که هر دو قول الجمهور خلاف لابی علی النیسابوری شیخ الحاکم و طائفة من علماء الغرب انتهى و اما در حان او از راه عدالت
و ضبط پس از آن جهت است که رجال مشکوئیه مسلم اکثرند در عدد از رجال مشکوئیه بخاری با آنکه بخاری اکثر اخرج از حدیث
ایشان نکرده بلکه از غالب شیوخ ایشان آورده که از آنها گرفته و عارضت حدیث شان کرده است بخلاف مسلم درین هر دو
امر و اما در حان او از راه عدم شذوذ و اعلال پس باین جهت که احادیث منقده علیه بخاری اقل عدد است از احادیث
منقده علیه مسلم با آنکه علماء متفق اند بر آنکه بخاری اجل بود از مسلم و علوم و اعرف بود بدیناعت حدیث از وی و مسلم تا اگر
بخاری است و همیشه از وی استفاده میکرد و تتبع آثار او می نمود تا آنکه در قطنی میگفت که کولای بخاری الماراح مسلم و ابا
انسی و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در مقام در بعض کلام حافظ و توضیح الامم کا شرح تنقیح الانف و رقیب کرده و فصل
شرح پر در خسته بنا بر طول فیل ایرادش درین مختصر مناسب نیفتاد و باجمه صحیح بخاری باین وجه مقدم بر همه کتب است
و بعد از صحیح مسلم بنا بر شارکتش با بخاری در تلقی علماء کتاب و را قبول مگر آنچه از آن معلول است بعد از مسلم
که موافق شرط این هر دو باشد حافظ گفته مراد بشرط ایشان رواه ایشان اند یا باقی شرط صحیح و بر تعلیل و اوت
این هر دو اتفاق حاصل شده است بطریق لزوم پس ایشان مقدم باشند بر غیر خود در روایات و این اصلی است که
از آن بیرون نتوان رفت مگر باینکه پس اگر خبری بر شرط این هر دو باشد معادون حدیث مخرج مسلم باشد یا نه و بخاری
گفته اند که مقتضای نظر در مقام آنست که هر چه بر شرط این هر دو باشد و آنرا علت نبود مقدم باشد بر اخرج مسلم
تنها زیرا که قوت حدیث نظر بر حال است نه نظر به بودن آن در کتاب انتی گویم بلکه مقتضای نظر آنست که مقدم باشد
بر تنها اخرج بخاری نیز زیرا که چون بر شرط هر دو باشد معا گو یا همچو متفق علیه شد و آن مقدم است بر افراد هر دو مگر
آنکه اجماعی گفته وجه تاخر خبری که بر شرط هر دو است از خبری که احدها اخرجش کرده آنست که اخرج احدها است
تلقی بقبول کرده بخلاف آنچه بر شرط هر دو است و تخریجش نیز اخته اند انتی و این وجه اقوی است و آنکه حافظ ابن حجر
در اینجا جزم کرده با آنکه مراد بشرط شیخین رواه صحیحین اند پس می حدیث را در شرط ایشان اقل است بجهت آنکه این
در شرط خود نکرده و بنام وی گفته اند لیس اما شرط فی کتابین و لانی غیرهما انتی آری اما پیشین تتبع ما فیها کرده است
و شرط نموده اند تا آنکه بر ناظر را شرطی حاصل شده و در آن اختلاط بسیار روبرو شده چنانکه در تنقیح الانف لایسبطان

نموده بر وجهی که مسبوقة اجدی از نظر نیست و حق آنست که چون شرطی بخین شناخته نمی شود مگر تخمین و تخیت پس احوط
برای قریع توقف و امساک است از جزم بوصف حدیث غیر خرج و کما یبایشان با آنکه این حدیث بر شرطها یا احدها است
زیرا که شرط ایشان غیر معلوم است جز ما پس جزم بوصف حدیثی بدان چه قسم می تواند شد و چگونه تصحیح آن می تواند کرد
با وجود شک در آنچه موجب جزم است و چگونه از آن تفریع تصحیح آن حدیث توان نمود حال آنکه تفریع یقین بر شک توان
و احسن محل برای قول قائل در حدیث غیر خرج بخین که از علی شرطهاست آنست که این ظن اوست که این هر دو را
شرطی است و آن شرط مطلق است اوست پس آنچه موصوف بودن بر شرطهاست چه قسم مستحق تقدیم خواهد بود زیرا که اگر این
تقدیم نسبت فلان از مجتهدین است که وی گمان کرده که آن حدیث بر شرطهاست پس آن فلان مخاطب بظن خود و مامور
بعل کردن بدانست مادمیکه کدام رتبه ارفع از ظن خود نمی یابد و اگر نسبت غیر او را مقلدین یا مجتهدین است پس اگر
ظن غیر ایشان لازم ایشان نیست و نه عمل بدان چنانچه حواظ و غیره تقدیم مامور علی شرطها را موقوف بمساق تقدیم میکنند
چنانکه مسوق تقدیم متفق علیه یا منفرد بخاری یا مسلم میکنند لیکن بر تقدیم متفق علیه و غیره دلیل ذکر کرده اند که آن تلقی است
بقبول ما فیهاست بخلاف آنچه بر شرطهاست زیرا که ایشان اتفاق نموده اند بر شرطی آن هر دو و نه خود بخین
تصحیح کرده اند تا آنکه با ایشان شرط نیست و کلام سید محمد بن زبیر و مختصرش مثل کلام حافظ است قال ثم شرطها علما بالانفا
عند التمهیل فتبی گویا گفت که غالب شرطها صحت است و این درست است اگر معلوم شود و لیکن در آنچه دعوی بر بخین است
و لا باز در حین جهالت است تا نیای پس در اینجا باین حسابش قسم دست بهم داد یکی ما اتفاقا علیه و ما اخرج به بخاری
سوم ما اخرج به مسلم چهارم علی شرطها سابعیم ما علی شرط البخاری و حده ششم ما علی شرط مسلم و حده مگر آنکه سید محمد بن زبیر برین
اقسام زائده بر تعداد حافظ ابن حجر ایراد کرده و آنرا از صحیح شمرده اول متواتر و این علی اقسام است و جوابش آنست
که این غیر وارد دست زیرا که در وی عدالت را وی شرط نیست و سخن در صحیح است که تفرعیش گذشته و ثانی مشهور که در آن
بعض شرط متواتر متفق و حده سوم اتفاق علیه و حافظ ابن حجر گفته وارد نمی شوند باین اقسام مگر مشهور درین
در رتبه و متوقف است که قبل اتفاق علیه است یا بعد آن و اما ما اخرج به ستمه پس غیر وارد است زیرا که این قسم است نه قسم
چه مندرج زیرا با اخرج به است و بقای تعقب کلام شیخ خود حافظ ابن حجر کرده با آنچه در آن طول است لهذا ذکرش در اینجا
نکردیم و در خلاصه باعث حثیت و مختصر نوشته که اول کسی که در صحیح حجر و تصنیف کرد و بدان اعتنا نمود یعنی بخاری از حسن
و ضعیف جمع کرد اما بخاری است بعد مسلم صحاب و تلمیذ او و کما بیان هر دو اصح کتب یا تلمیذ کتب غیر از بخاری
اصح است نزد جمهور در جامع الاصول از بخاری آورده که گفت کتاب صحیح خود را از پیشش یک حدیث تخریج کرده ام
و هیچ حدیثی درین کتاب ننهادم مگر آنکه دو رکعت نماز گذارم بعد از اقسام صحیح بروی که گذشت ذکر کرده و گفت این
هفت اقسام است اتمی و حافظ ابن کثیر زیاده کرده ثم ان البخاری و مسلم لم یترابا بخارج جمیع ما حکم له حجه من الاحادیث

فانما قد صحاح احاديث ليست في كتابها كما ينقل النجاشي وغيره عن البخاري تصحيح احاديث لم يثبت عنه بل في السند
 وغيره ابن الصلاح گفته واما محذوف السند انچه بعض او درين بر و دست در ترجمه بخاري كشيودر مسلم قليل است جدا
 كقول في التميمي روى الليث بن سعد وهرج بصيغه جزم است لفظ معروف مثل قال فلان فعمل و امر و روى و ذكر كقول
 بصحت است حافظ بن كثير گفته اي فصيح الى من علقه ثم النظر فيما بعد ذلك انتهى و هر چه بصيغه جزم نيست بلكه بافظ جزم
 مثل روى عن فلان فعمل و امر و حكمي و قيل پس محكوم بصحت نيست و لكن ايرادش در صحيح مشعر بصحت اصل است
 حافظ بن كثير گفته اي فلا يشك و منها وجه و لا يتايد بها ايضا لانه قد وقع في كتابه في التعليلات كذا في صحيح و ما زاد و لم كان في التعليلات صحيحا
 فليس في صحيح السند في لانه قد روى كذا به باجماع السند صحيح و من نور رسول الله صلى الله عليه و آله و ما اذا قال البخاري قال لثنا
 او قال لي فلان كذا او زادني و نحو ذلك فهو متصل عند الاكثر و حكمي بن الصلاح بان حافظ ابا جعفر بن حمدان قال في اقال
 البخاري و قال لي فلان فهو متصلا و متا و لا و انما بن الصلاح على ابن حزم من روى حديث الملاي حيث قال فيه
 البخاري و قال بن هشام بن عمار و قال يعني ابن الصلاح اخطا ابن حزم من وجوه فانه ثابت من حديث هشام بن عمار قالت
 قد رواه احمد في مسنده و ابو داود في مسنده و خرج الباقين في صحيح و غير واحد متصلا مسندا الي هشام بن عمار و غيره ايضا
 كما بيناه في كتاب الاحكام و لعل محمد بن عيسى حاكم در داخل گفته حديث صحيح و ده قسم پنج متفق عليه پنج مختلف في اول المتفق
 اختيار البخاري و مسلم است و اين درجه اولي است و آن حديثي است كه صحابي نشود و آنرا از رسول خدا صلوات روايت کرده و
 آنرا در زواوي ثقة ياكثير از و هستند بقره تابعي مشهور و تيش از آن صحابي کرده و او را نيز در زواوي ثقة نديا زياده
 و همچنين در هر وجه و خطيب گفته اقل ما يرفع الجاهل ان يروى عنه اثنان من المشهورين بالعلم كذا في المنهل و ابن اثير
 و نووي گفته اند كه ابن شريخ بخاري و مسلم نيست زيرا كه ايشان اخراج کرده اند حديث مسيب را در وفات ابو طالب
 و بن تميمي في الخطي الاول الذي اخرج له كذا في الحسن كيري از مسيب زار و روايت کرده و حديث فيس بن سالم از زار و اس بن سالم بن الصبحون
 الى آخره كذا في قيس بن زكريا و روى في حديث و همچنين بسيار است منها حديث با الايمان بالنيات ابو حاتم بن جابر گفته اين حديثي است كه
 متفق اند بل ان لم يثبت نزول عن اهل عراق و نه نزول اهل كوفه و نه نزول اهل شام و مصر و بعض اهل علم گفته اند كه اين حديث را بايد در كتب
 خود بچند طريق روايت کرده اند و در خلاصه بعض آن طرق را ذكر نموده گويم اطلاق صحاح بجمع و كسبه است از باب
 تعليب است و نه در سنن اربع البشرا صحاح نيست بلكه در ان حديثي سه قسم است و اهل علم بدان تصريح کرده اند
 و جماعت در عرفت اهل جافيه عبارت از اصحاب ابن شيراز است پس مراد بقول ايشان رواه اجماعه صحاح
 كسبه است و نه وليكن اين لفظ مبهم است ايها مترجم سنن اربعه بكتاب موطا امام مالك و كتاب الامام الشافعي
 و مسند امام احمد ميكند و در ان تامل است قفت ابن الهمام حنفی و شرح هدايه نوشته و قول من قال اصح الاحاديث
 ماني الصحيحين ثم ما انفرد به البخاري ثم ما انفرد به مسلم ثم ما شتمل على شرطهما الحكم الايجاز التقليدي في الاصلية ليست الا شتمال

روایات علی الشریطه کتب اعتباری با فرض وجود تکالیف الشریطه فی ردایه حدیث فی غیریہ الکتابین فلا یكون حکم بالصحة
 مافی الکتابین غیر حکم حکما و احدهما بان الراوی یجمع تکالیف الشریطه جلا لقطع ضمیمه مطابقة الواقع فیجوز کون الواقع
 خلافیه و قد اخرج مسلم عن کثیر فی کتابه ممن لم یسلم بن خویمل یصح و کذا فی البخاری جماعه حکم فیهما رد الامر فی الروایه علی
 اجتماع العلل و فیهما و کذا فی الشریطه حتی ان من اعتبر شرطاً و الفاء آخر یكون ما رواه الآخر فالنفس فی الشریطه نفس
 بعارفة الذی تشمل علی ذلک الشرط و کذا فیهما ضعف راویا و ثقہ الآخر نعم تسکت بنفس غیر المجتهد و من لم یجد امر لنفسه
 الی ما جمع علیه اکثر اما المجتهد فلا یرجع الا الی رأی نفسه فاذا صح فی غیریہ الکتابین فعارض فی الکتابین فی انتہی گویم درین یکی
 مساحت است زیرا کہ در سابق محقق شده کہ شرط شیخین معلوم نیست و شیخین بدان ذکر کتابهای خود تصحیح کرده اند
 و نه در غیر آن بلکه حفاظ تتبع کرده از صنیع ایشان استخراج شرط کرده اند و ضرورتیست کہ آنچه ایشان از شرط فهمیده اند
 همان شرط بخاری و سلم باشد و لهذا انظار ایشان درین شرط مختلف واقع شده و بعضی بعضی رد کرده اند چنانکہ جاری
 و ابن طاهر بر حکم در آنچه از شرط شیخین نعم کرده رد نموده اند و این معنی معروف است حافظ را و اهل مقدمه فتح الباری
 مسمی بحدی الساری بذکرین پرداخته پس فرض وجود آن شرط در غیر این کتابین برای معارضه صحیحین چنانکہ ابن ہمام
 گفته کہ ما یبغی نیست آری رجال کتاب بخاری و سلم را حافظ و غیره پسند کرده اند و ایمه تصریح نموده کہ کل من و عنی نہ
 البخاری فہو عدل شیخ ابو الحسن مقدسی در حق رجال بخاری میگفت ہذا جاز القطرۃ یعنی الحال التقات بسوی آنچه در
 حق او گفته اند و چون کرده اند نتوان کرد و کذا ابو الفتح قشیری گفته و کذا العقدة و یہ نقول و ہر چه بر شرط شیخین فرض
 کنند و رجالش را صحیحین نباشند غایتش آنست کہ ظن مرضی بودن ایشان حاصل شود حال آنکہ علم بارتقاء ایشان
 بآن روایات معلوم نیست و لهذا ما کان علی شرطہا را ادنی رتبہ از مایہا کرد و امیدہ اندہ از دنیا واضح شد کہ حکم بصحیت
 مافی الکتابین حکم نیست چنانکہ ابن ہمام زعم کرده بلکہ علت تقدیم صحیحین نزد جمہور علما و کافہ ائمہ حدیث و حکم بصحیت آنها
 بنا بر تلقی استقبالیست چنانکہ حافظ ابن حجر در شرح خبہ گفته قد صحیح البخاری علی غیرہ من الکتاب المصنفۃ فی الحدیث
 ثم صحیح مسلم لما رکتہ البخاری فی تلقی العلماء لکتابہ بالقبول ایضا سومی باطل انتہی پس معلوم شد کہ علت تقدیم این
 ہر دو کتاب تلقی بالقبول است و این تلقی بالقبول معروض ابن ہمام مفقود است پس حکم بدان حکم نباشد کما وہم
 ابن ہمام و چنین تقدیم علی شرطہا اگر یافته شود حکم نباشد کما قرہ لہید العلماء محمد بن اسمیل الامیر فی جواب بعض
 اہل العلم من معاصریہ و سخن در وجہ مزیت صحیحین بر دیگر کتب این فن متقدم شدہ در سہال البیڑ گفته قد صحیح محمد بن یوسف
 البخاری فی الصحۃ و لم یوجد عن احد التصحیح بقیضۃ انتہی و حافظ ابن حجر در بارہ رجال صحیحین گفته قد حصل الاتفاق علی
 القول بتعدیل بطریق الزوم فہم مقدّمون علی غیرہم فی روایاتہم و ہذا اصل لا یخرج عنہ الابدیل انتہی و در ثمرات النظر
 علی مصطلح اہل الآثار گفته لا شک ان صحیحین اشرف کتب الحدیث قدر او اعظم ما ذکرہ ان احادیثہا ارفع الا احادیث

در حق قبول خصصا کما خصصا بها من اجل الله واولیایها واما استقامت ایشان بطریقها غیر فی الدیة والاتقان ثم ساری فی بیان کتابان
 من ابرق و القبول عند ائمة هذا الشأن فمرافق الكمالین فحقوا عن جلالها وکلموا علی کل فرقة فيها علیها فالبیة الاسلام وعلومها وعلومها
 لها الکلام لعل جلالها وعلی معانیها وعلی انتماءها وعلی احوالها وحققتها فاما کتاب التوحید واما وثیقا السالم علی کل قریب الاحادیث تحصیل العین
 و نفس العالم اسکن الی ما فیها منها الی ما فی غیرها بذاتی سجد الساطر فی نفسه ان نصفه وکان من اهل العلم اتقی و یحیی جمیع
 علماء اصول حدیث وفقه در وجه ترجیح بتقدیم احادیث صحیحین بر غیر او رفته اند شوکانی در ارشاد الفحول در ذکر مرجحات
 نوشته تقدم الاحادیث التي فی الصحیحین علی الاحادیث الخارجة عنها انتهى و در رسالت اللیب باره احادیث صحیحین نوشته
 که ہی اسأل من سلك الطريق الی الله تعالی بالاسوة بحسنة یخیر الخلق قاطبة وقررة عین العامل بالحدیث التمسک الی اعظم
 فیما بینة و بین ربه و النعمة الکبری علیه من آلاء الله سبحانه و البعثة الباقية من رسول الله صلعم من حیث حفظ اسانید ما علی علم الدیة
 الی زماننا بذاتی تلو القرآن فی اعجازه الباقی الی القراض الدنیاء لیس لعامل الحدیث شان مهم من الدوران حولها فی کل
 یقع له من امور الدنیاء و الآخرة انتهى و ابن صلاح گفته یلزم من اتفاقها اتفاق الامة لتلقيها بالقبول و لودی گفته و اتقی الامة
 انما افاد و وجوب العمل بما فیها من غیر توقف علی النظر فی خلاف غیره و لا یصل یحتی نیظر و یوجد فی شرط الصحیح انتهى بعد در
 دراسات ایضاً حکما که در میان نووی و ابن صلاح کرده گفته فتنین تمزیها بالاتفاق و من ان یؤثر ذکاب فی رفع درجه
 ما رویاه بالنزول عنها و یزاعوا الاختلاف فیها و لا ریب لاجد من العلماء فاعظم اقتضای من یطین من اهل زماننا ان لا یترادوا
 فی حدیثها یوجب الوقفة فی العمل فانه یفصح من عدم رجوعه الی اصول هذا الفن الشریف و وقوفه علی الرسوم الخبیلة و التبعی
 ایاهم عن کل ما لا یرضی به انتهى و این هر عبارات ائمه باطلی صوت منادی است بر آنکه هیچ کتاب علم حدیث بر تریب صحیحین
 بلکه مزیت اینها بر غیر اینها مذہب جمهور اهل علم و ائمه حدیث و اصول است کما یلوح مما سبق لیس جارضا و اما ویش باحادیث
 دیگر بگمان آنکه آنجا حدیث بر شرط صحیحین است یا رواش مثل رجال صحیحین اند مغالطه میش نیست بلکه فرق اتفاق و نقصان
 جمهور علماء اسلام است بلا دلیل دال ولیکن ابن همام را حامل بر نقیول مخالف جمهور تعصب مذہب خود و تصدیق بر آن شده
 زیرا که وی بزعم خود برای اثبات احکام و مسائل مذہب خفی دامن جد و جد بر میان زده انتصارش با حدیث برای
 رفع طعن ائمه برین مشرب خواسته و چون دید که ثبوت فتاوی خفیه با حدیث صحیح در جمیع ابواب مواضع فقهی شود
 و طعن مخالفت حدیث ازین مذہب بر نمیخیزد ناچار برای پرورش حجت خود ضابطه مقبوله جمهور و قاعده عمل اهل اصول
 شکسته تجویز معارضه احادیث کتب ضحاف با حدیث صحیحین نموده تا مذہب اهل جلد خود با ثبات رساند و لیکن انی
 لهم التناوش من کان بعید عنی اثر اهل علم قدیم و حدیثا تعاقب مشیخ او درین قول مختل کرده و شیخ علامه محمد بن محمد السد
 تعالی در دراسات درابطال قول مدعی مساوات حدیث غیر صحیحین بحدیث این هر دو کتاب مستطاب علی القاب
 و صحت در است حمادی عشر بابا الاستقلال عقد نموده و قول ابن همام از فتح القدیر و تحفه بلیقطة نقل کرده بر او

پرداخته و زیاده برست ورق گفتگو کرده و ضبط اطراف مدعا بر وجه متعیان نبوده منشا فلیح جمیع التخصیص اهل
 کلامش در مقام بحث که مراد این همام باین کلام انقلاص در چیز نیست که کل محمد بن سلفا و خلفا و فقها بر تقدیم
 و متاخرین بران تهاکل گشته بجز این همام و اتباع او از ملازمه و بعضی خفیه متاخرین و آن چیز ترتیب مشهور میان صحیح
 احادیث است و عرضش ازین قبح چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی در مقدمه شرح سفر السعاده گفته و بدان را ضعیف گشته
 مصداقست فقها خفیه و معارضه ایشان با محمد بن سلفا و شیخ عبدالحق گفته بحال انتقال فقها و درام مقرر محمد بن و است
 بعده بکلام این همام اشارت کرده و گفته که این بخش نافع مفید است در بعضی از شرح این کتاب و آن عرض نماید
 بنده مب خفی است و این را قرا و صحیح است از ایشان با آنکه تأیید مذہب خفیه جز بصیرت صحیحین مثل غیر اینها از صحاح
 با بطلان خصوصیت این هر دو بصحت و ثقت دست نهم نمیدهد و تحا و لست انقلاص مذکور در ترتیب مقدم از برای بود
 مذہب خفیه را غلب بر خلاف ثانی الصحیحین است این است قصد و اراده ایشان و لکن حق سبحانه هر چه میخواهد میشود و آنچه
 نمی خواهد نمی شود و چون انزال عالی از علوش احد القدرین است کاش ایشان اقدام بقبح در مرتبه صحیحین قدر رتبه
 این هر دو کتاب که اجماع کتب صحیح مجرد از یدیم سما بعد قرآن کریم اند با جماع کسیکه درین علم شریف تعویل بر وقت و ثبوت
 در هر عصر و احوال بوقفیه مخالف و موافق نمیکردند و مثل این اجماع بر فضل ابو حنیفه رح بر فقها بلکه از معاند و مخالف
 با وجود دعوی تفصیلت امام خود از اکثر اهل مذہب یافته نمیشود و از ثبوت صحیحین این هر دو سفر مبارک خلاف قد
 صحیح قاض بر ابو حنیفه در آنچه مخالفت احادیث کتابین کرده لازم نمی آید تا آنکه ملجی ایشان بوقیعت بدین هر دو کتاب
 با بطلان اختصاص آنها شود و بعد بلاست صاحب مذہب ز طعن که ایمه با لالت از و من روایات مخالف با حاشیه
 صحیحین در ترک روایاتی ماصحیحین است ابو جعفر طحاوی با وجود و مباله مفرط و نصرت مذہب نزد تمام محبت بر
 ابو حنیفه رح در آثار المعانی کلام جدید آورده و بعضی مواضع میگوید یا قال ابو حنیفه باطل یعنی آنچه و ابطال کلام
 سلطان منزلت رفیع صحیحین درباره تجربه صحیح بسط قول کرده و گفته و لشد الحجة البالغة و از طرف ابو حنیفه رح عذر
 کثرت قیاسات نموده و نوشته او عاشر حتی و نون احادیث الشریعة التي صحت بعده و ظفر و صحت عنده لاخذ بها
 و ترک القیاس الخالف لاما انتهى و شک نیست که منصب امام ابو حنیفه و دیگر ائمه هدی همین است که قائل شوند بقدیم
 حدیث بر قیاس و اجتهاد نزد صحت و لهما جمیع ایشان رضی الله عنهم من کده انداز تقلید نمود و تقلید غیر خود نزد
 وجود سنن صحیح و این روایات از ائمه اربعه در کتب فقها مقلد به تواتر رسیده و با کارش بکار بره بیش نیست و با
 بحث درین مقام بسیار است لیکن این موضع ذکر آن نیست چه محل ذکرش کتب اصول فقه است امام علامه محیی بن ابی
 عامری بنی هم در کتابها باض مستطاب فی جمیع روی فی الصحیحین الصحابة و کذا فی فضل صحیحین نوشته القس النبی القاد و جمیع الضبط
 او الاسناد اهل الروایة و الدرایة فی جمیع الاقصاء و کافه الاسماء علی صحة البخاری و مسلم و تواتر عند الکمل عامر بنی

وانتبهما وتقدريهما في هذا الشأن ذكرا لهما لما انتصبا له وقفاً لهما بما التزمه وادعياءه من صحيح البحر وادعياءه من أول مصنف
فيه كتبهما وانما صح الكتب بعد القرآن وعمن نقل الاجماع على ذلك ابن الصلاح والنووي وغيرهما والامة في اجماعها
معضومة من الخطا ولذلك قال امام الحرمين عبيد الملك بن عبد الله بن يوسف الجويني فيما نقله النووي عنه لوجوب انتباه
بطلاق امراته ان ما في كتاب البخاري وسلم ما حكاه بصحة من قول النبي صلى الله عليه وسلم لما الرتبة الطلاق ولا حاشية للاجماع
المسلمين على صحته وحكي ابن الصلاح عن ابي نصر السجزي نحو ذلك في صحيح البخاري خاصة قلت وهذا منقول على قواعد العلماء
اجماعاً من حلف على صحة امر وهو نطق بصحة ولم يكشف بطلانه لم حيث لان الاصل بقاء الزوجية ولا يطلن بحد ولا اتمام
المرجوح قال ابن الصلاح ولما قل ان لقول لا يثبت ولو لم يجمع المسلمون على صحته لا شك في ان حث وقال كثير من يستحب
الرجعة لمن يحلف بالطلاق على المظنون ان احتياطاً لاحتمال الحث واما الصحيحان فاحتمال الحث فيها في غاية من الضعف
فلا يستحب له الرجعة لضعف احتمال موجبهما قال ابن الصلاح وقد كنت اميل الى ان الاتفاق عليه فهو مطلقون حسب منهجها
قوياً وقربان لي الآن انه ليس كذلك وان الصواب ان يفيد العلم واختار المحققون ان ما اتفقوا عليه يفيد الظن والعمل
بالظن واجب نقله النووي عنهم وارتضاه على الجملة فان فيها احاديث متواترة والمتواتر يفيد العلم القطعي واحاديث تفيد
الظن الرابع وهو مظنة الوجوب واحاديث يسيرة استدرك عليها الخطا طماعاً من رتبة التزاه وذلك مثل ان يقع
الحديث بعض الرواة ويقفه اكثرهم او سيده ويرسلوه او يختص بزيادة ولا يوافقه او يخرجوا عن اختلاف في توثيقه
ومنه ما حمل على اليقين منها او من نقله عنه تارة في المتن وتارة في الاسناد وقد اعتدرا حفاظ السنن عنها في جميع
ذلك وردوا على المشترك وبنوا وجوه الصواب وازاحوا الازتياب وعرفوا بعد اجواب عن كل حديث منها على حدة
انه لم يكن في شيء من ذلك ما هو مردود بطريق قطعي ولا اجماع على عارض به الاجماع القطعي او السكوتي الحاصل في صحتهما
وتلقيهما بالقبول وكثير من ذلك اخل في المتابعات والشواهد لم تكن اصولاً وقد تقرر انها لا يخرجان الاما لاعتدال اوله
على غير متواترة عند جماهير المعارض قولها وقول الغير رجحاً لما علم من تقدمهما وتخليطهما في شروطهما واما الاوامر على
تقديرها فذلك لا يمكن الاحتراز عنه ولا يصح دعوى العصمة منه فان صح عنها شيء من ذلك فهو بالنسبة له الى العلم
منها من الحفظ واليقظة والضبط والاتقان الذي لا يتكبر الاجاهل بالعلوم النقلية او سأل في فهم القواعد الكلية
وليس سوا ذلك من سعى في تسليم الاجماع ومن يعارضه بسبب المطابع والسدوق فتشوا ان الصحيح عند نقاد علم الاثر
ان صحيح البخاري اصح الكتابين واكثرهما قوة وان مصنفه اجل الرجلين وقد اخذ عنه مسلم ورجع اليه هو وغيره من طائفة
مصنفي امهات كتب الحديث وصاروا اتباعاً له وقد خص مسلم به اذا خرج حديثاً مع غيره طرقة كما يابا سائياً المتعددة
المسندة والفاظه المختلفة في مكان واحد فسهل على الناقل منه نقله فقد غلط كثير من النقل من البخاري حيث
ادعوا انهم حكموا بحديث لم يروها في صحيح البخاري وقد بحثوا عنها في مظانها السابقة الى ايامهم وقد ذكرنا

في موضع أو موضع وسيد علامه محمد بن الحسين وزياد وكتبا بالروض الياسم في الذب عن سنة أبي القاسم
 نوشته قد استخرج من اجتهاد القول بصحة مسند يحيى البخاري ومسلم وادعى غيره واحد من ثقاتهم اتفاقا والاجماع على ذلك
 وخبر الثقة في رواية الاجماع واجب القبول كما هو القول المنقول في موضعه من كتاب الاصول وعلى تسليم انه ليس
 بمقبول وان ذلك الاجماع غير صحيح فلا اقل من ان يكون ما ادعى الاجماع على صحته قول جماعة نقاد علم الحديث وائمة
 فخران علم الاثر وبنو من اعظم وجوه الترجيح بل ائمة علماء الاصول والنواصون على الدقائق والتحقيقات من اهل علوم
 العقول يقضون بوجوب الترجيح باخف امارات واضنى دلالة تشييز قل الطن وتفسير القصة فكيف بما نقله ووضعه
 امام الحفاظ اتقات والنقاد الانبات محمد بن اسمعيل البخاري ومسلم بن الحجاج النيسابوري وانتقاه من الروايات
 صلح مع قوا تراهما واما متها وتقدهما ومعرفة ما لم يتابعها غيرهما كان الترجيح بما كافيما والتعويل على قولها وادعاء
 كيف وقد خضعت لمارقاب النقاد والتفق على تصحيح دعواها ائمة علم الاسناد انتهى كلامه روح ووافقوا علماء الدين بن
 رحمه الله وكتبا بالباحث كحديث على معرفة علوم الحديث نوشته ثم حكى يحيى بن الصلاح ان الائمة نقلت هذا الكتابين
 بالقبول سوى احدى ايسر انتقاد بعض الحفاظ كالأرقطى وغيره ثم استنبط من ذلك القطع بصحة ما فيها من الاحاديث
 لان الائمة معصومة من الخطا فما ثبتت صحته وجوب العمل به لا بد وان يكون صحيحا في نفس الامر وبذا جرد وقد خالف في
 هذه المسئلة النووي فقال لا يستفاد القطع بالصحة من ذلك قلت وانا مع ابن الصلاح فيما عول عليه وارشده اليه انتهى
 اقول نعم اما القلاح والصلاح فيما قاله ابن الصلاح وشوكا في شرح درثيل الاوطار شرح منتقى الاخبار بوشة اعلم ان
 ما كان من الاحاديث في الصحيحين وفي اصدى ما جاز الاتحاج به من دون بحث الزمنا التماسا للصحة وطلقت ما فيها الائمة
 بالقبول قال ابن الصلاح ان العلم اليقيني النظري واقع بما اسنده لان ظن المعصوم الخطي وقد سبق الى مثل ذلك
 محمد بن طاهر المقدسي وابو نصر عبد الرحيم بن عبد الخالق بن يوسف واختاره ابن كشي وكنهه شيخ الاسلام احمد بن حنبل
 عن اهل الحديث وعن السلف وعن جماعة كثيرة من الشافعية والحنابلة والاشاعرة والحنفية وغيرهم قال واما بقية ما
 وانسانيد التي لم يلتزم مصنفوها بالصحة فواقع التصريح بصحة او حسنة منهم او من غيرهم جاز العمل به وما وقع التصريح
 كذلك بضعه لم يجز العمل به وما اطلقوه ولم يكملوا عليه ولا تكلم عليه غيرهم لم يجز العمل به الا بعد البحث عن حاله ان كان
 اهلا لذلك انتهى قلت قال ابن الصلاح واذا وجدنا فيما يروى من اجزاء الحديث وغيره احاديث صحيح الاسناد ولم نجده
 في احد الصحيحين ولا منصوصا على صحته في شيء من مصنفات ائمة الحديث فقد نقده في هذه العصار الاستقلال بالاستدلال
 الصحيح بحجة واعتبار الاسانيد لانه من اسناد من ذلك لا ونجد في رجال من اعتمد في روايته على ما في كتابه غير ما عا
 يشترط في الصحيح من الحفاظ والضبط والاتقان قال الامر ان في معرفة الصحيح وحسن الى الاعتماد على ما نص عليه ائمة
 الحديث في تصانيفهم العدة التي اوسن فيها شهرتها من التفسير والتحريف وصار معظم المقصود بما يتداول من الاسانيد

خارج عن ذلك بقا سلسله الاسناد التي خضعت بها هذه الامته زادها الشريف ابن النقي واثبت في عبارات امير اهل البيت
 بركه كحديث بركه كتابا گرچه ظاهر سندش صحيح نماید در خور قبول نیست و اعتماد در تصحيح اخبار بر ائمه اناست نه غير ائمه
 از فقهاء اصحاب و اهل رأي اعصار و در روضه با هم گفته ان العلوم من الفرق الاسلاميه على اختلاف طبقاتها الاجتهاد
 في كل فن يكلام اهل العلم و لو لم يرجعوا الى ذلك لبطلت العلوم لان غير اهل الفن اما ان لا يتكلموا فيه بشئ البته او يتكلموا فيه لا
 ولا يشفي الا ترى انه لو رجع في تفسير غير القرآن و استند الى القراء و في القراءات الى اهل اللغة و في المعاني و البيان الى اخو
 الى اهل الحديث و في علم الاسناد و علل الحديث الى المتكلمين و الفقهاء و امثال ذلك لبطلت العلوم و انقضت منها المعالم
 و الرسوم و عكسنا و خلفنا ما عليه اهل الاسلام انتهى و ظاهر است كه اين همام محدود در طبقات فقهاء و فقهاء است نه در علماء
 طبقات محدثين و محققين پس سخن او در باره عدم تصحيح صحيحين بديگر كتب حديث و قول تخم در ان موجب ابطال علوم و انكسار
 معالم اسلام است و اين قاعده نه تنها براي رد ابن همام كافي است بلكه قانوني وافي براي حل اشكالات بسيار است فلنعلم
 بعده در روضه با هم گفته و اختلفت فيه من حديثها هو اليسير وليس في اليسير ما هو معروف و بطريق قطعية و الاجماعية بل
 غاية ما فيه انه لم ينفقه عليه الاجماع وليس الاختلاف يدل على الضعف و لا يستلزمه فقد اختلف في اختلاف الراشدين الذين
 هم افضل الصحابة و كثر منهم طو الف من الروافض و النواصب و الخوارج و سلم من التكفير و الاختلاف من غير مبدع و من اختلاف
 رضي الله عنهم من غير الصحابة فليس محذور ذكر الاختلاف ايضا لثقات من رجال الصحيحين و لا يشعر بضعف حديثهم و انما
 الحجة في الاجماع لان في الخلاف و الاجماع لم ينفقه على ضعف شئ فيها و انما انعقد على صحته الاما لانتسبه الى ما فيها من الصحيح
 فانه وقع فيه الاختلاف الذي هو ليس بحجة على الضعف و لا على الصحة اذ لو دل على شئ لم يكن يدل على الضعف اولى من ان يدل
 على الصحة اذ كل منكم قد قال به فاعلم ان يكون القائل بالصحة اولى لانه مثبت و مضعف الحديث اذ المبدع بسبب التضعيف
 نافي و مثبت اولى من النافي و قد الف زين الدين كثيرا في الجواب عن ذلك و ذكر النووي في شرح مسلم انه قد اجاب
 عن ذلك او اكثره في شرحه على ان الاثر قريب في ذلك الخلاف انتهى و باجماع نقول حفاظ و ائمة دين و سلف امت و دين
 درين باب ميش از ان است كه اين مختصر كجائيش ان تواند كرد بلكه جمع و التفيش خوايمان موافق بسيط است و كل ذلك ان
 على ترجيح الصحيحين و مؤلفيها على بقية الكتب و الايمه و از اینجا دانسته باشي كه اگر چه ابن همام در بعض مواضع اليقات خود
 بنا بر فقدان دليل هر چند ضعیف باشد و خلاف بعض حنفیه کرده لیکن برای تأیید مذہب و انتصار بر مشرب خود با ضابطه
 ترتیب کتب حدیث و خرق اتفاق جمهور اهل علم که حنفیه نیز در ان غالباً شریک بوده اند برزم خود عرق ریزی بسیار
 کرده و بعض اتباع او قدم بر قدم او درین دایه حاشاه نموده اما باین تعصب و تضارب کاری از پیش نبوده و اکابر
 اهل علم سر قیو شای فرود نیامده بلکه در هر زمان جمعی به افتخارش پرداخته و رایت انبار حق بر اطل و افراشته شاهه الى الله
 محدث و دهلوی سحر موافقت جمهور ائمه حدیث طبقات کتب حدیث نوشته اند و مدارج هر یکی از آنها در موضع احتیاج

ذکر کرده و ولدش شیخ عبدالعزیز بن محمد نقلش در عماله نافعه آورده و محرم بطور ذکرش در سلسله العسی ثبوت و بدان برنجوع
 باید کرد تا دریافت شود که در باره فعل و احتیاج که ام یک ترتیب معتبرست و کدام یک غیر معتبر است این الصالح گفته کتاب السنن
 غیر ملحقه با کتب الخمسة التي هي الصحيحان و سنن ابی داود و سنن النسائی و جامع الترمذی و ماجری بخلافی الاحتیاج بها و
 و الکرکون فی ما یورد فیها مطلقا کسنن ابی داود و الطیالسی و سنن عبد اللہ بن مہزی و سنن احمد بن حنبل و سنن سہق
 بن راہویہ و سنن عبد بن حمید و سنن الدارمی و سنن ابی یعلیٰ الرضائی و سنن الحسن بن صفیان و سنن الزبیری بکوشش باہما
 فہذہ عادتہم فیما ان یخرجوا فی مستلک صحابی ماروہ من حدیثہ غیر متقیدین بان یکون حدیثا متعجبا بل فہذہ تاخرت قوتہا
 و ان جلست بجلالہ مولفہا عن مرتبہ الکتب الخمسة و ما تحقق بعاس الکتب المصنفة علی الابواب انتہی و این دلیل واضحست
 بر آنکہ هیچ کتاب بکتاب صحیح بخاری و کتاب مسلم و سنن ابی داود و احتیاج و صحت عمل نمیرسد و احادیث این شهرش کتاب راجع
 واضح از احادیث دیگر ساند و معاجم و جامعست و احادیث آنها کہ مخالف یا معارض احادیث این اصحابست
 مقبول و صحیح بہ باشد و بہ قال جہور اہل العلم سلفا و خلفا لامن لا یعتد بہ کابن العمامہ و بن مخنف و بخاری صحیح کتبست
 و بہ قال جہور من اہل الحديث و الفقه اصح کتاب بعد تنزیل نبی و صحیح البخاری الذی جمع الاشیاء
 علیہا بہ در سبب و حفظ اتل بہ و جہانک فی الاخوی و انسک فی الدنیاء **قف** قول امام محمد بن ابی
 شافعہ لا اعلم کتابا فی العلم اکثر حدیثا من کتاب موطا قبل وجود بخاری و مسلمست چہ در آنوقت کتب مصنفہ در سنن ابن
 جریج و ابن سہق غیر سیرت و ابی قرہ موسی بن طارق زبیدی و مصنف عبدالرزاق بن ہمام و غیر ذلک موجود و میان
 آنها کتاب موطا اجل و عظم و رفیع بود اگر چہ بعضی آن سنن نسبت بموطا اکبر الحکم و اکثر الاحادیث با و بعضی ضعیفہ منصوص از
 مالک است کہ مردم بکتاب بی فراجم گردانند مالک ساین درخواست او را از او تمام علم و انصاف بانصاف پذیرند
 و گفت ان الناس قد جمعا و اطلعوا علی شیان لم یطلع علیہا لیکن مردم بکتاب و موطا اعتدای تمام کردند و کتب حجتہ
 بران تعلیق نمودند و از اجود آنها کتاب تہذیب و تصحیح کاوشی غالی عمرو بن عبد البر بنی قرطبی رحمہ اللہ تعالیٰ ست بآنکہ
 در موطا احادیث متصلہ صحیحہ و مرسلہ و مقطوعہ و بلاغاتست کہ لا یحکم و تو جہ سندہ الاعلیٰ ندو و حاکم ابو عبد اللہ خطیب
 بغدادی کتاب ترمذی را جامع صحیح می نامیدند و این تساہلست از ایشان زیرا کہ دران احادیث منکرہ بسیارست
 و قول حافظ ابن السکری خطیب بغدادی در بارہ کتاب سنن نسائی کہ انہ صحیح و اعلیٰ شرطانی الرجال شد من شرط مسلم
 منقطعہ و غیر مسلمست زیرا کہ دران رجال مجهولین اند عینا یا حالا و رجال مجردین و انہ حدیث ضعیفہ و عکسہست
 کما ثبتنا علیہ فی کتاب الاحکام البکیرہ و اما قول حافظ ابو موسی محمد بن ابی بکر بدینی در حق سنن امام احمد و صحیح ابی یعلیٰ
 ضعیفست چہ دران احادیث ضعیفہ بلکہ موضوعہ موجودست مثل احادیث فضائل مرو و سلطان و یربنا احمد نزد
 حمص و غیر ذلک چنانکہ طائفہ از حفاظ بران تنبیہ کردند و امام احمد را درین سند با آنکہ هیچ کتاب از مسندات و کثرت

اخبار و حسن سیاقانش موافق نمی تواند شد احادیث بسیار فوت شده بلکه گفته اند که روایت قریب دو صد کس
 از صحابه که روایت شان در صحیحین است در مسند واقع نشده و همچنین قول حافظ ابوطالب سلمی در باره اصولی که
 بخاری و مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی از اتفاق علی صحته علماء الشرق والغرب تساهل است و این اصلاح و غیره
 انکارش کرده اند این اصلاح گفته و بی معذرت اعلی رتبه من المسانید کسند عبد بن حمید و الدارمی و احمد بن حنبل و ابی یعلی
 و البزار و ابی داود و الطیالسی و حسن بن یفیان و یحیی بن اسحق بن اسودیه و عبید الله بن موسی و غیره هم لایمهم نیکرون عن کل
 صحابی بالغی هم من حدیثه و نیز شیخ ابوعمر و بر تعلیقات واقع در صحیح بخاری و در مسلم کلام کرده لکن آن تعالیق خیلی
 قلیل است قلیل آنها اربعه عشر موضعا انتهی کلام الحافظ ابن کثیر رحمه الله تعالی و این اول دلیل است بر آنکه هیچ کتاب
 علم حدیث باین هر پنج کتاب نرسد و این هر چهار کتاب صحیحین نرسند بخاری نرسد لکن کتب صحیح بخاری است
 بعد مسلم و صحیحیت این هر دو کتاب که است تلقی آن بقبول کرده و خواهان آنست که هیچ کتاب بر تبه ایشان در باره
 احتیاج و سهولت لال و تنبهاط احکام و مسائل نرسد و بموازات و مساوات ایشان نرسد و لاند احادیث دیگر کتب
 صلاحیت معارضه با احادیث صحیحین ندارد و جز این دو کتاب مستطاب هیچ کتابی از کتب حدیث خالی از خلل نیست
 تا آنکه سنن اربعه نیز بهجت آنکه شتمل بر اقسام حدیث از حسن و ضعیف و مکرر و غایب و معلول و منقطع و غیر ذلک است
 تا بما عدای این سنن از دیگر تعاجم و مسانید و جوامع چه رسد گو در بعضی آنها بعضی احادیث صحیحه مخدیان کتب و جز آن
 باشد چه حکم بر اکثر است نه بر اقل حافظ ابن کثیر گفته حدیث نزد اهل حدیث منقسم است بسوی صحیح و حسن و ضعیف و این
 تقسیم اگر نسبت بمافی فضل الامر است پس جبر صحیح و ضعیف نیست و اگر نسبت باصطلاح محدثین است پس حدیث
 نزد ایشان منقسم بسوی اکثر ازین اقسام است چنانکه ابن الصلاح و غیره ذکر کرده اند انتهی گویم این اقسام کشودین
 کتاب بر تریب ابواب مذکور است کما سیاتی و ارفع انواع حدیث علی ای حال حدیث صحیح است قال فی الرفع الباسم
 اجمع ائمه الحدیث علی تقدیم البخاری الصحیح علی الحدیث الحسن مع اخر اجماع الاحادیث کثیر من اهل البیعه فی ارجح بل فی ارفع
 مراتب الصحیح و هو المتفق علیه المتفق بالقبول من حدیث الصحیحین فحدیث اولئک المبتدئه الذین اتفقوا شیخان علی تصحیح
 حدیثهم مقدم عند المتعارض علی حدیث کثیر من اهل البعیده الصاحبه الذین تزلوا عن مرتبه اولئک المبتدئه فی الحفظ و الاثبات
 انتهی وقت اهل علم در اینجا ذکر حدیث احادیث بخاری میکنند زیرا که اصح کتب این فن است و در اعلی مراتب شهرت
 و قبول نام واقع شده پس اعتقاد بدان لازم آمد لیکن درین تعارض اختلاف است حافظ ابن حجر در پدی الساری مقدمه
 فتح الباری آورده که احادیثش با مکرر روای معلقات و متابعات هفت هزار و سه صد و نود و هفت حدیث است
 و تعالیق بیکهزار و سه صد و چهل و یک پس همه آنچه درین کتاب است با مکرر رفته هزار و هشتاد و دو حدیث باشد و این
 خود حافظ ابن حجر شمار کرده و گفته که این تعدید خارج از موقوفات صحابه و مقطوعات تابعین و من بعدهم است اما لکن

پس در هر خبر و پا صد و بیست و سه حدیث می شود و لیکن اجماع گفته که چون من مراجعت آن نسخه کردم و بر حافظان صحیح
 ثوابم جمیع متنون به حصوله را بلا تکریر و تکریر یکبار شش صد و دو حدیث یافتیم و متون منحلقة معروفه را که در جای دیگر
 وصل آن نکرده یکصد و پنجاه و نه حدیث یافتیم پس همیش و هزار و هفتصد و یک حدیث شد و در ریاض
 مستطاب به نوشته قاجار جامع الی عبداللہ البخاری فان الخلاف فی عدد احادیثه و اسبع و منشاؤه من حیث التکرر و التعلیق
 والوقف و ایضا فان النقل عن البخاری اثبت بعضهم شیئا و لفاه الآخر و لا کلام من من لاحظ العدد من التراجم اثبت
 المکرر و من جازاه من تراجم الصحابة و ما کل صحابی منهم اخرج المکرر و اذ اثبت ذلک فان شیخ ابن الصلاح ذکر فی کتاب علوم
 الحدیث ان احادیث البخاری سبعة آلاف و مائتان و سبعة و خمسون بالمکررة قال فقل انما باسقاط المکرر اربعة آلاف
 و سبعة النوی فی شرحه علی ذلک لکن قید بالسند فخرج بقوله المسندة الاحادیث المتعلقة و تعالیق التراجم و المتابعات ثلثون
 ثم ساقها النوی مفصلة و ذکر فی کل باب ما تضمن من الاحادیث و تبع فی ذلک باب الفضل بن طاهر و اخذها ابن طاهر
 من طریق عبداللہ بن احمد بن حموی الخسری و هو متدرک علیهم حافظ الوقت ابو العباس حمید بن محمد بن جبر الصری ذکر ما مفصلة لکن لا
 و فی الفهم فی عدد و اکثر التراجم ثم قال بعد الفرغ من سیاقها مفصلة فخرج احادیثه بالمکررة سوى العلاقات و المتابعات
 علی ما حرره و القیفته سبعة آلاف و ثمان مائة و سبعة و تسعون حدیثا فزاد علی ما ذکر و ا مائة و ثلثین و عشرين حدیثا ثم ساق
 التعالیق و المتابعات مفصلة من اول کتاب الی آخره ثم قال فجملة ما فی الکتاب من المتالیق الف و ثلاث مائة و جسد و
 اربعون حدیثا و اکثر ما لم یخرج فی الکتاب اصول ثبوت و سبب من السنون التي لم یخرج فی الکتاب و لو من طریق آخر الاما تیر
 و ستون حدیثا قد افردتها فی کتاب مفرد لطیف تسلسل الاسانید الی من علق عنه ثم قال و جملة ما فی من المتابعات علی سبب
 الروایات ثمان مائة و اربعة و اربعون حدیثا ثم ساق فی الکتاب علی هذا المکرر سبعة آلاف و اثنان و ثمانون حدیثا قال
 فنهذه العدة خارجة عن الموقوفات علی الصحابة و المقطوعات عن التابعین فمن بعدهم قال و قد استوعبت و وصل جمیع
 ذلک فی تعلیق التعلیق و هو الذی حرره من عدة ما فی صحیح البخاری تحریرا بالغ الفتح الندبه لا اعلم من تقدس فی الیه و انا
 مقهر بعد لم عصمة من السهو و الخطا قلت و قد تمخنت مواضع من الکتاب معتبر اللعد وین فوجدت الامر علی ما قرر و حرر
 و الخط فی بعضها من و فی بعضها لا یظهر کل الظهور کقول المصنف فی اول ترجمته کتابه قال ابن شهاب و اخبرنی ابو سلمة
 بن عبدالرحمن فانه اوحى فی عد المسندات ولم یخل و موضع العیال نه معطوف علی حدیث عائشة قبل فی اول باب تیر
 رسول اللہ صلیم و عجبت فی مواضع كثيرة تفاوت فیها العدد و ظهر فیها الخطا طور اربابا لا احتمال فیها کما عجب به محمد بن
 بقالی فانه ذکر ان كثيرا من المجتبین و غیرهم یسرعون بنقل کلام من یتقدمهم یقلدون له و ینزلون الاول ما اتفق من الاحادیث
 بل یتبعونه تحسینا للفظ به و الاتقان بخلاف ذلک ثم قال فیما عجا به شخص تصدی لعد احادیث کتاب و له بغنا تیر
 و روا تیر ثم ینکر ذلک جملة و تفصیلا فقیل فی ذلک و اما مسند ابی الحسین لم یکن یجوز القشیری فاحمد فی عدد احادیثه

علی بار واه الایمة الحفاظ عن ابی فرسن الحافظ قال کنت عند ابی زرعة الرازی فجا مسلم بن الحجاج مسلم علیه السلام عن
 فقه اکر افلا قام قلت له هذا جمع اربعة آيات حدیث من الصحیح قال ابو زرعة فلمن ترک الباقی قال بنی السلاج اراد ان کتاب
 اربعة آيات اصول وبن المکررات ورايت فی کتاب فیض مالایسع الحی رتبته له الشیخ الفاضل عمر بن عبد المجید المیسری
 ان کتاب مسلم شتم علی ثمانية آيات حدیث وکانه بالمکررة واکنه لم انتهى کلامه الا بایض المستطاب کویم نووی شمارا حدیث
 مسلم کرده وگفته عدد احادیث چهار هزار حدیث باسقاط مکررست و حدیثش با مکرر ذکر نکرده وآن زیاده بر شمار کتاب
 بخاری است بنا بر کثرت طرق او واد ابوالفضل احمد بن حنبل آمده که دو هزار حدیث است و جوزی گفته احادیث
 متفق علیها شصت و دو هزار و دو صد حدیث است و ذکر نحوه القاضی ابوبکر بن العزلی و قال له حدیث الاحکام التي شتم
 علیها الضحیحان نحو الفی حدیث انتهى انی قد رست کباب العزنی تخصیص این شمار با حدیث احکام کرده و جوزی متفق علیها
 واما سنن اربعة پس بر تعداد احادیث آنها در کتابی وقوف حاصل نشده الا آنکه در پی در طبقات ذکر کرده که مجموع
 احادیث وارده در سنن ابی داود و چهار هزار و شصت صد حدیث است و شاید که اعتنا بقید احادیث صحیحین با حدیث
 کتاب ترمذی و نسائی و ابن ماجه و مسوط و دارمی و جز آن بنا بر ضرورت و غایت صحت بخاری و مسلم است و سیوطی تعداد
 احادیث جامع صغیر در دیباجه وی ذکر کرده و گفته که صیانت این کتاب از وضع و کذب کرده ام لیکن در رجحان
 نظر است زیرا که جامع مذکور شمل احادیث ضعیفه و منکره نیز هست پس گویا این سخن مبنی بر علم سیوطی است و دیگر علم
 بر آن است که اگر کرده اند و احادیث غیر صحیح را نشان داده و در باعث حثیت نوشته که حافظ ابو عبد الله محمد بن یعقوب
 بن احریم گفته قتل بالقیوت البخاری و مسلم من الاحادیث الصحیة وقد ناقشته ابن السلاج فی ذلک بان الاحکام قد رست علیها
 احادیث کثیره و ان کان فی بعضنا مقال الا انه یصفوه شیخی کثیر قلت فی هذا نظریة یزعمها باخرج احادیث لا تألفها
 رواها عندنا او تعلیها ذلک اندک سلم انتهى بعده گفته کتاب بسیار صحیحین مخرج شده اند و در آنها زیادات مفیده
 و اسانید صحیحه یافته می شود مثل صحیح ابوعوانه و ابی بکر اسمعیلی و برقانی و ابی نعیم اصبهانی و غیرهم و کتابهای دیگر است
 که اصحابش التزام صححتش کرده اند مثل ابن خزيمة و ابن حبان و ابن هريرة و بکر بن عبد الله و الطف در اسانید و
 متون اند و همچنین در سند امام احمدی کثیر از اسانید و متون موازی بسیاری از احادیث مسلم بلکه بخاری یافته شود
 که نزد شیخین یا احاد یا نیت واحدی از اصحاب کتاب اربعة تخفیف آن نکرده و هم بود او و ترمذی و نسائی و ابن
 و همچنین در حجم کبیر و اوسط طبرانی و مسند ابی یعلی و بنی و جز آن از اسانید و معاجم و فوائد و اجزا چنین یافته شود
 که متحررین شان حکم بصحت بسیاری از آن بعد از نظر در حال رجال و سلامت آن تعلیل مقصد می تواند کرد و او قدما
 بران جائز است اگر چه حافظی قبل این متحرر نفسی بصحتش موافقه نلغوی و خلافاً للشیخ ابن عمر و نکرده و حافظ ضیاء الدین
 بن عبد الواحد مقدسی درین باب کتابی نوشته موسوم بنجاره لیکن آنرا تمام نکرده و بعض حفاظ از مشایخ فاضل

پرست رک حاکم کرده اند و اندک علم و شیخ ابن الصلاح بر حاکم درست که کلام کرده و گفته و هنوز اسع انخطو فی شرط الصحیح
 متعاقب با اقتضای بر فالکلی ان متوسط فی العره عالم بخدیقه فی تعیبه الغیر من الایة فان لم یکن صحیحاً فهو حسن یصح به الاطلاق
 فیه علت توجب ضعف کویم درین کتاب انواع کثیره از حدیث است و در آن صحیح نیست در کفیل بعض صحیح صحیح بخاری
 و مسلم یا حدیث است که حاکم آنرا نداشتند و در آن حسن و ضعیف و موضوع نیز است و شیخ با حفظ ابو عبد الله
 اختصار مستدرک نموده و اینهمه انواع را بیان فرموده و جزای کبیر از موضوعاتش جمع کرده و این قریب یکصد
 خواهد بود انتی فصل دوم در تعریف حدیث حسن و آنچه متعلق با و مستقر بمذبی گفته حسن حدیثی است که درین
 متبسم نیست و نیست شاذ و مروی است بخوان در معنی بغیر یک حدیثی و درین رسم خلل است بنا بر آنکه قید عدم
 شذوذ را درست بلکه نبودن تبهم در سندش بوجهی از وجود خواه از راه عدالت بود یا ضبط یا غیرها که فی سبب تمام
 بشد و در غیر بر است و نیز این حدیث نافع است بهجت مخرول صحیح در آن و غیر جامع است بنا بر خروج فرد از وی
 چه فرد غیر مروی بود و دیگر است و در اینجا بحث است چه در رسم حسن چون اشتراط مطلق کرده پس قول او و بعضی اشاد
 حسن غریب لا تعرفه الا من هذا الوجه چه قسم درست می تواند شد اما حافظ ابن حجر در جوابش گفته که مراد از ترمذی تعریف
 مطلق حسن نیست بلکه نوعی خاص از دست که در کتابش واقع شده و لهذا جای میگوید حسن است و جای صحیح و جای
 غریب و جای حسن صحیح و جای غریب و جای صحیح غریب میگوید و تعریف فقط بر اول
 واقع شده و عبارت ترمذی ارشاد بسوی این معنی میکنند چه در آخر کتاب گفته و ما قلنا فی کتابنا حدیث حسن فاما
 اردنا به حسن اسناد و عندنا فعل حدیث یروی و لا یكون راویة کذب و یروی من غیر وجه و لا یكون شاذاً فنعرفنا
 حسن پس معلوم شد که وی تعریف دیگری میکنند که در آن فقط حسن میگوید و در هر چه حسن صحیح یا حسن غریب یا حسن صحیح
 غریب میگوید بر تعریفش قبح نیست چنانکه نیست قبح در هر چه فقط صحیح میگوید و گویا ترک آن بنا بر تفهیم است و
 نزاهت این فن کرده و اقتضای بر فقط حسن در کتاب خود نموده بنا بر عنوض آن یا با آن جهت که مطلق حدیث است
 و لهذا تعریفش بقول خود عندنا کرده و منسوب بسوی اهل حدیث نموده چنانکه خطاب کرده است و باین تقریر ایراد
 بسیار که در آن بحث در گذشته منفرد می شود انتی و لیکن در اینجا بحث است بوجه چند چنانکه در شرح مختصر بیان شد
 کرده قنائل گویم ابن الصلاح گفته رویا عن الترمذی انه یرید بالحسن ان لا یكون فی اسناده من تبهم بالکذب و لا یكون
 حدیثاً شاذاً و یروی من غیر وجه بخود کانتی و هذا کما تقدم حافظ ابن کثیر گفته این کلام اگر از ترمذی مروی است
 و وی آنرا گفته است پس در کدام کتاب گفته و اسنادش کجاست و اگر از اصطلاح ترمذی در کتاب و فهمیده اند
 پس این فهم غیر صحیح است زیرا که وی در احادیث کثیره میگوید و هذا حدیث حسن غریب لا تعرفه الا من هذا الوجه
 حاصل آنکه حافظ ابن حجر در حدیثی که ترمذی کرده تاویل نموده و حافظ ابن کثیر احکام شوش فرموده و در سبب این

در سیم حسن اتصال سند و عدالت راوی و عدم تشویش و علت اعتبار کرده و گفته که این چنین حدیث حسن است
 الاشیء خارج حسن آن بحسب اعتقاد است مثل حدیث مستور چون طرق او متعدد شود و عدالت راوی متحقق نگردد
 و نه جرح او متجاوز گردد و خارج شد ازین حد باشد شرط باقی اوصاف حدیث ضعیف و این قسم حدیث حسن مشارک
 صحیح است در احتجاج اگر چه در وزن او و مشابه او در انقسام بسوی مراتب باشد که بعضی آن فوق بعضی است انتی گوئیم
 اقوال الیه در رسم حسن مختلف است حافظ ابن کثیر گفته این نوع یعنی حسن چون وسط است میان صحیح و ضعیف در نظر ناظرین
 نه در نفس الامر لهذا تعبیر از آن وضبط آن بر بسیاری از اهل این صناعت عسر گشته و ذکر آن را نه امر بشیء یفقیح عند حافظ و کما
 تقریر عبارته غنه و قد تختم کثیر منهم حدیثی خطابی گفته حسن حدیثی است که مخرج او معروف و رجال او شهره زور برین است
 اکثر اهل حدیث و همین را اکثر علما قبول داشته اند و عامه فقهاء استعمالش کرده پس منقطع و نحو آن یعنی موقوف بر مقطوع و وصل
 متصل از آن جنس است که مخرج آن معروف نیست و همچنین بدلس غیر همین استی و اگر در اینجا بجای لم یعرف مخرج لم یثبت رجاله
 میگفت اولی می بود و همچنین قید اول لم یثبت مخرج بدلس نیست بلکه جاری در غیر او نیز هست فعیال حافظ ابن کثیر گفته اگر
 معروف قول اوست ماعرف مخرج و شهره رجال پس حدیث صحیح بلکه ضعیف نیز همچنین است و اگر بقیه کلام از تمام حدیث پس
 مسلم نیست زیرا که اکثر احادیث از قبیل حسان است و نیست از آن جنس که اکثر علما قبولش کرده و عامه فقهاء استعمالش
 نموده باشند استی و در شرح تنقیح بر رسم ترمذی و خطابی هر دو اعتراض کرده و اینها را ایراد نموده و بعضی متاخرین گفته اند
 حدیث حسن نیست که در وی ضعف قریب محتمل باشد و صلاح عمل بود و انتی لیکن این الصلاح گفته و کل هذا مستبعد الاشیء ای
 و لیس ما ذکره الترمذی و الخطابی فی بعض الحسن من الصحیح بعده گفته چون اسماعیل بن عمار بن عمار بن عمار بن عمار بن عمار
 کلام ایشان کردیم واضح شد که حسن و قسم است یکی آنکه رجال اسنادش خالی از استور نیست و اهل بیت متحقق شده و منفصل
 کثیر الخطا هم نیست و نه متهم کذب در حدیث است و نه فسق و متن حدیثش شناخته شده است بسایع یا شاهر و موسی
 مثل یا نوح آن از وجه دیگر و باین وجه خارج شد از آنکه شاید انکار باشد و کلام ترمذی بر همین معنی متناول است لیکن
 حافظ ابن کثیر گفته لا لیکن تنزیل لا ذکرنا عنه و انکه لم یثبت و ما ذکرنا له و انتی و یصدق و امانت باشد لیکن بدرجه رجال
 صحیح در حفظ و اتقان رسند و احادیث متفرده بدان منکر شده نشود و متنش باشد و معلول بود و قریب متناول است کلام خطابی
 قال فی ذکرناه مجمع بین کلامها استی و قاضی بدرالدین بن حمار گفته درین همه تعریفات نظریات است اما تعریف اول و ثانی
 پس بآن جهت که کل صحیح یا اکثر تر از همچنین است پس صحیح داخل در حد حسن میشود و بهر اول وارد می شود و در حسن زیرا که
 مردی نیست بود و یو ثانی ضعیف زیرا که مخرج او معروف و جانشینش ضعیف است و اهل بیت متحقق است بر معرفت ضعیف قریب محتمل و آن امری
 معمول است و نیز در آن دور است زیرا که تعریفش بصالحیت او برای عمل کرده و این موقوف بر معرفت حسن بودن اوست

و بر اول از دو قسم حدیث ضعیف و منقطع و مرسل وارد می شود که در رجالش مستوری هست و مثل باخوان از وجه دیگر مروی است و بر ثانی که اقرب حدود دست مرسل از مروی شود زیرا که در او بیش مشتبه شده است بما ذکر نیست حسن در اصطلاح یعنی بنا بر عدم اتصال بعد قاضی گفته ها که چنین گویند که حسن هر حدیثی است که خالی از علل باشد و در سند متصل و راوی مستور بود و آن راوی را برای آن حدیث شاهدی یا شهودی قاضی درجه اتقان باشد پس این حدیث را جمع حدود اقرب مقصود و اخصار از دست انتهی گوئیم در خلاصه گفته این مقام خیلی صعب المرتقی و عقیده کو و دست کسی که بران بالا برآمده فرو می آید بر اکثر اصطلاحات این فن و محل انواع او واقف می شود باذن الله سبحانه و تعالی بر حق ممکن نیست مگر تخریر کلام فاضل میان صحیح و قویم و معجم و مستقیم پس شرح حد و در بطریق کدافع نظر از آنها باشد این است که قول ترمذی که در سندش متهم نباشد احتمال در معنی دارد و یکی آنکه توهم غفلت و کذب و فسق در سند نباشد پس بدان متهم نشود یا توهم انیم یعنی در وی بود و لیکن متهم بدان نگردد و همین است معنی مستور العدا که مقصود درین تعریف و باین قید احراز شد از صحیح زیرا که شرط صحیح آنست که راویش مشهور العدا له بود و مراد بقول خطابی آنست که جانش نزد از باب این جهانت مشهور باشد بصدق نقل حدیث و بمعرفت انواع او و هر جا که سطلق از قید عدالت و ضبط باشد دلیل بر اخطا و از درجه رجال صحیح است و این نیز جواب است از قول او که رجالش مشتهر بضعف باشند اطلاق شهرت در عرف ایشان دال بر خلاف مفهوم از ضعیف است و قول او که مروی بغیر یکدیگر باشد چنانچه احتمال دارد یکی آنکه حدیث مروی باشد بعینه یا سناد دیگر دوم آنکه معنی او مروی باشد بسند آخر یا بعین سند بلفظ دیگر و تسمیه قسم اخیر نفوذ حسن بعید نیست زیرا که نظر با فرد سناد فرد است و نظر بتغییر لفظ حسن زیرا که باین اعتبار ظن غالب احتمال طریق دیگر است که بدان متقوی گردد بخلاف فرد و سناد دیگر آنکه حدیث مشهور باشد از صحابی و تابعی آنرا از صحابی دیگر روایت کند و او را درین طریق روایت افراد در جمیع مراتب باشد پس غرض از تعقید با آنکه مروی بغیر یکدیگر باشد اعتقاد حدیث مروی نیست یا پنج چیز ضعف او کند و از آنهم سابق و ارسال و انقطاع نماید پس امتیاز بر روایت بغیر یکدیگر نباشد مگر بر وجهی که رافع آن ضعف بود و در نه عیب خواهد بود و در کلام ابن صلاح اشعار با معنی است با آنکه حدیث منقطع باین تاویل است و این نیز جواب است از آنکه ضعیف و منقطع و مرسل بران وارد می شود و قول بعضی که در مروی ضعیف قریب تحمل باشد پس یعنی بر آنست که معرفت حسن و قوت بر معرفت صحیح و ضعیف است زیرا که حسن بر سطح میان این هر دو مراد بقریب قریب المخرج الی الصحیح است یا احتمال کذب چه رجالش مستور اند چنانکه تحقیق قول ترمذی گذشته که در اسنادش متهم نباشد و ازین تقریر فهمیده شد که هرگاه در تعقید یا مقصد به جابح متحقق شود ضعف زایل نگردد و چنانکه در حدیث طلب العلم فریضة گفته اند بهیچ گفته من این حدیث مشهور است و اسنادش ضعیف و مروی است باو و چنانچه که همه ضعیف اند پس ضعیف همان است که خراج او از صحیح بعید گشته و محتمل صدق و کذب و یا

احتمال صدق نداشته است مثل موضوع و وجه عدول در حسن از وضعی که احتمال صدق و کذب ارباب سوسی احتمال
 کذب نیست که چون در جاین راوی مخط از درجه حال صحیح و مرتفع از حال کسی شده که انفرادی و منکر شود
 و قوی بی شبهه مسلم و مشهور بابل حدیث است و اجتناب از حسن نقل با و ترجیح یکی از دو جانب بر دیگر و گردانیدن قول
 صدق و باطنی اشارت کرده است خطابی بقول خود که رجالش مشتهر باشند یعنی بصدق و کذا گفته و این اصلاح
 و قول بعض متأخرین که صلاح عمل بود گو یا خارج از حدیث است و بیان چیزی است که لازم می آید از حدیثی چون معنی حسن
 این شد صلاح عمل گردید و در نصورت و در سبقت می شود و بر تقدیر تسلیم این توقف ممنوع باشد زیرا که اگرچه لایحیت عمل
 در تحقق این نفس الامر موقوف بر حسن بودن اوست اما از توقف در وجود اصلی توقف در وجود عملی لازم نمی آید
 و قول ابن صلاح لایعدا انفراد به تنگ احترام است از ما نوکر زیرا که خالی نیست از آنکه مروی این راوی معروف و باطن
 یا معروف المعنی است بدون روایت او بغیر یک وجه یا معروف نیست نه آن وجه که مروی اوست و نه وجه دیگر پس
 اول اخراج مرسل منقطع که در حدیث و ثبانی احترام از حدیث قول وی لایعدا انفراد به تنگ است پس تعنیه
 حدیث بر وجهی که خاطر ما گذشت این است که قول او خالی از علل باشد احترام است از دخول اسباب غفیفه فاضله فاو در
 حدیث و قول او سند متصل احترام است از مرسل و منقطع و نحو باید قول او مستور مبتداست و نه به شاهد و صفت
 اوست و قولش فی سنده متصل خبر مبتداست و ضمیر مجرور در له برای مستورست و در بر برای حدیث و او در آن برای
 تبیین است نه برای تردید و معنی آنست که برای راوی مستور العدا له یا بخیر شایه یعنی حدیثی دیگر مروی بلفظ او بغیر
 این اسناد باشد و برای او شهادت و به بقوت و سلامت از اسباب تضعیف و برای راوی حدیث طریق دیگر باشد
 که در آن معنی یا بخیر است و این حدیث شهادت دهد که این حدیث از آن حدیث است و معنی این معنی اوست پس این
 حدیث شایه است و آن شهوت باطنی و شهود موافق آن و مقوی اوست بسند غیر سند او و مشهور دشا گذشته تمام
 تحقیق در نوع اعتبار است و باین فصل احترام از حدیث ضعیفی که مقصد مثل این حدیث یا بخیر دیگر که معنی اوست
 نیست و قولش که قاصر از درجه اتقان است صفت دیگر راوی مستور العدا له است پس از اول معلوم شد که عدالت ایشان
 کمتر از عدالت رجال صحیح است و از ثانی معلوم شد که اتقان ایشان قاصر از اتقان او شان است و این هر دو ضعیف
 فصل واحد مخبر صحیح از حدیث اند و علی الانفراد نیز مخبر اند و هر واحد از این هر دو علی الانفراد صلاح اخراج
 ضعیف از حدیث است و از اینجا ظاهر شد که حدیث از جمع حد و دست و لیکن وارد می شود بر قول او سند متصل مرسل
 راوی نقد که مقصد بسند باشد و ثبوت آنکه عمل درین حدیث بسندست نه مرسل مروی است و باین تحقیق و مختار
 او و فرق میان صحیح و حدیث آنست که شرط صحیح معتبر اند در حسن لیکن عدالت و صحیح ظاهر و اتقان در آن
 کامل است و این در حسن شرط نیست و لذا احتیاج شد بسوی قیام شایه یا شهود و تا این نقصان منجر گردد و این

اگر چنین گفته شود که حدیث حسن سند کسی است که قریب درجه ثقه یا مرسل ثقه است و مروی از بنده و بغیر یک جهت و کلام آن
 از شد و ذلت اجماع و ابعاد معتقد باشد و مراد پسند متصل است تا منتفی است و شبهه جامع عدالت و ضبط و تمکید در ثقه
 برای شیوع است انتفی مافی الخواصه و لیکن این همه تفارین در حلی است و اولی آنست که چنین گویند که اگر کسی از روایات حدیث
 واحد و لا طایفه العالیه تا الم ضبط سالم از شد و ذلت و علت اتصال حدیث صحیح است و اگر کسی از انما یا زیاده با سلامت مذکور اتصال سند
 ظاهر الحدیث نیست یا غیر تا الم ضبط است بخیل مع خلوص حدیث حسن است و اگر این قبول گویا بعضی از روایات یا بعضی از نشان منتفی است پس حدیث
 ضعیف است تا الم بطریق حقیقه المرم فی تحقیق هذا المقام کما قال بعض الاعلام و آنچه صاحب خلاصه در فرق میان صحیح حسن کرده
 پس این ایراد بفرمودی شود و معذک دلیل است بر آنکه لابد است از آنکه مروی باشد مثل یا نحو او از دو وجو یا زیاده و مروی بود
 آن بود و دیگر کافی نیست و این محل تا الم است و آنکه تعریف حسن است قریب است حد و گفته است که تقدم قریب است
 در آن هم بحث است زیرا که هر یک از آن امور ثلثه که در آن ادعا زیادت کرده محل تا الم است و وارد می شود بر آن فرد
 حسن و نیز وجه تخصیص سند و مرسل بنحله عبارات شد و اوله میان اهل این فن مثل مرفوع متصل و موقوف و مقطوع
 و غیره آن ظاهر نیست با آنکه مرسل مختص بضعیف است و آنکه صاحب خلاصه در حد قاضی لفظ شایدها مشهور ذکر کرده
 پس قاصدا درجه اتقان و تقبول بقبول عنه یا سهو ناقل است زیرا که لفظ قاضی مشهور بر او محله است نه مشهور بدلیل
 محله و مروی از آن ابدال محله نمیده اخذ در توجیه آن بکلام طویل لا طائل کرده و همچنین در قولی که مطلق بودن راوی از
 عدالت و ضبط و ال برخطا و از درجه رجال صحیح است بحث است زیرا که خطابی عدل ضابطه گفته بلکه مشهور بر عدل
 و ضبط گفته بلکه دلالت آن بر خطا نیست چه صحیح علم بعدالت و ضبط شرط است و در حسن شهرت بعدل و ضبط کافی
 و علم بعدالت باطنه واجب نیست پس قصور در عبارت خلاصه است تا الم و رسید محمد بن ابراهیم و زیر در تحفه خود در بیان
 حدیث تعریف حافظ ابن حجر با زیادت بعضی قیود این صلاح جمع کرده و گفته فان خفت الضبط و کان له من خبثه تابع
 او شایه فاحسن انتی و گفت فحسن لذاته لیکن مخفی نیست که خفت ضبط امری است که در آن جهالت است پس این رسم
 مجهول باشد بعد گفته و اوله قبول الا حاد و ثلثه و ان الفرد انتی یعنی اگر چه منفرد شود و ضعیف الضبط نزد هم لیکن خلافا
 لا بخاری زیرا که مروی و تحمیل و تحریم بدان عمل نمیکند و خبر لحدیثی است و دلیل بر قبولش قائم پس نزد اهل اصول همول باشد
 و درجه همول بودن او طنون العدا له طنون الصدق است سید علام محمد بن اسماعیل می گفته حاصل آنست که کلام علما
 در رسم حسن مضطرب است و هیچ رسمی سالم از اعراض نیست تا آنکه ذهی گفته لا یطعن بان الحسنی قاعده بتدرج کل الا حاد
 احسان محمد فانا معنی ایاس من ذلک انتی بعد گفته و ما احسن ما قال شیخنا شیخ الاسلام البلقینی نوع احسن لما توسط
 بلین صحیح و ضعیف عندنا طرکان شیا منتقد فی نفس الحافظ قد قصر عبارته عنه کما قبل فی الاستحسان فکانه کصعب
 تقریظ انتی و آنکه در اول فضل از اسباب المطر گذشت که نزد تعدد طرق حکم بصحت حدیث حسن میکنند پس بحث است

که صورت مجموع را قوی است که بدان خبر بقدر قصور ضبط را و می رسد از روی صحیح میکند و آنرا سید محمد وزیر گفته و آن
تولیع و تکثرت طرق تصحیح اجتماع و او یکجا اجتماع و برای آن افزوده که ممکن از معرفت طرق همین مجتهد باشد و زودش مرتقی
می شود بسوی رتبه صحیح و حسن چنانکه ابن ناصر الدین گفته نوع متفاوت بین الصحة و الضعف و جماعتی آنرا در صحیح و راج
کرده زیرا که در صورت قوت مرتفع می شود بسوی صحت مثل روایت سنا که از عکرمه از ابن عباس و این ادنی مراتب
صحیح است و اگر قوی نشد مخطومی شود از مرتبه صحیح و مرتفع میگردد از درجه ضعیف که بنابر ابن ابی عمیر و ابن جده و عمر و بن شعیب
عن ابی عمیر و محمد بن عمرو بن علقمة عن ابی سلمة عن ابی هريرة و محمد بن اسحق عن جده ابراهیم القاسمی عن شیاخ و خود
و دون اوست و در مرتبه احادیث حارث اغور و طا صم بن منوره و حجاج ابن ارطاة و ضعیف و امثال ایشان پس
تجسین و کند و بعضی تضعیف آن سید محمد وزیر گفته در حدیثی که مأمور صوفی بصحت و حسن باشد اقوال است یکی آنکه
با اعتبار دو اسناد است گویم و این جواب ثانی است از حافظ ابن حجر چنانکه در اول این فصل گذشته دوم آنکه باعتبار
نعت باشد گویم و این اشارت است بجواب ابن الصلاح زیرا که وی گفته که اگر مراد از حسن معنی لغوی او باشد نه مطلقا
مستکن نیست و نتوان گفت که برین جواب لازم می آید که حدیث موضوع هر گاه که حسن اللفظ باشد داخل می شود و در آن
کما قال شیخ تقی الدین بن فقیه العید زیرا که حافظ ابن حجر منع آن پرداخته و گفته این الزام بحسبیت چنان الصلاح
این سخن در جای گفته که حدیث را حسن صحیح گویند پس قید صحت مانع و دخول موضوع نیست و سید محمد وزیر در تفسیر از محکم
جمع بین این دو مصنفین چنین جواب داده که یکم مراد ترمذی صحیح الاسناد حسن الاحتجاج باشد پس ایراد موضوع نشود زیرا که
حسن الاحتجاج نیست انتهی گویم این جواب خراج است از محل ایراد و وارد می شود و بر آن آنکه حسن الاحتجاج بودنش از
وصف بصحت معلوم می شود پس حاجت تبصیح آن صحت سوم آنکه مرادش عرف است یعنی صحیح الاسناد المتن و حسن
الاسناد المتن هر دو داخل است حسن زیرا که صحیح همچو دخول نوع زیر جنس مثل انسان تحت حیوان و این المعنی در عبارت
الاحادیثی شرح ترمذی زیرا اول حدیثش که از احسن صحیح گفته نوشته که یعنی این قول ترمذی را تدبر بیان آن نمیکنیم اما
قول صحیح پس احادیث صحیح را ده مرتبه است اول صحیح مطلق و آن حدیثی است که مران خلائی و بران کلامی نیست و آن
خیلی قلیل و عزیز است دوم صحیح بنقل عدل و احد سوم صحیح شاذ یعنی شواهد و قسم دوم منقسم بدو نوع است نقل عدل و احد
از صحابی یا نقل عدل و احد از تابعی و داخل میشود در آن ثالث و آن حدیثی است که متفرق شده بدان یکی از این پس این
بیج قسم است که هم را به عیسی تمیزی ذکر کرده و جعفری یعنی بخاری و قشیری یعنی مسلم اقتدار بر چهار قسم از آن نموده و بر شاذ
ششم اصل است و این هر دو اما هم یعنی بخاری از آن شیخیسیر ذکر کرده اند و اهل حدیث انکارش میکنند و صحیح قبول است
بر وجهی که در اصول فقہ بیان کرده ایم هفتم حدیث مدلس و اهل علم به ذکر و علمش متفق اند و تدلیس بر قسم است طاعت
بذکر آن نمی کنیم از جمله حدیث راوی اگر کسی است که او را دیده اما از وی نشنیده لکن حدیثا فلان نمی گوید بلکه عن فلان یا

فلان میگوید ششم حدیثی است که در آن مخالفت را ویش کرده شده باشد و در هر کتاب جملاً از آن موجود است ششم حدیث
 تبتیج که داعی بسوی بخت خود نیست و در صحیح از آنجمله شواهد بوده و در اصولی نادرست میاید غیر احکام دهم حدیثی است
 که در وی را وی صدوق غیر حافظ است و این ششم را ابوعلی ترمذی تصحیح نیکند و مثل آن در صحیح بطور شواهد آمده و اما
 قول او حسن پس بعضی اهل علم گفته اند که احسن معروف مخبر جد و شهر جاه که حدیث البصرین عن قتاده و الکوفین عن ابی
 اسحق السبیعی المدینین عن ابن شهاب المکیین عن عطاء و مدار حدیث برین است و ابو داود و ابوعلی ازین جنس اکثر
 کرده اند ابوعلی گفته مراد من بحسن حدیثی است که در سندش متهمی بکذب نباشد و شناسند نبود و مروی باشد بغیر یک جهت و بی قول
 من غیر است که مروی نشود دیگر یک طریق و گاهی روایتش از طریق تفریق میفرماید و غریبی می شود انتهی کلام ابن حجر
 و در تمامی صحیح توسع بکار برده گویا اصطلاح مالکیست و سید محمد وزیر زیاده کرده که موصوف بغیر است و حسن باعتبار قسم
 رجال است و مثل آنکه اسناد حدیث از غیر یک وجه تا یکی از حفاظ حسن باشد لیکن این حافظ بدان متفرق شده پس
 این حدیث از وی حسن غیر غریب باشد و از وی تا فوق غریب بود انتهی قفت حدیث حسن محبت است ثابت می شود
 بدان احکام مثل حدیث صحیح اگر چه دو تن او در رتبه است و لهذا بعضی اهل حدیث حسن او در صحیح درج کرده اند و از وی جدا
 ساخته و این ظاهر کلام حکم در تصرفات او است و قول ایشان حسن الاثنا و صحیح الاثنا و دو تن قول ایشان است
 حدیث صحیح او حسن زیرا که گاهی اسناد حدیث یا اثر صحیح یا حسن می باشد نه متن او بنا بر شد و یا علت مثل ثراب بن عباس
 و باره او اودم و خوا تم از همین سبعة پس اگر قائلش حافظی معتد است و در آن قوی نگرفته پس ظاهر آن حکم بصحت یا حسن
 متن باشد این ضلال گفته ترمذی نووی و صاحب سنن را بحسان شامل است گویم مراد بسنن در بنام روایات غیر بخاری
 و مسلم است زیرا که در سنن صحاح و حسان و ضعاف همه باست یعنی پس منطبق نشود بر آنچه اصطلاح است میان را بباب حدیث
 و قول ترمذی و غیر حدیث حسن صحیح مراد بدان آنست که مروی باشد بدو اسناد و یکی اقتصاد محبت کرده و دیگر تصناد
 حسن یعنی اثبات و نفی قهوه و قوی متناهی می شوند که هر دو باعتبار یک اسناد باشند و چون باعتبار دو سند و شد و بود فلا
 کما لا یخفی و برین تقدیر در هر چه حسن صحیح گفته فوق چیزی باشد که در آن تمام صحیح گفته اگر فردست چه تعدد طرق بقوی
 حدیث باشد و این ثواب دافع اشکال است بروجه تمام علی الاجمال لیکن حافظ این کثیر گفته پذیرده اند بقول فی بعض
 الاحادیث هذا حدیث حسن صحیح لا یفرق الا من هذا الوجه انتهی و اگر ثابت شود که این جمیع از ترمذی و غیر او در حدیثی واحد
 باعتبار اسنادی واحد واقع شده است پس جوابش آنست که این وقوع بنابر تردد است که در حدیث از ناقل حاصل
 شده که آیا در آن حدیث شرط صحت مجتمع گشته یا در آن قصوری راه یافته و این تردد اقتصاد آن کرده که وصف آن حد
 بر طریق تعیین بیک وصف نکنند غایتی فانی الباب آنکه از وی حرف تردد و حذف کرده اند زیرا که حق عبارت آن بود
 که حسن او صحیح میگفت و برین بدان مانده که حرف عطف در محدوده حذف میکنند یا آنکه در میان امیه حدیث و رجال

ناقص اختلاف واقع شده بعضی را ظاهر الحال تمام الضبط شمرند و بعضی ضعیف الضبط و العیالیه پس برای بعضی
 آن حدیث صحیح است و برای بعضی دیگر حسن گویند یا می‌گویند بقول خود حسن صحیح اشارت به دو تفسیر کرده و برین تقدیر نیز
 حرف تردید مخدوف باشد و بهر دو تقدیر اشکال مذکور منقطع است زیرا که درین حدیث اثبات هر دو وصف متعارف می
 حدیث واحد حسن نیست و بهر حال حدیثی که در حق او حسن صحیح گفته شده است کسر است از حدیثی که در آن فقط صحیح
 گفته شده زیرا که جمیع اقوی از تردید باشد بعد از ابن الصلاح جواب دیگر ازین اشکال داده و گفته یا هر اضعفی لغوی است
 یعنی هر چه نفس بسوی او میل کند و تشخیصش انکار و ایتی و این معنی منافعی صحیح نیست پس تا قضا منقطع شد لیکن این
 جواب بعد از ازل اصطلاح است اگر چه نظیرش در کلام ایشان واقع شده که لا یخفی علی من له تتبع فیه و بعضی گفته اند
 قول ترمذی آنست که باعتبار متن حسن است و باعتبار سند او صحیح حافظ ابن کثیر گفته و فی هذا نظراً یقول زکاک
 فی احادیث مرویه فی ضعه جزم واحد و القصاص نحو ذلک الذی یظهر لی انه یسب احکام بالصحة علی حدیث با حسن
 کما یسب با حسن بالصحة فعلی هذا کیون ما یقول فیه حسن صحیح اعلی رتبة من با حسن و دون اجماع و کیون حکم علی الحدیث بالصحة
 المصنعة اقوی من حکم علیه بالصحة مع احسن و اعلم استی و حدیث متاخر از رتبة اتفاق و حفظ مشهور بصدق و ستر چون
 دیگر روایت پذیر شود یعنی با سنادی دیگر صحیح یا ضعیف یا یا از رتبة حسن بدرجی صحیح ترقی کند یا به قوت از دو طرف
 پس احدی را دیگر بجهت گرد و قال ابن الصلاح گویم در تقوی حسن صحیح و حسن خود بهیچ خفایت و تقوی حسن ضعیف
 باعتبار آنست که چون ضعیف منضم به حسن گردد حسن از آن حالت که فرو بود اقوی تر شود و در خلاصه غیره گفته مراد ما بتر
 آنست که این چنین حدیث حسن در قوت طی صحیح می‌شود نه آنکه عین صحیح میگردد مثلاً ترمذی حدیثی را با حسن و آنست
 کند و او را و او هم از با سناد دیگر مثل او و حسن بیار و پس توان گفت که درین عبارت نظر است بنا بر آنکه صحیح شامل
 او نیست و چه قسم می‌تواند شد گویم بعضی این را هم صحیح می‌گویند لیکن لا لذاته بحدیث حسن لذاته و لا لذاته می‌باشد
 و اما حدیث ضعیف پس بنا بر کذب راوی و فوق او منجبر نمی‌شود بعد و طرق استی در حدیثی گفته این سخن شمرست
 با آنکه در ضعیف کذب یا فسق راوی ضرورت حال آنکه این معنی ممنوع است زیرا که لیکن که ضعیف بنا بر حالت راوی یا عدم
 ضبط یا قصور و ضبط و مانند آن از اسباب ضعف باشد فقال گویم هر چه باشد لیکن مقصود در اینجا عدم اعتبار
 بعد و طرق است و آن موجود است خلافاً فائدة فی هذا التعقب باز میگویم که این همه بحث در حدیث حسنی است که ترمذی
 حکم حسن آن میکنند بلکه در آنچه حکم بصحت او میفرماید و سید محمد و زبیر در تنقیح درین محل سوالی کرده و گفته عمل حدیثی که ترمذی
 جتسین یا جتسین بر داخته است جائز است یا نه زیرا که ابن حزم زعم کرده که ترمذی مجهول است و حفاظ و بعضی تصحیح
 تحسینش را عرض کرده اند بعد از ذکر بعضی منکرین حدیثش نموده سپس آن گفته که خبری در ترمذی در سنن ابی العیالی
 نوشته است انه حافظ علم ثقة جمیع علیه و الا لهات الی قول ابی محمد ابن حزم انه مجهول فانه ما عوفه و لا درمی بوجود احکام

ولا العلل التي لم ينته واین دلیل است بر جواز اعتماد بر تصحیح ترمذی و تحسین او بنا بر التقاد اجماع بر ثبوت و حفظ این احادیث
و لیکن چون از وی غلط فاحش شد اجتناب از تصحیح تحسین او مستحسن آید انتی یکی سید محمد موصوف از دهمی بعد این نقل
آورده که وی در ترجمه کثیر بن عبد الله گفته لا یثبت العلم علی تصحیح الترمذی بعده گفته مراد دهمی آنست که انهم لا یثبتون
علیه فی تصحیح کثیر بن عبد الله بخصوصه لا کل ما صحه قال و نه خطا ندارد و العصمة رفعة من الایمة اعتماد و العلم را انتی
سپس در ذکر عذر ترمذی در باره تصحیح حدیث کثیر بن عبد الله لطالت کرده و علم تحسین و تحجیش مقرر داشته چنانکه در توضیح شرح
تفصیح ایضاً مشنموده و باجماع عل بر حدیث حسن مثل صحیح و واجب است نووی گفته اکثر الاحکام شوبها بطریق حسن انتی در
باعت صفت گفته شیخ ابو عمرو میگوید که از زود حدیث بطریق متبوعه مثل حدیث الاذان من الراس لازم نمی آید که حسن
باشد زیرا که ضعف متفاوت است بعضی آنچنان است که متابعات زائل میگردد یعنی نمیتواند تابع یا متبوع بودنش نمی شود
مثل روایت کذا من و متروکین و نحوهم و بعضی ضعف چنان است که متابعت زائل میگردد و چنانکه راوی سی الغلط باشد
یا حدیث را هر سال روایت کرده چه درین حدین متابعت نافع می شود و حدیث را از حقیض ضعف با وج حسن یا صحت میسراند
و کتاب ترمذی در معرفت حدیث حسن اصل است و نه والذی لوه مذکوره و یوجد فی کلام غیره من مشایخ کاحمد و البخاری و کذا البیاض
کذا القطانی و من خطا له ای الحسن بن ابی داود و روایه انه قال ذکرک تصحیح و ما یثبت به و یقاربه و ما کان فیه و من شد یثبت
و تالم ذکر فیه شیخا فموصلا و بعضنا صح من بعض و روی عنه انه ینکر فی کل باب اصح ما عرفه حافظ ابن کثیر گفته و یروی عنه انه
قال و ما سکت عنه فهو حسن ابر الصلاح گفته پس هر چه در کتاب او ذکرش علی الاطلاق یا جم و در یکی از صحیحین نیست و نه احدی
بر حدیثش نص کرده پس آن حدیث نزد ابو داود حسن است حافظ ابن کثیر گفته روایات از ابو داود در ای کتاب من و ابوساکت
و در بعضی آن سخن است بلکه بعضی احادیثی است که در نسخه دیگر نیست و لا بی عبید الاجرى عنه یعنی عن ابی داود و اسوله فی الجرح
و التعلیل و التعلیل کتاب مفید من ذلک احادیث و رجال قد ذکرنا فی سننه نقوله و ما سکت عنه فهو حسن یا سکت
علیه فی سننه فقط و مطلقا و هذا ما یبغی التتبع علیہ التیض و بعضی در کتاب تصحیح ذکر کرده که صحیح خرج تحسین یا حدیث
و حسن مروی ابو داود و ترمذی و اشباه ایشان است بلکه این اصطلاح خاص است که جز بقوی برای دیگری معلوم نیست و قد
انکر النووی ذلک لما فی بعض السنن من الاحادیث المنکرة انتی کلامه **قف** زیادت ثقه فنی است که عنایت بدان
مستحسن و ابو بکر نیا بوری و ابونعیم جانی و ابوالولید قرشی از امیه مذکورین بمعرفت زیادات الفاظ فقیریه احادیث
بوده اند و مذنب جمهور فقها و اصحاب حدیث چنانکه ابو بکر خطیب حکایت کرده آنست که زیادت راوی ثقه در حدیث
حسن صحیح مقبول است ما دامیکه روایتش منافی روایت واثق ترازوی نیست و قید عدم منافات بهمت آنست که گاه
تنافی میان روایت ایکس و روایت غیر ذکر زیادت که واثق ترازوی باشد این مقبول است مطلقا زیرا که حکم
حدیث مستقل است که ثقه بدان مقبول شده و غیر وی آنرا روایت نکرده یا آنکه تنافی است بروحی که از قبولش رد

روایت دیگر لازم می آید و درین قسم منافی حاجت می افتد ترجیح میان این روایت و روایت معارض او پس ترجیح قبول
 و مرجح مردود باشد و شهر از جمعی از علماء و اکثر فقهاء قبول زیاد است مطلقا بغير تفصیل لیکن معنی بطریق اکثرین
 درست نمی نشیند زیرا که ایشان در صحیح عدم شد و در اشراط میکنند و بشد و در التفسیر میکنند بحالفت الله کسی را
 که اوفی از وی نیست و عجب از کسی است که از معنی غفلت و رزیده است با وجود اشتراط انتفاء شد و در صحیح و همچنین در حد
 حسن و منقول از قدام ائمه حدیث اعتبار ترجیح است در آنچه تعلق دارد بزیادت و جز آن و از احدی از ایشان ابطلاق
 قبول زیاد معلوم نیست و سید محمد و زبیر و قید او بعلقه بر قید حافظ زیاد که ده یعنی اگر روایتش منافی روایت اوفی
 از وی نیست نباشد لیکن بنا بر عدلت مردود شود و گویا حافظ ذکر این قید بنا بر علم بدان نفرموده چنان قید مستفاد است
 از سیاق عبارت زیرا که کلام در زیادت عدل در روایت حدیث صحیح یا حسن است و از تعریف این هر دو عدم علت
 معلوم پس زیادت معلوله متصف نیست با آنچه متصف است بدان مزید علیه و کلام با زیادت صفت هر دو است تا آن
 آن زیادت صحیح شود و در نتیجه این خبر حدیث نفر مستقل باشد و اهل اصول فقه نیز کلامی دارند در زیادت پس اگر
 این زیادت مصداق روایت ثقات است بروهی که جمع میان هر دو متعذر باشد مردود است و اگر مصداق نیست
 نظر کنند که مجلس متعدد است یا نه اگر متعدد است مقبول است اتفاقا بنا بر احتمال آنکه رسول خدا علم ذکر زیادت در یک
 مجلس کرده نه در مجلس دیگر و اگر متحد است پس غیر راوی زیادت از روایت اگر در کثرت معنی است که غفلت مثل او
 از هر چه زیادت تصور نیست این زیادت مقبول نباشد و اگر از کسانی است که ذهول و غفلت شان از هر چه زیادت
 جائز نیست پس جمهور از محدثین و اهل اصول و فقهاء بر آنند که این زیادت مقبول است و بعضی محدثین و محدثین ضعیل
 در روایتی بعدم قبولش رفته و حجت جمهور آنست که روایت راوی زیادت عدل جازم بر روایت خود در حکم است
 پس قبولش واجب باشد و سکوت غیر از نقل منقول او مانع قبول قانع در روایت و نمی نیست زیرا که غفلت غیر راوی
 زیادت از سماعش جائز است و در اصول فقه درین مقام تفصیل است در میان زیادت شوکانی گفته زیادت بعض
 قرآنی یا سنن قطعی یا غیره نیست خلافا لضعف و ایشان میگویند که خبر واحد چون با زیادت آید در حکم قرآن یا سنن
 و ناسخ باشد مقبول نشود و حق قبول است زیرا که این زیادت غیر منافی مزید علیه است پس مقبول باشد و دعوی تا
 آن ممنوع است و همچنین غیر حضرت افراد راوی بزیادت در آن بر روایت غیر اگر عدل است زیرا که گاهی فرد چیزی
 یاد میگردد که جماعتی آنرا محفوظ نداشته است و به قال الجمهور اگر این زیادت غیر منافی مزید علیه است و اگر منافی است
 پس حاجت ترجیح باشد و روایت جماعت صحیح از روایت واحد بود و مثل اوست افراد عدل پس حدیث بسوی
 رسول خدا علم جماعت از موقوف آورده و همچنین افراد و با سناد حدیث که جماعت آنرا ارسال کرده و افراد
 او بواسط حدیث که جماعت آنرا منقطع ساخته پس این همه مقبول است از عدل زیرا که زیادت است بر روی جماعت

و تصحیح معلول ایشان انتہای حاصل و در خلاصه گفته معرفت زیادت ثقیف است این الصلاح گفته حدیثی که بدان
که امام ثقه منفرد شده نه قسم است یکی آنکه مخالف و منافی روایت سائر ثقات باشد و کس در دست مثل شاخه دوم آنکه
در وی اصلا منافاة و مخالفت با روایت غیر نیست مثل حدیثی که بر روایت جلاله او نقلی منفرد شده و در آن اصلا متعرض
روایت غیر بمخالفت نگردیده و این مقبول است و خطیب دعا اتفاق علماء بر آن کرده سوم آنکه میان این هر دو مرتبه
افتد مثل زیادت لفظی در حدیث که سائر روایات آن لفظ را ذکر نکرده اند همچو حدیث و جعلت لنا الارض سجداً و جعلت تر
لنا طوراً پس این زیادتی است که ابو مالک سعد بن طارق آنجی بدان متفرد شده و لفظ سائر روایات نیست و جعلت
نشا الارض سجداً و طوراً و مثل حدیث مالک از نافع از ابن عمر از رسول خدا صلعم فرض نکرده الفطر من رمضان علی کل حر
او عبدک و انشی المسلمین پس قولش المسلمین از زیادات مالک از نافع است و ترمذی زعم کرده که مالک متفرد باین زیادت
و ابن الصلاح بر آن سکوت کرده حال آنکه مالک بدان متفرد نیست بلکه روایتش از طریق ضحاک بن عثمان از نافع آمده چنانکه
مالک روایتش کرده بود و کنز ارواه البخاری و ابو داؤد و النسائی من طریق عمر بن نافع عن ابی بکر مالک قال لا یحفظ ابن کثیر
پس تمثیل ابن الصلاح باین حدیث کمابغی نیست بعده ابن الصلاح درباره حدیث ظهور مذکور گفته که این حدیث و آنچه ما بنا بر است
مشابهیم اول است باین حیثیت که بر روایت جماعت عامست متداول حجر و رمل و تراب و روایت منفرد زیادت مخصوص
و در آن غایری در صفت و نوعی از مخالفت است که بسبب آن حکم مختلف میشود و نیز شباهت قسم ثانی است بوجه عدم منافات
میان هر دو خطیب گفته مذہب جمهور فقہار و اهل حدیث آنست که زیادت از ثقه مقبول است نزد انفراد و بآن زیادت
برابر است که از یک شخص باشد باین طریق که یکبار ناقص و بار دیگر زائد روایت کرد یا از غیر را وی باشد بقصان بکلمات
آنرا مطلقاً رو کرد و است از اهل حدیث بخلاف آنکه رو کرد و است آنرا از وی و قبول نموده است از غیر وی یعنی غیر را وی ناقص
بعده گفته و اذا اسنده یا اسلوه او و صله و قطعوه او رفعه و وقفوه فهو کما یزاد فی الارسال نوع قبح فی حدیث الوصل
فترجمه هر تقدیم من قبیل تقدیم الحجج علی التحدیل و یجاب عنه بان الحجج قائم الفایده من زیاده العلم و الزیاده هناع من اصل
فصل سموهم در حدیث ضعیف و آنچه بدان متعلق است و آن حدیثی است که در وی شروط صحیح و شروط حسن مجتمع گردید
کذا فی الخلاصه و غیر ما و به قال ابن الصلاح و غیره و ابو حاتم بن جبار در تقسیم ضعیف اطناب کرده و کجیل و نه قسم رسانیده
ولیکن ذکر صحیح در اینجا متعلق الیه نیست چه هر چه از درجه حسن قاصد است از صحیح و نیز بنا بر این حد را حد رفیع اجاب
کلی است بنسبت شروط صحیح و همچنین بنسبت شروط حسن یعنی هر چه در آن همه شروط این چهار دو فراهم نشده است تا صحیح
یا حسن باشد پس آن ضعیف است و اگر سلب احد بنسبت مجموع شروط صحیح و حسن معاً نداشتند تعریف ضعیف بزرجم
افراد صحیح و حسن است می آید تا مل و حق آنست که حاجت باین حد و فضل جدا گانه نیست چنانکه ضابطه
و غیره کرده اند زیرا که بعد صحیح و حسن این حد و معلوم شده و آنرا در اسباب المظهر شرح قصب السکر و ضعیف جدا گانه

نوشته و بای عقل درجات ضعیف و ضعیف متفاوت است بحسب کتب ضعیف از شرط صحیح چنانکه تفاوت است
درجات صحیح بحسب تکیه او از شرط صحیح و همچنین درجات حسن بحسب تکیه او از شرط حسن و نزد علماء و محدثین
تساؤل در اسناد ضعیف رواست نه در موضوع بغیر بیان ضعیف او در مواعظ و قصص و فضائل اعمال نه در صفات
ذو الجلال و الاحکام حرام و حلال کذا فی المحاصصه و غیره و این بنا بر زیادت اهتمام بشان صفات و احکام است از الجلال
گفته و حسن ریض فی روایه الضعیف فیما ذکرناه یعنی الترمذی بن مسدد و احمد بن حنبل قال و اذا عرفت فی
الضعیف الی الذی صلی علیه و آله غیرنا فلا یقل قال رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و کذا و اما شبهه ذلک من الالفاظ الجازمه بل الصیغه
الترمذی و کذا لک فیما شک فی صحته ایضا انتی انوی در او کار گرفته علماء محدثین و فقهاء و غیرهم گفته اند که عمل بحديث ضعیف
در فضائل مستحب است اگر موضوع نیست و اما احکام مثل حرام و حلال و بیع و کفاح و طلاق و جزا که پس از آنها جزو حدیث
صحیح یا حسن عمل نتوان کرد دیگرانکه بنا بر احتیاط در امری ازین امور شهادت مثلاً حدیث ضعیف بکراهت بعضی مرفوع و آنکه
وارد شده پس مستحب در آنجا تنزه است از ان ولیکن این تنزه واجب نیست انتی و ازین عبارت مستفاد شد که عمل
بحديث موضوع مستحب نیست بلکه جایز هم نه و عمل بحديث ضعیف در احکام نیز جایز است اگر بنا بر احتیاط در چیزی از ان
باشد و این ما بن الصلاح از حافظ ابن مندیه از محمد بن سعد نقل کرده و گفته اند پس نسائی آنست که ترجیح کند حدیث
از هر کسی که ترک او جمع علیه نیست یعنی آنکه اصحاب حدیث بر ترک حدیث او از ضعف او متفق نبوده اند در خلاصه گفته بود او
نیز اخذ ما خذ نسائی میکرد و ترجیح ضعیف می نمود چون در ان باب غیر آن حدیث نمی یافت بنا بر آنکه حدیث ضعیف نزد
قوی تر از رای رجال است انتی گویم بلکه جماعتی از ابو داود و ترمذی کرده و بخلاف آن نسائی و ترمذی است پس حق عبارت
در بنیقام آنست که چنین گویند که نسائی اخذ ما خذ ابو داود کرده و بالعکس بر دووی گفته حاصل خیر یقین است و شبهه در
نقل وی در آمده و راوی محمل باطل است در هر وصف علی الخصوص پس احتمال در رأی اصل است و در حدیث عاصم
گویم اخذ احکام خمس غیر حلال و حرام از حدیث ضعیف کلام ضعیف است و اهل تحقیق برخلاف آن رفته اند علی بن سنان
که یکی از دعای بسوی سنت کریمه بود گفته الذی اظنه صواباً و ما ظهري من کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنهما ان الاحکام
المتخذه الاثبته شیئ منها الا بالحدیث الصحیح او بحسن یجوز روایه الضعیف فی فضل ما ثبت منها صحیح بذلک ابن الصلاح
شوکانی مع درو بل انعام علی شفاء الادامه در ذکر تضعیف حدیث و در حفظ اربعین حدیث گفته عجب است از اشتغال
جماعتی از حفاظ محدثین که بتالیف اربعینات پرداخته اند بحديث مذکور با وجود علم بحال حدیث و شاید که حامل ایشان
بران بودن حدیث مذکور در فضائل اعمال است و بعضی اهل علم عمل بضعیف مطلقاً سائن رفته اند و بعضی از عمل بحديث
که حجت بدان قائل نشده مطلقاً منع ساخته اند و همین است حق زیرا که احکام شرعی مستلزم استسوی الاقدام اند پس نسبت چیزی
که شرع بودنش بپایه ثبوت نرسیده بسوی شرع شریف حلال نیست زیرا که از جنس تقول علی الله بما لم یقل است و هر چه

در فضائل اعمال نیست چون این عمل منسوب بسوی او کنند همچو نسبت مدلول بسوی دلیل پس شک نیست که عامل بدان
 هر چند جزئی از صلوات یا ضیاء یا ذکر کاری دیگر کرده لیکن می درین فعل مبتدع است بنا بر اعتقاد مشهور و محبت چیزی که نیست
 نیست و اجزای عمل نمازی و زیارتی او نمی تواند شد پس فعل چیزی غیر ثابت مصلحت خالص نیست بلکه معارضه منفعت
 که آن هم بجهت باشد و هر که کثیر الاستعمال این حدیث نبوده است و او را کثرت طرق حدیث و تعدد مسند الیه از صحابه و این
 و ربط انگیزه و آن بیچاره نمی داند که هر طریق از آن طرق تیره و تاب محسوب بضعفاء و کذا این و وضع حدیث فنی طلمات بعضیها
 فوق بعضی و این چیزی است که تقیط و بیدار مغزی برای آن در کار است چه طرق غیر ثابتی اگر چه بعد متضاعف رسد
 حدیث بسبب آن از زبانه ضعف خود بیرون نمیرود چه کاذب و دروغ بستان بر یک کس ده کس و بستان کس یکسان
 حدیثی از صحابه روایت کند و بسوی هر واحد اسنادی سوق نماید و احادیثی که بعضی می مقوی بعضی باشد است که در
 هر واحد از این ضعیف خفیف باشد مثل شد و ذ و نحو آن از انواع ضعف که حدیث بسبب آن چندان ضعیف و خلی از آن
 نمی گردد زیرا که اینچنین حدیث از کثرت طرق حسن و خیر می شود چنانکه در علوم حدیث متفق است استی حاصله و از اینجا مستفاد
 شد که اعتبار حدیث ضعیف و فضائل اعمال هم علی الاطلاق نیست چنانکه عمل بدان در اثبات احکام خمس علی القول الصحیح
 کما نیغی نیست در نی مقام یاد آمد که شیخ خفیه بن العلام شرح هدایه برای اثبات مسائل مذمب مختار خود غالباً همین
 صنعت بکار برده الا ماشاء الله تعالی و با حدیث ضعیفه و مجروره و محمله باطل را تعدد و طرق و کثرت روایاتش منتهی شد
 بزرگم خود کار از پیش برده است حال آنکه علماء حدیث که امیه این فن اند و در قبول و رد احادیث تعمیل بر حکم آنهاست
 اقرار بصحت آن احادیث نمی کنند بلکه بسیاری را از آنها مجروح و ضعیف و معلول ساخته اند پس حکم جماعت اقوی در رجح
 بر حکم واحد باشد فقال داری از شیعی آورده که وی گفته ما حدیثک هو لا یصل الیهی صلعم فخریه و ما قالوه برائیم قاله فی
 الحش مراد بولاء ارباب حدیث و اصحاب سنت اند و حسن در اصل نخت یعنی بستان است بعد از همه و از آنجا که بدان سببی
 کردند زیرا که عادت ایشان قضاء حاجت و تخطوط در بستان بود و حاصل معنی آنکه اخذ بحدیث باید کرد و رأی را در آنجا نه
 باید انداخت مقصود تقدیم حدیث بر رأی است و هو الحق و نعم با قلت **س** فریب نمانی عزیزان چنان خودیم که امر +
 حدیث سید کونین بر زبان باقی است + و شرح گفته ان لسته قد سبقتم قیاسکم فاتبع ولا تتبع فانک لری القصل و اخذت
 من الاثر **س** زائر بحدیث بگذر از رأی + با آب سیر سیراب تاکی + آری عمل بقیاس نیز و فقد نص در زمان عدم تدوین
 آثار چهار تیر بود که الضرورات تتبع المحظورات و بعد تدوین کتب سنت و اجتماع و دواوین باجماع خود و هیچ عذر در ترک عمل با آثار
 صحیفه برای احدی از امت چه عالم و چه عامی باقی نیست و تاویلات مقوله و تکلفات بارده ایشان در تصحیح عمل متفرق است
 فقهاء بعد از این ضبط و ربط سنن از البطل باطلات است چه سلمانی باشد که با وجود قول رسول معصوم امین دست بدین
 رأی زنند و با امکان اتباع و تتبع آثار خود و بر قبیل و قال احاد امت نمایند سنت مظهر و کتاب عزیز متکفل احکام

جميع حوادث حال و استقبال تا يوم القيام است اما تذبذب در ان مثل تذبذب باران در ذوقه شرط است **فان** زراعی
 قوم را نیست بهره علم حدیث کرد و خود بخیر هر اشعبي گفته انما الراي بمنزلة الميتة و انما النظر كثر اليها لظلمتها و كثرة
 حیوانی است که روشن بینی ترکیه جدا شده و میتة بفتح معیم و کسر آن هر دو خوانده اند و در مذهب در باب میم کسوره گفته
 میتة مردار را گویند یعنی اخذ برای نژاد و اضطراب رواست نه نزد اختیار و کند ان شاء فی روح گفته و ما قلت من قول
 او وصلت من قبل فیخرج رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم من قولي صل بروده رواه البيهقي فی المدخل و نحوین قول از
 امام مالک و امام ابو حنیفه و امام احمد بن حنبل و امام یحیی بن حمزہ و کتب قلده ایشان و غیرهم منقول و مروری است و حق آنست که این جمیع
 نسخ از تقلید است و باگران باز پس از خروای را از سر خود چنانکه باید و نباید فرافکنند و اندوخته خود را از جای دیگری پاک
 ساخته گویند تقلید را این خواهی خود را بدین ایشان برینند و منقول ترک تقلید ایشان از خود را امام و ایشان را امام خود
 گیرند و غرض از اینست **ابن** معتز را می پشتمی و پیاسی دیده اند تا از دست نماند حاصل ایانی و اگر غرضی را بقوله تعالی است و اذ
 قال الله يا عيسى بن مريم ائتني بالكتاب فقلت للناس اتخذوني و ابي الطاهر مرجع و الله قال سبحانه ما يكون في ان
 اقول ما ليس لي بجهنم ان كنت قلته فقد علمته الآية **باب** در بیان قسام حدیث صحیح چنینست و آنچه در ان بیان
 قسیم شرک است و آنچه از ان مخفیست و بعضی است و درین باب فصلهاست **فصل** اول در بیان آنچه در ان غیر قسیم حدیث شرک است که در فی
 الخلاصة و فی نظم مستخرجی است که متصل شده اند از اویش تا فتهامی و واحدی از روایات و در مرتبه اول است بطریق دید و اکثر نسخ
 این لفظ و حدیث میشود که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از صحابی یا تابعی که خطیب و حافظان صحیح گفته سند فروع صحابی است پسند
 که ظاهر اتصال است انتی پس لفظ مرفوع درین حدیث منقوله جنس است لفظ صحابی نیز فصل مرفوع تابعی از ان خارج نماند
 چه اگر تابعی را از میان ترک کند حدیث مرسل باشد و اگر تبع تابعی صحابی یا تابعی را از وسط بیند از بعضی با معلاق باشد
 و از قیة ظاهر الاتصال ظاهر الانقطاع برین اند و داخل اند در ان بطریق اولی آنچه مختل است یا حقیقت اتصال در ان موجود
 و از تصدیق بطور مفهوم شد که انقطاع مخفی مثل غنفت و لیس معاصره که تقاد او نماند نشد و خجج حدیث از منشی نیست
 بنا بر آنکه این جمیع مسانید بران مطبق بوده اند و این رسم موافق قول حاکم است که المسند ما رواه الی رث عن شیخ
 فی نظم سماعه منه و کذا شیخ عن شیخ متصل الی صحابی الی رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم خطیب گفته المسند متصل و برین تقدیر موقوفی که پسند
 متصل یا دیدن درش مسند باشد لیکن گفته که این بقلبت آمده و ابن عبد البر البعادر و گفت الست المرفوع و تعرض بانوار
 نکرد و درین جهاد قسب بر مرسل و بعضی منقطع نزد مرفوع بودن متن نیست قائلی بدان انتی گویم نزد ابن عبد البر
 مسند منقسم است بهوئی متصل و منقطع که قال فما المسند فهو ما رفع الی النبي صلوات الله علیه و آله و سلم خاصة یسئل از سند مثل روایت مالک
 از نافع از ابن عمر از نبی صلوات الله علیه و آله و سلم است بعد گفته و المنقطع من المسند و آن مثل روایت مالک از یحیی از سعید از عایشه
 بعد از مثل هر دو قسم را شمار کردند و در باعث حدیث بر قول حاکم و ابن عبد البر در حدیث گفتن خود منقطع مرفوع آنرا

میرصول هم مانند حدیثی را گویند که متصل السند باشد باین طور که هر یکی از رواشن اخذان از من فوق خود روایت
خواه مرفوع بسوی جناب نبوت باشد یا موقوف بر غیر و حافظان کثیر گفته قهوه بن نفی الارواح الا قاطع و مثل المرفوع
الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الموقوف علی الصحابی و من و نه منتهی ابن الصلاح گفته مثال متصل المرفوع و مالک عن ابن شهاب عن سالم
بن عبد الله عن ابی بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثال متصل الموقوف مالک عن ابی عن ابن عمر قوله انتی مرفوع حدیثی است که نشان
خاص جناب نبوت بود اعلم از قول فعل و تقریر پس هر چه مضایف بسوی غیر اوست از صحابی و تابعی خارج باشد از
برابر است که این اضافت یا اسناد متصل باشد یا منقطع مشهور بین است و از اینجا ظاهر شد فوق در میان مسند متصل
و مرفوع چه متصل گاهی مرفوع است و گاهی غیر مرفوع و همچنین مرفوع گاهی متصل است و گاهی غیر متصل پس نسبت میان
متصل و مرفوع عموم و خصوص است بنا بر اجتماع هر دو در مرفوع و عدم رفع متصل در بعض احیان پس انداختن مطلق است
از متصل و مرفوع حکم گفته السند یعنی ان کیون متصلا مرفوعا و غیره گفته او بر سواد خطیب نفی ارسال کرده و گفته
هو ما خرج اصحابی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نزد حاکم میان مسند متصل عموم و خصوص مطلق باشد و الاول اولی و حافظان
گفته المرفوع ما اضيف الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فلا یمنه و فعلا عنه و سوا کان متصلا و منقطعا و امر سالتی حافظان بن حجر گفته مثال
قول مرفوع تصریحا آنست که صحابی چنین بگوید سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول کذا او حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بكذا یا صحابی و
غیر او چنین گوید قال رسول الله کذا و عن رسول الله انه قال کذا او نحو ذلک مثال فعل مرفوع تصریحا آنست که بگوید صحابی
رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعل کذا یا صحابی و غیر او چنین گوید کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یفعل کذا و مثال تقریر مرفوع آنست که بگوید
صحابی فعلت بحضرة رسول الله کذا یا صحابی یا غیر او چنین بگوید که فعل فلان بحضرة النبی صلی الله علیه و آله و سلم کذا و ذکر احکام روی صلی الله علیه و آله و سلم
بر ان کار نماند و مثال قول مرفوع حکما لا تصریحا آنست که بگوید صحابی غیر اخذ از اسرار نیات چیزی را که در ان مجال
اجتهاد نیست و نه آنرا تحقق بدیان لغت یا شرح غریب است مثل اخبار از امور خاصیه از بد و خلاق و اخبار انبیاء
علیهم السلام و امور آتیه از ملاحم و فتنه احوال و روز قیامت و اخبار از چیزی که در فعل آن ثوابی مخصوص یا عقابی
مخصوص حاصل می شود و این را حکم مرفوع از ان جهت است که اخبار او بدان مقتضی آنست که در خبری هست که بدان
خبر داده و در هر چه مجال اجتهاد نیست آن مقتضی توقفی برای قائل اوست و صحابه را جز رسول خدا یا کسیکه خبر از رسول
خداست متوقف دیگر نباشد و لهذا احتراز از ان قسم ثانی و این را حکم مرفوع است چنانکه قال رسول الله کذا و غیره خواه
آنرا از وی صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد یا بواسطه از وی سماعت کرده و مثال فعل مرفوع حکما آنست که صحابی کاری کند
که مجال اجتهاد و ران نباشد و این را فرود آرند بر آنکه نبوت این فعل نزدش از رسول خداست کما قال الله فی
فی صلوة علی علیه السلام فی الکسوف فی کل رکعة اکثر من رکوعین و مثال نقلیه مرفوع حکما آنست که صحابی
خبر دهد بآنکه در زمان نبوت چنین میکردند پس این را حکم مرفوع باشد زیرا که ظاهر در اینجا اطلاع نبوی بر ان فعل

بنابر یوفرو و اعی ایشان بر سوال از وی صلعم در امور دین خود و بنا بر آنکه آن زمان و حوالی آن زمان پس از صلعم از صحابه
 واقع نشود و میران ستم را نکنند مگر بوجه آنکه گردن آن کار ممنوع نیست و لهذا جابر و ابو سعید رضی الله عنهما استلال
 کرده اند بر جواز عزل یا نکه صحابه این کار میکردند و قرآن دومن و ولی نبود پس اگر عزل مذکور رضی عنه می بود و قرآن از این
 نمی میفرمود و تحقیق است بر فروع حکما و ادب و صیغه کنایت در جای صیغه صریح منسوب بوی صلعم مثل قول تابعی از صحابه
 یرفع الحدیث او یرویه او ینصیه او ینبلغ به پس گو یا این کنایت است از رفع آن حدیث و عکس حکم فروع صریح باشد نشان
 حدیث اعرج از ابو هریره و روایتی لقمان و ثمانیة و الا عین و مثل حدیث وی از ابو هریره بلافاصله انما ینسج القدریش
 و از کلام خطیب معلوم می شود که این اصطلاح خاص باین بصره است شواکافی نوشته قول صحابی سمعت رسول الله و از کلام
 او حدیثی احتمال و اسطه میان او و رسول خدا ندارد و هر چه مروی باین الفاظ است مثل شافعی رسول الله و استنب
 یفعل کذا حجت است بلا خلاف و هر چه از وی بلفظ مختل اسطه میان او و رسول خدا آید مثل قال رسول الله کذا او امر
 بکذا او نهی عن کذا او قضی بکذا نزد جمهور حجت باشد خواه راوی آن از صحابه یا نه یا یکبار ایشان زیرا که ظاهر
 آنست که وی این روایت از وی صلعم کرده است و بر تقدیر یک یا آنجا و اسطه هست حکم هر سبیل صحابه نزد جمهور قبول است
 و هو الحق و داوود ظاهری گفته است به حتی بنقل لفظ الرسول و این بی وجه است زیرا که صحابی عدلی غایت بیان حدیث
 و بعضی اصحاب وی این روایت را از داوود انکار کرده اند و همین است لائق نشان رفیع او در علم حدیث و قول صحابی
 بصیغه مجهول یعنی للمفعول امر یا کنذا و ینصیا عن کذا نزد جمهور حجت است چه ظاهر آنست که امر و نهای در اینجا صاحب
 شریعت است لا غیر و ابو بکر صیرفی و اسماعیل و جوینی و کرخی و بسیاری از مالکیه گفته اند که حجت نیست زیرا که مختل که امر
 و نهای بعضی خلفاء یا امر باشد و این احتمال سخت بعید است ظهور بدان سند رفع میگرد و آن اسمعانی قول ثالث حکایت
 کرده و آن توقف است و این نیز بی وجه است زیرا که مذکور و ظهور و وجه واقع وقت است چه وقت جز صورت
 تقاول اوله از هر وجه عدم و جدان مرجح احدی صورت نمی بندد و این انشیر در جامع الاصول قول رابع آورده و
 آن تفصیل است در میان آنکه قائلش ابو بکر صدیق باشد پس و ایش باین صیغه حجت بود زیرا که بروی احدی آفر
 نبود و میان آنکه قائلش غیر وی رضی الله عنه باشد پس حجت نخواهد بود و این تفصیل نیز بی وجه است زیرا که در اینجا
 که امر و نهای غیر صاحب شریعت است ضعیف است و این دقیق العید در شرح المام قول خامس ایراد کرده و آن
 فرق است در آنکه قائلش یکی از ابا بکر صحابه باشد مثل خلفاء اربعه و علماء صحابه همچو ابن مسعود و زید بن ثابت و معاذ
 بن جبل و انس و ابی هریره و ابن عمر و ابن عباس پس حجت است و در میان آنکه قائلش غیر ایشان باشد حجت
 نیست و این نیز بی وجه است زیرا که کمتر است که صحابی آنرا در مورد احتیاج و تبلیغ شریعت که بدان تکلیف
 جمیع امت ثابت می شود بیاورد و سخت دوزخی نماید که مثل این عبارت را آورده و از غیر رسول کند زیرا که است

حجت در غیر وی صلعم نیست فرق در اینجا در آنکه صحابی این عبارت را در حیات نبوت گوید یا بعد از آن چه این عبارت را حکم رفع است و حجت بدان قائم می شود و مثل اوست قول صحابی من السنة کذا چه محمول نیست مگر بر قول خدا صلعم وجه قال جمهور و این فورک از شافعی در اینجا و قول حکایت کرده یکی آنکه محمول بر سنت رسول است و ظاهر اگر چه خلاف آن رواست و این قول قدیم اوست دیگر آنکه مراد سنت بلد و سنت امیه باشد و این قول جدید است و جواب آنست که این احتمال بعید است و مقام مقام تبلیغ شریعت با سنت است تا بدان غلغل کند پس هر که از خیر قرون باشد از وی از تحکام این چنین امر تصور نمی تواند شد که حتی در رازی و صیرفی گفته اند این حجت نیست بحکم آنکه تنقیح از قیاس گاهی نیست که میسر نباشد بر ستند او بسوی شخص و جوینی این را از تحقیق حکایت نموده و جواب آنست که اطلاق سنت بر ماخوذ از قیاس مخالف اصل اطلاق اهل شرع است پس محمول بر آن نبود و این صلاح و نوری را بوی که اسمی نقلی و قضا کرده اند و این نیز بی وجه است و اگر تابعی گوید من السنة کذا در حکم هر سنی تابعین باشد هذا راجح لا یقال فیه و احتمال آنکه مراد مذموب صحابه باشد یا عمل عصر آنها خلاف ظاهر است زیرا که اطلاقش در مقام احتجاج و تبلیغ الی الناس فی ال بر آنست که مراد وی سنت صاحب شریعت است لا غیر آن عبد البر گفته اذ اطلق الصحابة السنة فالمراد بسنة النبي صلعم و کذا لک اذا اطلق ما غیره مالم تصنف الی صاحبها کقولهم سنة العمرین و نحو ذلک اگر صحابی گوید کننا نفعل فی عهد رسول الله صلعم کذا او کانوا یفعلون کذا پس اکثر بر آنست که حجت است کما قال الیامانی و این صاحب و العصفی الهندی و وجهش آنست که این نقل فعل جماعت است یا تقریر نبوی مرایشان را بر آن فعل است ولیکن لا بد از اعتبار عهد خلفا از آن رسول خدا صلعم چیست و در ذلک تقریر صحابی باشد فعل ایشان و نتوان گفت در حکم فعل جماعت است زیرا که گاهی فعل بعضی اصناف بسوی هم گمان کنند و قریبی و قول صحابی کننا نفعل فی عهد صلعم کذا حکایت سه قول کرده و گفته ابو الفرج از اصحاب آنرا قبول داشته و اکثر از اصحاب را ردش کرده اند و هو الاظهر من مذهبهم و قاضی ابو محمد گفته وجه در اینجا تفصیل است در آنچه شرع متعلق باشد کقول ابی سعید کننا نخرج صدقة عید الفطر علی عهد رسول الله صلعم صاعاً من تمر ——— او صاعاً من شعیرة الحدیث پس خلفا مثل این بروی صلعم تسخیل است و اگر از آن جنس است که خلفا آن ممکن است پس مقبول نباشد کقول رافع بن خدیج کننا نخرج علی عهد رسول الله صلعم حتی روی لنا بعض عقیق ان رسول الله صلعم نمی عن ذاک و شیخ ابواسحق شیرازی بتزجیح این تفصیل برداشته و بعضی گفته اند که اگر صحابی این را در معرض حجت آورده است محمول بر رفع باشد و الا فلا و اگر صحابی چنین گوید که کانوا یفعلون او کننا نفعل و گوید علی عهد رسول الله صلعم پس حجت مثل این عبارت قائم نمی شود زیرا که مسند بسوی تقریر نبوی نیست و نه حکایت اجماع است و خفیه و ضابطه گفته اند که این اجماع است غرضی گفته اذ اقال التابعی کانوا یفعلون کذا فلا بدیل علی فصل جمیع الامته فلا حجة فیه الا ان یصح نقل الاجماع انتی کلام الشوکانی و در اسباب المطر گفته و از صبیح محمد قول صحابی

ثالثه کند است و اکثر بزرگان که آن مرفوع است و ابن عبد البر در نقل اتفاق کرده و درین نقل نظرست چه از
 شافعی در اصل این سکر و قول است و بصیر فی از شافعی و ابوبکر رازی از خفیه و ابن حزم از ظاهره بآن فتیه
 که غیر مرفوع است و احتجاج کرده اند بآنکه لفظ سنت متر و دست میان نبی صلعم و غیر او و جوابش آنست که اراده
 غیر مرفوع است و قدر وی بخاری فی صحیح صحیح است ابن شهاب بن سالم بن عبد الله بن عمر بن ابی قحطیه مع الحجاج حیث قال ان كنت
 تری فیهم فی الصلوة قال ابن شهاب بن سالم لعل فیهم فی الصلوة قال ابن شهاب بن سالم لعل فیهم فی الصلوة قال ابن شهاب بن سالم لعل فیهم فی الصلوة
 اراده سنت نبویه نزد اطلاق لفظ سنت از صحابه نقل کرده و اما قول بعض که اگر این لفظ در حکم مرفوع است پس
 چرا در آن قال رسول الله صلعم میگویند پس جوابش آنست که ترک جزم از ایشان بنا بر وقوع و احتیاط است و در
 هذا قول ابی قلابة عن ابن شهاب بن سالم لعل فیهم فی الصلوة قال ابن شهاب بن سالم لعل فیهم فی الصلوة قال ابن شهاب بن سالم لعل فیهم فی الصلوة
 ان انما رفته الی ابی قحطیه یعنی اگر این حدیث را مرفوع گویم دروغ نگفته باشم زیرا که قول او سنه و دلیل رفعت
 لیکن ایرادش بصیغه ذکر کرده صحابی اولی است لهذا مرفوعش نگفتم و خلاف در قول صحابی امرنا بکذا و نهیما عن
 کذا مثل خلاف در اقبل است زیرا که مطلق این قول منصرف بسوی صاحب امر و نهی است که آن رسول خداست
 و گروهی در آن مخالفت کرده و شک با احتمال نموده و گفته بخیل که مراد غیر می صلعم باشد مثل قرآن کریم یا احیاء
 یا بعض خلفاء یا استیضا و جوابش آنست که اصل در اینجا همان امر اول است و ما عدا فی آن محتمل آری نسبت بوی
 خروج سنت و شک نیست که هر که در طاعت رئیس باشد و گوید امرت بکذا مفهوم از آن همین است که نیست
 او مگر همان رئیس را که گفته اند بخیل که غیر امر را امر گمان کند پس این احتمال هیچ قصاص باین مسئله نیست بلکه این
 حکم در جای است که اینجا تصریح کرده و گفته امرنا رسول الله صلعم بکذا و این احتمال خیلی ضعیف است زیرا که صحابی
 عدل عارف بلسان است اطلاق نکند این عبارت را مگر بعد تحقیق و ازین جنس است قول و کنایه فعلی که اگر این را
 نیز حکم نفس است که تقدم و ازین قبیل است حکم صحابی بر فعلی از افعال که آن طاعت خدا و رسول یا معصیت ایشانست
 کقول عمار بن صام الیوم الذی یشک فی قد عصی ابا القاسم پس این نیز در حکم مرفوع است زیرا که ظاهرش تا می آید
 صلعم است متقی کلامه گویم این همه کلام حافظ ابن حجر است چون متقی بسائل همه علوم حدیث بود ایرادش بطول است
 افتاد و در خلاصه زیاده کرده قول صحابی که لا نری به با رسول الله صلعم فینا و نحو ذلک در حکم مرفوع است
 و قد تقدم ایضا مشغول به بر صیغه مجهول از عنقه حدیثی است که در سندش فلان عن فلان گویند و ظاهر آنست که اگر
 در سندش کلمه عن یکبار یا چند بار آید حدیث مشغول باشد و نزد بعضی اهل علم مثل منقطع است و صحیح نزد جاهلین
 علماء و محدثین و فقهاء و محدثین آنست که منسل است و نه منقطع بلکه منسل است اگر قاء راوی بامروزی عنه
 ممکن است بباروت او از تدلیس بخاری و سلم در صحیحین این قسم احادیث بسیار آورده اند و همچنین غیر اینها

میسر نیست و شتر صحیح اند این چنین اخبار آورده و مسلم در خطبه کتاب خود آنرا شتر اثبات ثبوت لقا کرده و گفته
 که این قول فخر است و نیست قائلش مسبوق الیه و قول منقح علیه میان اهل علم قدیاد و حدیثا آنست که ثبوت
 وجود هر دو در یک عصر شود اگر اجتماع و شافیه هر دو ثابت نبوده باشد و شتر اثبات ثبوت لقا قول علی بن مدینی و
 بخاری و غیره با از اجلایه است و نسبت میان منقح و میان هر یکی از مسند متصل و مرفوع عموم و خصوص قبیح
 کما فیله با دنی تا مل این الصلاح گفته در زمانه ما و زمان مقابله و استعمال کلمه عن در اجازت بسیار شده گویا این
 اشارت است تبیین نوعی از انواع متصل یعنی نه از طریق تحمل لیسوع از لفظ شیخ است و نه از باب قرات بر شیخ
 بلکه از ادای اجازت از جانب شیخ است و لکن معین نکرد که این کدام یک نوع از انواع اجازت است و این همه
 وقتی است که ذکر روایات با اساسی آنها بطریق معارف باشد و اگر ذکر آنها بطریق نکره است مثل فلان عن فلان
 و نحو آن پس نامش نزد بعض معتبرین در اصول مرسل است کذا فی البرهان لا مالم یحرمین چه اول و ثالث معرفه است
 و ثانی نکره و حدیث درین چنین متصل نیست زیرا که فائده مذکور در تصحیح هم بطور معرفه لقا بودن راوی است
 اولاً و ایراد شیخ بطور نکره گویا بمنزله عدم ایراد است بنا بر قوای فائده مذکوره لکن اختلاف کرده اند در آنکه این
 روایت منقطع است یا مرسل و اقرب به تحقیق آنست که منقطع است نه مرسل زیرا که مرسل قول تابعی است پس تسمیه او
 بمنقطع اولی است زیرا که اعم است و این قول حاکم است و هو الاولی و در سبب الی المطر گفته غنغنه معاصر محمول بر سماع
 خلاف غیر معاصر که آن مرسل بمنقطع باشد پس شرط علمش بر سماع ثبوت معاصر است انتی و نه اهل الذی فاده لقا
 این حجر بقوله الا ان عن اذا عجز ما من عرف بانه مدلس ففی تعبیه بها خلاف قانهای عن لیسیت محموله علی السماع
 انتی بقدر حافظ گفته در حل غنغنه معاصر بر سماع ثبوت لقا شیخ و راوی از وی شرط کرده اند اگر چه کیار باشد تا
 در باقی غنغنه از بودن او مرسل خفی ام حاصل گردد و همین است مختار تبجیت ابن المدینی و بخاری و غیره از نقاد
 انتی کما تقدم و در سبب الی المطر زیاده کرده که اگر زمان لقا، اتساع نسبت سماع و در مقبول است ورنه تدلیس
 و تمام این بحث در توضیح شرح تنقیح است و با جمله کلمه عن براسه حال است تحمل بر اجازت مگر از معاصر و تحمل بر سماع مگر
 از مدلس مگر نزد ثبوت لقا انتی معارف بر ضیفه مفعول از تعلیق حدیثی است که از مسند و اسناوش یک راوی
 یا زیاده و حذف باشد لقا قول الشافعی قال نافع او قال مالک و قول مالک قال ابن عمر او قال النبی صلی الله علیه و آله
 از تعلیق الجبار و الطلاق بنا بر شتر که هر دو در قطع اتصال و استعجالش در حدیثی که از وسط یا آخرش راوی
 ساقط شده است نکنند بلکه نامش مرسل بمنقطع است چه حذف را و اول اسناد معلق نامند و در وسط اسناد
 منقطع گویند و در آخر سند مرسل خوانند که فی التخلیص و لیکن این تعریف منقطع و مرسل غیر منطبق است و نیز در
 منقطع در اینجا نکره و با آنکه در ظاهر داخل معلق است و نیز وجه معلق از عبارات مشترکه میان هر قسم حدیث

و وجه منقطع و مرسل از عبارات مخصوصه مضبوط ظاهر نیست بلکه اولی آنست که همه از عبارات مشترکه میان این
 اقسام شمار کنند و نیز استعمال معلق و مرسل بر روی فلان و نیز کریمه و شبه آن بر صیغه مجهول نمی شود چه استعمالش بر صیغه
 جزم نیاید و غیر واحد از متناهیون مجزوم معلق نامیده اند مثل حافظ ابو الجراح مری بقول البخاری فی باب من یحرم
 من غیر یسری روی فی عن الزبیدی عن انس بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم یحرم من یحرم غیره و کذا لفظه ذکره البخاری تعلیقاً غیر مجزوم به و با جمله
 بخاری در صحیح خود اکثر تعلیق کرده و نیست خارج از صحیح اگر چه بصورت منقطع است و بخاری این کار را از برای
 آن کرده که حدیث از جهت ثقات معلق منضم معروف است یا محبت آنکه در جای دیگر از کتاب خود آنرا متصل آورد
 یا بسبب آخر که خلل انقطاع و ران غیر مصاحب است و تعلیق در مسلم در موضع واحد و در م و در دو موضع در دو موضع
 پس غرض از تعلیق اختصار یا مجانبت تکرار است و معلق که بخاری آنرا در موضع دیگر وصل کرده یکصد و شصت
 حدیث است اما شیخ الاسلام حافظ ابن حجر عسقلانی در مؤلفی لطیف وصلش پرده خسته و ما مثل التلویق الی قول التعلیق
 و از صحت تعلیق یکی آنست که جمیع سند را حذف کند و گوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا آنکه همه را حذف کند مگر صحابی یا تابعی
 و صحابی هر دو را یا حذف کند کسی که از وی حدیث کرده و منافقش بسوی من فوق وی نماید پس اگر آن من فوق
 وی شیخ این مضیف است در تسمیه این معلق اختلاف است صحیح در اینجا تفصیل است یعنی اگر نفس مستقیم را معلوم شود
 که فاعلش مسلم است حکم تبدیل کسند در تعلیق باشد و اکثر محدثین ذکر تعلیق در ششم و دو کرده اند پس آنکه
 حال حذف مجهول است و گاهی حکم بصحت وی میکنند اگر تسمیه مخدوف بود و دیگر شناخته شود پس اگر بگوید که هیچ مخدوف
 من ثقات اند این مسئله تعدیل علی الا بهام باشد و نزد جمهور مقبول نبود تا آنکه ما بشهر و بنا بر احتمال آنکه آن مخدوف
 نزد و اینکس ثقه باشد و نزد غیر وی ثقه نبوده و چون آنرا نام برد حالش معلوم گردد و این را رد کرده اند با کمالین
 جرح متوجه بر تبدیل صریح است و دفع این را آنست که تعدیل صریح بجهت مجهول همچو لا تعدیل است لیکن بر اصلاح
 گفته که اگر این حذف در کتابی واقع شده است که التزام محقق کرده اند مثل بخاری پس هر چه در آن بصیغه جزم آمده
 مثل روی فلان و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دال بر ثبوت اسناد او نزد صاحب کتاب است انتهى زیرا که جائز نیست جزم او
 بدان مگر بنا بر آنکه محقق نزد وی بپایه ثبوت رسیده است و حذف آن برای غرضی از اغراض کرده بعد گفته و جرح
 بغیر جزمه و نه تخویر وی و نیز که پس در آن مقال است حافظ ابن حجر فرموده قیل علی کلام ابن الصلاح انه لا وجه لا تعدیل
 فان یجهلوا ذالم یقبلوا القصر برأوی المعلق بان جمیع من حذفه ثقه و کذا قول من یقول حدیثی بالثبوت کیف یقبلون
 من اقرهم صحت کتایه و نیز که فیه تعلیقات و لم یصحح بان تعلیق صحیح ام لا فانه لا یصحح بکمال من تمیل یا سبق و الحال
 یحتمل انه حذفه لغرض من الاغراض سوا ذکره بصیغه الجزم او بصیغه التمرین نعم صیغه الجمل الی بعد من المعلوم فی کونه
 مقبولاً انتهى ابن الصلاح گفته و لا الثقات الی ابی محمد بن حزم الظاهری الخافض فی رده ما خرج البخاری من حدیث

ابی عامر را بانی مالک الاشعری عن رسول الله صلعم یكون فی استیاقهم تملکون الحرمة و انتم و المعازف الحديث من جهة
 ۲۸ البخاری و اورده قال ثانیة قال شام بن عامر و ساقه باسناده فزعم ابن حزم انه منقطع فیما بین البخاری و شام
 و جعله جوابا عن الاحتجاج به علی تحريم المعازف و اخطأ فی ذلک من جهة و احدث صحیح معروف الاتصال بشرط الصحیح
 و البخاری صح قد یفعل مثل ذلک لکون ذلک الحديث معروفا من جهة الثقات عن ذلک الشخص الذی علقه عنه و قد یفعل
 ذلک لکونه قد ذکر ذلک الحديث فی موضع آخر من کتابه سند استعمله و قد یفعل ذلک لغير ذلک من الاسباب التي لا یصحها
 تحلیل الا فقل بعدة گفته و ما ذکرنا من حکم التعليق فذلک فیما اورده منه اصلا و مقصودا لا فیما اورده فی معرض الاستشهاد
 فان الشواهد تتخلل فیما لیس من شرط الصحیح معقلا کان له موصولا انتهى افر او یجمع فردست کذا فی المنهل و در ظاهر
 و محققین صیغه جمع آورده و وجش غیر ظاهر است چه همه جامع باید آورد یا اینجا فردمی باید گفت نه فرد و علی
 ای حال فرد و گویند است کی فردان جمع روات و ذکرش در صحیح که شسته و این قسم بعینه شاذست و کلام متعلق بشاذ
 بیاید و دوم فرد نسبت یک جهت مثل قول ایشان تفرد به اهل مکة و اهل المدينة و اهل الشام و تفرد به فلان غرض آن
 من اهل مکة مثلا و اهل البصرة عن اهل الکوفة و این تفرد نسبت دیگر اهل امصار است و مقتضی ضعف نیست پس حکم بضعف
 حدیث نکنند مگر آنکه مراد بدان تفرد یکی از ایشان باشد پس اجمع شود بسوی قسم اول حافظان کثیر گفته الا فرد هو
 اقسام ثارة تفرد به الراوی عن شیخه او تفرد به اهل قطر کما تفرد به اهل الشام و العراق و انحاء از او خود ذلک و قد یفرد به
 واحد هم ای من اهل قطر فصحیح فیہ الوصفان و الله اعلم و لحافظ الدارقطني کتاب فی الافراد فی ما تہ جزء لم یسبق الی نظیره
 و قد جمعه انما فظ محمد بن طاهر فی اطراف رتبة فیما انتهى مدراج لفتح را و از ادراج کلام بعض روات را گویند که در حدیث
 ادراج یافته کذا قبل و حق عبارت در مقام آنست هو ما درج فیہ کلام بعض الرواة زیرا که مدرج مجموع آن حدیث است که
 در آن ادراج واقع شده نه کلام راوی فقط و برین تقدیر مدرج هم مکان است نه هم مفعول پس مکان رو و ذکر کلام آن
 بعض روات از حدیث است حافظان کثیر گفته المدرج هو ان تزد لفظه فی متن الحديث من کلام الراوی فحسبنا من
 یسمعه منه من مرفوعة فی الحديث فیروها کذا ذلک و قد وقع من ذلک کثیر فی الصحاح و احسان انتهى و عبارت منهل و خلاصه
 در مقام آنست هو ما درج فی الحديث من کلام بعض الرواة فیرویه من بعده متصلا بهم انه من الحديث و این یک نوع
 ادراج است و نوع دوم آنست که نزدش دو متن مختلف برده باشد و مختلف باشد و راوی آن هر دو را از وی
 باقی بماند بر یکی از دو سند روایت کند یا احدی حدیثین را با سند خاص خود بیارد و در این از متن دیگر آنچه را اول نیست
 زیاده کند مثل روایت سعید بن مزعم از مالک از زهیری از انس ان رسول الله صلعم قال لا تأمنوا و لا تأمنوا و لا تأمنوا
 و لا تأمنوا و لا تأمنوا الحدیث پس جمله لا تأمنوا را ابن ابی مریم از متن حدیث دیگر که بروایت مالک از ابی الزناد
 از ابی هریره بود در حدیث مدح کرد و لفظ آخر حدیث دیگر چنین است و لا تأمنوا و لا تأمنوا و لا تأمنوا و لا تأمنوا

اسناد اول متنی باینس می شود و در پیش از آنکه اسنادی متنی باینس هر چه می شود پس این امری است که
 را از حدیث ابی هریره در حدیثش ذکر آورده اند که نزد او می رفتی یعنی بعضی از متن و احدی سند شیخ است که آن
 غیر سند متن است پس وایت هر دو را در می یک سند کنند و بعضی حدیث را در بعضی از سند واحد درج نمایند و هر دو را
 را یک سند گردانند حال آنکه حدیث او اسناد است یا آنکه حدیثی از شیخی شنیده که طرفی از آن که سماعش از شیخ بود و حدیث دیگر
 کرده پس آنرا از آن شیخ بسند تمام بخند آن و اسطوره وایت کند و منسل گفته اند فی ان کیون عنده متنان با سنادین
 او طرف من متن بسند غیر سند فی و یا سنا بسند واحد و عبارت حافظ ابن حجر اینست الثاني فی ان کیون المتن عند را
 لا طرف من فانه عنده با سنا و آخر ویرودیه را و عنده با با اسناد اولی و این اولی است سوم آنکه حدیثی از جماعه مختلفه در
 سند با متن بشود پس وایت ایشان را علی الاتفاق مرجع کنند و همه را بر اسناد واحد ازین اسانید فراهم سازد و ذکر
 اختلاف نماید و به تبیین اختلاف واقع میان آن جماعه در سند یا متن نیز وارد و مثالش حدیث ابن عیینه از عاصم بن
 عن ابیه عن وائل بن حجر و صفت رسول خداست صلعم و در آخر وی گفته اند جاد فی الشنا و فراهم بر فعون ایدیم من تحت
 الثیاب و صواب در بخار وایت کسی است که از عاصم همین اسناد و سند حمله خاصه آورده و ذکر رفع ایدی را از آن
 جدا ساخته در پیش از عاصم از عبد جبار از بعض اهل وی از وائل نموده و فرقی میان این وجه وجود اول است
 که اول دو متن بدر سند است و احدی را در آخر مرجع و این یک متن را در سند از یک شیخ است و از وی روایتش
 بیک سند میکنند و یک متن بودن او از اسناد دیگر غیر این هر دو سند و علوم شش چهارم آنکه سواق اسناد کرده و کلام عاصم
 او را پیش آمد و از طرف خود سخن گفت و بعضی ساعین را گمان شد که این سخن او متن آن اسناد است پس آنرا از مرعی
 همچنان روایت کرد و این همه مرجع الاسناد گویند حافظ ابن کثیر گفته و قد قطع الادراج فی الاسناد و لا کثیره
 انتهى و قد هر واحد ازین اقسام چهارم است و اجتناب از آن واجب و مرجع بودن آنست که در متن کلامی مراع شود که
 از متن نیست بلکه از کلام صحابه و من بعد ایشان باشد اما متصل شده است بر فوع از کلام صی صلیهم فیصل میان هر
 و این قطع گاهی در اول و گاهی در انشاء و گاهی در آخر حدیث باشد و این اکثر است زیرا که لفظ جمله بر جمله می آید حافظ
 ابن حجر گفته و در آن کرده می شود ادراج بوجود روایت مفصله بقدر مرجع از مرجع فیما یاتخصیج ان از طرف راوی
 یا از بعض ایضا طلعین بران یا با سنا به بودن فی مقام قائل آن و خطیب در باب مرجع کتابی خاف تا لاین کرده و با
 تقریب النسخ فی ترتیب المدهرج نهاده و من آنرا تخص کرده بقدر وجه یا اکثر بران زیاد کرده اما متنی گویم نوی در
 تقریب گفته و صنف فی خطیب کتابا و سیوطی در شرح دی نوشته ای فی نوع المدهرج و سواه تفصل فیصل المدهرج فی نقل
 نوی گویشی و کفی ای خطیب سیوطی فرموده و قد خفف شیخ الاسلام علی حافظ ابن حجر و زاد علیه قدره متن او اکثر
 فی کتاب سماه تقریب النسخ فی ترتیب المدهرج انتهى در سها المدهرج گفته و گوید این حرف از سیوطی سوء اوقع شده گویم

لفظ حافظ ابن کثیر در باعث حدیث این است و قد صنف النفاظ ابو بکر الخطیب ذاک کتابا با حافلا سماه فیصل الوصول
لما ادرج فی النقل و هو مفید جدا انتهى و آنکه حافظ گفته او را که ادرج بوجود روایت مفصله باشد پس مثالش روایت
ابو داود است ثنا عبد الله بن محمد النقیل ثمانه شیرین الحسن بن ابی بکر عن القاسم بن مخیم قال اخذ علقمة یدی فحدثنی ان عبد
بن مسعود ذکر تعلیم لهم العشاء و فیه اذ اقلت هذا اقصیت هذا اقصیت صلاک ان شئت ان تقوم فقوم و ان شئت
ان تقعد فاقعد پس لفظ اذ اقلت الی آخره را از هر بن معاویه بحديث مرفوع در روایت ابی داود و وصل ساخته نمودنی
در خلاصه گفته النقیل حفاظ علی انها درجه و قدر و اه شبابه بن سوار عن زبیر بن عوف قال قال عبد الله فاذ اقلت الی آخره
رواه الدارقطنی و قال شباب ثقة و قد فصل آخر احديث و جمله من قول ابن مسعود و هو اصح من رواية من ادرج و هو شبابه
بالصواب لان ابن ثوبان رواه عن الحسن که کاس مع اتفاق کل من و لی التمدن علقمة و عن غیره عن ابن مسعود علی ذ
و کذا کما خرجه الشیخان من طریق ابن ابی عروبة و جریر بن حازم عن قتادة عن النضر بن انس عن بشیر بن نیکان عن ابی هریرة
من عمتق شقصا و ذکر افیه الاستعا و قال الدارقطنی فیما اتفقده علی الشیخین قدر و اه شعبه و هشام و هما اثبت الناس
فی قتادة فلم ینکر افیه الاستعا و و اتفقهما بهام فصل الاستعا و من حدیث و جمله من قول قتادة قال الدارقطنی
و ذاک اولی بالصواب و اما قول حافظ که دریافت می شود در سراج با آنکه گفتن آنحضرت صلعم آنرا تحیل باشد پس مثالش
حدیث ابو هریرة عن محمد بن عمار عن محمد بن عبد الله بن عمار عن النضر بن انس عن بشیر بن نیکان عن ابی هریرة
لفظ و الذی نعسی آخر کلامه ابی هریرة زیاده فی حق از وی صلعم متعنت و زیاده فی صلعم و الوقت موجود بود که حاجت بکرازه و نه و قول
حافظ که ادرج گاهی را اول حدیث باشد پس این طریق است که راوی کلامی گفت و خواست که بر آن استدلالی بحديث کند پس آنحضرت را
بلا فصل آورد و از اینجا توهم شده که این همه لفظ حدیث است مثاله بار و اه الخطیب من روایة ابی قطن و شبابه فمر قضا
عن شعبه عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم سجدوا للوضوء و لیا لعقاب من الناس یقول فی سجدوا للوضوء
بدینج است از قول ابی هریرة چنانکه در روایت بخاری از آدم از شعبه است الی قوله عن ابی هریرة ان قال سجدوا للوضوء
قال ابو القاسم صلعم و لیا لعقاب من الناس خطیب گفته و هم ابو قطن و شبابه فی روایتها عن شعبه و قدر و اه الحکم التفسیر کرده و
آدم و مثال درج در وسط حدیث غایب صدقه رضی الله عنهما است در بدو و حی کان البنی صلعم تحشت فی غار حراء و
هو التعبید للیالی ذوات العدد پس قول و هو التعبید درج شت از قول زهری و حدیث فضاله اما الزعمی و الزعمی اهل
بیت فی رخص الحجة پس قولش الزعمی اهل بیت از تفسیر ابن وهب و استدل این نوع بسیار است مشهوره
حدیثی است که شائع شده است نزد اهل حدیث خاصه نه نزد غیر ایشان با اینطور که راویان بسیار از نقل کرده اند
مثل حدیث انس رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قنت شهر بعد لکوع یدعو علی رعل و ذکوان و این مخجج است صحیحین
و آنرا راویانند از انس جز ابی مجلز و از ابی مجلز راویانند جریری و از جریری جز انصاری و این را نمیدانند مگر ابی

صنعت یا آنکه مشهور شده است نزد اهل حدیث و نزد غیر ایشان مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و در مثل گفته تپاسی
منقسم بدو قسم است یکی متواتر و آن خبری است که علم بصدق ایشان حاصل است مثل واقعه بدر علی الجبل و دیگر غیر متواتر
حدیث انما الاعمال زیرا که تواتر در اول او متفق است و اهل حدیث ذکر متواتر نمیکند و شاید که این عدم ذکر بنا بر قلت
اوست گویم کلام متواتر مشهور در مقدمه این کتاب گذشته یا آنکه مشهور شده است نزد غیر اهل حدیث خاصه امام محمد
گفته چهار حدیث است که در اسواق میگرد و نویست آنها را اصل در اعتبار یعنی اعتبار اهل حدیث و نظر ایشان و غیر
اعتبار خواهد آمد و آن احادیث این است برین بشری بخروج آرد بشریه یا بینه و من اذی ذمیا فانما خصمه یوم القیامه
و خرم یوم صومکم و تسأل حق و ان جاء علی فرس انتی کذابی اخلاصه و لیکن وصحت این سخن از امام احمد کلام است
زیرا که حدیث السائل حق اوصین بن علی و پدر او ابن عباس و هر اس بن زیاد و یاسانیدی وارد است که بعضی آن
جمید است و ابو داود و در آن سکوت کرده و نیز حدیث من اذی ذمیا معروف است و ابو داود و در آن سکوت نموده و آرد
اسم اول شهر است از مشهور ربیع و لغت سرانیه و جمله حدیث ضعیف مشهور حدیث طلب العلم فریضه علی کل مسلم است
بزودی در قسم اول گفته مشهور است که در اصل از آحاد باشد باز منتشر شد و قوی آنرا نقل کردن گرفت که
تواتر ایشان بر کذب تصویر نمی شود و آن قوم عبارت از قرن ثانی و ثالث بعد صحابه و من بعد هم است و این قوم
ثقات امیر است که شتم نیست پس حدیث بشهادت و تصدیق ایشان بمنزله متواتر گردیده و جمعی از جمیع گفته تا آنکه
خصاف گفته این یکی از دو قسم متواتر است پس متناز باشد از متواتر یا آنکه موجب علم طمانینه است و متواتر موجب علم
یقین انتی و مشهور است فیضی گویند حافظ ابن کثیر گفته اشهره امر نبی فقد شتمه عند اهل الحدیث و متواتر العین غیر
بالکلیه ثم قد یکون المشهور متواترا و مستفیضا و هو ما زاد ثقله علی ثلاث و عن القاضي الماوردی ان المستفیض اقوی
من المتواتر و هذا اصطلاح و قد یکون المشهور صحیح الحدیث انما الاعمال بالنیات و حسنا و قد شتمه بین الناس احادیث الال
لها اوی موضوعه بالکلیه و هذا کثیر جدا و من نظری فی کتاب الموضوعات لابی الفرج ابن الجوزی عرف من فی الکتاب
غریب و عزیز غریب مشتق از غریب است لقال غریبه و غریبه اذ اخیته و بعده و غریب یعنی بعد است و عزیز
از عزت است و عزت در اصل یعنی قوت و شدت و غلبه باشد لقال عزیزا لکسر اذ اصار عزیزا و عزیزا بالفتح اذا
اشتد کذا فی النهایه حافظ ابن منداه گفته غریب مثل حدیث زهری و شباهه اوست که حدیث انما جمیع علیست بنا بر
عدالت و ضابطه پس چون مردی از ایشان متفرد گردد بحدیثی نامش غریب باشد و الا ولی ان لقال الغریب ما تفرد
بر او بر دایمه عن حدیثه کالزهری و شباهه فاما مش غریب از آن شد که وی همچو غریب و جدیدی است که نیست نزد
وی یا اهل او یا بنا بر حدیث از قریبه شهرت تا بدرجه تواتر چه رسد و اگر راوی او دو کس اند یا سه یا بعضی از است بنا بر آنکه
اقوی است از غریب و اگر راوی او جماعت است یعنی مافوق ثلثه پس این مشهور باشد و وجه این تمییز طایفه است آری

مع تمنای کی مانند آن را بادی که در میان نه میخیزد و از آن مافوق معلوم شد که نیست معتبر درین مقام بلکه مکرر در ادبی
 نه بدالت و مضبوط و او یک در تفسیر مشهور ذکر شد اخص مطلق است از آنچه سابقا ذکر یافت و نیز در وی دلالت است
 بر آنکه معتبر درین مقام متعدد و چون مروی نیست و تفاوت میان هر دو باعتبار تعدد راوی از ایشان بود
 یک گشت و دو کس یا سه کس یا یک جهت است و فیه تامل و بعضی افراد غریب نبود مثل افراد مضبوط بسوی بلدان پس
 لازم نیاید که هر فرد غریب است و این عدم غریب وقتی است که مراد بدان تعدد واحد از ایشان نباشد و در غریب
 خواهد بود و مطلق غریب قسم است بسوی صحیح مثل افراد مجزبه در صحیح بخاری و مسلم و غیر صحیح و همین است اغلب چه بیشتر
 عزرا بجا حدیث صحیح نیستند و در جریان این قسمت در هر یکی از بنابرین مشهور نیز خفای نیست لیکن بنا بر ظاهر حال
 از حدیثی بدان مکرر اند و از حدیث غریب تقسیم میشود بسوی غریب المتن غریب لاسناد و معانی آن حدیثی است که
 مشهور است بر ادایت متن او را وی واحد دیگر غریب لاسناد و المتن مثل حدیثی که متن او معروف است از جماعتی
 از صحابه پس چون مفرد شود یکی بر ادایت آن از صحابی دیگر آن حدیث غریب باشد باین وجه و ازین جنس است
 عزرا بشیخوخ در اسانید متون صحیح و همین را نزدی غریب من هذا الوجه میگوید و غریب المتن لاسناد و خود یافته میشود
 مگر آنکه حدیثی مفرد مشهور گردد و جماعتی آنرا از متفرد بر روایت کنند که در منصورت البته آن حدیث غریب مشهور
 و غریب المتن دون لاسناد و دیگر نسبت یکی از دو طرف اسناد خود چه اسنادش متصف بغرابت است و طرف اول
 و متصف بشهرت است و طرف آخر مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و همچو سایر غرائب که تصانیف اهل علم بدان مثل
 بوده است و بعد شهرت گرفته و برین قیاس میتوان گفت که غریب المتن لاسناد حدیثی است که روایت نمیکند
 آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اما روایت میکند آنرا از ان صحابی جماعت کثیره و همچنین تا آخر اسناد تا اهل حافظ
 این کثیر گفته غرائب گاهی در متن باشد باین طریق که متفرد شود بدان راوی واحد یا در بعضی متن چنانکه زیاد کند
 در آن راوی واحد یا در متن که غیر وی آنرا گفته است و کلام در زیادت ثقه گذشت و گاهی غرابت در اسناد باشد
 چنانکه اصل حدیث یک وجه یا چند وجه محفوظ باشد لیکن باین اسناد غریب است پس غریب است که راوی واحد
 مفرد است خواه ثقه باشد یا ضعیف و کمال حکم و اگر دو یا سه در آن مشترک شوند از یک شیخ عزیز باشد و اگر جماعتی
 از وی روایتش کرده است مشهور باشد که تقدم انتی و کلام بر غریب و عزیز در مقدمه این کتاب بر وجه تفصیل
 گذشت فلذا رحمه مصحف افتح حاشیه ده موطا از تصحیف یعنی تفسیر لفظ یا معنی است و این فنی جلیل است باین میشود
 باعتبار آن مگر مذاق از حفاظ و اخطایی از ایشان اند و او را درین باب تصنیفی مفید است و این قسم است
 اگر تفسیر در لفظ است مصحف نامند و اگر نسبت شکل است محرف خوانند حافظ این کثیر گفته و قد وقع من ذلک شی
 کثیر جماعه من الحفاظ و غیرهم من سیم بصناعة الحدیث و لیس منهم و اکثر ما يقع ذلک لمن اخذ من الصحف و لم یکن شیخ حافظ

فقه ائمه زمان در انتصار ما هم خود غیر مخفی است بلکه هر که ما هرگز کلام ایشان است و می طلعت برین تصویف صورت
و معنوی است و اگر اخذ حدیث از افواه محدثین میکردند و سلسله آنها را در روایت باورایت بر پامیاد خندان است
و بلاد انگیزه حال ایشان نمیشد **فقط** این سیرین و این سیره گفته اند که چون در روایتی سخن یا تحریف واقع شود و آنرا
همچنان روایت باید کرد که شنیده است یعنی ملحق و محرف بر صریح بنا بر محافظت بر لفظ در سیال المطر گفته و نه از علوفی و نه
و نووی گفته قول اکثرین بر وی علی الصواب انتهی سلسله این فتح حسین حدیثی است که رجال سنا و دشمن رسول خدا
صلی الله علیه و آله پیانی باشند نزد روایت آن بیک صفت یا یک حالت در روایتی و محفت او قولاً که قولاً سمعت فلاناً یا قولاً سمعت
فلاناً الی آخره و ازین باب است خبرنا فلان و الله قال خبرنا فلان و الله قال آخره و منه حدیث اللهم اعنی علی ذکر و شکر
و حسن عبادتک سلسله قبولی که انجک فضل و در روایت ابی داود و احمد و نسائی چنین آمده اخذید می فقال انی جبک
و برین تقدیر از هر دو نوع فعل قول باشد و درین طریق لفظ ذکر مقدم بر لفظ شکر آمده و در خلاصه در مقام بیان
ذکر و شکر و عبادت پرداخته و آن اجنبی از مقام است و از انجلی سلسله است که تسلسل او در آخر سند منقطع گشته تسلسل
باول حدیث سمیع یعنی بقول الصحابی اول حدیث سمیع من رسول الله صلی الله علیه و آله و یقول التابی اول حدیث سمیع من الصحابة
بنا و لم یجروا این قید و در آخر سلسله بنا یا فعلاً مثل حدیث تشبیه بید و حدیث عذابی الید و شباهه اینها و در حدیث
ابو هریره گفته تشبیه بیدی ابوالقاسم مسلم یا در روایت مثل سلسله با اتفاق اسما و رعا و اسما و آبا و ایشان یا کنی یا
انساب یا بلدان ایشان نووی گفته من به حدیث سلسله باطل و مشق روایت میکند و همچو سلسله با اتفاق صفت مثل
حدیث فقها که دران فقیهین فقیه است و آن حدیث ابن عمر است مرفوعاً المتبا یان بالخیار لقرنی و سی گفته و از هر دو قسم
حدیث ابی ذر رضی الله عنه یا عباد می حکم ضال الاسن بهیه احدث و این در صحیح مسلم است و سلسله بید واقع شود و است
روایتش کرده ایم که گمانان دشمنی اندوزن هم و مشق ام و این درین زمان نادر است می گویم وی از کار خود را بهین حد
و بهین سنا و ختم کرده و این حدیث قدسی است و فصل اینها حدیثی است که دران دلالت بر اتصال سماع باشد و از فضائل
تسلسل یک شتمال او بر مریضه است و سلامت از خلل تسلسل قلیل باشد و مختصر و خلاصه و وجه تسلسل بهین در حدیث
کرده لیکن کلام این هر دو غیر جدید است و وجهی که تفصیلش بر فطرت سلیمه و فطنت قومیه مخفی نیست عبارت سیال المطر
در مقام چنین است که سلسله دو قسم است یکی اتفاق در صیغ اداء حافظ گفته اگر متفق شوند روایت در سناد می از هر سینه
در صیغ اداء مثل سمعت فلاناً قال سمعت فلاناً او حدیثنا فلان قال حدیثنا فلان و غیر آنی از صیغ انتہی دوم اتفاق در خبر
حال که باشد مثل قول کسی سمعت فلاناً یقول شهدنا الله لقد حدثنی فلان الخ یا فعل که قوله دخلت علی فلان فاطعننا ثم ایا
قول فعل معاً که قوله حدثنی فلان و هو افذ بحیثیه قال آمنت بالقدر انهم و این سلسله از صفات سنا و است و گاهی تسلسل
در مقام سنا و واقع شود مثل حدیث سلسله با ولایت زیرا که شتی می شود و دران سلسله تا سفیان بن عیینة فقط و هر که

آنرا از متنی مسلسل روایت کرده و می گوید و هم نموده حافظ ابن کثیر گفته و فائده متسلسل بعد از آنکه از متنی مسلسل و منقطع و منقطع
 قبل از متنی مسلسل بطریق مسلسل و اندک هم است و حافظ ابن کثیر گفته و اما کان الا سناد من خصائص هذه الامة و ذلك
 ان ليس له من الامة كتمان تسعة عن فيها استا و استصلا غير هذه الامة فلهذا كان طلب السناد العالي مرغبا فيه كما قال الامام
 احمد بن حنبل السناد العالي تسعة عن عمن خلف و قبل يحيى بن معين في مرض موته ما شئتني قال ثبت خالي و سناد عالي و لهذا است
 رغبات كثيرة من الامة النقاد و الجماعة و هذا الخاطا الى الرحلة الى اقطار البلاد و طلب العلوم السناد و ان كان قد منع من جواز الرحلة
 بعض الجهلة من الثبا و فيها حكاية الرازي في كتابه الفاصل ثم ان علو السناد و بعده من الخطا و العلة من نزول و قال بعض
 المتكلمين كلما حال السناد و كان النظر في التراجم و المخرج و التعديل اكثر فيكون الاجر على قدر الشقة و هذا الاقبال ما ذكرناه بعد
 اعلم انني كلامه و طبعي و خلاصه گفته سناد و خصيصه اين است و متني از سنن بالغة و طلب علودان نیز سنت است
 و لهذا علت در آن متنب شده و علوش بعيد از خلل متطرق به راوی است و علو مطلوب در حدیث پنج قسم است یکی
 قرب از رسول خدا صلعم با سناد صحیح نظیف مثل ثلاثیات بخاری محمد بن مسلم طوسی گفته قرب السناد و قرب او قریبی
 الصد تعالی گویم هر دو صحیح و اینجا علم از حسن است و اگر در روایات ضعیفی است پس اتفاقی باین علو نباشد قال ابن حجر
 قال حافظ ابن کثیر و اثر من النوع العلوم ما كان قريبا الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انتهى و هو من قرب ذاتي انما هي حديث
 اگر چه عددش از وی تا رسول خدا بسیار باشد انتمی مثل امش و شیم و ابن جریج و او زاعی و مالک و صفیان شعبه
 و زهیر و حماد بن زید و اسمعيل بن عليم و غیر ایشان از ائمه حدیث حافظ ابن کثیر گفته فاما العلوم بقرب الى الامام حافظ و
 مصنف و مقدم السماع فذلك المورث بانه انتهى سوم علو نسبت روایت صحیح بخاری و سلم یا احمد یا غیره را که در کتاب
 مستند چهارم علو بتقدیم وفات راوی این الصلاح گفته مثال ما را و یمن شیخ اخبرني بعن و احمد بن البيهقي عن الحاكم
 اعلى من و ايتي لذكر ابن شيخ اخبرني بعن و احمد بن أبي بكر بن خلف عن الحاكم و ان تساوي السنادان في العدد و تقدم
 وفاة البيهقي على وفاة ابن خلف نحو تسع و عشرين سنة تخم علو بتقدم سماع و بسیاری از این قسم دخل در قابل است از وی
 قرب زمان نه از وی احتمال حذف و نظیر آنکه احتمال در وفات اقوی است و لهذا ابن طاهر و ابن دقيق الصدين قسم را
 باقیمه قبل از یک قسم گردانیده اند و استیاضش از وی آنست که دو کس از یک شیخ بشنوند و سماع احدها از شخصت
 سالی باشد مثلا و سماع دیگر از چهل سال پس این هر دو اگر چه در عدد مساوی اند و در عدم وسطه برابر یکسان است
 گویم سواد علامه محمد بن اسمعيل بن سنان الطبري علی قصب السکر نوشته علود و گونه است یکی مطلق و دو قسمی آیا اول پس
 حافظ ابن حجر گفته اگر عددش قلیل است و باین عدد قلیل متنی بسوی نبی صلعم میشود و نسبت سند دیگر را بخیریت
 آن سند بصیغه بعد و کثیر آمده یا متنی یا امامی از ائمه حدیث ذی صفت علیه مثل حفظ و ضبط و فقه و تصنیف و جز آن
 از صفات مقصیه ترجیح میشود مثل شعبه و مالک و ثوری و ثنایی و بخاری و سلم و نحو ایشان پس اول که متنی رسول

خداست صلوات الله مطلق است و اگر معذراستندش صحیح اتفاق افتاده است غایت قصوی باشد و در صورت علو دران
موجود است مادامیکه موضوع نیست و در نه کالعدم باشد و اما ثانی که علونسی است آنست که عدد دوران نام نامی باشد
اگر چه این عدد از این نام نامی بسیار بود و دانستی و آن پنجادریافت شد که علونقسم به دو قسم است علو مطلق و علونسی
بعده علونسی نزدیک حدیث چهار قسم است دو از ان موافقت و ابدال است و موافقت وصول است بسوی شیخ یکی
از دو مصنف بغیر طریق اول یعنی بطریق که تا آن مصنف معین متصل میشود مثلاً بخاری و صحیح خود حدیثی از قبیلہ مالک
روایت کرده پس اگر ما هم بهمان طریق روایت کنیم میان ما و او یعنی قتیبه هست و شرط باشد و اگر این حدیث را بعینہ از طریق
ابوالعباس سراج از قتیبه مثلاً روایت نماییم میان ما و قتیبه نیست و شرط بود پس را بخاری و شیخ او بعینہ موافقت با علو
اسناد و بسند او است و نامی است هم داده و این را موافقت نامند و این قسم اول شد قال ابن کثیر المواقفه ہی استواء
الی شیخ مسلم مثلاً آنست دوم بدل است و آن وصول است تا شیخ هم چون طریق سابق مثلاً ما را آن اسناد بعینہ از طریق
دیگر از قتیبه از مالک واقع شود پس قتیبه در ان اسناد بدل از قتیبه بود و حافظ ابن کثیر گفته البذل هو استواء و علی السند
الی شیخ شیخه او مثل شیخه آنست و بیشتر اعتبار موافقت و بدل نزد مقابرت علو است و نه اسم موافقت و بدل بکثر از ان
هم واقع میشود و این دو قسم اول است و اما دو قسم دیگر پس کی از ان مساوات است حافظ ابن کثیر گفته و هو ان تساوی
فی اسناد کل الحدیث لمصنف آنست یعنی مساوات عبارت است از استواء عدد کسان و از روی تا آخر سند یا اسناد یکی
از دو مصنف مثلاً انسائی روایت حدیثی کند که در ان میان او و میان رسول خدا صلوات الله علیه یا زوده کس باشند پس را آن حدیث
بعینہ با اسناد دیگر تا بنی صلوات الله همین عدد واقع شود پس گو یا مساوی انسائی شدیم درین عدد یا زوده نظراً قطع نظر از حدیث
آن اسناد و خاص که اسناد است برای حدیث مساوی از طریق انسائی زیرا که طریق او نازل است پس نزد نظر در ان
حدیث از طریق وی نزل و از طریق ما علی باشد و از مساوات برر و دانستی این القاسم ملین حافظ گفته گذشت
علونسی آنست که اسنادش منتهی شود بسوی امامی زنی صفت علیه و این مساوات بتفسیر و تمثیل چنین نیست پس حق وی
آنست که از علو مطلق باشد آنست و هو کما قال و این قسم سوم علونسی است و قسم چهارم مصافحه است و آن استواء است
بالتیله آن مصنف بر وجه شروح او لا و نامش مصافحه شد زیرا که عبادت در غالب احوال جاری است بمصافحه میان دو کس
ملاقاتی یکدیگر و مادر بصورت مذکور گو یا انسائی را دیده ایم و با وی مصافحه کرده حافظ ابن کثیر گفته و هی عبارت عنی و ملک
عنه بذره حتی کانه صافحک به و سمعته منه و هذه الفنون توجد کثیر فی کلام الخطیب البغدادی و من جماعه و قد جفت ان خط
ابن عساکر فی ذلک مجلدات و حندی انه نوع قلیل المجدوی بنسبه الی بقية الفنون فاما من قال ان العالمی من الاسناد
ما صح سنده و ان کثرت رجاله فهذا اصطلاح خاص و ما ذل یقول هذا القائل فاما اصح الاسناد ان لکن هذا اقرب
رجا لا و هذا القول محکی عنی الوزیر نظام الملک معنی ما حفظ السلفی آنست و باجماع این آخر اقسام اربعه علو است و مقابل

آن نزول است با اقسام خود پس با هر قسم از اقسام علوتی از اقسام نزول مقابل باشد حافظ ابن کثیر گفته و اما النزول
منه فند العلو هو مفضل الى العلو الام لان يكون رجال الاسناد والنزل اجل من رجال العالي وان كان اجمع ثقات
كما قال وكيع الاصحاب اما احب اليكم الامش عن ابي ذائل عن ابي سعيد او سفيان عن منصور عن ابي بصير عن علقمة عن ابن مسعود
فقال الاول فقال الامش عن ابي ذائل عن شيخ وسفيان عن منصور عن ابي بصير عن علقمة عن ابن مسعود فقيده عن فقيه وحديث
يتداوله الفقهاء احب اليها ما يتداوله الشيخوخ انتهى وابن الاثير در جامع الاصول در بيان مراتب اسناد ضبط نام کرده این
گنجایش بر او آن همه ندارد و فيما ذكرناه متفق و ببلغ عقلياً ربيتي در تاج اللغة گفته الاعتبار عبرت گرفتن و باندیشه
از پی چیزی فراشدن انتهى و ترکیب دالالت مسکنند بقوه و بعضی در شی و در اصطلاح علماء حدیث عبارتست از نظر کردن
در حال حدیث که آیا راویش بدان متفرق شد است یا نه و آیا آن حدیث یا راوی معروف است یا نه حاصل آنکه اعتبار تحریری
و اجتماع دست در حال اسناد تا اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود و بطریق اعتبار در اعتبار در اخبار آنست که چنین
گویند مثلاً روایت کرد محمد بن سلمه از یوب از ابن سیرین از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نظر کند که راویش حدیث
و بران متابعت کرده نشد نظر نماید که آیا کلام نقل دیگر جز یوب از ابن سیرین هم رویش کرده است یا نه پس اگر نیابد بپند
که کلام نقل غیر ابن سیرین هم از ابی هریره روایت نموده است یا نه اگر نیابد نظر کند که کلام صحابی غیر ابی هریره آن را از
رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده یا نه پس هر چه از اینها بیابد داند که حدیث را اصلی مرجع الیه است و این متابعت غیر تامه نامند
و چون نظر کند که راوی آن حدیث بعینه احدی از یوب غیر حدیث این متابعت تامه باشد و اول را شاهد هم نامند
و اگر آن حدیث بهیچ وجه از وجوه مذکوره اصلاً مروی نیست بلکه حدیثی دیگر مروی است پس درین حدیث تصریح و مطلق در آن
مستحق شده که آنرا تخلیص گویم غالب آنست که چون با او تابع در جمیع درجات یافته شود سیی بنا هم بگوید چنانکه از
حاکم در شرط صحیح نقل کرده اند آنچه در خلاصه گفته موافق کلام ابن صلاح است و حافظ ابن کثیر گفته فان رویی معناه
من طریق آخری عن صحابی آخری مثلاً المعناه و ان لم یرووه فمروی من الافراد و در بیان المطر نوشته اعتبار عبارتست از
تتبع طرق حدیث از جمیع و سمانید و اجزا است و جمیع آن کتب است که در آن احادیث را بر ترتیب کتب فقط
جمع کرده اند مثل کتب ته یا بر ترتیب حروف هجائیه و یا نید آن کتب است که در آن سند هر صحابی علی حده بر اختلاف
در مراتب و طبقات صحابه فرجه هم کرده شده و التام نقل جمیع روایات آنها رفته خواه صحیح باشد یا ضعیف و اخبار آن
کتب است که در آن تدوین حدیث بهیچ شخص احدی یا احادیث جماعه در ماده واحد بوده است پس چون طرق حدیثی که گمان
غریب بودن او است تتبع کنند برای دریافت این معنی که آن حدیث را متابعتی هم هست یا نه این تتبع را اعتبار نامند حافظ ابن
حکیم گفته همه اقسام مقبول محصل فایده تقسیم باعتبار مراتب است نزد معارضه انتهى و حافظ ابن کثیر گفته و یغنی فی باب
الشواهد و متابعات من الروایة من الضعیف القریب الضعیف الا یغنی فی الاصول كما یغنی فی الصحیحین و غیر هاتین فک

و لهذا يقول الدارقطني في بعض الضعفاء يصلح للاعتبار او لا يصلح ان يعقب به انتهى متابع بکسر حده حتى است
 که راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده و این است معنی آنکه محمّد بن گوندا تابع فلان اول متابعات و متابعت
 موجب تقویت و تأیید باشد و لازم نیست که مساوی اصل بود در مرتبه بلکه اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متابعت
 می‌شاید و متابعت را مرتبه است که خود راوی حدیث را حاصل شده است نه شیخ او را پس آنرا تا خواند و گو
 شیخ او را حاصل شده است نه خود راوی کسی را که فوق او است پس این اقا صره گویند مستفادین هر دو یعنی تابع
 و قاصه تقویت است که مذکورنا و تابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق شد کند و اگر موافق در معنی است نه در
 لفظ نحوه گویند مثال متابعت شامله تمامه قاصه و ابیت شافعی در اسم است از مالک از عبد الله بن یزید از ابن عمر
 ان رسول الله لم قال الشهر تسع وعشرون غلا تصوموا حتی تروا الهلال ولا تقطروا حتی تروا غنم علیکم فاکملوا العدة
 ثلاثین پس قومی گمان کرده که شافعی با یحییث باین لفظ متفرّد از مالک است و آنرا در غراب می‌شمرده زیرا که صحاب
 مالک این حدیث را از مالک باین سناده و بلفظ فان غم علیکم فاقدروا الذر و روایت کرده اند لکن شافعی است تابع یافته شد آن
 عبد الله بن مسعود یعنی است که بخاری از وی همچنین از مالک روایت کرده و این متابعت تمامه است و نیز متابعت قاصه
 برای او در صحیح ابن جریر از روایت عاصم بن محمد عن ابیه محمد بن زید عن جده عبد الله بن عمر یافته شد بلفظ فاکملوا
 ثلاثین و در صحیح مسلم از روایت عبید بن عمیر از نافع از ابن عمر بلفظ فاقدروا ثلاثین درست آمده است به تصادف
 متابعت خواه تمامه باشد یا قاصه بر لفظ بلکه اگر بالمعنی هم باید کافی باشد لکن مختص است بحدیث آن صحابی
 یعنی نموان گفت که در اینجا الفاظ متفاوت آمده و راوی هر دو صحابی فاکملوا ثلاثین بدل قولش فاکملوا العدة ثلاثین وار شده
 و در ثانی هر دو صحابی فاقدروا ثلاثین بدل می‌آمده زیرا که عبارت معنی است نه بلفظ حاصل آنکه در متابعت شرط است که هر دو
 حدیث از یک صحابی باشند و اگر از دو صحابی است آنرا شاهد گویند و يقال له شاهد و شاهد به حدیث فلان و در سبیل المطر
 گفته شده شهادتی است که مشابه متن فردی باشد و آنرا شاهد نامند چنانکه حافظ ابن حجر گفته فان وجبت بیروی
 من حدیث صحابی آخری شبهه فی اللفظ والمعنی او فی المعنی فقط فهو الشاهد انتهى و شاش و حدیث مقدم روایت است
 از محمد بن یحیی بن از ابن عباس از آنحضرت صلعم است که مثل حدیث عبد الله بن یزید از ابن عمر بر همین لفظ آورده
 و مثال معنی روایت بخاری از محمد بن زیاد از ابی هریره باین لفظ است فان غم علیکم فاکملوا العدة شعبان ثلاثین و ثوبی
 متابعت را خاص بلفظ کرده خواه از روایت آن صحابی باشد یا نه و شاهد را خاص بمعنی نموده برابر است که از آن صحابی
 بود یا غیر و گاهی اطلاق متابعت بر شاهد و بالعکس می‌آید و الاثر فی سبیل و مثال دیگر برای متابعت شاهد حدیث
 صفیان بن عیینة از عمرو بن دینار از عطاء بن عباس بن باره ابابست لواءه و الا باه باه فله فاقه و ابان
 حبیب آنرا از عمرو روایت کرده و ذکر دباع نموده پس یحیی برای حدیث ابن عیینة متابع و شاهد آورده متابع

اسامه بن زید است که متابعت عمر و از عطا از ابن عباس کرده و گفته اند از عظم جلد با فایز تقویه مستقیم به و شایسته حدیث
 عبد الرحمن بن عمار از ابن عباس است مرفوعاً بلفظ ای ابا ابی و لی قد طهر و در باب متابعت و شایسته حدیث روایت کسی
 داخل میشود که تنها حدیثش در خور احتجاج نیست بلکه مورد ضعف است و در کتاب بخاری و مسلم جماعتی از ضعف است
 که ذکرشان در متابعت و شواهد کرده اند و هر ضعیف صاحب این کار نیست و لهذا در قطنی و غیره در ضعف و سبکینند فلان
 یستبره و فلان لا یعتبر به و از اینجا ظاهر شد که ضعف صحیحین معتبر اند نه غیر صحیحین اکثر علماء اصول حدیث اعتبار و متابعت و شایسته
 را در یک نوع ذکر کرده اند بنا بر قرب بقایم یکدیگر حکم حدیثی است که از بعضی حدیث دیگر مناقض سالم باشد و شایسته
 بسیار و بیشمار است بیشتر احادیث صحیحین از همین وادی است و عمل بر آن متعین و اگر حدیثی دیگر مناقض او درستی است
 پس معارض و یا مقبول است مثل او یا مردود است ثانی را اثر نباشد زیرا که در قوی مخالفت ضعیف اثر نیکند و اگر
 اول است پس جمع میان مدلول آن هر دو بغیر تعسف ممکن است یا نا اگر ممکن است نامش مختلف الحیث باشد بفتح لام یعنی
 مدلول حدیثش مختلف است و مقابل او مانع باشد و بعضی ضبط آن بفتح لام کرده اند زیرا که مصدر می است و مقابلش
 ترجیح است و در خلاصه گفته مختلف الحیث است که در حدیث متضاد درستی باشد و ظاهر میان هر دو
 جمع کنند یا احدهما را ترجیح دهند و این فنی مهم است که جمیع طوائف علماء بسوی وی مضطربند و مالک قیام بدان می
 اهل حدیث و فقه و اصول باشند که معانی و بیان غویبی کرده اند شافعی رح درین باب کتابی نوشته اما تصدیقاً
 نکرده بلکه جمله مختصره برای تنبیه عارف بر طریق جمع میان احادیث در غیر مذکور خود ذکر نموده انتهی گویم شافعی در ارم
 فصلی طولی قریب یک مجلد درین باب نوشته است نه کتابی مستقل بعد از این تفسیری درین باب پرده طبعی گفته
 و قد حسن فی بعضه و حافظ ابن کثیر گفته مجلد لطیف و فیه بیهوش و ذلک بحسب اعتدال من العلم و در خلاصه گفته هر که
 جامع اوصاف مذکوره باشد بروی هیچ از این معنی دشواری نیست این خرمیه گفته لا اعرف حدیثین صحیحین متضادین مگر آن
 عنده فلیما تینی لا و لفظ بینما انتبی و شوکانی در ارشاد الفول و محرم سطور در حصول المامول و وجه این جمع با کثرت را بر ذکر
 فرم شافعی جمع الیه و مختلف دو قسم است یکی آنکه در جمع میان آن هر دو ممکن است و در صورت مصیر بسوی جمع متعین شد
 و عمل به هر دو واجب مثل حدیث لاعدوی و حدیث لا یورد ممرض علی مضح و وجه جمع آنست که آنحضرت صلعم در حدیث
 اول نفی اعتقاد جاہلیت فرمود که ممرض را بطبعه متعدی اعتقاد میکردند و لهذا فرمود نفی اعدی الاول و در حدیث ثانیه
 اعلام کرد که و تعالی این را سبب آن گردانیده است و از نظر ریکه وجودش نزو وجود آن غالب می شود بفعل خدا
 تخرید نموده و این الصلاح تمثیل این مسئله حدیث لاعدوی و لاطیفة و حدیث فرمن الجذوم فرار کر من لا سبیلان کرده
 و این هر دو حدیث در صحیح است و ظاهرش تعارض و حافظ ابن حجر بعد از جمع این الصلاح گفته اولی در جمع میان این
 هر دو حدیث آنست که چنین گفته شود که نفی وی صلعم برای اعدوی باقی بر عموم خود است یعنی بر نفی خود طبعاً و سلباً

و بصحت رسیده که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه شیخی شینا و قول آنحضرت صلوات الله علیه برای معارضه قائل آن
 البعیر الاجرب تکون فی الصحیحة فیما لطلها فحجب رد دست بر معارضه مذکور یعنی او تعالی ابتدا اجرب در ثانی کرد چنانکه
 ابتدا ایش را اول کرده بود این نیست که حرب از اول ثانی چسبیده باشد و اما امر بفرار از مجذوم پس از آنست
 و رابع است تا شخص مخالف چیزی از ان بتقدیر خدای تعالی ابتدا نرسد نه بسبب عدوی منفیه و گمان برادر این
 اتفاق بسبب مخالفت او با دوی است و از اینجا مستفاد صحت عدوی شود و در حرج اقتدا کند امر فرمود و تجنب از ان برادر
 جسم داده انتی لیکن همین کلام حافظ ایرادی شود باجتناب وی صلوات الله علیه مجذوم نزد داده بیعت با آنکه منصب نبوت
 بعید است از آنکه برای جسم ماده ظن عدوی ایراد چیزی کند که خلاف ماده ظن است زیرا که امر تجنب ظاهر در فتح ماده است
 با آنکه عدوی را تاثیر باطبع است و بر هر تقدیر اصل دلالت بر نفی عدوی سبب نیست چه هرگاه ظن کند که حصول
 جذام بسبب مخالفت است و مستفاد صحت عدوی بتاثیر سببی شود و هیچ حرج در ان نباشد و اگر مراد آنست که بسبب مخالفت
 مستفاد صحت عدوی باطبع شده است پس باید که درین صین بر هر واحد اجتناب از متعلقات اسباب واجب باشد مثل معاصی
 با دوی بلکه مراعات اطعمه و شراب بنا بر احتمال این ظن که او دوی و نحو آنرا تاثیر باطبع بوده است و با اعتقاد این طبیعت
 خارج از بدیهه ضعیف شود و باجماع این کلام در جای امکان جمع بین المخلفات است و اگر جمع متعذر باشد و این قسم
 دوم است از مخلفات الحدیث پس سوال کنند از هر دو حدیث که کدام یک ازین هر دو مستفاد است که کدام یک ازین هر دو مستفاد است
 شد ناسخ متقدم باشد و خلاصه نوشته اگر معلوم شد که ناسخ است پس آنرا مقدم کنیم و نه راجع را از ان هر دو
 دریافت نمائیم و ترجیح دوم مثل ترجیح بصفات زوات و کثرت ایشان منجمله پنجاه وجه از انواع ترجیح که حافظ الامام
 حارمی آنرا در کتاب النسخ و المنسوخ جمع کرده است انتی گویم وجه ترجیح من پسند زیاده بر پنجاه است چنانکه شوکانی در
 ارشاد الفحول و بنده ضعیف در حصول المأمول و هادیه السائل الی دلائل السائل بزرگترش پر دخته فلیح جمع الطالب
 الصداق الی تلك الکتاب عبارت حافظ ابن کثیر در باعث حدیث درین مقام آنست که تعارض میان دو حدیث
 گاهی روجهی باشد که جمع میان آن هر دو بوجه ممکن نیست مثل ناسخ و منسوخ پس در اینجا بسوی ناسخ رو نند و منسوخ را متروک
 سازند و گاهی جمع میان هر دو ممکن باشد و ممکن بعضی حدیث را آن وجه ظاهر نمی شود پس توقف میسبب تا ظهور
 وجه ترجیح جمعی از اقسام او یا بجمعی آرد و فتوی میدهند یکی از ان هر دو یا در وقتی فتوی باجحدیت و در وقت دیگر
 فتوی با نحدیث میدهند چنانکه امام احمد در روایات از صحابه میفرماید انتی ناسخ و منسوخ نسخ رفع حکم شرعی است
 بدلیل شرعی متاخر از وی و ناسخ حدیثی است که دلالت میکند بر رفع حکم شرعی سابق و تسمیه اش بناسخ مجاز است
 از باب اضافت فعل بسوی سبب و دلیل زیرا که ناسخ در حقیقت اول تعالی سبحانه است و منسوخ حدیثی است که حکم شرعی
 او بدلیل شرعی متاخر از وی مرفوع شده و نسخ بسته چیز شناخته می شود یکی که اصح آنهاست ماورد فی النص است

مثل حدیث بریده در صحیح مسلم گفت نیستیم بنی بارة القبول رفز وروایانها تذکر الآخرة و خود ذک و این حدیث از
 عزائب نسخ و منسوخ است بنابر آنکه شامل هر دو نیست و غالب آنست که دو حدیث باشند و میان هر دو فصل بود و یکجا
 در اینجا معرفت نسخ بنص نبی صلی الله علیه و آله حاصل شد و دوم آنکه صحابی چیزی نگفتند بنا بر او مثل قول جابر که کان آخر الامر من رسول الله
 صلی الله علیه و آله و ما است لنا راخره اصحاب السنن سوم آنکه تاریخ و علم سیر ساخته شود و حافظ ابن کثیر گفته و بدون
 اگر العون علی ذلک کما سلک الشافعی انتهى و این نوع بسیارست مثل حدیث فطر الحاکم و مجموع و حدیث احتجاج و هو
 صدمت شافعی بیان کرده که قول و سنده ثمان بود و ثمانی در سنده شش میان هر دو فاصله دو سال شد حافظ ابن کثیر گفته
 و ذلک فی زین الفتح فی شان جعفر بن ابی طالب و قد قتل بکونه قبل الفتح شهر و قول ابن عباس حتم ای النبی صلی الله علیه و آله
 محرم و انما سلم ابن عباس مع امیه فی الفتح انتهى و این سه وجه متفق علیهاست و غیر آن نیز ذکر کرده اند اما ما اینست
 مثل آنکه در خلاصه گفته منه ما عرفت بالا جماع که حدیث قتل شارب الخمر فی الرابعة عرفت نسخ بالا جماع علی خلافه و بالا جماع
 لا ینسخ و انما یدل علی النسخ انتهى گویند و این مثال مساحت صحیحست زیرا که نسخ آن با جماع معلوم نشده است بلکه خود مختص
 صلی الله علیه و آله و سلم شارب خمر را بعد از این ارشاد و در کرت چهارم قتل نکرده پس علم نسخ بدان از حدیث دیگر حاصل نشده نه با جماع و خود
 ثبوت اجماع یا وجود آن در احکام شیعی عسیرست و لکن الامام احمد بن حنبل انکار وجودش کرده و جمعی از محققین قائل
 بحجیت آن نشده و هو اصح و البحث فی ذلک بطول لیس بذاموضه انما موضعه علم اصول الفقه فی شافعی جمع علیه
 ارشاد الفحول تجلی له الحق اکتفیک بالقبول ان شاء الله تعالی و این معرفت نسخ متعلق بتاریخ بود پس اگر معرفت بنا بر
 دست بهم تدبیر تقسیم دیگر در اینجا باشد و آن اینست که ترجیح احدی علی الآخر بوجهی از وجه مرتبه متعلقه بمتن یا سنده
 ممکن است یا نه اگر ممکن است مصبر بسوی آن متعین والا فلا پس ظاهر التعارض و اذق برین ترتیب است یعنی ترجیح اگر
 ممکن است ورنه اعتبار تاریخ و منسوخ کنند ورنه بسوی ترجیح روند و الا از عمل بر احدی شین توقف ورنه حافظ گفته
 تعبیر توقفت نادلی از تعبیر بساطت زیرا که چنانی ترجیح احدی علی الآخر نسبت معتبر در حالت رایحه باشد با احتمال
 ظهور برای غیر او انتهى و آنست که آنچه بر سنده شهر گرفته که چون دلیل متعارض یکدیگر شوند هر دو ساقط گردند یعنی حکم هر دو ساقط
 شود و این مذهب ستم راست حال آنکه امر این چنین نیست زیرا که سقوطش بنا بر عدم ظهور ترجیح احدی درین معین است و ستمار
 تساقط لازم نیست بآنکه اطلاق تساقط بر اوله شعیه خارج از سنن آداب سنیست حافظ ابن کثیر گفته فاما قول
 لا یصح ای هذا نسخ لهما فلم یقبل کثیر من الاصولیین لانه مرجع الی نوع من الاجتهاد و قد یطعن فیهِ و قبلوا قوله بذا کان قبل
 هذا لانه ناقل و هو ثقة مقبول الروایه و نیز حافظ ابن کثیر گفته معرفت تاریخ و منسوخ از خصائص این کتاب است
 یعنی از علم اصول حدیث بلکه اصول فقه شبهت و قد صنف الناس فی هذا کتابا کثیره مفیده من اجلها و انفعها کتابا
 الحافظ الفقیه ابی بکر الحارثی رحمه الله قد کانت للشافعی رحم فی ذلک السیة الطولی کما وصفه بالا امام احمد بن حنبل انتهى و قد

منسوخ در احادیث بعد متبع و مستقر آتام زیاده برده حدیث نیست و در آیات زیاده بر پنج آیه نه چنانکه در لغت
 الشیخ یقیناً از نسخ المنسوخ تحقیق کرده ایم پس اینهمه شور و غیب متقلدین مذاهب در توقف عمل بر حدیث و آیه بنا بر
 عدم دریافت نسخ و منسوخ قرآن کریم سخت مظهر تعصب پیش نیست اگر یکی خواهد این ده حدیث و پنج آیه را در یک
 صفحه کتاب می تواند نوشت یا در یک وزبکه که از آن اثر برمی تواند کرد فائده الزلازل و القلاقل با عباد الله متخافو
 یوم یقوم الناس لرب العالمین غریب اللفظ و قحطه غریب عیارت از لفظ غامض بعید الفهم است که در متن آیه و بنا بر
 قلت استحال او و این فن جمست تثبیت در آن واجب است و خوض در آن موجب خلط و اختراعی اگر نیست و سلف
 در آن شد تثبیت میکردند سیوطی در شرح تقریب نووی گفته بر و یا عن احمد بن محمد عن عیسی بن عیسی قال سئلوا اصحاب
 الغریب فانی اگر ان حکم فی قول رسول الله صلوات الله علیهم و علی آله و سلم انما الاثر حدیث
 رسول الله صلوات الله علیهم و علی آله و سلم انما الاثر حدیث انما الاثر حدیث انما الاثر حدیث انما الاثر حدیث
 درین باب تصانیف بسیار است حاکم گفته اول کسی که در آن تصنیف کرده نصر بن شیبل است انتمی و قبل ابو عبیدة معمر بن
 المنشی و بعد این هر دو ابو عبیدة قاسم بن سلام حافظ ابن کثیر گفته و هر حسن شیبی وضع فی ذلک انتمی بعده ابن قتیبہ
 ما فالتش کرده باز خطابی ما فالتش کرده و ابدا استدراک و تعاقب نموده و این کتب مهات این فن است بعده دیگران اتباع
 ایشان بر و اند فوائده که در پیش این اثر در نهایت که وی به نهایت سید و خوشتری و در فائقی که فائق هر غایت گردیده و نوی
 فکر ائمه مؤلفین درین فن کرده و سیوطی گفته شمل مجمع الغرائب لعبد الغافر الفارسی و غریب الحدیث لقاسم القسری فائق
 لا بخشیری و غریبین المردی و ذیل آن از حافظ ابو موسی مدینی بعده نهایت ابن الاثیر و ابن الحسن اجماع و شهر کتب غریب
 الآن و اکثر آنهاست و در تداول و چون از وی غریب بسیار فوت شده و صفی از وی بران ذیلی نوشته که بران وقت
 نشدم و شروع در تخیص آن باز یادات جمعه نمودم اسأل الله الاعانة علی تمامه انتمی گویم او تعالی اعانت وی بر تمام
 کرده و نامش الدر النثر فی مختصر نهایت ابن الاثیر نهاده و حافظ ابن کثیر گفته و قد صنف ابن الانباری المتقدم و سلیم الرازی
 و غیره و احد و اجل کتاب توجه فی مجامع ذلک کتاب الصحاح للجوهری و کتاب نهایت لابن الاثیر رحمهم الله تعالی انتمی گویم غلط
 متقدم درین عبارت اختراست از ابن الانباری متاخر فلیعلم و خلاصه نوشته و ترجمان کیون الکشف عن حقائق السنین
 قداجادای حسن فی القلیلتین الغریب الفقه و انعم فی المعانی و الدقائق قال و ینبغی ان لا یقلد فی الاصف ماتم بل
 و اوجد ما جاسنه فسر فی روایة اخرى انتمی نووی گفته و اوجد تفسیر ما جاسنه فی الحدیث قال شارح حدیث الصحیحین
 فی قوله صلوات الله علیهم و علی آله و سلم انما الاثر حدیث انما الاثر حدیث انما الاثر حدیث انما الاثر حدیث
 ابو داود و الترمذی من روایة النزهی عن سالم بن عمر فی حدیث ان النبی صلوات الله علیهم و علی آله و سلم انما الاثر حدیث انما الاثر حدیث
 تاملی السماء بدخان سبعین فذا هو الصواب فی تفسیر الخ هنا و قد فسر غیر واحد علی غیر ذلک فاحفظ انتمی حافظ ابن حجر

گفته اگر نقلی کثیر الاستعمال باشد کن بر معنی او وقت است احتیاج افتد که کتب مصنفه در شرح معانی اخبار و بیان مشکل
 و امیدورین باب تصانیف کرده اند مثل محامی و قطابی و ابن عبد البر و غیره هم استی و سید محمد بن زکریا گفته اند که بعضی
 احتیاج الی بیانیه و سببی شرح الغریب و بیان المثل و الغریب استی گویم کتاب مجمع البحار و مجمع البحرین کتاب است و
 با وجودش حاجت بکتابی دیگر درین فن نیست غالباً و گویند که شرح صحاح سته و علم غنی و الفقه حاشیایین و خلاصه گفته سید
 از چیزی است که احادیث تضمن اوست از احکام و آداب و تنبیه از ان و این داب فقه و اعلام است مثل امیه اربعه فی البد
 عنه و درین فن مصنفات بسیار است مثل معالم السنن للخطابی و التمهید لابن عبد البر استی و فی الخلاصه گویند شرح احوال است
 بیشتر مثل بر فقه حدیث است انقدر است که در بعضی قصاص و بیان مذاهب امیه اربعه کرده اند و بعضی تفسیر هم در بیان حد
 هم نموده و فقه خالص این فن شرحین فتح الباری و سل السلام و تل الاوطار و درازی مضیه و تالیفات شیخ الاسلام بن
 و حافظ ابن قیم اکثر است اگر چه بعضی بندهای فقه و نیز در آنهارفته برای عرض برای سبب و امتیاز و داب فقه است
 عرض دیگر و لهذا جانب حدیث را در هر جای غالب داشته اند و در احکام حدیث کتاب منتهی الاخبار لابن تیمیّه شیخ الاسلام
 و تلخیص البحر للخطابی و جبر بسیار خوب تالیف شده عارفان این فن ازین کتب فقه حدیث را بعد ترک مذاهب اقوام نو و تر
 تلخیص میتوان کرد و لیکن مفاسد تعصب بسیار است و علماء و دنیا بی شمار اند و علماء آخرت قلیل و حق تحت عرض محبتت بر کتاب
 عزیز و سنت مظهره است و قبول موافق و رد مخالف هر چه باشد و هر که باشد و هر که باشد که باشد تا حدیث و هر که باشد که باشد
 و دیگر بولغات خود در شریعت همین مسلک اختیار کرده و از شیوه مترسمان روزگار و علماء و یار و مصاصیان است کلی
 چسبند و محاببت تمام کنند و این طریق درین دو آخر حکم کبریت احمد دارد و الا ماشاء الله تعالی اگر کسی را از هزار توفیق سلوک
 این شایع از زانی شود غنیمت بارده باید شمرد و از اختلاف زید و عمر نباید اندیشید که دنیا روزی چنان است و آنچه کار با فتنه
 بنده بندگان شدن چیزی دیگر است و محمدی المذهب احمدی المذهب گردیدن چیزی دیگر **فصل دوم** در بیان آنچه
 مختص بضعیف است که از فی الخلاصه لیکن در خصاص انواع این فصل بضعیف تامل است که لا ینفی و در فصل اول از مختص
 ذکر یافت که مشترک بود در میان صحیح و ضعیف و دران نیز سخن است که اکثر ناالییه ها که و باجملا از اقسام این فصل
موقوف است و آن عند الاطلاق قول یا فاعل یا تفریر مروی از صحابی است متصل باشد یا منقطع که از فی الخلاصه و فضا
 ابن کثیر گفته و مطلقه تحقیق الصحابی و لا یتصل فمیں و و نه الا تنقیحاً و تقدیراً و سبباً و غیره متصل و بلفظی اسمیه غیر الیه
 و الخدین ایضاً اثر و عزاه ابن الصلاح الی انحراسانین انهم یسمون الموقوف اثر قاله بلغنا عن ابی القاسم القوارنی انه
 قال انحر و کان عن صلی الله و الاثر ما کان عن الصحابه قلت و من هذا یسمی کثیر من العلماء و الکتاب کما یجاء ان هذا الی غیر
 و الاثر بالسنن و الاثر بالکتاب السنن و الاثر بالخطابی و البیهقی و غیره اما جمیعاً الله تعالی انتی غرضه که هر چه باشد و شکی
 بسوی صحابه باشد از موقوف خوانند این الاثر و جامع الاصول گفته موقوف بر صحابی یا اهل علم که متحقق می ماند

و این چنانست که معنی شود حدیث بسوی صحابی و چون بصحابی رسد گوید اندکان یقول کذا و کان یفعل کذا و کذا
 و کان یا مریکه بکذا و نحو ذلک انتهى و این دل است بر آنکه اتصال در موقوف معتبرست و گاهی استعمالش در غیر صحابی مقید
 می شود مثل وقفه عمر علی بن ماسم و وقفه مالک بن انس و بعضی فقها موقوف را اثر ندارند و موقوف را خبر کما تقدم و بعضی آنرا
 اطلاقا شریب بر دو کنند اما اولی است و قول صحابی کما نفعل کذا اگر مضاف بسوی زمین نبی صلعم است پس صحیح نیست
 که مرفوع است و به قطع احکام و باینکه در زیر ظاهرش آنست که آنحضرت صلعم بر آن مطلع شده و آنرا مقرر داشته و اگر
 مضاف بسوی زمین نبی صلعم نیست موقوف است و قول حاکم و خطیب در حدیث بغیر و کان صحابا بنی صلعم یقولون یا به
 بالا ظاهره که این موقوف است که این بنی نیست بلکه مرفوع و معنی است و شاید که مراد ایشان آنست که این از لفظ مرفوعا
 نیست و تفسیر صحابی موقوف است و هر که گفته مرفوع است پس تفسیر متعلق بسبب نزول آیه است بقول جابر کانت
 الیه و قول کذا انما نزل الله کذا و نحو ذلک گوئیم و تفسیر صحابی نقل از سر امیاتی هم بسوی آورده پس حکم اسامی است
 باشد نه حکم تفسیر مرفوعه و تفسیر صحابی بسند متصل ثابت نشود و در حجت نباشد خصوصا آنچه خلاف لغت و
 و ظاهر کتاب است باشد واجب الدست در شرح مختصر نوشته قدس سره با مراد از من بعید علیان قول الصحابی ان لم یکن
 من الاسرائیلیات و لم یکن للرای و للاجتهاد و دخل فیہ فهو مرفوع حکما و تفسیر الصحابی کلام الله تعالی ای توضیح و تبیین و
 تحقیق و قائمه و فوائد موقوف انی لیس مرفوع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر چه سند موقوف متصل باشد لیکن حجت
 نیست نزد شافعی و طائفه از علماء علی الاصح و به قال اهل العلم باصول الفقه و لفظهم قول الصحابی لیس حجه و نزد طائفه
 حجت است و الاول ارجح در شرح مختصر گفته سند موقوف اگر صحابی معروف الفقه و الاجتهاد صحیح خود مثل فقهاء اربعه
 و عباد الله گفته در بیان معاذ و ابوموسی اشعری و عایشه چه حجت نباشد و در بسیاری از احکام فقهیه موقوفات
 ایشانست پس سلب کلی و حمله بر ایجاب کلی یعنی سلب خبری بعید است لایسا و مسائل و مطالب علیاتی که در علم صحیح
 و هر چه مصادم سنت مطهره صحیح نیست گنجایش دارد در تمام خلاف و تنگ نیست که بچنین موقوف در غیر خصوص
 مقدم بر اجتهادندینست مقطوع و آن قولی فعلی است که سندش فقهی می شود بسوی تابعی و موقوف است بر ایشان
 و این غیر مقطوع است قاله الحافظ ابن کثیر و جمع آن مقاطع و مقاطع است قاله ابن الصلاح و حافظ ابن حجر گفته تسمیه
 مرفوع از تابعی مثل مرفوع از تابعینست یعنی آنرا هم مقطوع گفته منوع نیست اگر چه بسوم منقطع می شود و اگر
 موقوف علی فلان گویند نیز جائز است و از اینجا حاصل شد تفرقه در میان مطلق میان منقطع و منقطع پس منقطع از
 مباحث است و مقتضای مباحث متن و بعضی اطلاق یکی در جای دیگری هم کرده اند و باکس بطور تخریص مطلقا
 انتهى و شافعی و ابوالقاسم طبرانی استعمالش در منقطع غیر موصول کرده اند قاله ابن الصلاح و قول این هر دو صحیحست
 بحجت نمی آرد و در اینجا نیز شرح مختصر نوشته که سند چون متصل شود بنقل ثقات از تابعی مشهور در میان ارباب

حدیث و نقل معلوم و جهتم و در هر دو تقوی پس ظاهر است که حجت باشد و مقتدا و ان صحیح بود و انتی گویم این مقیدست
 بعدم مخالفت مخصوص و من صحیح و شیخ ابو عمر و در اینجا حکم کرده است بر قول صحابی که فصل و تقول که اگر این مقید
 بزمان نبوی نکند از قبیل موجود باشد قال ابو بکر البرقانی عن شیخ ابی بکر الاصبغی و حکم بنیسا پوری هم بر این گفته کرده و زیاده
 دال بر تقدیر است و در جمیع ابر الصلاح و قال من هذا القبیل قول الصحابی کنا لانری باساکلا او کانا لوالیفعلون او یقولون
 او یقال که انی عند رسول الله صلعم انه من قبل المرفوع و قول الصحابی امرنا بكذا او نهینا عن كذا مرفوع مستند عند صحابا
 الحدیث و هو قول اکثر اهل العلم و مخالف فی ذلک مرفوع منہم ابو بکر الاصبغی و کذا الکلام علی قول من است که ان او قول النس
 بلال ان الشیخ الاذان و یوتر الاقامه انتی گویم حافظ ابن کثیر بن عبارات بازیر بیان قطع آورده و در وجهش غلط است
 زیرا که محل و زیر بیان حدیث مرفوع است که تقدم نه از قطع مرفوع صلعم هر صل قول تابعی است قال رسول الله صلعم
 کذا او فعل کذا او فعل بحضرة کذا او قتر کذا او نحو آن و در خلاصه منهل آنرا مقید بقول تابعی کبیر کرده و در سبال المظهر
 عام از کبیر و صغیر داشته و هو الراجح و لکن در مختصر مطلق آورده و مقید بصغیر و کبیر کرده ابن الصلاح گفته و اشد و التوسیة
 بین التابعین و تبعین فی ذلک و حکای این عبد البر عن بعضهم انه لا یجوز ارسال اصغار التابعین و ارسالهم ان ای کم یخیر لعل
 بالتابعین و جمهور من الفقهاء و الاصولیین یعمون التابعین و غیرهم که قال ابن ابی حاتم فی مقصود المرفوع نقل غیر الصحابا
 قال رسول الله صلعم انتی و این مرفوع است بالاتفاق و در تسمیة قول من دون التابعی قال رسول الله صلعم برسل اختلاف
 حاکم و غیره از اهل حدیث گفته اند موسوم برسل نیست بلکه مرفوع مختص بقول تابعی از رسول خدا صلعم است پس اگر کسی بگوید
 نامش منقطع باشد و اگر دو کس از نامش معضل بود و منقطع نیز و معروف و در فقه و اصول تسمیة برسل است قطع قطعی
 و قال الا ان اکثر ما یوصف بالارسل من حیث الاستعمال روایة التابعی عن النبی صلعم انتی حافظ ابن کثیر زیاده کرده و ای قد
 او در جماعه من الصحابة و جالسهم کعبه بن عدی بن ابی نجرم سعید بن السیب و انما اذا قال قال رسول الله صلعم
 و ذکر مرفوع و قسم ضعیف مرد و بنابر حمل بحال محذور است چه محتمل است که آن محذور صحابی باشد یا تابعی اگر تابعی
 محتمل است که ضعیف باشد یا فقه و اگر فقه است محتمل که حمل از صحابی کرده یا از تابعی دیگر و بر تقدیر ثانی احتمال سابق عاقل
 و متعذر می شود تجویز عقلی تا لا نهایت کند اقال ای حافظ ابن حجر لیکن نزد عقل محال است که میان تابعی و فقی تجویز لا نهایت
 کنند و کیفیت که در وجه خارجی مذکور نبی صلعم تناسبی واقع شده و تجویزش گفته اند که مراد حافظ از لا نهایتی کثرت است
 و این لفظ بطریق مبالغه گفته زیرا که عقل میداند که انتساب بسوی آدم مرتبناهی است تا بسوی نبی صلعم چه رسد بعد از حافظ
 ابن حجر گفته و اما باستقرا پس شش یا هفت و سلم میرسد و این اکثر موجود و از روایت بعضی تابعین از بعضی است پس
 حافظ متعذر خلاف در قبول مرفوع شده و گفته اگر معروف از عادت تابعی عدم ارسال او مگر از فقه نیست پس در باب
 جمهور محدثین توقف است بنا بر احتمال و این یکی باز و قول احمد است و دوم قبول است مطلقا و این قول مالکین

و کوفین است و شافعی گفته اگر معتقد است بمحی از وجه دیگر سبب از طریق اولی مقبول است پس باید یا مرسل باشد یا ثقه بودن
مخدوف و نفس الامر صحیح گردد و ابو بکر رازی از حنفیه و ابو الولید باجمی از مالکیه نقل کرده که اگر راوی ارسال از ثقات
و غیر ثقات هر دو مسکن و موافق اتفاق مقبول نیست انشی نووی در تقریب سیوطی و شرح وی گفته که مرسل حدیث
ضعیف است بوی احتیاج نتوان کرد نزد جمایه محدثین چنانکه مسلم زایل حدیث در صد صحیح خود و ابن عبد البر و قسید
و بسیاری از فقهاء و اصحاب اصول و فقه حکایت کرده اند بنا بر حمل و عدم علم بحال مخدوف و اگر چنین اتفاق افتد
که مرسل و پیش جز از ثقه نینکند پس توثیق بایهام کافی نیست و چون مجهول نسبی مقبول نباشد مجهول العین و اسحال
بالاولی پذیرا نشود و مالک در روایت مشهور از وی و ابو صنفیه در طائفة که احمد در قول مشهور از ایشان است گفته که
صحیح است در شرح مذهب گفته ابن عبد البر و غیره این را مقید کرده اند بآنکه مرسلش از کسانی نباشد که غیر مخدوف و مرسل
از غیر ثقات بوده اند و اگر مرسلش از ایشان است پس خود هیچ خلائی در رد آن نیست و غیر وی گفته نقل قبولش نزد
وقتی است که مرسلش از اهل قرون فاضله ثلاثه باشد و نه مقبول نیست حدیثی که میفشوا کذب صحیح النسائی و ابن جریر
گفته تابعین با سیم اجماع کرده اند بر قبول مرسل و انکارش از ایشان نیامده و نه از احدی از ائمه که بعد ایشان
بودند تا مسدود و حدیث سال ابن عبد البر گوید که میاروش آنست که شافعی اول کسی است که رد مرسل کرده و بعضی مبالغه
کرده تقویتش برین کرده اند و گفته من اسند فقد احاک و من اسل فقد کفل لک پس اگر مخدوف مرسل یا مدنی
نخواه از طریق دیگر مسند یا مرسل بصحت رسد باین طور که مرسل وی کسی است که اخذ علم از غیر رجال مرسل اول کرده است
پس صحیح باشد چنانکه شافعی در رساله بران تصریح کرده و مقید بر مرسل کبار تابعین نموده و گفته چون نام مرسل عنه بر نام
ثقه برود و حفاظ مامونین نزد مشارکت مخافتش نکنند و موافقت قول صحابی یا افتاء اکثر علماء بقضائی آن موجب
زیادت اعتقاد است و منتض می شود بسوی رتبه متصل پس اگر شرطی از ما ذکر منقود شود و مرسلش مقبول نگردد و اثر بخا
صحت مرسل و صحیح بودن مرسل و عاضدا و واضح شد اگر صحیحی دیگر از طریق واحد عارض این هر دو نشود و درین معین هر
راجح باشد بران بنا بر تعدد طرق نزد تعدد جمع میان هر دو اتسی بحد گفته که این حکم در غیر مرسل صحابی است و اما مرسل
مثل اخبار وی از چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا کرده است معلوم شد که وی بنا بر صغر سن یا تاخیر اسلام حاضر بارگاه نبوت
نشده پس این چنین مرسل محکوم بصحت است بر مذهب صحیح و جمهور بدان جزم کرده اند و محدثین شریطین صحیح قالدین ضعف
مرسل بران اطلاق نموده و در صحیحین ازین بنسب یا بعضی است چه اکثر روایت ایشان از صحابه است و جمیع صحابه مدعیان
و جهالت ایشان غیر ضرت حفاظ این کثیر گفته قد علی بعضهم الاجماع علی قبول مرسل الصحابه و ذکر ابن الاثیر و غیره فی
ذک خلافا لاحتمال تعلیم ذلک عن بعض التابعین و قد وقع رواة الاکابر عن الاصحاح و الا با عن الالبان و الحافظ السیوطی
فی کتاب السنن الکبیر و غیره بسیم بارواه التابعی عن رجل من الصحابة مرسل فان کان یدعی صحیح هذا الی الی اینست فی بیان کمال

من الصحابة ايضا من سمع من النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الحديث فذكره في الحديث
 صحابه اربعين رواية كرده اند احاديث مرفوعة نیست بلکه اسرائیلیات یا حکایات یا موقوفات است پس من صحابی
 مثل روایت ابن عباس و ابن زبیر و اشباه ایشان از احادیث صحابه داخل حدیث میگویم باشد که خود میباشند و یا حضرت مسلم
 نکرده اند و حکمش مکمل متصل است که ذکر آن را زیرا که ظاهر آنست که روایت ایشان از صحابه است و الصحابه کلام عدول
 و خطیب و غیره از بعضی حکایت کرده اند که محتج به نیست مثل من غیر ایشان مگر اگر بگوید لا روی الا بمسند رسول الله
 صلعم او عن صحابی زیرا که گاهی روایت از غیر صحابی هم میکند و این مذکور است و صحابه است و صحابه مشهور است
 که محتج به است مطلقا که تقدم و اگر راوی الله حدیثی مثل آورد و غیره از متصل روایت کرد مثل حدیث لا نکاح
 الا بولی رواه اسرائیل و جماعة عن ابی اسحق عن ابی برة عن ابی موسی عن ابی النبی صلعم و رواه الثوری و شعبه عن ابی اسحق
 عن ابی برة عن ابی النبی صلعم پس خطیب از اکثر اهل علم حکایت کرده که حکم در خیاباری مثل است و این قاض در عدالت
 و ابلت مثل نیست علی الاصح و نیز بعض قاض در هر دو مست شوکانی گفته مذکور است و در بعضی مثل و عدم قیام حجت
 باوست بنا بر احتمال این معنی که تابعی آنرا از بعضی تابعین شنیده باشد پس متعین نشد که در بعضی صحابی است نه غیر او اما تابعین
 گویند که صحابه عدول اند و حجت صحابی مندر نیست و محتمل که از مدعی صحت شنیده و باشد و صحتش بصحت نرسیده و مذکور
 ابو حنیفه و جمهور معتزله و مختار آمدی قبول مثل و قیام حجت باوست تا آنکه بعضی قائلین مثل آنرا اقوی تر از من گفته اند
 بنا بر ثبوت تابعی بصحت او و لهذا آنرا مثل کرده و این علاوه خارج از انصاف است و حق عدم قبول است بنا بر احتمال
 مذکور انتهی حافظ ابن کثیر بعد حدیثی نوشته مذکور متعلق به تصویره عند الحدیث و اما کونه حجتی فی الدین فذاک تابعی علم الاصول
 و قد اشبعنا الکلام فی ذلک کتابنا المقدمات و قد ذکر مسلم فی مقدمه کتابه ان المرسل فی اصل قولنا و قول اهل العلم
 بالاخبار لیس بحجة و کذا حکاه ابن عبد البر عن جماعة اصحاب الحدیث قال ابن الصلاح و ما ذکرناه من سقوط الاحتجاج بالمثل
 و احکم بضعه هو الذی استقر علیه آراء جماعة حفاظ الحدیث و نقاد الاثر و ذوالیوب فی تصانیفهم انتهى مثل حجتی
 و آن روایت است از معاصر غیر ملاقی که میان او و مروی عنه وسطه باشد و هو یعم المنقطع و یحصل ایضا قسری
 الباعث الخشیت و فی بعض خطیب البغدادی فی ذلک کتابه السیمی بالتفصیل لم یعم المرسل و نه النوع انما یدلک نقاد الحدیث
 و جهات قد قیما و قد کان شیخنا الحافظ المزنی امامانی ذلک و عجبان العجب و محمد بن زویل بالمعقوده ثراه فان
 الاسناد اذا عرض علی کثیر من العلماء ممن یدرک ثقات الرجال و ضعفهم قد یغیر بظاهره و یری رجاله ثقات
 فیحکم بصحة و لا یتدی لما فیهم من الالفاظ و الاعمال او الارسل لانه قد لا یمیز الصحابی من التابعی مثل نه النواع
 ابن الصلاح بما روی العوام بن حوشب عن عبد الله بن ابی اوفی قال کان رسول الله صلعم اذا قال لا یقبل الصلوة
 نهض و کبر قال الامام احمد لم یلق العوام ابن ابی اوفی یعنی فیکون منقطعاً بینهما فضعف الحدیث الاحتمال انه رواه عن رجل

ضعیف عنه والله اعلم انتهى حافظ ابن حجر گفته فرق میان مدعی مسل خفی و دقیق است و آن این است که تدلیس مخفی
 بهیست که روایت از ملاقی کرده و اگر معاصر است و لقاء او معروف نیست پس مسل خفی است و هر که در تدلیس
 تدلیس داخل معاصرت میکند که چه بگوید بقیه را باشد او را دخول مسل خفی در تعریف تدلیس لازم است و حصول بقیه
 میان هر دوست و معلومی می شود عدم ملاقات با جبار او از نفس خود و بعد از تقایا بجز نام مطلع و اما وقوع زیادت
 راوی میان هر دو در بعضی طرق پس غیر کافی است بنا بر آنکه تحمل است که از مزید باشد و درین صورت حکم می کنند
 بنا بر تعارض احتمال اتصال و انقطاع انتهى سید محمد بن وزیر گفته و لهذا بخاری تحقیق لقای راوی از معاصرت
 کرده تا از انقطاع امن باشد مسلم انقطاع بعد علم بانقطاعی القا کرده زیرا که چون مروی عنه معاصر راوی است از
 روایت میکند این دلیل است نزد وی بر آنکه راوی با مروی عنه متفق شده چه حمل تقدیر سلامت اولی است انتهى
 و در تقریب گفته در شرط ثبوت لقا و عدم اکتفا با امکان آن و طول صحبت و عدم اکتفا بثبوت لقا و معرفت
 هر روایت از وی و عدم اکتفا بصحبت خلاف است بعضی اشراط پنج شیئی نکرده اند و اکتفا با امکان لقا نموده و
 تعبیر از آن معاصرت فرموده و این مذهب مسلم بن حجاج است و در آن ادعا را جماع کرده و بعضی تنها لقا و شرط کرده اند
 و این قول بخاری و ابن الدین و محققین است و بعضی طول صحبت میان هر دو شرط کرده اند و اکتفا بثبوت لقا
 نکرده و این قول ابو ظفر سمعانی است و بعضی معرفت وی بر روایت کردن از وی شرط نموده و این قول ابو عمرو
 وانی است انتهى گویم بحث در قبول و رد مرسل گذشته و سید محمد بن وزیر در مختصر خود اشارت بسوی دل قبولش
 فرموده و مرادش چیزی است که شامل معضل و غیر اوست بعده ادله انقلیه عقلیه بر قبول مرسل فکر کرده و سید محمد
 بن اسماعیل بتعاقب آن ادله پرداخته ایراد آن همه بنا بر طول کلام درین مقام فضولی نماید و راجع عدم قبول است
 که مقدم منقطع از انقطاع نزد جمهور عبارات از حدیثی است که مرادش متصل نشده بر هر وجه که باشد خواه ترک
 ذکر راوی از اول سند باشد یا وسط یا آخر او خواه متر و یک کس باشد یا اکثر خواه این سقوط در یک موضع بود
 یا زیاده پس اکثر آنچه موصوف با انقطاع می شود در استعمال و اتیان دون تابعی از صحابی است که مالک عن ابن عمر
 و متر و که در اینجا نافع تابعی است و حاکم گفته منقطع آنست که متصل شد در آن مروی قبل وصول تا تابعی برابر است
 که محذوف باشد یا مذکور هم که مالک عن جابر عن ابن عمر و شاخته می شود انقطاع بحجی او از وجود دیگر زیادت یک کس
 زیاده مثلاً یک حدیث را دو سند است در احدها زیادت در جابر یا اکثر است پس اگر معلوم شود که اسناد این حدیث
 تمام نمی شود مگر با این زیادت پس دیگر منقطع است و اگر معلوم نگردد پس احتمال متصل بودن اوست و در باب اسطر
 گفته منقطع آنست که در سندش دو کس غیر متوالی ساقط شده باشند یا یکی یا زیاده از دو بشرط عدم توالی و سقوط
 دو گونه است یکی واضح و صریح میشود اکثر که در معرفت وی بنا بر آنکه راوی مثلاً معاصر مروی عنه نیست و مخفی

که در اکثر اینکندگیها می باشد بر طبق حدیث و عقل اسانید پس اصل شناختن می شود و این طور که در حدیث
 سقوط است بعد از ماتی میان اوی و شیخ و از آنکه راوی زیاد را در اندر یافته یا معاصر است اما با وی مجمع نگشته
 نیست از آن اجازت و نه وجابت و از اینجا حاجت می افتد بسوی تاریخ به کمک شیخ برای تقریر روایات و وفات
 روایات طلب بر احوال ایشان و قد افتخیر اقوام ادعوا الروایة عن شیوخ ظهر بالتاریخ کذب و عوام سید محمد بن زری گفته
 و معرفت اسی سقط فتمه معرفت تاریخ الوفيات و این چشم اول واضح است و ثانی را که خافی باشد در این مندر که
 راوی نام حدیث نبویه و ایام سلخ خوب و از غیر می باشد که در پیش استفاقتش از دلس است بالتحریک و آن اختلاط ظلم
 باشد زیرا بیشتر که هر دو در خفا است و سخن در رد لیسین الاستقلال بیاید و این الصلاح گفته درباره فرق میان منقطع
 و مسل مذاهبا و محافظان کثیر گفته بعضی گفته اند مهون لیسقط من السناد و جل او ذکر فی جرح مهم و این الصلاح
 در مثال شکل اول گفته مثل وایت عبد الرزاق از ثوری از ابی اسحق از زید بن تیغ از حذیفه مرفوعا ان ولیمو یا ابابکر
 فتوی امین الحدیث و در حدیث و وجا انقطاع است یکی آنکه عبد الرزاق از ثوری ساعت کرده بلکه از زمان بن ابی
 جنید از ثوری راوی است دوم آنکه ثوری از ابی اسحق شنیده بلکه بواسطه شریک از وی روایتش کرده و در مثال
 شکل ثانی گفته مثل وایت ابو العلاء ابن عبد الله بن خیر از دو کس از شداد بن اوس حدیث الفهم فی اساکه للنبات
 فی الامر و بعضی گفته اند که منقطع مثل مسل است و هر یک را لا یفصل نهاده چه آنکه اطلاق مسل بیشتر در روایت ابی
 از رسول خدا صلعم است ابن الصلاح گفته و هذا اقرب و هو الذی صار الیه طوائف من الفقهاء و غیر هم و هو الذی ذکره الخطیب
 البغدادی فی کتابه قال فحالی الخطیب عن بعضهم ان المنقطع ما روی عن التابعی فمن دونه موقوف علیهم من قول او فعله و هذا
 بعید غریب انتهى شوکانی گفته قائم نمی شود و حجت بحدیث منقطع و آن حدیثی است که ساقط شد از روات او یکی از من
 و من صحابه و بعضی که از وی دو کس ساقط شده و نه با آنکه از رواتش زیاد از دو فرد و افتاده بنا بر جواز این معنی
 که ساقط یا ساقطین یا ساقطین یا بعض ایشان غیر ثقات باشند و نیست اعتبار بیرون راوی اینچنین حدیث ثقه
 ثبت زیرا که گاهی شخصی می ماند بروی حال کسی که او را ثقه گمان میکنند و حال آنکه در وی جرح است و نیز قائم نمی شود حجت
 بحدیثی که بعض رجال سندش عن رجل گویند یا عن شیخ یا عن ثقه یا نحو آن بنا بر علت مذکور تعبده گفته و هذا لا ینحی ان
 ینحی فی حدیث من اهل الحدیث و لا اعتبار بخلاف غیر هم لان من لم یکن من اهل الفن لا یعرف بالبحر و اعتبار به انتهى
 مفصل ثوری گفته یفتح ضاده مست از اعضا فهو مفصل انتهى و بعضان یعنی سخت کار شدن است یقال عضلنی
 فلان ای اعیانی امره و بمعنی اول لازم است و بمعنی ثانی متعدی و بر هر دو تقدیر مفصل اسم مکان است و مفصل
 منقول از مکان است از هم منقول بر تقدیر لازم بودن او و بر تقدیر متعدی بودن اگر چه جائز است که هم منقول
 باشد لیکن مناسب این مقام نیست بخلاف آنکه اسم مکان باشد و این قدر ظاهر شد مناسب میان معنی لغوی و

اصطلاحی نیست صعوبت در آن اگر چه بعضی آن را معنی نموده اند تا بن الصلاح گفته بود اصطلاح شکل الماخذ من حیث اللغة
 ای این مفعلاً بفتح العین مایکون الامن ثلثی لازم عدی بالهزة و هذا لازم معاً قال و بحث فوجدت ان ثلثین
 مؤلفهم عرض فی امی متعلق بضمی یعنی فاعل یدل علی الثلثی فعلی هذا کیون هنا معضل فاعلاً عرض معضلاً
 كما قالوا اظلم الليل و اظلم معضل لقب نوعی خاص از منقطع است پس معضل منقطع باشد نه منقطع معضل و قومی
 آنرا اصل نام کرده و یا بجای معضل و اصطلاح اهل حدیث آنست که از سببش و کسبش یا زیاده بر افتاده باشد از یک
 موضع و منه ما یصله تابع التامی کذا قال الحافظ ابن کثیر و ابن الصلاح گفته و منه قول المصنفین من القضاة قال رسول
 الله ص لم قال و قد ساءوا اخطی فی بعض مصنفاته مرسل و ذاک علی مذمب من بسی کل بالایصال مرسل انتفی اگر یک و
 از جای و راوی دیگر از جای دیگر ساقط شده است آن معضل نیست بلکه باشد منقطع است مثال معضل قول مالک است
 قال رسول الله ص لم زیرا که در اینجا نافع و ابن عمر مثلاً ساقط شده اند از یک موضع و مثال منقطع قول شافعی قال ابن عمر
 زیرا که در اینجا مالک و نافع ساقط شده اند و حافظ ابو نصر سجری گفته قول راوی یعنی سببی معضل است مثل قول
 مالک یعنی عن ابی هريرة رضی الله عنه و چون تابع تابعی است نه راوی کفایت کند و آن حدیث نزد آن تابعی
 مرفوع متصل باشد پس حکم این قسم حدیث را نوعی از معضل میدار و نحو قول الامش عن الشعبي قال یقال لا یصلح العلم لقیة
 عملت کذا و کذا فیقول لا یختم علی قیة الحدیث فقد رواه الشعبي عن انس عن عیلة الامش زیرا که تابع در اینجا دو کس است
 کرد یکی صحابی یعنی انس دیگر رسول الله ص لیکن نسبت این قول نسوی تابعی و وقت حدیث بروی در اینجا تابعی نیست
 چه صد و شش بالاستقلال از تابعی نمی تواند شد بلکه لابد است که در آن سماعی از شایع داشته باشد چه بر احدی مخفی
 نیست که این قول شعبی نباشد پس تمیل حاکم باین حدیث بر معضل درست نیست آری تعلیلش با آنکه تابعی مطلقاً دو کس
 از سببش کرده صحیح است حافظ ابن کثیر گفته بعضی قصه کردند که اطلاق اسم ارسال یا القطع بسبب و منع کتب الصلاح
 گفته صحیح مستند علیه آنست که آن متصل محمول بر سماع است نزد تعاصیر براءت از وجهه تالیس شیخ ابو عمرو دانی مقری
 اوداع اجماع اهل نقل بر آن کرده و قریب است که ابن عبد البر نیز اوداع آن کند و باعث حدیث گفته و بهر حال اگر در دست
 مسلم و صحیح خود و در خطبه کتاب بیشتر طلقاً با معاصرت تشایع کرده تا آنکه گفته اند که مرادش بخاری است و ظاهر آنست که
 مراد بدان علی بن مدینی است زیرا که وی این را در اصل صحت حدیث صحیح شرط میکند بخلاف بخاری آنرا در اصل حدیث شرط
 نمی نماید اگر چه التزمش در کتاب خود کرده است و ابو مظفر سمعی همراه لقا طولی صحبت هم شرط کرده و ابو عمرو دانی
 گفته که اگر مخفی معروف است بروایت کردن از وی عنقه او مقبول باشد و قاسمی گفته اگر مروی عنه را با وراک
 بین دریافت است مقبول است و الا فلا و در قول او ای ان فلا تا قال امیه را اختلاف است که آیا این قول او مثل
 قول او عن فلان و محمول بر اتصال است تا آنکه خلافتش ثابت گردد یا قول او ان فلا تا قال کمتر از قول او عن فلان است

پس هر چه مفرد خلاف حفظ و اضبط از خود کرده آن شاذ مردود است و اگر خلاف نگردد مستوی و صالح است
موقوف بالاضبط است تفرد را صحیح باشد و اگر موقوف بقضائیت و نیز از در خصایط بعید است پس حدیث او حسن باشد اگر
بعید است شاذ مردود باشد و اما مثل ان الشاذ مردود و هو الفرد الخالف والفرد الذی یسیر فی رواته من التثقیف و الاضبط
نایب تفرد است و این دال است بر آنکه شاذ است قسم صحیح و حسن مردود و اما روایت می حفظ که لازم بود حفظ باشد
پس آنرا ازین قسم شمرده اند قاضی ابن جماعة گفته این تفصیل خوب است لیکن محل است و تقسیم خاصه یکی از اقسام
این تقسیم خارج از قسمت می شود و آن کلمه ثقه مخالف ثقه کمالی خود است که حکمش بیان نگرده استی گویم از حد شاذ مردود
معلوم شد که اگر مفرد مخالف روایت ناس حفظ و اضبط از آن است پس و پیش محکوم بشد و دست بر مقتضای
تعریف شافعی نه بر مقتضای تعریف ابن الصلاح و میان هر دو عموم من وجهت بنا بر ظهور ماده اجتماع میان هر دو
و در شاذ صحیح مناقشه کرده اند بلکه شاذ درین حد از انواع مختلفه الضعیف نباشد بلکه از اقسام شکر میان تهر قسم است
و از قول ابن الصلاح که حفظ و اضبط بصیغه تفصیل گفته مفهوم میشود که اگر مخالف مثل است حدیث وی مردود
نباشد و شک نیست که علم بمکذبا نقل شافعی معلوم نمیکرد و بلکه از نقل ابن الصلاح مفهوم می شود و همواره و غیر اضبط
یعنی درجه الضابطه فردا و لکن مخالف لما رواه ثقه و ازین تقسیم دریافت شد که منکر عبارت از محل است و در
اسبال المطر ذکر شاذ مختلط گفته مردود بود حفظ در روایت است که جانب خصایطش را چه بجانب خطای می باشد
و آن دو گونه است اول آنکه لازم را وی باشد در همه حالات پس آن شاذ است بر رأی بعضی اهل حدیث دوم آنکه مردود
سوء حفظ بر راوی از جهت کبر یا ذهاب بصیر یا احتراق کتب یا عدم او باشد زیرا که بران اعتماد میکرد و چون ندانند
بقضای خود آورد و حافظ بگردید و این مختلط خوانند و حکم درین قسم ثانی آنست که هر چه قبل اختلاط حدیث
کرده است اگر تمیز است مقبول باشد و اگر تمیز نیست موقوف فیه است و همچنین حال کسی است که در امر وی اشتباه
روداده و این شناخته می شود باعتبار اخذین از وی و شاذ مقابل محفوظ است و آن روایت را وی مقبول است
اولی تر از وی است حافظ گفته و نیز هو المعتمد فی تعریف الشاذ بحسب الاصطلاح و در اینجا شاذ نام روایت می حفظ
لازم سوء حفظ در جمیع حالات نهاده و این غیر ما تقدم است و لهذا در اینجا علی برای گفته بعده در اسباب المطر گفته و الاثمه
الحدیث فی الشاذ کلام کثیر او عنده شرح التبیان بعده عبارت نووی در تقریب نقل کرده و روی همان یل الصلاح است
که گذشته و بعدش از سید محمد بن ابراهیم و نیز آورده که قدیر و سوء الضبط فان كان لا تراه فاما الضعیف فیشترط الاصلیون
ان یکون خطأ و اکثر من صوابه و اما المقلع فجويز الخطا علی الثقات و تعیین العمل بالراجح و قال المحدثون متى کثر خطأ
لا یجوز به و ان کان صوابه اکثر اما عدم حصول الظن المطلق و هذا لقوی اولانهم لا یتحسبون من الظنون الا باثبات محمد بن
من الاجماع علیه و هذا یلزم من لم یتحسب بالعقل و اما عدم حصول الظن الاقوی و فیه نظر كما تقدم فی المرسل و منهم

من بعرف حدیث الضعیف بالشاذ وان كان سورا حفظ طاریفا لم یحفظ انتی و فیہ باترہ من یادہ التفسیر حافض بن محمد
 مکتبہ و منی تویح سببی الحفظ بمقتبہ کان کیون فو قد اوشک فی الدرر فی الصفہ لادونہ و کذا ای تویح المختلط الذی لم یتیمز
 و کذا ای اذ تویح المستور و الاسناد المرسل کذا المکرر فی المصنف المحدث و من یستعملہم حسنا لا الذات بل و صفہ بک
 باعتبار المجموع من المتابع و المتابع لان کلا واحدہم فی احتمال کون روایتہ صوابا او غیر صواب علی حد سواء فاذا جابت
 من المتعین روایتہ موافقہ لاحدہم صحیح احادیث بنین من الاحتمالین المذکورین و دل ذلک علی ان الحریث محفوظا بقوی من
 درجۃ التوقف الی درجۃ القبول و السدحانہ اعلم مع ارتقاء الی درجۃ القبول فهو مخطو عن تبتہ الحسن لذاتہ و بر ما توقف
 بعضهم عن اطلاق اسم الحسن علیہ انتی و عبارت سید محمد بن ابرہیم در مقام نسبت و منی تویح سببی الحفظ و لیس و المکرر
 و المرسل معتبر صراحتہم حسنا بالمجموع انتی و از اینجا شناختہ شد کہ حدیث ابن ہریرہ کس اگر متابع شود بروایت معتبر
 از روایت حسن لغیرہ گردد مشککہ حدیثی ست کہ در ان غلط فاحش یا فطر غفلت یا فعل فواحش باشد و فسق چنانکہ
 بفعل فواحش دست بہم سیدہ چنان بقول ہم حاصل میشود و روایتی را کہ مطعون باین ہر سہ باشد منکر خود ہند حفظ
 ابن حجر مکتبہ الثالث و ہو من فحش غلط المنکر علی راہی من لا یشرط فی المنکر فی الخافۃ و کذا الرایع ای من بغفلۃ النکاح
 من ہو فاسق قال فمن فحش غلطہ او کثرت غفلتہ او ظفر فسقہ فحشہ منکر انتی و بعضی گویند منکر حدیثی ست کہ روایت کنند
 آنرا را وی ضعیف مخالف کسی کہ ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف ست پس در منکر و معروف ہر دو را وی
 ضعیف اندا ما کی ضعیف تر از دیگری ست و در شاذ و مقابل او کہ محفوظ باشد ہر دو را وی قوی اما کی قوی تر از
 دیگری ست و شاذ و منکر ہر دو مرجوح بلکہ مردود اند و محفوظ و معروف ہر دو راجع و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت را و
 دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند بلکہ گفتہ اند کہ شاذ روایت ثقہ منفرد ست کہ از بیج جانب اصلی موافق و عاصیان یا کمی
 و بعض نہ ثقہ اعتبار کنند و نہ مخالفت و نہ چنان منکر را مخصوص بصورت مذکورہ دارند و حدیث مطعون بفسق و فطر
 غفلت و کثرت غلط را منکر خوانند کما ذکرنا و ہذہ اصطلاحات لا شاحۃ فیہا و بعض شاذ و منکر را معا یکجا ذکر کنند
 بنا بر کمال ارتباط میان ہر دو گویند شاذ حدیثی ست کہ مروی ست برخلاف بروایت ثقات پس اگر راوی آن ثقہ
 نیست مردود ست و اگر ثقہ ست بسبیل در بیجا ترجیح باشد بزیادہ حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوہ ترجیحات پس از
 کہ راجع ست محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ خوانند بن حجر گفتہ فان خولت ای الراوی ارجح منہ لزیادہ ضبط او کثرتہ
 عد او غیر ذلک من وجوہ ترجیحات فالراجح یقال لہ المحفوظ ای سببی بہ لان الغالب انہ حفظ عن الخطا و تتم ما قابلہ
 و ہو المرجوح بالشاذ فالشاذ را و اہ المقبول بخالفہا ما ولی منہ انتی تری کہ بعدی ست از روایت بقیہ روایت
 و انما سبب ترجیح بعدہ حافظ گفتہ مثالی را و اہ الترمذی و النسائی و ابن ماجہ من طریق ابن عیینہ عن عمرو بن ہریرہ
 عن عوجہ عن ابن عباس ان رجلا اتونی علی عہد رسول اللہ لم یسمع و انما الاسولی ہو اعتقہ ای حدیث انتی قلت

تمامه فیه صلح میراثه و تابع ابن عبید بن جریج و غیره و خالفهم حماد بن زید فرواه عن عمرو بن دینار عن سمیحه
 و لم یذکر ابن عباس قال ابو حاتم المحفوظ حدیث ابن عبید بن جریج فیما یدین اهل العدا و الضبط و من ذلک حج ابو حاتم
 روایت بن جریج اکثر عدد امنه و عن ابن جریج ان الشاذلیه مارواه المقبول مخالفاً لمن هو اولى منه و یذکر ابو المفضل فی تعریف
 الشاذلیه بحسب الاصطلاح انتهى و در تنقیح بعد نقل کلام مردم در شاذلیه تفصیل این اصلاح ذکر کرده گفته شد و در دو
 قسم است یکی فرد مخالف دوم فردی که در راوی او ثقت و ضبط جابر موجب شد و ذیست و تیزاب این اصلاح گفته
 اطلاق احکم علی التفرّد بالرد و الکارة و الشذوذ موجود فی کلام کثیر من اهل الحديث سید محمد بن زید گرفته و از بخا باشد
 که قبح اهل حدیث باشد و ذکاوت مشکلیست و اکثرش ضعیف باشد مگر آنچه در آن سبب نکارت و شد و در کثیرش
 استی بعد و موقع آن از محدثین ذکر کرده و در آن بحث و نظر است که سید علامه محمد بن اسماعیل امیر و توضیح شرح تنقیح
 بالاضاحش پرداخته حافظ ابن حجر گفته و مع الضعف فالراجح یقال له المعروف ای لکونه معروفاً عند جمیع هؤلاء
 سموه محفوظاً لما قبله الشاذل و مقابله یقال له المنکر لانهم انکره و انتهى و سخاوی نوشته المنکر مارواه الضعیف مخالفاً قال
 الحافظ مثله مارواه ابن ابی حاتم من طریق حبیب بن حبیب عن ابی اسحق عن العیزار عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله
 من قام الصلوة و اتی بالزکوة و حج و صام و اقرض الضیف و دخل الجنة قال ابو حاتم هو منکر لان غیره من الثقات رواه
 عن ابی اسحق متوفی فای علی ابن عباس قد رواه حبیب مرفوعاً و هو ای الوقف المعروف بعده حافظ ابن حجر گفته و غیر
 بهمان ابن بین الشاذل و المنکر عموماً و خصوصاً من وجد لان بینهما اجتماع فی اشتراط مخالفة و افتراق فی ان الشاذل و به
 ثقة او صدوق و المنکر و به ضعیف و قد غفل من سئوی بینهما انتهى گویم بعض تلامیذ حافظ اعراض کرده اند گفته
 که میان هر دو تباین کلیست و از حافظ ابن حجر آمده که مرادش اجتماع و افتراق است پس شرط عموم خصوص
 در اینجا موجود باشد و آن یافته شدن ماده است که در وی هر یک ازین هر دو صادق می آید زیرا که با یکدیگر است
 که حدیثش شاذ و منکر است شاذ باعتبار صدوق بودن اوست و منکر باعتبار سئی الحفظ یا بخل یا فاضل الخفا یا
 نبتوح بودن پس حدیث باین اعتبارات ضعیف باشد زیرا که تضعیف راوی بهر واحد ازین اوصاف میشود و است
 منافق آنکه صدوق باشد انتهى و ستوی میان هر دو این صلاح است و سید محمد زید بعد ذکر این هر دو قسم گفته و است
 فیما فی الروایتین ای اذا تساوت الروایتان و لم یترجح احدیها علی الاخری فی المتن او فی السند فهو المضطرب
 و امثله معروفه و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام نیست المنکر هو کاش ذان خالف روایت الثقات فنکره
 مردود و کذا ان لم یکن غداً مضطرباً و ان لم یخالف فنکره مردود و اما اذا کان الذی یفرض به عدلاً مضطرباً خافلاً
 فلا یقال له منکر و ان قیل له ذلک لانه انتهى محل بر صیغه اسم مفعول از تعلیل حدیثیست که در آن اسباب خصی
 غامضه قاده باشد و ظاهر حالش سلامت از آن سبب بود کذا فی المختصر و این دلیل است بر آنکه لابد است در هر

از اعتبار خفیه غامضه بآنکه ظاهر این است که این غیر لازم است بلکه بودن یک سبب مخفی غامض هم در آن
کافی است و لهذا در مثل گفته المصل فی سبب مخفی قاض غامض مع ان ظاهره السلامة و این قول که جمیع باعتبار
مواد است خالی از بعد نیست خصوصاً در مقام تعریف و عبارات حافظ ابن حجر و غیره بنیاد است و الوهم ان اطلاق
علیه بالقرآن الدالة علی وجه راویه من اصل مرسل و متقطع او داخل حدیث فی حدیث او خود ذاک من الاشیاء القاطنه
و یحصل فلما بکثرة التبع و جمیع الطرق فهذا هو المصل جهون عن بعض انواع احادیث و او قهوا و لا یقوم به الا من رزقه الله
ثباتها و حفظاً و اسعاداً و معرفته تامه بمراتب الروایات بلکه قویة بالاسانید المتون و لهذا لم یکن فیها الا التخیل من این
الشیان کعلی بن المدینی و احمد بن حنبل و النجاشی و یعقوب بن ابی شیبته و ابی زرعه و الدارقطنی و یقصر عبارة المصل
عن این قاعده التوجه علی دعواه کالصیر فی فی نقد الدنیار و الدیلم انتهى و نحوه فی الخلاصة و حافظ ابن کثیر گفته هون مخفی علی
کثیر من علماء الحديث حتی قال بعض حفاظهم معرفتنا انما کما عند الجایل و انما یتدی الی تحقیق هذا الفن انما یتدی انما
منهم من یرون من صحیح الحديث و یقیمونه و یستقیمونه کما یمیز الصیر فی البصیرة من الجایل و الزیوف و الذانیة و الغالب
فلما لا یتباری هذا انما یتقطع ذاک باذکرناه و منهم من یظن انهم من یقیف بحسب مراتب علومهم و قد فهموا و اطلوا علی طر
الحديث و قد فهموا و عبارات الرسول صلی الله علیہ و آله و سلم فی النسخة من الفاطمات من ان العادیه المرویه ما علیها لوار النبوة
و منها ما وقع فیها تغیر لفظ او زیاده لم یطله و احواله او خود ذاک یدرکها البصیر من اهل هذه الصناعة انتهى و در عبارات
بخاری و ترمذی و حاکم و واقطنی و جمیع محمول آله نووی گفته هون من اهل العلم بقول من اهل الرباع الایاتی علی مقول فی سبب گفته هون و ان
بهم واحد لیکمفعول اعلی قیاساً و اهل العلم بقول اهل انما یتقطع ذاک باذکرناه و منهم من یظن انهم من یقیف بحسب مراتب علومهم و قد فهموا و اطلوا علی طر
انتهی بعد نووی گفته علت عبارت است از سبب غامض مخفی قاض بآنکه ظاهر است از وی است این متعلق
می شود بسوی شما و جامع شرط و صحت و نحوه فی الخلاصة سید محمد بن ذری گفته یا و کرده شود حدیث بنا بر وجه راوی
با وجود ثقت وی پس اگر اطلاع بر این بقرآن یا جمیع طرق حاصل شود پس حدیث معل است و این بمنزله جنس است که
داخل تدریس آن شاف و منکر و مضطرب و مانا باوست آنچه رو میکنند آنرا خفیه بعد شهرت آن با وجود وس حاجت
بسوی او انتهى گویم چنانکه در باره حدیث نقص مضبوط پس همچنین کرده اند و بنا بر عدم شهرتش محمول قرار داده و گفته اند
که اگر صحیح می بود مشهور میشد و در این قاعده و اصول نقه است بعده سید محمد و گفته لکن این حدیث معل شده است
بغیر بحث و وجه سلسله آنست که ظن صدق راوی ثقه اگر قوی است معمول علیه باشد و هو الغالب و اگر اضعف است
معل شود و یسار در همان صحت و علت و در هر دو جایعتی در قبول و ترک همین ظن است پس این و این نادر باشد لکن
امتناعش قطعی نیست انتهى زیرا که بخبر ثقه غالباً ظن قوی حاصل میشود نه بعکس آن و نووی گفته قد تظلمت علی
غیر مقتضایا بالذی قد سناه کذب الراوی و غفلت و سوء حفظه و نحوها من اسباب ضعف الحديث و یحیی الترمذی نسخه

انتهی و در خلاصه زیاده کرده و اطلاق بعضهم اسم العلم علی مخالفت لا تتبع کار سال ما و صله الثقة الشهابی حتی قال
 بن الصبح ما هو صحیح معلل بما قال آخر من الصحیح ما هو صحیح شاذ و الله علم انتهى گویم شاید مراد ترمذی از التسمیخ بعلت
 در عمل است و در مشکلی باشد فیما علی در ترمذی گوئی گفته که واقع می شود علت در سناد و آن اکثر است حافظ ابن کثیر گفته
 و بسط مسئله ذلک بطول جدا و اما یظهر بالعمل من حسن کتاب وضع فی ذلک و اجله و انما ذلک کتاب العمل لعلی بن ابی نعیم
 شیخ البخاری و سایر محدثین بعده فی هذا الشأن علی الخصوص و کذا کتاب العمل لعلی بن ابی حمزة و در باب
 علی ابواب الفقه و کتاب العمل للجمال و یقع فی مسند الحافظ ابی بکر البزار من التعلیل ما لا یوجد فی غیره من المسانید
 و قد جمیع ازیمه و ذکرنا کماله الحافظ البکیری الحسن الدارقطنی فی کتابه فی ذلک و هو من اجل کتاب بل اجل ما رانیا و وضع فی
 هذا الفن لم یسبق الی مشکله و قد عجز من یرید ان یناقش مشکله فرحمه الله اکرم مشواه و لکن یغوز شنیئا لا بد منه و هو ان یرتب
 علی الابواب لیقرب تناوله للطلاب و ان تكون اسما الصحابة الذین شمل علیهم مرتبة علی حروف الحکم سهل المأخذ
 فانه مبعد جدا لا یکاد یتدی الانسان الاخذ به سوله و الدلوفق انتهى تعبده نووی گفته که گاهی واقع می شود علت
 در متن و مواقع در سناد و قانع در دست و واقع در متن مثل ارسال و وقف است و گاهی خاص در سناد و قدح می کنند
 و متن معروف صحیح می باشد مثل حدیث یعلی بن عبید طناضی از سفیان ثوری از عمرو بن دینار از ابن عمر از حضرت
 صلعم البیعان با بخیار که در سفیان در باره عمرو بن دینار و غلط کرده زیرا که صحیح عبد الله بن دینار است سیوطی گفته
 ایضا حدیث مثل ابی نعیم فصل بن مکین و محمد بن یوسف فریابی و محمد بن زبیر و غیرهم از اصحاب سفیان همچنین است
 کرده اند انتهى و مثال علت در متن روایت مسلم و صحیح است که بدان از حدیث انس بن مالک متفرقه شده بلفظ مصرع
 بنفی قرأت اسم الله الرحمن الرحیم و لفظ قال صلیت خلف النبی صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان فکانوا یفتنون باحمد رب
 العالمین لایذکرون بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قرأة و لانی اخر ما پس قومی این روایت را تعلیل کرده بآنکه نشاء
 نفی صحیح بسم الله از مسلم قول انس است کانوا یفتنون باحمد ربهم و وی درین مفهوم خطا کرده زیرا که معنی حدیث آنست که این
 آغاز سیکردند نماز را بسورتی که در آن ذکر حمدی بود چنانکه میگویند قرأت البقرة بعده باین روایت امور دیگر منضم
 گردید از آنجمله آنکه از انس ثابت شده که او را از افتتاح بسم الله پرسیدند پس فرمود که وی را این حضرت صلعم چینی تفسیر است
 گویم در قول ابن صلح که قومی تعلیل این روایت کرد اشارت است بآنکه ابن الصلاح بخطیه ایشان فرسرم را نصیحت
 تریر که مذکور در متفق علیه از انس چنین است صلیت مع رسول الله صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان فلم سمع احد منهم یقر
 بسم الله الرحمن الرحیم و فی روایت ان النبی صلعم و ابی بکر و عمر کانوا یفتنون القرأة باحمد رب العالمین لایذکرون بسم الله
 الرحمن الرحیم فی اول قرأة و لانی اخر ما و روی الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن عبد الله بن مسعود قال سمعنی ابی
 و اما قرأ بسم الله الرحمن الرحیم فقال ای بنی محمد ایاک و احدث و قد صلیت مع النبی صلعم ابی بکر و عمر و عثمان فلم سمع

منهم احد یقول لها فاما اقلها انت اذ اصلیت قبل احمد لرب العالمین پس علت از کجا ثابت شد شاید که معلول
 یسوی نهیب خود گشته و اذعان بحق از مراد است کذا فی الخلاصة گوئیم حدیث مذکور را از ولید بن مسلم و از
 از قتاده از انس روایت کرده و باز روایتش از ولید از زاعی یا بنی طور آورده که نسبت او را عیسی بن اسحق بن عبد الله
 بن ابی طلحة انه سمع النسا یدکر ذلک و مالک در موطا از حمید از انس آورده که گفت حدیث و را را ابی بکر و عمر و عثمان
 فکلمهم کان الایقر بسم الله الرحمن الرحیم و ولید بن مسلم از مالک در ان زیاده کرده حدیث خلف رسول الله صلعم پس
 این حدیث معلول شد و حفاظ تعلیش بخند وجه کرده اند اما روایت حمید پس شافعی اعلا الشیخ نقلت حفاظا مالک
 کرده در سنن حرمله چنانکه بقی نقل کرده گفته اگر قبلی بگوید که مالک این را روایت کرده است بچویش می توان گفت
 که سفیان بن عیینة و فراری و قتی و هفت یا هشت کس که من ایشان را ملاقات کرده ام مخالف مالک متفق بر آن
 اویند و عدد کثیر ادلی بحفظ از واحد است بعده حجج روایت ایشان کرده بروایت سفیان از ایوب از قتاده از
 انس قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر یفتنون القراءة باحمد لرب العالمین شافعی فرموده میدون بقراءة ام القرآن قبل
 ما یقر ما بعد یا و الا یعنی انهم یمیزون بسم الله الرحمن الرحیم و اقطنی گفته محفوظ از قتاده از انس همین است بهیچ زیاده
 کرده و کذا لک و اه عن قتاده اکثر اصحابه کایوب و شعبه و الدستوای و شیبان بن عبد الرحمن و مسید بن ابی عروبة
 و ابی عوانة و غیرهم ابن عبد البر گویند فی حفاظ اصحاب قتاده و لیس فی روایتهم لهذا الحدیث یا یوجب سقوط البسطة و هذا
 هو اللفظ المتفق علیه فی الصحیحین و هو رواية الاثرین و رواه کذا لک ایضاً عن انس ثابت البنانی و اسحق بن عبد الله بن
 ابی طلحة و ما و لا الشافعی صحیح بی روایت الدارقطنی بسند صحیح و کانوا یفتنون بام القرآن ابن عبد البر گفته میگویند که
 اکثر روایت حمید از انس چنان است که آنرا از قتاده و ثابت از انس شنیده و نوید است آنکه ابن عدی تصریح
 بذکر قتاده میان هر دو روایت کرده پس انقطاع این روایت و رجوع هر دو طریق یک طریق قسین گردید و اما
 روایت از زاعی پس بعضی اعلا الشیخ کرده اند یا بکنه را وی از وی ولید و ولید در سنن ترمذیست که اگر تصریح
 بمعاشر از شیخ خود کرده و اگر ثابت شود که وی اسقاطا حدی از میان او زاعی و قتاده کرده ما هم نیست که قتاده
 آنکه متولد شده پس لابد است که اما کرده باشد بر کتاب یسوی او زاعی و این کتاب ما هم نبوده پیشتر که مخرج
 باشد یا غیره ضابط و حجت بدان نایستد یا آنکه در اصل روایت بکتابت خلاف است و نزد بعضی منقطع است ابن عبد البر
 گفته در الفاظ این حدیث اختلاف بسیار است که بتدافع واضطراب میکشد بعضی میگویند حدیث خلف رسول الله صلعم
 و ابی بکر و عمر و بعضی ذکر عثمان میکنند و بعضی برین هر سه اقتضای نمایند و بعضی میگویند کانوا الا یحرون بسم الله الرحمن
 الرحیم و بعضی میگویند کانوا یحرون بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی میگویند کانوا یفتنون القراءة باحمد لرب العالمین
 و بعضی میگویند کانوا یقرون بسم الله الرحمن الرحیم بعده گفته اند اضطراب لا یقوم مع جملة انتی من شرح التقریب لا یستوی

در این نسخ لام از تدلیس است و آن اخفاء عیب باشد کذا فی النهایه نامش ملس شد زیرا که راوی نام حدیث تبر
 و اینها هم سماع خود را در غیر حدیث به نمود مشتق از دلسن التحریک که بمعنی اختلاط کلام است زیرا که هر دو در خفا مشترک اند
 و در کس حدیثی باشد که عیب و ایراد در آن باشد و شش و شش اند یعنی بروی روایت کرده که موافق عیب از وی است این
 تدلیس در نوع است یکی اگر در نهاد واقع شود باین طور که روایت کند از کسی که با او ملاقی شده یا معاشرت پذیرفته
 که از وی شنیده و اینها هم سماع خود برای آن حدیث از آن ملاقی یا معاشرت کننده و نشان اینچنین حدیث است که در آن حدیث
 نگویید و نه خبرنا و نه آنچه ما با این الفاظ است ملس شود بلکه چنین گوید قال فلان و عن فلان و نحو آن و گاهی میان هر دو
 یکس باشد یا زیاد و غلبه بسیار است که ملس شیخ خود را ساقط نمیکند لیکن بعد از مردی ضعیف یا ضعیف است
 ساقط کرده تحسین حدیث بخود ابرو عیش و ثوری و غیره این قسم کار میکردند کذا فی المختصر و خلاصه گویم شاید غرض
 از ذکر ضعیف و ضعیف و ریخا حضرت است بلکه ذکر این هر دو بسبب تشبیل است و مراد بضعیف همان سفیان بن عیینه و شیخ مثل
 ایشان اند و این قسم تدلیس سخت گرفته است خصوصاً اگر متکرر شود و اکثر اهل علم ذم آن کرده اند خصوصاً شافعی و مالکی
 بود برای آن تا آنکه گفت لاف فی اصحابی من ان ادلس ابن صلاح گفته این حرف از وی محمول بر سماع و خبر است
 و شافعی گفته تدلیس را در کتب است حافظ ابن کثیر گفته مثال تدلیس قول علی بن خشرم است که عند سفیان بن عیینه
 فقال قال الزهیری کذا نقیل له سمعت هذا منه قال حدثني به عبد الرزاق عن حمير عنه وقد ذكره هذا القسم من التدليس
 من العلماء و زوده انتهى و در قبول روایت اینچنین ملس اختلاف است پس گروهی از اهل حدیث و فقهاء آن را
 مجروح گردانیده اند بسبب این تدلیس اگر چه بلفظ اتصال آرد یعنی روایتش مقبول نیست خواه میان سماع کند یا نه
 و اگر چه جز یکبار تدلیس نکرده باشد این صلاح گفته واضح در ریخا تفصیل است پس هر چه را بلفظ محتمل روایت کرده
 و در آن تبیین سماع نموده عکس حکم مسل و انواع اوست یعنی مردود است و هر چه را بلفظ بسبب الاتصال و مصلح
 السماع آورده مثل سمعت و خبرنا و حدیثا و شابه آن پس آن مقبول محتج است کذا فی النهل و خلاصه و المختصر
 خود صحیحین و غیره از کتب معتده از این قسم احادیث بسیار است مثل قتاده و عیش و سفیان بن شیب و غیره و وجه
 احتجاج باین نوع است که این قسم تدلیس که بنیت حافظ ابن حجر گفته و متنی وقع بصیغه صریحه کان کذا و حکم
 من ثبت عنه التدلیس اذا کان عدلان لا یقبل منه الا ما صح فیه بالتحدیث علی الاصح انتهى گویم مثل حدیث لا صلوة
 لمن لم یقرء فاتحه الكتاب که محمد بن اسحق در آن تصریح تجدید کرده پس طعن بر تجدید بنیال تدلیس و بکار ترک
 عمل حدیث بران کمینغی نیست بلکه خلاف تصریح علمای حدیث است و نظائرش بر متنی علم حدیث غیر ضعیف است
 اما مفسد تصدیق و جعل اعلای نباشد و اما این حکم که روایت ملس مقبول نیست تا آنکه باینش کند پس شافعی
 اجراء این حکم درباره کسی کرده که تدلیس او یکبار معلوم گردیده و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام است بخاری و غیره

بر آنکه اسم مکان است ظاهر باشد واضطرار است که راوی خلاف غیر خود کرده باشد باطل بر او می‌گردد و یکی از دو روایت بر دیگری موجود نیست و این را در اصطلاح محدثین مضطرب نامند قال الحافظ ابن کثیر و هو ان تخلف الرواة فيه على شيخ بعينه او من وجه اخر متعادلا لا يخرج بعضها على بعض انتهى حافظ ابن حجر گفته غالب قبح مضطرب و سناد دست و گاهی در متن واقع می‌شود لیکن حکم حدیث بر حدیث با مضطرب نسبت باختلاف در متن نه سناد و قلیل است انتهى اما این کلام محمل است و تودی در ترجمه سیوطی در شرح وی بسط آن کرده اند و گفته مضطرب آنست که وارد شود بر اوجه مختلفه متقاربه و عبارت ابن الصلاح مستافیه و عبارت ابن جماعه متقاربه و بود است از راوی واحد و بار بار یا زاده یا از دو راوی یا از روایت و مرجع موجود نباشد پس اگر یکی از دو روایت یا روایت راجع شود بخفای اویش مثلاً یا کثرت صحبت مروی عنه یا جز آن از وجه ترجیح حکم روایت را راجع باشد و حدیث مضطرب نبود همچو روایت راجع چنانکه ظاهر است نه مروج بلکه مروج شد یا منکر است و اضطرار موجب ضعف حدیث باشد بنا بر عدم مضطرب روایت که در صحت و حسن شرط است و در خلاصه مختصر گفته مضطرب آنست که روایت در آن مختلف آید بعضی بر یک وجه و بعضی بر وجه دیگر مخالف آن و جبر روایت کنند انتهى و مناسبت میان این اصطلاح و معنی لغوی ظاهر است و تسمیه اش به مضطرب همان وقت است که هر دو روایت متساوی باشند در حفظ و ضبط و در راجع صحیح و مرجع مردود باشد و اضطرار چنانکه گاهی در سندها گاهی در متن چنان گاهی در هر دو معانی راوی یا دو راوی یا روایت می‌آید مثلاً در سناد حدیث ابو بکر است انه قال یا رسول الله انک شئت قال شیتنی هو و قوتها و اوقظنی گفته این حدیث مضطرب است زیرا که مروی نیست مگر از طریق ابی اسحق و بروی در حدیث اختلاف کرده اند قریب به وجه بعضی بعضی و تیش از وی بطریق اسامی بعضی بطریق اتصال بعضی بطریق مستلوه بعضی بطریق مستعد و بعضی بطریق سند عایشه کرده اند و غیر ذلک و روایت آن ثقات اند ترجیح بعضی بر بعضی ممکن نیست و مثال مضطرب المنین چنانکه عراقی ایراد کرده حدیث فاطمه بنت قیس است قالت سئل النبی صلی الله علیه و آله فقال ان فی المال الحساسی الزکوة رواه الترمذی هكذا من رواه شریک عن ابی حمزه عن الشعبي عن فاطمه و رواه ابن ماجه من هذا الوجه بلقیه فی المال حق سوی الزکوة عراقی گفته این مضطرب احتمال تاویل ندارد لیکن این تمثیل معارض است با آنکه شیخ شریک ضعیف است پس حدیث مردود باشد بنا بر ضعف راوی نه بنا بر اضطرار او و احسن تراز حدیث در تمثیل حدیث بسمله است که پیشتر گفته حافظ ابن کثیر گفته و لهی للمضطرب امثلة کثیره یطول ذکر ما مقلوب مشتق از قلب است و آن حدیثی است که راوی مخالف تغییر در اسامی روایت به تقدیم و تاخیر کرده باشد مثل مره بن کعب یا کعب بن مره زیرا که اسم احدها اسم پدر دیگر است و مثل حدیث مشهور از سالم که آنرا از نافع گردانیده تا بنا بر عزیمت در آن عزیمت رود و در مثل و خلاصه همین تعریف مقلوب کرده این دقیق الصیغه نه از موالذی یطلق علی راویانه ترقی شده

الا من هذا الوجه قلت كیفی فی المناظره تصنیف الطریق التي ابدى بالمتناظره فيقطع اذا الاصل عدم سوا ما حق ثبت
 بطریق اخرى انتهى اتول مثال هذا اقلنا هذا حديث ضعيف فقال اخر بل هو مجمع قلنا الاصل عدم صحته حتى
 تقیم الحجة بصحة والعدم موضوع واما الموضوع فمقتضى عدم ما لا يقطع لامر من حديثي است که طعن بران کذب راوی
 در حدیث نبوی باشد و حکم وضع بران بطریق ظن غالب است باقطع چه کاذب هم گاهی درست میگردد لایحی
 این حجر گویم این معنی خاص موضوع نیست بلکه شامل هر حدیث است که موصوف می شود بصحت یا حسن یا ضعف
 پس نیست این وصف مگر نظر آنچه تا علم و اصف رسیده و شباهت در نفس المصلحت آن باشد لکن تکلیف بمانی
 نفس الاخریت بلکه بعین علم حاصل و اصل تا در اصف است در تقریب گفته المختلق المصنوع و هو اثر الضعیف
 و اقبحه و تحرم روایت مع العلم به فی ای معنی کان الا سیدنا ای مقرونا ببيان وضعه و بشک قال الذی فی الصالح
 سید محمد بن یزید گفته شناخته می شود و وضع باقرار راوی بر نفس خود و موضع و مثله قلل الحفاظ بر حج و حافظان کثیر
 گفته و علی ذلک شواهد کثیره منها اقرار و اضعه علی نفسه قالوا و حالاً انتهى و این دقیق العید گفته لیکن باقطع باین
 نمیکند زیرا که احتمال است که درین اقرار کاذب باشد انتهى بعض اهل علم ازین قول چنان فهمیدند که علی بن اقرار
 اصلاً نباید که در خلا گفته و این دقیق العید این نیست بلکه وی نفی قطع بران کرده و از نفی قطع نفی حکم لازم نمی آید
 زیرا که وقوع حکم بظن غالب باشد و در اینجا چنین است و اگر چنان نباشد قتل متعقب و مرجع معرفت بر جای اثر
 نبود بنا بر احتمال آنکه این هر دو در اعتراف خود کاذب باشد انتهى گویم مخفی نیست که در اضع اقرار کرده است بلکه
 وی بر رسول خدا صلوات الله علیه رسته و دروغ بر رسول خدا کفر است مکات قال الجعفی و در شفاء و الا و امم گفته اجماع
 مشققت بر آنکه کذب بر خدا و رسول کفر است و قائل و فاعل آن کافر پس شرط قبول روایت قطعاً منفی شد
 بر ابر است که اقرار و صدق باشد یا که بپس فائده در خلاف غیر ظاهر است و اما قول حافظ که اقرار متعقب
 و زنا محتمل کذب است پس این احتمال در غایت بعد است لائق آنفات و در خود تعویل نیست و همچنین این قول که
 اقرار راوی بکذب خود محتمل آن نیست که وی درین اقرار کاذب باشد احتمالی غیر محمول علیه است زیرا که او تعالی
 انسان را بر نفس خودش بصیر ساخته و بینا گردانیده و ایمان را بقول معلق کرده تا قائل شوند بدان و مقتضی
 قلوب کفر موده پس این احتمالات هرگز از وظائف تکلیف نیست تا مشغل بکفر آن توان نمود و در شرح مختصر گفته
 غایت مافی الباب آنست که دو خبر متناقض واقع شد پس علی بن کذب اول چه قسم می تواند شد و ظاهر آنست
 که لابد است در اینجا از انضمام امر آخر که صحیح صدق ثانی باشد و مؤید اوست قول نهیل هذا اذا دل دلیل علی
 صدق او استی و جمله مقرون بوضع یکی ابو عصه نوح بن الی مریم مروزی قاضی مردست او را گفته اند که ترا روایت
 از عکرمه از ابن عباس در فضائل قرآن سوره سوره از کجا دست بهم داده حال آنکه این فضائل نزد اصحاب

عکرمه نیت گفت من مردم را ندیدم که اعراض از قرآن کرده باشند حال نقیبه ابی حنیفه و معاری این سخن کرده اند
 تا چار این احادیث رجسته کنند وضع کردم و این ابو عصمه اجامع سیقتند این جهان گفته جمع کل شیخ الاصب
 و هم این جهان در ضعیف از این مهدی روایت کرده که گفت میره بن عبد ربیع گفت ترا این احادیث که من
 کذا افکره از کجا حاصل شد گفت وضع کردم اینها را تا ترغیب هم مردم را بدان و همین است حال حدیث طویل
 ابی بن کعب فضائل قرأت قرآن سوره سور و آن تامل بسجیل روایت کرده که گفت حدیثی به شیخ
 نقلت المشیخ من حدیث قال حدیثی رجل بالمدائن وهو حی فصرت الیه فقلت له من حدیثک قال حدیثی شیخ ابو طوی
 حی فصرت الیه فقلت من حدیثک فقال حدیثی شیخ بالبصره وهو حی فصرت الیه فقال حدیثی شیخ بعدا و ان فصرت
 الیه فادخلنی بیتنا فاذا قیوم مقصود منهم شیخ فقال هذا شیخ حدیثی فقلت یا شیخ من حدیثک فقال لم یحدثنی
 احد و کنتا راینا الناس قد رغبوا عن القرآن فوضعنا لهم هذا الحدیث لیضروا الی القرآن سیوطی گفته لیسطین
 شیخ واقف نشدم لیکن این بخجری آنرا در موضوعات از طریق بریع بن جبران از علی بن زید بن جعدان و
 عطابن ابی میمون از زربن حبیش از ابی امیله کرده و آفت در آن از بریع است بعده آنرا بطریق غلبه بن ابی
 از علی و عطای آورده و گفته آفت در آن از مخلص است پس کی ازین هر دو واضح و دیگر سارق است یا هر دو سارق
 ازین شیخ واضح کرده اند انتی تو و می گفته و قد اخطأ من ذکره من المفسرین سیوطی گفته کالتعلیج الواحد از مختصر
 و البیضاوی انتی و شرح مختصر گفته الامام عصمه الله تعالی که صاحب المداکر مثلاً و العجب ان بعضنا منصف فیهما
 يتعلق بالحدیث و افاذوا جاد منهم صاحب الکشاف فانه منصف فانقانی غریب الحدیث و القاضی البیضاوی فانه
 شرح کتاب المصابیح و له سند عال فیه من طرف آباء ذکره فی اول شرحه للکتاب المذكور و اورده شیخ محمد بن جریر
 اول کتاب تصحیح المصابیح انتی گویم ترجمه شیخ مغلوب غمرال و بیضاوی مقهور فلسفت است و شرح کردن ایشان
 کتاب حدیث بالغت حدیث را از راه لغت شناسی و تازی دانی است نه بطور اهل حدیث پس هیچ محل تعجب است
 عراقی گفته لیکن من ابرز سنده کلا و لدین فهو بسط العذر و احوال ناظره علی الکشف عن سنده و ان کان لا یجوز
 السکوت علیه و اما من لم یبرز سنده و اورده بصیغه الخرم فخطاؤه الخش انتی گویم و این منافی صحت احادیث و اورده
 در بیان فضائل قرآن علی الاجمال و بعض سورت و آیات در کتب صحیحیه از حدیث نیست که لا ینفی علی من یتبع قدیر
 فی علم حدیث فان کنت فی ریب من ذلک فارجع الیهما سیوطی گفته اعلم ان السوال فی صحت الاحادیث فی فضلها الفاضله
 و الزهر الدین و الانعام و السبع الطویل محله و الکبف و لیس و الدخان و المملک و الزلزله و النضر و الکفر و الاطلا
 و المعوذتین و ما عدا بالمصحح فیهما شی قال و قد جمعت فی ذلک کتاباً لطیفاً سمیته خصال الزهر فی فضائل السور گویم
 و منجبه و موضوعات مودعه در تفسیر قصه تراقی است این خبری گفته ان نه و المقصود من وضع الزنا و قد و قرآن

ایضا و روی النوری عن القاضي عیاض انها باطله لا تصح عقلا ولا نقلا و انما تصور ما تریدی گفتارها من حلیه
 اینجا و الشیطان اولیاءه من الزنا و قد حتی یلقوا بین ارقاء الدین لیسوا فی حق الدین القوم و در خلاصه گفته که از
 منقریات ابن الزبیری است و بجملة موضوعات است حدیث او از روی الحدیث عنی فاعرضوه علی کتاب البیان
 و ائمة فاقبلوه و ان خالفه فرددوا هل اصول فقه ائمة حدیث را بیشتر می آرند خطابی گفته و من الزنا و قد حتی یلقوا بین ارقاء الدین
 او تبت الکتاب و ما یعدله فی لفظ و مثله و در حدیث صحیح باطل آمده انها کثل القرآن او اکثر و نوری در تفسیر
 گفته باقره او منی اقراره و سیوطی در شرح وی گفته عبارت بن الصالح این است و ما ینزل منزلة اقراره باطل
 لان ذلک بحديث لا يعرف الا برواية هذا عند انتهى عراقي گفته کان یحدث بحديث عن شیخ و یسأل عن مولده فیکبر
 تاریخا تعلم وفاة ذلک الشیخ قبله و لا يعرف ذلک الحیث الا عندہ فمذالم یتعرف بوضعه لکن اعترافه بوقت مولده
 یتنزل منزلة اقراره انتهى حافظ ابن حجر گفته و بجملة اقرآن که بدان او را که وضع توان کرد و ما یعدله من حال الراوی
 چنانکه ما مون بن احمد الاتفاق افتاده که در مجلس و در سماع حسن زابوهریة سخن شد پس فی الحال سوق روايت
 و گفت سمع الحسن من ابی هريرة و دیگر ما یعدله من حال المروی است باین طور که من قاضی لرض قرآن یا سنت تواتر
 یا اجماع قطعی یا صریح عقل باشد بر وجهی که چیزی از ان تاویل پذیر نباشد و گوئیم و بجملة الخلف عقل و ادیت ابن الجوزی
 از طریق عبدالرحمن بن زید بن سلم عن ابی عن جده است هر نوغان سفینه نوع طایف بالبت سبعا وصلت عندنا
 رکعتین ابن الجوزی گفته اذ اريت الحیث بنی فی العقول و یخالف النقول او یناقض الاصول فاعلم انه موضوع
 و ربیع بن خثیم گفته ان الحدیث ضوؤه کفسو النور فعرفه و ظلمته کظلمة الليل منکره و ابن الجوزی گفته اسی بیت انک تقسّم له
 جلد الطالب العلم و یفر عنه قلبه فی الغالب بعده گفته حامل واضع بر وضع یا عدم وین است مثل زنادقه و غیره
 بست خود تا حماد بن زید روايت کرده که گفت وضعت الزنادقة علی رسول الله لم اربعة عشر ألف حدیث ثم علیکم
 بن ابی العرجا الذی قتل و صلب فی زمان المهدي ابن عدي گفته چون او را برای کردن زدن گرفتار کردند
 گفت چهار هزار حدیث در میان شما وضع کردم و در ان حلال احرام و حرام را حلال نمودم بعده حافظ ابن حجر
 گفته یا غلبه جبل است مثل بعض متعبین نوری و ابن الصالح گفته ان اعظم الوضعیين ضرا اقوام یسبون الی الزنادقة
 وضوءه حجة ای احتسابا بالاجرة عند الله فی زعمهم فقبلت موضوعاتهم ثمة بهم انتهى مثل واضع حدیث فضائل سور
 كما عرفت حافظ ابن کثیر گفته و الراضعون اقسام كثيرة منهم زنادقة و منهم متعبون یسبون انهم یسبون صنفا
 یضعون احادیث فیها غریب و ترهیب و فی فضائل الاعمال لیسوا بها و هؤلاء طائفة من الکراثة و غیرهم و هم
 من شر من فعل هذا لما یحصل بضرهم من العزة علی کثیر من ائمة صلاهم فیطن صدقهم و هم شر من کل کذاب
 فی هذا الباب انتهى و نیز سیوطی گفته کان ابو داود النخعی اطول الناس قیاما باللیل و اکثرهم صیاما بالانهار و کان

و ترمیم بجمله احکام شرعیست و اتفاق کرده اند بر آنکه کذب بر نبی صلی الله علیه و آله کبائر است و ابو محمد جوینی مبالغه کرده
و گفته که کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اتفاق کرده اند بر تحریم روایت موضوع مگر مترون بیان وضع افقوا صلی الله علیه و آله
من حدیث عینی بحیثیری آنکه کذب فواحدا کما ذمین انتهی گویم مطلق کذب کبیره است و شهادت زور را در
شرع برابر شرک باطل نموده اند و کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله انواع و اقسام دروغ است و مفاسدی که
برین دروغ خاص مترتب می شود در دیگر دروغ مثل آن گمان نمیرود پس متعلمین چنین کذب بی شبهه و خود را کفیر است
در اینجا حکم جوینی عین عدل باشد چه افتراء بر شارع گویا شهادت زور است بر صاحب شرعیت و آن برادر شرک است
و شرک کفر است و مشرک کافر پس اضع متعبا کافرا باشد و استدلال مجوز وضع برای ترغیب و ترهیب بلفظی است که بعضی
طریق انجذیت آمده من کذب علی متعلم فیض به الناس لیکن درین استدلال نظر است چه قیاضلال مردم تقاضای
پسین اعتبار مفهوم مخالف نباشد و بعضی حدیث من کذب علی را حمل کرده اند بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاعر یا مجنون
گویند و بعضی از جهل گفته اند انما یکذب له لاهل علیه و نحن ما کذبنا علیه انما کذبنا له و این هر دو معنی سخت بعید است و مخالف
ظاهر حدیث و لهذا حافظ ابن کثیر گفته و نه از من گمان جهل و قلة عقلهم و کثرة فحورهم و اقترانهم فانه علیه السلام لا یحتاج
فی کمال شریعت و فضلهما الی غیره انتهی و محمد بن سعید مصلوب کذاب و ضلع گفته لا باس ذاکان کلام حسن ان تضع له
اسناد انتهی و این سخن مستند است که مستندی از شرح شریف ندارد و چیزی از زبان دروغ تراشیده بر آید و این همان محض است
که در حدیث ناخاتم النبیین لانی بعدی لفظ الا ان یشاء الله یا ده کرده و بوضع این استثنای پر دخته و دعوت میکرد
مردم را بسوی احماد و زندقه و دعوت تنبی گویم زیادت این استثنای برای قائلین او ادم و خواتم در سبع ضنین
که با اثر موقوف شاو غیر متابع حضرت ابن عباس رضی الله عنه درین باب و پیغمته اند بر آن مطلق و دلیل قاطع بر
اشبات مضمون این اثر نبی عین و اثر می تواند شد اگر روایت موضوع بدون بیان وضع نزو اهل حدیث روایت
بویست این آفت مگر از وادی جهل بعلوم حدیث و اخذ آن از بطون کتب بدون اقتیاض بیان و طب باین تعصبا
الآراء و ترویج الاوهواء و اگر نیک آن از معدن و در کش از مخزن وی میکردند این بلاد منگی حال نمیشد حافظ ابن کثیر
گفته و قد صنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزی کتابا حافظا فی الموضوعات غیر انه داخل فیها الدین منه مخرج عنه ما کان یکره
ذکره فسقط علیه علم یتدلیه و ترویج در تقریب ذکر کرده که قد اکثر جامع الموضوعات اعنی ابوالفرج بن الجوزی
قد ذکر کثیرا امالایدل علی وضعه بل هو ضعیف سیوطی در شرح آن گفته بل فیها احسن الی الصحیح و اعرب من ذاک
ان فیها حدیثا من صحیح مسلم انتهی گویم سیوطی را کتابی متوسط است در تعقیبات ابن جوزی بر موضوعات و
در آن جاها را در صواب پیچوده و جاها خطا نموده و ظاهرا نیست که ابن جوزی حدیث مسلم را دیده و دانسته در
موضوعات شمرده باشد بلکه در آن حدیث طریق مجروح که غیر طریق مسلم باشد نزد وی ثابت بوده باشد

یا کسی در کتابش در سوسن ساخته و آنرا حافظ ابن حجر فرموده غالباً فی کتاب ابن الجوزی موضوع والذی
 یتقده علیہ بالنسبة الی الذی لا یتقد قلیل جداً انتهى و آنکه حافظ ذہبی گفته و بر ما ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات
 احادیث حسنا و قویة انتهى پس ظاهر آنست که لفظ ربما در اینجا برای تقلیل است و حسن آن احادیث بر قاعده و بی ثبات
 نشده فلا مرجع علیہ فی ذلک و ظاهر علی الشیخ محمد بن الفیروز ابادی و اشناکه فی نفی صحته بعض الاخبار المشهورة فانها
 لم تثبت عندهم و لم تصح و قد قال الذہبی فی الطبقات المیزان ابن الجوزی ینکر کثیراً من الاحادیث و ہی موجودة
 فی الترمذی و غیره فالمراد لیس بصحیح و لا ثبت الذی عنده انتهى و الصالح گفته و لکن اکثر الذی جمع فی هذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدین
 فاودع فیها کثیراً مما لا دلیل علی وضعه و انما حقده ان ینکر فی مطلق الاحادیث الضعيفة انتهى و کوی گفته مراد ابن الجوزی
 انتهى گویم این اعتراض بر ابن الجوزی غیر و اودست زیرا که وی او را مذکور که جمیع احادیث وارده در کتاب او
 موضوع است بلکه حکم بوضع بعض نموده و در بعض آخر گفته ثابت نشد کما یلیح لنا نظریه و اما در شرح مختصر
 کرده و انت تعلم ان حقیقة الحال انما یظهر بالرجوع الی کتاب ابن الجوزی انتهى و خلاصه در بیان حدیث موضوع
 گفته خبر سه قسم است یکی آنکه تصدیقش واجب و آن خبری است که امیر بر حدیثش افس کرده اند و دوم آنکه تکذیبش
 واجب است و آن خبری است که امیر افس بر وضع آن کرده اند سوم آنکه واجب التوقیف است بنابراینکه احتمال صدق
 و کذب هر دو دارد مثل سایر اخبار چه جائز نیست که همه آن کذب باشد چه عادت در اخبار کثیره مانع است از کذب
 بودن جمیع آن با کثرت روایات و اختلاف آنها و نه این است که همه ش صدق باشد زیرا که آنحضرت صلوات الله
 سیکذب علی بعدی و امیر تکذیب جماعتی از روایات کرده اند و احادیث بسیار که کذب آنها ظاهر شده و حذف
 نموده اند و بدان عمل نکرده پس هیچ کس را روایت موضوع با وجود علم بحالش در هیچ حال حلال نیست و در هر معنی
 که باشد الا مقرون ببیان وضع آن بخلاف غیر او از احادیث ضعیفه که احتمال صدق در باطن دارد چه روایتش
 ترغیب و ترهیب جائز باشد انتهى بعد از آنچه موضوع بودن حدیث شناخته می شود ذکر کرده علی ما مر و گفته نقد
 و ضعت زنادقة احادیث طویله تشهد بوضعها کاک الفاطمة و معانیها انتهى گویم مثلاً لفظی روایت کنند که قبلاً
 عربیه درست نمی شنیدند یا سعتی که مناسب شان رفیع رسالت و وقار نبوت نیست بعد گفته و وضعت الزنادقة
 ایضاً جملات منضت همانند احادیث بکشف عوار یا و نحو عار یا و نحو حدیثی و حافظ ابن کثیر در باعث حقیقت نوشته
 و قد ارتقده الایمة کل ثقی فلعوه من ذلک و سطروه علیهم فی زبرهم عاراً علی و مضی ذلک فی الدنیا و اناراً و شتاراً فی الآخرة
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کذب عني متجهداً فلیتوب و یقعده من النار و هذا متواتر عند انتهى و در شرح گفته و لا یزال العلم
 بالسحر و کذب یمنون به و ذلک و انما یقوم بذلك منهم من ینکون اطلاعة ما و ذنبه تا مقابله و یا و معرفته بالقرآن
 الدالة علی ذلک متکتمه جعلنا الله تعالی من زعمهم و شترناهم انتهى گویم مراد بعلی احادیث و دنیا مثال ابن جوزی

و شایه اویند که اخبار موضوعه را از احادیث صحیح ثابته جدا کرده اند حسن خانی درین باب کتابی نوشته و نامش
 کدر الملتقط فی تبیین الغلط نهاده و در کتاب الشهاب قضای بسیار از احادیث موضوعه ذکر کرده چندین زن
 در خلاصه ای از ساخته تیره که کتب بسیار ابل مختصر و المطول درین باب بالاستقلال تالیف شدند مثل مقاصد
 سخاوی و تذکره محمد طاهر و غیره موضوعات علی قاری و فوائد مجموعه شوکانی و امثال ذلک و حق این بزرگواران
 برگردن اسلام و اهل اسلام بسیارست و در عیال نافع نوشته که علامات وضع حدیث و کذب را وی چند چیزست
 اول آنکه خلافت تاریخ مشهور روایت کند مثل آنکه عبدالعزیز بن سعود و در جنگ صفین چنین گفت حال آنکه ابن مسعود
 بر عهد خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت و ازین قبیل است **س** در جل چون معاویه بگرفت خون
 خلقی بسی به پهنه ریخت و این قسم موضوعات باندنی تتبع و تامل میتوان شناخت دوم آنکه راوی را فضی باشد
 و حدیث در طعن صحابه روایت کند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اهل بیت باشد و علی هذا القیاس لیکن
 در اینجا تامل باید کرد اگر آن راوی منفردست یا حدیث اعتبار نباید کرد و اگر دیگران هم روایت کنند قبول
 باید کرد و توجیه و تامل آن فکر باید نمود سوم آنکه چیزی روایت کند که بزرگترین مکلفین معرفت آن و علم آن من
 باشد و او منفرد بود و هر روایت و این قرینه قویست بر کذب و ضعیف چهارم آنکه وقت و حال قرینه باشد بر کذب
 چنانکه ابن میمون را اتفاق افتاد و پنجم آنکه مخالف مقتضی عقل و شرع باشد و قواعد شرعی را از آنکه نباید مثل تضام
 و مانند آن مثل آنکه روایت کند لا تأکلوا البطح حتی تذبحوه ششم آنکه در حدیث قصه باشد از امر حسی و واقعی که اگر
 فی الحقیقت متحقق میشد هزاران کس و نقل میکردند مثل آنکه شخصی روایت کند که امری که روز جمعه بود خطیب
 بر سر منبر کشند و پوست او را کنند ندال آنکه همان را وی باین قصه منفرد باشد و دیگری روایت نکند و هفتم افراط
 در وعید شدید بگناه صغیره یا افراط در وعید عظیم بر فعل قلیل بلکه احادیث این لشق را خواه در ثواب باشد خواه
 در عذاب موضوع باید شناخت هشتم آنکه بر عملی قلیل ثواب حج و عمره ذکر نماید پنجم آنکه کسی از علمایان خیر ثواب
 انبیا موعود کند یا گوید ثواب بعین نبیا و امثال ذلک و هم رکاکت لفظ و ضا و بعضی است حافظان کثیر گفته
 یا مجازفت فاحشه یا مخالفت چیزی که از کتاب سنت صحیح ثابت شده یا زوهم قرار و اضیع بوضع مثل نوح بن ابی
 که احادیث فضائل سوره سبته وضع کرد و این عذر بزرگناه است زیرا که احادیث صحیح که در فضائل قرآن
 وارد شده برای ترغیب کافی بود و وضاعین بسیار گذشته اند و اغراض آنها نیز متنوع و منکسرست و فرق از نلو
 که ابطال شرائع و تکمیل دستخبر با امور شرعی منظور داشته اند مثل ابن الراوندی و خوافض و نواصب که امیدین عمل
 بر همه فرق پیشدستی کرده اند و فرقه دیگر که باید از علم حدیث داشتند و فحشین امور قزویم دیدند خود استند که خود
 هم درین فن داخل نمایند این صنعت قبیح اختیار کردند مثل ابوالبحری و سلیمان بن عمرو و نجی و حسین بن علوان

و اسحق بن نجیح و غالباً این فرقه بوجوه و تذکر مشغول بودند فرق دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت اند که در مقام یاد
 معامله خیر از زبان رسول یا ائمه الهی استند و بجهت جرم و یقین بر خواب و بر معامله خود آنرا مبهم روایت
 کردند و مردم گمان نمودند که این حدیث واقعی است که از راه ظاهر گمانها رسید و ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیان را
 که از مذاق حدیث آشنا نبودند باین علت تمسک کرده اند و روایت آنها را خیر اعتبار بر آورده فرق دیگر صاحبین
 خلفاء و ملوک و امرا اند که برای استمال خاطر آنها وضع احادیث نمودند و دین خود را بدین فرقه و فتنه فرق دیگر بقصد
 و تقصد وضع حدیث کرده اند و بصورتش نسبت که ایشان بسبب غفلت و توهم کلامی شنیده اند از صاحب تحسین یا صوفی
 یا حکیمی از حکما سابقین و اورا نسبت به غیر صیقل گرفته اند بنا بر ظن آنکه این کلام یا حکمت جز از این غیر نخواهد بود این
 فرق را حدی و نهایتی نیست اکثر عوام باین غلامتلا بوده اند انتی لخصاً گوئیم و چنانکه مضامین احادیث بسیار
 گذشته اند همچنان مستطیل اخبار موضوعه هم در بعضی بسیار گذشته و هنوز این بلا موجود است اکثر مردم در ابتلا
 باین مصیبت فرق صوفیه و وعاظ و فقهاء مقلده اند که هر یکی از ایشان بغرض ثبات دعای و مقاصد خود کوشا
 و کرانه استدلال حدیث میکنند بدون آنکه حدیث مذکور نزد اهل معرفت باین علم شریف بصحت رسیده باشد یا نه
 و خود باین فن کریم آشنائیت طرفه آنکه بعد از این حدیث بنا بر حقائق و معارف و احکام و مسائل و مواضع
 بران می نماید و وقایع و غوامض از آن بیرون می آرد و قائل از آنکه بنا بر فاسد است ثبت العرش ثم نقش
 در احیاء العلوم بذیل بعض احادیث همین کار کرده و در بعض مواضع هدایه و امثال او همین عمل بجای آورده فائزند
 انا الیه اجمعون حافظ ابن کثیر گفته و قد حکلی عن بعض المتکلمین انکار وقوع الوضوح بالکلیه و هذا القائل امانه لا وجود
 له اصلاً و انه فی غایة البعد عن مجاراة العلوم الشرعیة و قد حاول بعضهم ان یرد علیه بانه قد ورد فی احدی روایات علیه السلام
 قال انه سیکذب علی فان کان هذا من جملة ما یصدق الکذب علیه لایحالة وان کان کذا بقصد حصول المقصود و فاجیب
 عن الاول بانه لیزم وقوعه الی الان اذ قد بقی الی یوم القیامة ازمان یکین ان یقع فیها ما ذکره بالقول لا استدلال
 علیه و اجواب عنه من اضعف الاشیاء عند ائمة الحدیث و حفاظهم الذین کانوا یصلحون من حفظ الصحیح و یحفظون منها
 او اضعافها من المکذوبات خشیة ان تروج علیهم و علی احدی الناس جمعهم و غرضی عنهم و قال فلا یجوز روایتها لاحد من
 الناس الا علی سبیل القبح فیه یجذر من یخیر بین الجملة و العوام و الرعاة انتی متروک حدیثی است که را ویش
 متهم باشد بکذب و این حدیث مروی نبود مگر از جهت او و مخالف قواعد معلوم ضروری بود یا آنکه معروف باشد
 بکذب اگر چه در غیر کلام نبوی بوده و وقوع آن در حدیث ظاهر نشود و این قسم را اهل حدیث متروک نامند و این اخف
 از موضوع است چنانکه گویند حدیث متروک او متروک الحدیث و این چنین کس اگر توبه کند و امارات صدق و سیما
 صلاح و راضیه حال وی لایح گردد و توبه وی صحیح شود و حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاء بطریق ندرت در

در کلام وی در غیر حدیث نبوی بود و آید اگر چه محصیت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متر و کلمات نیز ندارد
 در خلاصه گفته روایت تائب از کذب غیره سبب نقیض مقبول است مگر تائب از کذب بر حدیث رسول خدا صلعم
 که روایتش را بمقبول نیست اگر چه توبه او نیکو شده باشد که اقال احمد بن حنبل و احمد بن شیخ البخاری و احمد بن الفقیه
 الشافعی و حماد بن عمار و غیره گفته کل من یسقطنا خبره لم یعد یقبول یطهر ما من ضعفنا نقله لم یعد قویا بعد کمال و ذلک
 افرقت فی الشهادة والروایة وقال ابو المنظر السعفی من کذب فی خبر واحد جبا سقاطا مقدم من حدیثه انتی
 واین بنی بر آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط را وی است و کذب و نقیض صدق است پس روایت کاؤب غیر
 ضابطه مقبول نباشد و روایت صادق ضابطه مقبول است اگر چه مبتنع داعی بود زیرا که اخذ ترک بدعت در تلفیظ
 عدالت و اخذ عدالت در رسم صحیح و حسن منظوریست و راجح همان صدق و ضبط است نزد تحقیق پس علم علیها تدور
 رحی الاسلام اگر چه جمیع علماء اصول حدیث اطلاق کرده اند بشرط عدالت و با وی لیکن این شرط تنقض است
 باخراج بخاری و مسلم از جایکه عدل آنها ثابت نشده و مبتنع بودن آنها حسب تصریح جمعی از حفاظ پایا به تحقیق رسید
 چنانکه در پدایه السائل متقی آن کرده ایم فلیراجع من یحب التحقیق والانصاف و یجنب التعصب الاعتساف و یقت
 ابن الصلاح گفته نزد روایت حدیث ضعیف بغیر سناد قال رسول الله کم کذا و کم کذا و آخر مشابه است از انفا
 جازمه نباید گفت بلکه چنین باید گفت که روی عن رسول الله کم کذا و کم کذا و یغنا عنه که او کذا او و عنه او جاز
 او روی بعضهم عنه و ماشبه ذلک و همین است حکم حدیث مشکوک الضوئ الضعف و قال رسول الله کم کذا و کم کذا و
 باید گفت که صحیحش بوجه صحیح ظاهر شده انتی باب سوم در معرفت اوصاف روایات مقبول الروایة و غیر مقبول
 و این اجل و اهم انواع علوم حدیث است و همین علم میان صحیح و ضعیف احادیث امتیاز حاصل می شود و درین علم
 تصانیف بسیار است بعضی مفرد و بعضی دست مثل کتاب بخاری و نسائی و دارقطنی و بعضی مفرد و ثقات مثل
 کتاب الثقات ابن جبار بعضی مشترک بر هر دو مثل تاریخ بخاری و ابن ابی خثیمه و ابن ابی حاتم کذا فی الاخلاص لیکن
 در صرامه مکی گفته قد علم ان ابن جبار ذکر فی هذا الکتاب الذی جمعه فی الثقات عددا و خلقا عظیما من المجولین لایع
 هو و لا غیره احوالهم و قد صرح ابن جبار بذلک فی غیر موضع من هذا الکتاب فقال فی الطبقة الثالثة سهل یروی عن
 شداد بن العمار روی عنه ابو یعقوب و است اعرفه و لا ادری من ابوه کذا ذکر بذالرجل فی کتاب الثقات و فی علی
 انه لا یعرف انتی و آری بخیا معلوم شد که این کتاب مشترک میان هر دو است نه مخصوص بیکر ثقات چنانکه صاحب خلاصه
 نوشته و تجویز جرح و تعدیل برای حفظ و صیانت شریعت است تو وی در او کار گفته اگر مصنفی در کتاب خود
 ذکر کتاب شخصی بعینه کند و گوید قال فلان کذا اگر مرادش منقص شاعت بروی است حرام باشد و لکن مراد بیان
 غلط است تا تقدیمش نکنند یا بیان ضعف او در علم است تا بوی منکر نکرند و سخنش قبول نکنند پس این

غیبت نیست بلکه نصیحت واجبیه منسوب است انتهى لیکن واجب مستلزم ثبوت درین باب است یعنی قابل تمسک
در جرح و تعدیل زیرا که در جرح عدل و تعدیل فاسق غرض مذکور فوت می شود و این ناشی از عدم ثبوت
و غیر واحد از اهل علم در تخریج روایات با نچه جرح نیست خطا کرده اند و آن جرح از آنها منتفی است یا مناسفه
عدالت نیست و همچنین در تعدیل با نچه عدل نیست خالی بوده اند و درین باب دو فصل است **فصل اول**
در ذکر عدالت و ضبط صاحبیه امیه حدیث و نقد و اصول اجماع کرده اند باینکه در هر که احتجاج بحديث می رود
عدالت و ضبط مشروط است و عدالت آنست که راوی مسلم بالغ عاقل سلیم از اسباب فسق و خوارم و مروت باشد
و خارج شد بقید بالغ صبی و کودک چنانچه عدل نیست و بقید مسلم کافر که آن نیز عدل نباشد و بقید عاقل مجنون
و نفسی اسباب فسق و قواطع مروت از برای آنست که وجود چیزی از آن محل در عدالت است تا بچه یا چه رسد حفظ
این کثیر گفته و معتمد اتیقظا غیر مغفل باشد و حافظا بود اگر حدیث از حفظ خود میکند و فاهم بود اگر حدیث علی بنی
میکند فان اصل شرط مذکور آنست که روایتی است و در شرح مختصر گفته و اولی در تعریف عدالت آنست که حفظ
این حجر گفته اند اما مکمل محل علی ملازمه التقوی و المروءه انتهى و اگر الکتاب یکی از تقوی یا مروت سیکر و انحصار بود
گویم سخن در عدالت و قیود او در باب اول این کتاب گذشته و همان اولی است نه آنچه حافظ و غیره گفته اند که لیون
ما سبق و ضبط آنست که راهی بیدار مغر و حافظ باشد اگر حدیث از حفظ خود میکند و ضابط باشد اگر حدیث
از کتاب میکند حافظ این حجر تقسیم ضبط بهین و وجهی کرده و در باب اول این کتاب معنی هر دو نوع ضبط گذشته
در خلاصه مختصر گفته که اگر راوی حدیث بالمعنی کند باید که عارف بود با نچه معنی حدیث بآن متشکل شود و مفصل مساهی
و شاک نبود در حال تحمل و اما و ذکورت و حریت و علم بفقہ حدیث و غریب وی شرط نیست و نه بصرونه عدد و ولدا
روایات زنان در بسیاری از مسائل معتبر است بلکه قول قول ایشان است لا غیر و انشا عظم غالباً از مولی شده
و مراد بفقہ و فائق حدیث و فوائد مسائل مستنبطه از دست و مراد بخریب علم بمعانی الفاظ غریبه غیر مشهوره
واقع در احادیث است و ضریح بلکه اگر بود راوی جائز است چنانکه در شان ترمذی گفته اند و مراد بعد و نقد
وقت ظاهر از کلام حافظ این حجر در تعریف ضبط آنست که این ضبط در هر راوی شرط است صحابی باشد یا غیر
و چون این شرط باشد اشکال دارد شود زیرا که کتب بحال نزد کلام صحابی راوی متشکل بر مروج و تعدیل نمی است
و تعارضی محافظ بودن او یا لاین حفظ و جز آن زرفته چنانکه در دیگر روایات غیر صحابه ذکرش میکنند بلکه نزد ذکر
صحابی الکشف کرده اند بترتیب صحابی بودن او و صحابیت سفید عدل بودن او است زیرا که نزد ایشان عدالت
صحابه و عدل بودن صحابی مقرر شده است و عدل بودنش فاو ضابط بودن وی کرده و این منافی عدم
ضبط و سوء حفظ او نیست زیرا که میان عدالت و ضبط هیچ ملازمه نیست پس ذکر صحابی بر لای تعریف او است

نه برای بحث از عدالت و ضبط او و نتوان گفت که صحابه نسیان نمیکنند یا نسیان ایشان نادرست چه دلیل بر این
 موجود نیست بآنکه نفی نسیان ایشان علی الاطلاق مستحيل است و كيف كه نسیان از لوازم شهرت کما قيل اول
 الناس اول الناس قال تعالى فنبهني و لم يخذله عنهما بل كل اهل علم گفته اند که اشتقاق انسان از نسیان است
 كما اشار اليه القائل و ما سمي الانسان الا للنسيه و لا القلب الا انه يتقلب و معنى مشتق مشتق
 می باشد بر معنی باشد اشتقاق و ثابت شده که سید بن طاووس علیه السلام و سلم پنج بار نسیان کرده در شرف طاعات
 که نماز است بلکه آیتی از قرآن فراموش شده و فرمود در جمیع احوال او که نسیان الباری است که نسیان است بلکه از نسیان
 وحی خائف گشته و اندر آنکه از جبریل علیه السلام سابق در قرات میکرد و تا آنکه که میزد تا آخر که به لسانش
 لتجل به نازل شد چنانکه در اول صحیح بخاری مذکور است و این آیه فرمود آمد سنق و فلا تنسى همچنین نسیان
 جماعتی از صحابه ثابت گردیده مثل نسیان عمر فاروق رضی الله عنه قصه تسمیه را با عمار و با وجود و یاد و می عمار برایش
 نیاورد چنانکه در کتاب التسمیه بخاری است و همچنین عایشه صدیقہ رضی الله عنها ابن عمر را در تعذیب میت بجا آورد
 منسوب بوجه ساخته و و هم از قواعد صحیح ضبط است و در بعضی روایات احتیاط میکرد و ندانید که در قصه عمر و سیدنا
 و قصه ابو بکر و سیم چه قصه علی مرتضی در اختلاف روایات معلوم است و ظاهر همین است که این امور بنا بر جواز
 نسیان بر راوی است نه بنا بر یقین کذب چه کذب بر رسول خدا صلعم در آن صدر مشعور و با تخیر از عظیم بود و اگر کتابش
 نمیکرد و چون این معنی ثابت شد معلوم گردید که صحابه در طریقی نسیان مثل غیر خود اند و بعضی اخبار را بنا بر جواز نسیان
 محمل میکردند چنانکه عمر بن خطاب مرتضی قیس را اعطال کرد و فرمود لا ندري احفظت ام نسيت پس این اشکال قوی آمد و باید
 اوست صنیع حافظ ابن حجر در بیان تقریب التمهید چه وی آنرا بر دو دوازده مرتبه از مراتب روایات جرحاً و تعدیلاً
 و جهلاً و بر دو دوازده طبقه مرتب کرده و اول مراتب تعدیل صحابی بودن شخص مقرر ساخته پس صحابیت را تعدیل
 گردانیده و حکم بحفاظ و ضابط بودنش نموده و گویا انصاف وی بصحبت متکفل بود و امر مستاعنی عدالت و ضبط
 و دال است بر معنی آنکه حافظ مرتبه ثانی را وصف کرده است با وثوق الناس یا ثقة حافظ و ثانی را وصف
 یا ثبت یا عدل تا آخر مراتب نموده پس تقدیم مرتبه انصاف بصحبت دلیل است بر آنکه صحابی بودن شخص اگر بر وجه
 او با وثوق الناس یا ثقة حافظ است بضرورت آنکه مرتبه اولی اقوی از مرتبه ثانی است چنانکه ثانیه اقوی از ثانی است
 و از اینجا حافظ ابن حجر لازم بود که در رتبه الفکر در حد مراتب توثیق و ضبط و وصف راوی بصحبت ذکر میکرد بلکه
 این را اعلی مراتب توثیق میکرد و اندک حال آنکه انچه نکر و بلکه علی مراتب روایات و وصف او پیش از وثوق الناس
 و امثال آن مقرر ساخت و همچنین سید محمد بن ابی سیم و زیر در مختصر مرتب در چهار چیز کرده و اول آنها
 اصدق الناس و لا یقتم گفته و معلوم است که احدی از صحابه گاهی موصوفت بخیری از این صفات نشد که

ائمه اصول ذکرش در مراتب تعدیل کرده اند و این عبارات مفید ضابطه حافظ بودن را ویست زیرا که جمله
 صیغ تعدیل دائر بر افاده ضبط اند که لا یخفی علی الناس لهذا الفن تا آنکه اگر نامش مراتب ضبط می نهادند هر چه
 تعدیل حسن می بود و اگر نه ادعا کنند که ایشان اطلاق این صیغ نمیکنند مگر بر سببیکه عدالتش معلوم و معروف است
 پس مطلق نشود و اصدق الناس یا ثقة یا حافظ مگر بر معروف عدالت این نامش مراتب تعدیل کرد و نظر باین
 ولیکن این تمام نیست نزد ناظر در ترجمه رجال زیرا که ایشان وصف کرده اند خطابی را با آنکه وی حافظ با ع و فوید را
 خود بود و در ثنای بروی اطاعت نموده اند بجهت در عدالتش قبح کرده اند بشرط و تساهل و صلوة پس معلوم شد که
 میان حفظ و عدالت هیچ ملازم نیست اما عبارات ایشان در تعدیل بصیغهای وارده شده که غالبش مفید شوق
 در ضبط است و چون این اشکال قائم شد پس جوابش آنست که اصل در بی حفظ و عدم نیان است چه نیان
 بر راوی طاری می شود ولیکن در صحابه که روایات شان بدون گشته این نیان متحقق نشده ابدان قدح اولی
 و انتقاد کردند در اصول حدیث بذکر اعلال و حفظ و بهم و جز آن و حافظ حضرت بسو حفظ و بیخ چیز کرده آن عامست
 باین هر راوی چه صحابی و چه غیر او چون در صحابی متحقق شود حدیثش مثل غیر او معل باشد و شک نیست که در میان
 صحابه یعنی واقع شده و عمر رضی الله عنه خبر فاطمه بنت قیس اسفل کرد بنا بر جواز نیان بقرائن مخالفه قرآن کریم
 کما فهمه و الا قبح بجز جواز نیان چیزی نیست ورنه هر روایت مرود باشد و همچنین روایات خبر عمار را در فهم و
 اصول حدیث برای عمل مثالی زده اند و گفته که بر عمر رضی الله عنه غفلت و نیان او متعارض گشته چه مثل آن
 فراموش نتوان کرد و صدق و امانت عمار معارض شده پس حق نفس خود متوقف گشت و عمار اذن روایت
 داد و همچنین عایشه حدیث ابن عمر را در تعذیب میت بکار اهل او اعلال کرد و همچنین حال تحلیف علی بن ابیطالب
 و از اینجا متفرق شد که صحابه درین امر مثل غیر خود انداز روایت و گاهی در جواب این اشکال از طرف این مرجع و نقل
 که توثیق صحابی در ضبط و تمسین در غیر وی از روایت کرده اند چنین میگویند که اصل حفظ است و خلاف آن نادر
 چنانکه اصل در ایشان عدالت است و بسبب نادان در مجموع مدوم باشد و چنانکه گفتا کرده اند بوصف صحابی
 بودن وی از عدل بودن او بنا بر بلا حظه اغلب ورنه صحابی غیر عدل هم بوده اند چنانکه در ولید بن عقبه و غیر
 جرح کرده اند چنانکه گفتا کرده اند بوصف صحبت از وصف ضابطه بودن او چه اصل و اغلب همان ضبط
 اگر چه خلاف آن هم نادر یافته شود و اما حکم آن حکم ضبط باشد و برای ندرت نیان در آن عصر سعادت استثنای
 حدیث خیر القرون قرنی و اشمال آن از ثنای های وارده در حق وی توان کرد زیرا که ایشان ماموران با بلاغ
 بنص یسبح الشاهد الغائب پس تناسل کرد در حفظ و تحفظ و عادت شریف نبوی آن بود که یک سخن را سه بار مکرر
 القاء میفرمود و تا بخوبی آنرا بفهمند و یاد گیرند و صحابه هم بر وی تکرار سمع خود بقرض حفظ و ضبط میکردند باین غرض

و عن ابی العاص را آنحضرت صلعم اذن کتابت داد و فرمود و اکتبوا لابی فلان ای ابی شاه و حافظ و در مقدمه فتح الباری
 انحصار صحابه محفوظ ذکر کرده و غالب نسیان عقوبت است بر عصیان کما اشار الیه قوله تعالی فیما یقتضاهم الیه
 قوله فتنسوا حظا مما ذکرح ابیه پس درین کریمه نسیان علم را از عقوبات معاصی گردانیده و چنانکه در بخاریست
 که ابی سلمه شریح و قد اعلم الله تعالی بتحصین لیلته القدر فخرج لیخبرهم بها فلما حلی رجلان فأنسیتها و قال کنت اعلمت
 لیلته القدر فخرجت لانیخبرکم بها فلما حلی رجلان فأنسیتها حیث بمعناه پس است بفضل تعین آن فوت شده بسبب
 معصیت تلاخی آن دو مرد و غرض که عالم بعض علم خود بسبب عصیان خویش یا عصیان افراد است فراموش میکند
 و بسبب شوم ذنوب آن خیر از وی فوت میگردد و الیه اشارت من قال **س** شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشد
 الی ترک المعاصی و قال اعلم بان العلم نوب و نور الله لا یوقاه عاصی و و قریب باین معنی است قول نقی موسی
 علیه السلام و ما انسانی الا الشیطان ان اذکره پس میگوید من که هر که بصحبت مصطفی صلعم فائز شود وی در
 رتبه عالیه از تقوی است که با آن صیانت از نسیان باشد چنانکه بنا بر برکت صحبت شریفش بعد از انصاف بمنافات
 عدالت باشد پس اگر نسیان و دوهم تحقق شود حدیثی مثل حدیث غیر وی معلی باشد چنانکه اگر خلاف عدالت ثابت گردد
 قاطع باشد و ان و این غایت عذرت از طرف ایشان سید علامه محمد بن اسماعیل امیر گفته و معذرت الایم ان السکوت
 مناعی الاصل بل الغالب ان السکوت عن التوثیق بالضبط فان الوصف بالصحیفة تکفل بانه فی ارفع درجات الضبط
 و ما ظن هذه الاشياء من الغوفین تصف بالصحیفة و ان بالانصاف بهما صار منزه عن النسیان کمنه عندهم عن کبار
 العصیان و الا فالصحیفة کثیر هم فی الاحوال اشهریه بنحو علیهم النسیان و غیره فاما ما یجب علینا العمل مع هذا الاعتقاد
 فالعمل بما دیمیم الی سلمت عن الاعمال ممن و منهم فاذا انتهت الیهیم فالاصل انهم رو و ما یحفظونه و الاصل عدم نسیانهم
 و لا یعمل کونه صحابا ثویمیا بضبط بل هم کثیر هم من الروات و الاصل عدم النسیان و لا یعمل الی حدیث بل بالاقرب الی الله
 قامت علیه فخلو المحدثین فی حفظ الصحابی لم یعمل علینا تحلی فی العمل بالروایة عنه انتهى و اما عدالت راوی پس ثانیست
 بتخصیص و عدل بروی یعنی تبصره شان بر عدالت راوی بلکه بقول واحد با ذکر سبب یا بدون ذکر آن و جموده
 بر قبول او بنده زیرا که تعدادش طویل است قاله حافظ ابن کثیر و القاضی ابوبکر و کافی است اینکه بگوید هو عدل و قوی
 گفته لابد است که بگوید عدل رضی و اتفاقا بر احدی ما کافی نیست و نیست وجه برای آن بلکه اقتضای بر احدی کافی
 نزد قایل اجمال و اکثر فقهاء بر آنند که تعدیل واحد مقبول نیست کما القاضی ابوبکر و ابن الانباری گفته تمویس
 نه نیست فاک و قاضی گشته و الذی یوجب القیاس و جوب قبول کل عدل رضی ذکر او اتشی حرا و عبده و حق نیست
 که کافی است در روایت یکس و هو قول اکثرین کما حکاه الآدی و الصنفی الهندی قال ابن الصلاح و هو الصحیح الذی
 اختاره اخطیب غیره و حافظ ابن کثیر گفته و ثبت عدالة الراوی بشتهاره بالخیر و الثناء بحمیل علیه و تعدیل الایمة

او شنیدیم که او واحد علی الصبح و لوزیر و اینه غنی فی قول انتی یا یا استفاد و شتمار پس بر که عدالت او میان دل
 نقل یا غیر ایشان از علما شتمار یافته و شتمار وی بعد از شتمار گزیده کافی باشد مثل ملک سفید و او غنی
 و شافعی واحد و ابن معین و ابن مدینی و شعبه و لیث و ابن مبارک و وکیع و اصحاب کتب سنده و انشاء ایشان ابن الصلاح
 گفته و من جری مجرایهم فی نباهته الذکر و استقامته الامر فلا یسل عن عدلته هو لا و انما یسل عن عدلته من خفی امره علی الظاهر
 و قاضی ابوبکر تصحیح کرده با آنکه استفادته اقوی از تقوی است و ابن عبد البر گفته که حامل علم معرفت
 به خود عدل محمول فی امر علی العداله حتی یقین جریه لقره مسلم محل به العلم من کل خلقت عنه و له الحیث و معبه علی
 ذلک جماعه من المعاریب لیکن ابن الصلاح گفته و فیما قاله الساع غیر منی حافظان کثیر نوشته که صحیح با ذکر من الحدیث
 لکان ما ذهب الیه قویا و لیکن فی صحته نظر قوی و الاغلب عدم صحته و الداعی انتی گویم امر احمد غیر تصحیح این حدیث
 کرده اند خلاصه علی ما قاله حافظ ابن کثیر و الداعی و شواکی گفته اقوی طرق سفید ثبوت عدالت اعتبار از احوال
 بطول صحبت و معاشرت و معاشرت پس اگر غثوری بر فعل کبیره و بر آنچه تقتضی تمامین بدین تسایل در روایت باشد
 نشد دست وی ثقه است و الا فلا انتی و تعدیل عبد و زن مقبول است اگر این بر دو عادت اند بران چنانکه خبر
 ایشان مقبول است قال الخلیف و من و اکثر فقهاء ترکیز زن یا مقبول است گویم چه بایست در خفا تقیید با آنکه زن
 شکمن باشد از اعتبار احوال هر یکی یا موی مثل آن زن باشد و دلیل علی نه اسوال السلام الجاری فی قصه الاکانه حال
 ام المؤمنین عایشه و حکم حاکم بشهادت او نیز ترکیه است قال ابو حنی و القاضی ابوبکر و غیره ما قال القاضی و هو اقوی من
 ترکیه اللفظ و صنفی هندنی حکایت اتفاق بر آن کرده و آمدی گفته این وقتی است که حاکم قایل قول فاسق غیر کاذب
 نباشد و در خلاصه گفته و نحوه فی ابن الصلاح شناخته می شود ضبط باینطور که روایتش را بر روایات ثقات معروفین
 ضبط و اتقان اعتبار کنند پس اگر موافقت اکثر و اغلب و مخالفت اقل و اندر باشد دریافت شود که وی ضابط
 ثبت است و بحیث وی احتیاج رود و مثبت تحریک بمعنی تحت و بین است کذا فی النهایه و اگر کثیر المخالفات است
 باز وقت ثقات پس احتمال ضبطش معلوم شود و احتیاج بحیث وی ننماید انتی حافظان کثیر گفته و یعرف ضبط را
 بموافقه الثقات لفظا و معنی و عکسه عکس انتی و این کلام اخصر و ابلغ است از کلام خلاصه و آنرا بخواند بانی
 که اگر موافقتش با آنها دائمی است ضابطا و مثبت بود پس بطریق اولی است و مقصود در خفا تنبیه است بر آنکه
 مخالفت تا در قانع و ضابطا بودن او نیست و دوام موافقت لازم نبود و این که در معرفت به واحد از عدالت و ضبط
 ذکر شده و معرفت دیگر نیز ماری است پس در تخصیص آن بیک چنانچه در خلاصه نیز ذکر کرده فلان نیست چه معرفت
 ضبط نیز به تخصیص عدل یا استفادته حاصل میشود و همچنین معرفت عدالت با اعتبار او با روایت ثقات و استیجاب
 میسر به و در طرق ترکیه یا آنست که روایت کند از کسی که از حالش عدم روایت او اگر از عدل معلوم باشد مثل خلیف

و تشبه و ملاک و این تعدیل است که اختاره ابوحنیفه و ابن القشیری و الغزالی و الآخرون و بعضی الهندی و غیرهم و در کمال
گفته بود قول الخذاق لیکن ظهور بین شرطست چه بسیاری از حفاظ روایت احادیث ضعیفا بغرض اعتبار و بیان
حال شان میکنند و این طریقست قبول اهل حدیث رجال رجال الصبیح و قبول ایشان کسی را که بخاری و مسلم یا احمد
از وی راوی است و لیکن جرح مقبول نشود مگر بفسد سبب زیرا که مردم در موجبات جرح و سبب بفسد و غلطی
و حصول جرح بیک امر می شود و باین رفته است شافعی قوی گفته و هو الاکثر من قول مالک و خطیب گفته و الزیلعی
الا یتم من حفاظ الحدیث و نقاده کالبخاری و مسلم و لکن بخاری در صحیح بکار برده مولی ابن عباس و سید بن ابی اویس
و عاصم بن علی و غیرهم و مسلم در صحیح بسوید بن سعید و جماعتی که طعن در آنها مشهور است احتجاج کرده اند حال آنکه ایشان
مستبوق اند بحدیث و این دلیل است بر آنکه نه سبب ایشان آنست که ان بحدیث لا یشیت الامس سبب قال بحفاظ ابن کثیر
فقد یعتقد الجرح شیئا مفسدا فیضعفه و لایکون كذلك فی نفس الامر و عند غیره فلهذا اشتهر ببيان سبب الجرح انتی
ابن الصلاح گفته و مذاهب التقادیر لرجال غامضة مختلفة و عند خطیب بابا فی بعض اخبار من استفسر فی جرحه ذکر الاشیاء
جارجا انتی اگر گویند که اعتماد مردم در جرح روایت و در حدیث ایشان بر کتب جرح و تعدیل است و درین کتب تعارض
به بیان سبب کثیر اتفاق افتاده بلکه اقتضای قول ایشان فلان ضعیف و فلان لیس بشیء و نحو آن او بحدیث
ضعیف او غیر ثابت کرده اند پس اشتهر ببيان سبب مفسدی است بسوئی تعلیل آن و این در اغلب کتب سبب جرح
پس جوابش آنست که اگر چه معتقد و را ثبات جرح و حکم بدان نه یعنی است لیکن در توقف قبول حدیث راوی قول
بر آن معتقدیم زیرا که اینجی در حق شان موقع رعیت قدیر است و هر که از وی این شک و شبیه در دست دارالشکست کنیم
بر وجهی که موجب ثقت بدلت وی شود پس حدیث او را قبول نمایم و توقف نکنیم مثل کسی که اصحاب صحیحین غیبی
بایشان احتجاج کرده اند حال آنکه جرح در آنها مقدم گشته است فافهم ذلک فانه مخلص حسن انتی حافظ ابن کثیر
نوشته اما کلام بولالا لایزال التبعین لهذا الشأن فینبغی ان یؤخذ مسلما من غیر ذکر اسباب و ذلک للعلم بمعرفتهم و اعلام
و مطلقا هم فی هذا الشأن و اتصافهم بالانصاف و الدیانة و الخیرة و النصح لاسیما اذا اطلقوا علی تضعیف الرجل او کونه
متروکا او کذا با و نحو ذلک فالمراد بالمراد لا یجوز فی مثل هذا وقفه فی موافقتهم و صدقهم و استمروا و هم و لکن یقولون انما
فی کثیر من کلام علی الاحادیث لایشبه اهل العلم بالحدیث و یرده و لا یجوز به مجرد ذلک و الله اعلم انتی و جماعتی بآن رفته
که جرح بغير ذکر سبب مقبول است و تعدیل جز بذكر سبب مقبول نیست زیرا که مطلق جرح مبطل ثقت است و طلق
تعدیل حاصل ثقت نیست بنا بر تسامح مردم بسوئی ظاهر شوکانی گفته حتی آنست که لابد است از ذکر سبب و
جرح و تعدیل بر دوزیر که جرح و تعدیل گاهی ظن چیزی کنند که جرح نیست و گاهی ظن چیزی نمایند که متعلق
باشبابت عدالت نیست لاسیما با وجود اختلاف مذاهب در اصول و فروع و بسیار است که جرح بهم جرح بود

مخرج بر غیر مذہب او و خلاف عقیده او باشد اگر چه حق بود و همچنین تعدیل مذهب و بودن او بر مذہب حق بر عقیده
وی باشد اگر چه در واقع مخالف حق بود و کما وقع ذلک کثیرا و نزد من آنست که کسب معمول به اینست که جویست که
بضعف خطای تساهل در روایت یا اقدام بر آنچه دال بر تساهلش بدین است بکند و تعدیل معمول به اینست
که جویست نماید تخری در روایت و حفظ مروی و عدم اقدام و بر آنچه دال بر تساهل حق می در دین باشد فاشند
علی بن ابی طالب تنفع به عند اضطراب امواج الخلاف انتهى و در سبب مال المطر نوشته مقبول است ترکیه از عارف با سبب
ترکیه نه از غیر عارف تا ترکیه بجز و ظاهرش ابتدا بغیر عارف است و اختیار کنند اگر چه این ترکیه از غیر کی و احصا در
بوده باشد علی الاصح بخلاف کسیکه قبولش نمیکند مگر از دو کس بالحق ترکیه شهادت فی الاصح و فرقی میان هر دو
آنست که ترکیه نازل بمنزله حکم است پس در آن عدد شرط نبوده و وقوع شهادت از شاہنزد حکم باشد فاقترفا
و اگر چنین گویند که میان ترکیه و شهادت تفصیل میکنیم باین طور که اگر مستند ترکیه در راوی از مردم کی اجتهاد او
یا نقل از غیر خود است پس بر اینیه متجه باشد زیرا که در اول اصلا عدد شرط نیست چه درین حدین نیز حکم است
و در ثانی خلاف جاری است پس عدد شرط نیست بوجه آنکه در اصل نقل هم عدد شرط نبوده است پس در
مصرف عنه نیز چنان باشد و الله اعلم لیکن می ناید که جرح و تعدیل جز از تعدیل مقتضی قطع پذیرفت نشود و جرح
جاری مفروض جرح با آنچه مقتضی رد حدیث محدث نباشد مقبول نیست چنانکه ترکیه آخذ بجز و ظاهر مقبول است
حافظ فیهی گفته و هم من اهل الاستقراء التام فی نقاد الرجال لم یجمع اثنان من علماء هذا الشأن قط علی توثیق
ضعف ولا تضعیف ثقیة انتهى و لهذا مذہب نسائی آن بود که حدیث مروی ترک کرده نشود تا آنکه هکلمان بر ترک وی
مجمع گردان الصلاح از احمد بن صالح مصری روایت کرده که انه قال لا یرک الرجل حتی یجمع الجميع علی ترک حدیثه
حافظ ابن کثیر گفته و قد اسطابن الصلاح فی ذلک الواقف علی عبارات القوم ففهم مقاصدهم با عرفت من عبارتہم
فی غالب الاحوال و یقرآن ترشد لی ذلک انتهى گویم سیوطی در زہد النبی علی المجتبی از باوردی آورده که ان النسائی
بخروج حدیث من لم یجمع علی ترک و اراد بذلک اجماعا خاصا و ذلک ان کل طبقة من نقاد الرجال لا یملون من تشدد
و متوسط فمن الاولی شعبة و الثوری شعبة اشد منه و من الثانیة یحیی القطان و ابن مہدی و یحیی اشد منه و من الثالثہ
یحیی بن عیین و احمد بن حنبل و یحیی اشد من احمد و من الرابعہ ابو حاتم و البخاری و ابو حاتم اشد من البخاری فقال النسائی
لا یرک الرجل عندی حتی یجمع الجميع علی ترکہ فاما اذا وثقه ابن مہدی و ضعف یحیی القطان مثلاً فانه لا یرک لما یروون
تشدد یحیی و من ہذا فی القصد قال الحافظ ابن حجر و اذا تقررت ذلک طهران الذی یبایر الی الذہن من ان مذہب
النسائی فی الرجال مذہب متبع لیس کذلک فلم یمن جل اخرج لہ ابوداؤد و الترمذی و تجنب النسائی اخر ان
حدیثہ بل تجنب اخر ان حدیث جماعہ من رجال الصحیحین و قال ابواحسن العافری ما اخرجه النسائی اقرب الی الصحۃ

ماخره غیره و قال ابن شسید کتاب النساء ابی ابرهیم الکاتب المصنف فی السنن و حسنهما ترصیفا و کان کتابہما من
طریق البخاری و مسلم مع حفظ کثیر من بیان العلل و فی الجملة کتابہما اقل الکتاب بعد صحیحین حدیثا ضعیفا و جلا جرحا
و یقار به کتاب ابی داؤد و کتاب الترمذی و یقار به من لطف الآخر کتاب ابن ماجه فانه تفرد فیه باخراج احادیث
عن رجال متهمین بالکذب مرفعه الاحادیث و بعض تلك الاحادیث لا تعرف الا من ستم وقد حکم ابو زرعة علی احادیث کثیره منه بكونها
باطلة او ساقطة او منكرة و ذلک مخفی فی کتاب العلل لابی یحییٰ اتم انتهی حاصله و باجملة مشکم درین فن اضر و رست
که از تساهل در جرح و تعدیل بر برهمنه فرماید زیرا که اگر تعدیل بغیر تثبیت خواهد کرد مثل مثبت حکم غیم ثابت خواهد بود و
بر روی خوف یا غیبتی است که در زمره کسانی بر آید که روایت حدیثی کنند و گمان دارند که آن حدیث کذب است و اگر
جرح بغیر تحریر کند اقدام برین در مسلم بری از جرح کرده باشد و ستم او میسم شود نموده که عارش بران بیچاره ابد
باقی مانده و آفت درین امر گاهی از بهوی و غرض فاسد و آید و کلام متقدمین غالباً سالم ازین بلاست و گاهی
از مخالفت در عقاید و آید و این بسیار است قدیاً و حدیثاً و اطلاق جرح یا نجات کما یبغی نیست انتهی و اگر جرح
مطلق وارد شود مثل قول جرح لیس بثقة او لیس بشئ او بهو ضعیف پس اولی درین جنین توقف است تا آنکه
مطلع بران بحث کند و در حقیقت جالبش در مضنفات مطوله درین شان مثل تهذیب الکمال للزمزى و تاریخ الاسلام
و تاریخ النبلاء للزین العابدی و امثال آن و اگر در یک کس جرح و تعدیل هر دو مجتمع شده و متعارض گردیده پس
در بنیورت جرح مقدم است اگر چه معدل متعدد باشند علی الاصح زیرا که معدل مخبر از ظاهر حال است و جرح مخبر
از باطن خفی بر معدل غرض کنه نزد تعارض جرح مقدم باشد کما فی قصب السکر و شرحه سیال المنظر و تفصیل این مسئله
در آخر فصل دوم خواهد آمد فانظره حافظ ابن حجر گفته جماعتی همچنین اطلاق کرده لیکن مجلس و قتی است که صادر
شود جرح مبین از عارف با سباب جرح چه اگر جرح مذکور غیر مفسر و مبین است در کسی که عدالتش ثابت گشته قاصح
نیاشد و اگر صدورش از غیر عارف با سباب جرح است نیز معتبر نبود انتهی و محمد بن ابراهیم وزیر در غیر مختصر خود
گفته اعلم ان هذه العبارات فی التجرع غیر مبنیة السبب فتكون غیر مفیدة للجرع کما هو موجبة للریتة والوقف
فی غیر المشامیه بالعدالة والامانة فلا تؤثر فیهم ولا تقر بقولهم الجرح مقدم علی التعدیل فذاک الجرح المبین السبب
قال فان قلت فانی هذه الالفاظ جرح مبین السبب قلت لیس فیها صریح فی ذلک و لکن اقر بها الی ذلک لفظه
و ضلح یضع الحدیث فانها مستعملة فیم عرف بتعمد الکذب و لیها فی الدلالة علی التعمد بالوضع لفظه ما کذب فقد خلت
عنهم فیها احتمالاً فالاحتمال حصل مع طمانینته بان من قبلت فیه فانه تعدد الکذب لان کثیره انهم یقولون ذلک فی حق صحتان
کثر خطاؤهم انتهی و محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن حجر گفته اند که اگر مخبر جرح خالی از تعدیل باشد جرح در حق او
مقبول شود بالاجمال بغیر بیان سبب و قتی که صدور این جرح از عارف باشد علی التمام تر که چون در روی

تعدیل نبود و در حقیقت محمول باشد و اعمال قول مجروح اولی از ابطال دست بمیل ابن جراح در امثال این جنسی بسوی
توقف است انتہی حافظ ابن کثیر گفته و الصحیح ان الحجج مقدم مطلقا اذ کان مفسرا و کیفی قول الواحد فی التعلیل
والتجرح علی الصحیح انتہی گوئیم در تعدیل ضروریست که تعیین معدل کند و نامش بر دس اگر ابهام نماید و گوید صحیح
ثقة او عدل و قصدی تعدیل است کافی نباشد زیرا که ممکن که نزد انیکس ثقة است و نزد غیرش در وی جمع
باشد که بران مطلع شده است بل اضراب وی از تسمیه مرید و لماست و ذهب جماعة الی عدم قبوله منهم ابو البرک
القفال الشاشی و الخطیب البغدادی و النصیری و القاضي ابو الطیب الطبری و الشیخ ابو اسحق الشیرازی و ابن الصبیغ
و الماوردی و الرویانی و ابو حنیفه حج گفته بمقبول سنت و الاول ارجح و اگر مقصودش باین کلمه خبر و اخبار بغیر
تعدیل است و نامش برده تا هم روایتش از وی تعدیل گردانیده نشود چه جائز است که از غیر عدل روایت کرده باشد
آری اگر عالمی عارفی چنین گوید یک من روایت عنه موثقه بعده روایت کند از کسیکه نامش نبرده پس بر من بصورت
البتة مزکی او باشد و من هذا قول النسائی فی مواضع كثيرة حدیثی الثقة و کذا کان یقول مالک و لیکن ما راعل برین
ترکیه او نمیرسد زیرا که جائز است که نزد ذکر او اختلاف عدالت شناخته باشیم حافظ ابن کثیر گفته و اما روایة الثقة
عن شیخ فہم یقتضی تعدیلہ ذلک الشیخ ام لا فیہ ثلثة اقوال ثالثہا ان کان لایروی الا عن ثقة فتوثیقہ و الا فلا و الصحیح
لا یكون توثیقا حتی ولو کان من غیر علی عدالہ شیوخہ و لو قال حدیثی الثقة لا یكون ذلک توثیقا علی الصحیح لانه قد یكون
ثقة عنده لا عند غیره و ہذا واضح و لدی الحدیثی طبعی گفته عمل عالم یا قوی او بر وفق حدیث حکم بصحت آن حدیث است
و نہ مخالفت او با حدیث حجج در روای است انتہی و بہ قال الخطیب و ابن الصلاح و غیرہا حافظ ابن کثیر گفته و لیکن
درین سخن نظر است وقتی کہ دران باب غیر آن حدیث نباشد یا تعرض کرد با احتجاج بدان در فتاوی یا حکم نمود بدان
یا استبشہا و کرد نزد عمل مقتضای او این حاجب گفته و حکم احکام المستطر العالہ تعدیل بالاتفاق و اما اعراض العلم
عن الحدیث المتعین بعد العلم بطلیس قاضی الحارثی باتفاق لانه قال یعدیل عنه لعراض ارجع عنہ مع اعتقادہ وجہ
انتہی و در خلاصہ نوشته قال القاضی العالم المنذی من شأنہ استطر العالہ فی الروایة اذ اعل بخبر رجل لا شہادہ
ولا متابع کیون تعدیلہ لانه لم یمن علمین باب الاحتیاط و ذلک ان یعمل بالحدیث الضعیف مخالفاً ان کیون صحیحاً
فی نفس الامر بحسب العمل بہ انتہی و فیہ تامل **فصل دوم** در بیان الفاظ مستعملہ حجج و تعدیل میان اہل این شان
و قد تہما ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حازم الرازی فی کتابہ البحر و التعلیل فاجابہ و حسن قال ابن الصلاح اما الفاظ
تعدیل پس بر چند مرتبہ است اول بجنیۃ الفعل تفضیل است مثل اوثق الناس یا ثابت یا الولیہ المنذی فی التثبت مع
انچہ ہو کہ شود و حقیقی از صفات دالہ بر تعدیل یا بد و صفت مثل ثقة ثقة یا ثقة ثبت یا ثقة حافظ یا عدل ضابط
و دخان رسوم انکہ گویند موثقة او متقن او ثبت او حجة یا و حق عدل گویند حافظ او ضابط و بحديث این قسم حال

احتجاج میرود قال الخطیب البغدادی رفع العبارات عن احوال الرواة ان يقال حجة او ثقة او وثقنا ان يقال
 کذاب انتهى چهارم آنکه صدوق او محله الصدق او لا باس به او مامون او خیار ابن معین گفته اذ قلت لیسین باب
 فهو ثقة واین ابی حاتم گفته اذ قبل صدوق او محله الصدق او لا باس به فهو من کتیب حدیثه وینظر فیہ انتهى
 حدیث این قسم رجال نوشته می شود و در آن نظر کرده می آید زیرا که این عبارات مشعر بضبط نیست پس درست
 که برای معرفت ضبط در آن نظر کنند و بیان اعتبار بیشتر درین کتاب گذشته و عین ابن همدی قال حدنا ابوخلدة
 فقیل له کان ثقة قال کان صدوقا وکان مامونا وکان خیر الثقة شعبه و سفیان و ابن معین گفته اذ قلت لا باس به
 فهو ثقة پنجم آنکه گویند روا عنه او پیشوای حدیث این قسم رجال نیز در خور کتابت و نظر است قیل و قریب منه
 روی عنه الناس ششم صحاح الحدیث و حدیث این قسم کس در خور کتابت است برای اعتبار مثل اوست هو وسط
 اوصالح او مقارب و جید الحدیث احسن الحدیث او صلیح او صدوق ان شاء الله تعالی او ارجو انه لا باس به و حدیث
 این قسم اشخاص لائق نوشتن و نظر کردن است و اهل طبقة چهارم و پنجم درین اهل طبقة خامسه سادسند در مراتب
 جرح ابن همدی در حق مردی ضعیف الحدیث لفظ هو رجل صدوق شنید گفتم رجل صحاح الحدیث حافظ ابن کثیر
 گفته و بین ذلک امور کثیرة لیعضض بها و قد کلم الشیخ ابو عمرو علی مراتب منها و ثم اصطلاحات الاشخاص من بی التوقف
 علیها من ذلک ان البخاری اذا قال فی الرجل سکتوا عنه او فیہ نظر فانه یكون فی ادنی المنازل و ارواها عنه
 و لکنه لطیف العبارة فی التخیج فیعلم ذلک انتهى و اما الفاظ جرح پس آن نیز بر مراتب است قال حافظ ابن حجر جرح
 و آن پنج مرتبه است علی ما قال الذہبی و ابن ابی حاتم آنرا چهار مرتبه گردانیده و حافظ آنرا شش مرتبه ساخته آسوده
 آن و صف پیچیدگی است که دال بر بطلان باشد و اصرح آن تعبیر با فعل است مثل کذب الناس و کذاک قولهم
 الیه المستثنی فی الوضع و هو رکن الکذب او نحو ذلک و این مرتبه اول است مرتبه دوم و حال یا وضع است مثل
 اوست کذاب و همچنین آنچه مفید معنی باشد بصریح و احتجاج با حدیث این کسان جائز نیست سوم که سهل و
 او و ن مراتب جرح باشد لکن الحدیث است حدیث او نبولیند و در آن بکنند بغرض اعتبار در آن قطنی گفته اذ
 قلت لیس فلا یكون ساقطا و لکن محروجا بشئ لا یسقط العاد القیل و مثال مقارب الحدیث او مضطرب الحدیث
 او لا یصح با و مجهول چهارم لیس بقوی و این بمنزله سوم است در کتابت حدیث وی لیکن در قوت کمتر از اوست
 قیل و مثله لیسین بک اولیس بک القوی پنجم ضعیف الحدیث و این دون چهارم است قابل طرح نیست بلکه لائق
 اعتبار است پنجم متروک الحدیث او ذاهب الحدیث او کذاب و این قسم ساقط باشد و حدیث او نوشته نشود
 و کذا فی الخلاصة و غیره با و تجارت حافظان حجر در مقام آنست که میان اسود جرح و سهل او مراتب لایتنی است پس
 قول ایشان متروک او ساقط او فاحش الغلط او منکر الحدیث اشد است از قول ایشان ضعیف او لیس القوی

او فیه مقال انتہی و سید محمد بن ابراہیم گفته مراتب جرح گویست یکی وصف با فعل مثل کذب الناس الشیخ
 فی الکذب و هو کذب و نحو آن باز و جال و ضاع مرتبه دوم متهم بالوضع او ساقط بالکتاب است یا بحیثیت تکرار
 تکراره لا یتبرر بلین بالثبوت لیس مانون لا ینفی ان یروی عنه و کذا کس من قال البخاری فیه نظر او سکتوا عنه سوم فلان
 یرو حدیثه ضعیف جدا و او بهر مرتبه سطح الحدیث ارم به لیس شے لایساوی شیدا و نحوه و همه اهل این مراتب ثلاثه
 متعجب هم و معتبر نیستند و بایشان استشهاد نتوان کرد و حدیث ایشان صحیح نباشد اگر چه بسیار کس باشند و ادبیکه متواتر
 نگردد بخلاف من بعد هم چهارم ضعیف بمنکر الحدیث مضطرب و او ضعیف و بایشان هم احتیاج نباید کرد این است
 عرف محمد بن الا بن معین که وی گفته اذا قال ضعیف فلیس بثقة پس بحیث سکیه در حق او این لفظ گفته شده
 اعتبار نیست پنجم فلان فیه مقال و لیس نراک فیه ضعف الایعرف او تکرر و لیس نراک القوی اولین الملتین و لیس
 اولین بالقوی اولیة او بالمرضی او الی الضعف مانو او فیه خلاف او طبعوا فیه او مطعون فیه او سنی الحفظ اولین او
 تکلموا فیه او نحو ذلک و اهل مرتبه رابعه و خامسه چون مجتمع شوند حدیث ایشان حسن یا صحیح باشد اجتماع او نزد
 اهل اصول عمل بحیث احدی واجب است و ادبیکه خطایش اکثر از صواب معلوم نگردد یا مثل آن انتہی کلام و هو
 مفید و نحوه فی بقیة الغریب السید مرتضی الزمیدی مع اختصار فی العبارة ابن الصلاح گفته و قد ذکرنا فی الاصل
 فی غالب اهل زماننا و لم یبق الا مراعاة اتصال السلسلة فی الاسناد و ینبغی ان لا یکون الشیخ مشهورا بقسوق و نحوه
 و ان یکون ذلک ما خود را عن ضبط سماعه من شایخ من اهل النجدة لهذا الشأن انتہی گویم و درین زمانه امرعات
 اتصال سلسله سند هم از پا افتاده و وجود شیخ غیر مشهور بقسوق حکم کمیا و غنای پیدا کرد و الا من عصبه لشد حقه و هر که
 معروف بتسائل در سماع یا سماع حدیث است روایتش مقبول نیست مثل سکیه در حالت سماع بخواب می رود
 یا از آن شتغل میگردد یا تحدیث میکند اما نه از اصل صحیح یا معروف است بقبول تلقین و حدیث بفریب کتاب
 و حفظ یا معروف است بکثرت بهو در روایات نزد عدم تحدیث از اصل صحیح یا در حدیثش شواذ و مناکیه بسیار
 ابن مبارک و احمد و حمیدی و غیره گفته اند هر که در حدیث غلط کرد و این غلط را بیان کردند و وی از آن غلط
 رجوع نکرد و اصرار بر غلط نمود در روایت او ساقط شد این الصلاح گفته هذا الذی قالوه لعله اذا ظهر منه ذلک علی
 وجه العناد فان لم یکن عناد و ابان یکون علی وجه التقیف فی البحث ففیه نظر امتی و لا باس بادی فی لغاس لا ینحیل
 فثم الکلام و کان بعضهم اذا کتب طبقه السماع کتب و فلان و یوسف و فلان و هو یتب حافض این کثیر گفته و
 من باهنا ینبغی التحرز من الکذب کما اکمن فلا یثبت الا من اصل معتد و ان یجتنب الشواذ و المنکرات فقد قال القاضی
 ابو یوسف من تتبع غرائب الحدیث کذب و فی الاثر کفی بالمرکذ بان حدیث کل سماع انتہی و هر که غلط شد بنابر
 خوف یا ذهاب بصیرة یا جزآن پس روایتش مقبول است قبل اختلاط و بعد اختلاط و در هر یک شک است

مثل خطاب بن سائب پس احتجاج بوی وقتی است که اکابر از وی را وی آن حدیث باشد مثل ثوری و شعبه و طحان
 گفته مگر در حدیث که شعبه آنها را و آخر از زاذان شنیده و زاذان از عطاء شنیده و عطاء مشکوک فیهم علیه السلام
 بنحیة عبد الله بن عتبة بن عبد الله بن مسعود است که در زمان مدی بود و در بیت الرائی شیخ مالک است در حسن عمر و
 سفیان بن عیینة است قبل موت خود بدو سال و اما روایت از مجهول الحال پس آن سه قسم است یکی مجهول الحال
 ظاهر و باطل و این غیر مقبول است نزد جمهور و ابو حنیفه گفته مقبول است اکثر اهل اسلامته من التمسیق ظاهر
 و جماعتی گفته اگر در روای یار و ات روایت از وی از غیر عدل نمیکند مقبول است و الا فلا و الراجح الاول
 کما نفع علیه ایته و الشان دوم مجهول الحال باطل و ظاهر این مستورست و مختار قبول اوست و چه سطح سلیم
 الرازی و علیه الصل فی اکثر کتب الحدیث المشهورة فیهین تقادم عهدیم و تعدت مغزیم زیرا که امر اخباری بنی حسن
 ظن بر او ای مسلم است و نشر احادیث مطلوب هر یکی است و معرفت باطن متعذر است بخلاف شهادت که آن
 نزد حکام می باشد و بر آنها این معنی دشوار نیست پس در آن اعتبار عدالت در ظاهر و باطن هر دوست نووی گفته
 المستور موعول الظاهر خفی الباطن و حافظ گفته و قد قبل روایة جماعة و ردوا باجماع و لتحقيق ان روایة المستور
 و نحوه عافیة الاحتمال لا یطوق القول بحدوثها و لا یقبول لما بل یقال هی موقوفة الی استبانة حاله کما جزم به امام الحرمین
 و نحوه قول ابن الصلاح فیهین جرح بخرج غیر مفسر انتهى گویم ظاهر کلامش خلاف است در کسی که دو کس از وی
 را و قی اند و ابو حنیفه درباره مستور الحال گفته مقبول است مادام که جرح او معلوم نیست و شافعی گفته مقبول است
 تا آنکه عدالتش معلوم نشود و حکماء الکلیا عن اکثرین و اصفهانی ذکر کرده که متاخرین خفیه قول بقبول را مقصود
 اسلام کرده اند بنا بر غلبه عدالت بر مردم در آن زمان و اما مستور زان به پس خود مقبول نیست بنا بر کثرت
 و ساد و قلیت باشد و جوینی قائل بوقف شده تا ظهور حال و حافظ ابن کثیر گفته نقد قال یقبول ای المستور یعنی
 الشافعیین و رجع ذاک ساجم بن ابوب الفقیه و واقعه ابن الصلاح و قد حررت البحث فی ذاک فی المقدمات و اعلم
 انتهى سوم مجهول العین قال حافظ ابن حجر فان بی الراوی و انفرد را و احدا الروایة عنه فهو مجهول العین کالبهم
 الی ان یوثق غیر من انفرد عنه علی الاصح و کذا من یفرد عنه اذ کان متابلا لک انتهی و سید محمد بن برائیم گفته
 فان سمی مجهول و انفرد واحد عنه فمجهول العین جرح عند الاصولیین انما اذا وثقه ثقة الراوی او غیره و قبل خلافا
 لاکثر الحدیثین و القول قول الاصولیین و وجه قول الحدیثین انه یتنزل منزلة التوثیق للبهم و ان کان اسم الرجل
 و عینهم ثبت الا من جهة جن وثقه فکانه قال حدیثی الثقة و کانه لو اشتهر لاکن القبح فیه کالبهم و الجواب بالضرورة
 الجاهل الی التقليد جائز بنا الاجتهاد علیه کالتقليد فی توثیق المعین و جرحه انتهی گویم کلام وی سر و توثیق و جرح
 مختلف است اینجا نامش تقلید نهاده و در جای از تنقیح الانظار و در مثل این مقام گفته انه تقلید و در جای دیگر

گفته اند من باب قبول اخبار الآحاد وانه من قسم الاجتهاد انتهى و تحقیق این سید محمد بن اسماعیل در توضیح الاتحاف
شرح منقح النظائر بر وجه بسط نموده و در خلاصه در بیان مجهول العین گفته و آن هر آن کسی است که علما و راویان فتنه
و شائبه نمی شود حدیث او مگر از جهت راوی واحد قال الخطیب بن الصلاح گفته قابل روایت مجهول العین روایت
مجهول العین قبول نمیکند و ابن عبد البر گفته من لم یرو عنه الا واحد فهو مجهول عندهم الا ان یکون شهورا بغير محل لما لک
بن دینار فی الزهد و عمر بن معد کرب فی النجدة و خطیب گفته و اقل خبری که رفع بهالت میکند آنست که دو کس
از وی روایت کنند از مشهورین بالعلم و ابن صلاح روایت خطیب کرده و گفته بخاری در صحیح خود از مردی اسمی
تخریج نموده است حال آنکه غیر قیس بن ابی جازم از وی راوی نیست و سلم از ربعه بن کعب سلمی اخراج کرده و جز ابو سلمه
از وی راوی نیست و ابن بصیر است از بخاری و سلم بسوی خروج او ازین جهالت بروایت واحد و خلاف بین
امر بجهالات در انقباض تعدیل و احسن و توفی در جوابش گفته صواب قول خطیب است زیرا که وی این سخن
باجتهاد و خلیش گفته است بلکه از اهل حدیث نقلش کرده و رد ابن الصلاح بروی عجب است چه خطیب و مجهول
شمار کرده که علما او را شناخته باشند و این هر دو نزد اهل علم مشهور اند چه مرداس از اهل بقیة الرضیاء است
و ربعه از اهل صفه و صحابه بگفتن عدول اند و جهالت با عیان ایشان اگر ثابت شود مضمر نیست در خلاصه گفته
این جواب در حق صحابه مسلم است و معلوم نیست که دفع قول او که خلاف درین امر بجهالات در انقباض تعدیل است
چه قسم می تواند شد حال آنکه متقر شده که عدد و قبول خبر شرط نیست و نه در جمیع راوی و تعدیل او بر نه هر صحیح
پس همچنین در رفع جهالت هم مشروط نبود و تسلیم کردیم که خلاف در هر دو سئوال یکسان است لیکن لازم نیست که
راجع و هر دو یکسان باشد پس اعتراض ابن صلاح بر خطیب منفع شده و شواکافی گفته مجهول العین آنکس است
که مشتهر نشده و از وی غیر یک راوی روایت نکرده و مذاهب مجهول اهل علم عدم قبول روایت اوست و محققان
نیست بدان مگر کسیکه شرط نکرده و در راوی مگر مجرد اسلام بعده ذکر اختلاف علما اصول فقه و غیره درین باب
کرده و گفته و حق آنست که روایت مجهول العین مجهول الحال مقبول نیست زیرا که حصول ظن بروی نمی باشد
مگر بناؤقت که راوی عدل باشد و دلالت نمیکند از کتابت سند بر منع از عمل بظن گفتو بجهالت ان الظن
لا یغنی عن الحق شنبینا و قوله ولا تقف ما لیس لك به علم پس اجماع بر قبول روایت عدل قائم است و این
همچو مخصوص است برای آن عموم پس هر که عدل نیست باقی ماند داخل زیر عموما و نیز روایتش با این احتمال
مقبول نباشد زیرا که عدم شق شرط است در جواز روایت از وی پس لابد باشد از علم مانع و اما استدلال
قابل قبول و مقبول صلح نموده حکم با الظاهر پس فایده و مزنی و غیره با از حفا خات بیت گفته اند که اخیر حدیث را ضعیف
بلکه از کلام بعض سلف است و اگر گیریم که اصلی داشته است تا هم صلح استدلال بر محل نزاع نیست زیرا که صد

مجموع غیر ظاهر است بلکه صدق و کذب و مستوی اند و از اینجا ساخته اند که پیشتر از ایشان برای حدیث
 در کتب غیر صحیح پیش قول صلوات الله تعالی اجزای اسمع و قوله صلوات الله تعالی یوم بدر لما اعتذر بانه اکره علی الخروج
 فقال کان ظاهراً علینا و یوم یوم صحیح بخاری یا ما نواخذکم ما نواخذکم من اعلاکم هیچ مفید در علم نیست انتی
 کلامه ح حافظ ابن کثیر گفته فاما البیهق الذی لم یسم او سبی و لم یعرف عینه فاما لا یقبل روایتی احد فیما
 علمناه و گفته اذا کان فی عصر التابعین و القرون المشهوره یوم بالخیر فانه یتناسس بروایت و یتضاه باهانه
 موطن و قد وقع فی سند الامام احمد و غیره کثیر من هذا القبیل و الله اعلم انتی **قف** حافظ گفته سبب جهالت
 راوی دو چیز است یکی آنکه گاهی نبوت راوی از هم یا کثرت یا لقب یا صفت یا حرفه یا نسب بسیار می باشد
 و دیگری از آن شهر میگردد پس اگر او بغیر آنچه بدان شهرت برای غرضی از اغراض کند و گمان رود که این
 که اسم شخص دیگر است و از اینجا جهالت بحال او بهم رسد انتی نووی گفته ترین فن خیل عولیس و صعب است و حاجت
 بسوی آن ماست بنا بر معرفت تدلیس انتی و درین باب کتاب الموضح لا و ما جمیع و التفروق تالیف شده
 و خطیب در آن اجاده و افاده فرموده و سبقه الیه عبدالغنی بن سعید المصری و هو الازدی ثم الصوری و سبی
 کتابه فی الصراح الاشکال و من امثالته محمد بن السائب بن بشر الکلبی نسب بعضهم الی جده فقال محمد بن بشر و ستاه
 بعضهم حماد بن السائب و کتا بعضهم ابانصر و بعضهم اباسعید و بعضهم اباشام نووی گفته و مثل اوست لم راوی
 از ابهریزه و ابی سعید و عالیه چه وی سالم ابو عبد الله مدنی است و سالم مولی مالک بن اوس و سالم مولی شاداد
 بن العاد و سالم مولی نصر و سالم مولی الهروی و سالم ابو عبد الله و وثیق و سالم مولی دوس و سالم مولی شاداد و این
 احوال است از دو سبب جهالت و سبب و هم آنکه راوی مقل الروایت باشد و آخذین از وی بسیار باشند
 و درین باب کتاب وجدان تالیف یافته اعنی من لم یرو عنه الا و احداً اگر چه نامش برده باشد و منجماً جامعین این
 کتاب سلم حسن بن سفيان و غیره مانند وجدان از صحابه جماعتی است مثل عامر بن شهر و عروه بن مفرس و محمد
 بن صفوان و محمد بن یحیی که خبری از ایشان راوی نیست و مثل قدامه بن عبد الله که غیر این بن ناکل کسی از وی
 روایت نکرده و مثل مسیب بن حزن قرشی که جز پیش سعید بن مسیب از وی دیگر نیست و غیر ذلک کثیر
 و نیز در تابعین جماعتی ازین قسم است منجماً آن کی زهری است که از بست و چند تابعین در روایت متفرد است
 و غیر او دیگری از آنها راوی نیست و همچنین مالک منفرد است از ده شیخ مدینه و بعضی انکار حصول این شی
 در صحیحین کرده اند و این هر دو دست بوجود این قسم احادیث درین هر دو کتاب نیست آنها را راوی مگر
 یک کس مثل حدیث قیس بن ابی حازم از مرداس سلی بن یزید سبب المضاحن الاول فالاول که نیست و بار او
 غیر قیس از حربه البخاری و همچنین مسلم حدیث لافع بن عمر غفاری را از اخرج کرده و جز عبد الله بن مسعود که انتی

راوی نیست و همچنین بخاری و مسلم هر دو حدیث سیب بن حزن را درباره وفات ابی طالب اخرج کرده اند
و نیست راوی برای او مگر پسرش سعید که سابقه و این تمام شرح امر ثانی از دو امر جهالت است خطیب بخاری
و غیره گفته اند که مرتفع می شود و جهالت بمعرفت علماء مراد و یا بر روایت دو عدل از وی لفظ صحیح نیست
که حکم العداله بر روایت عامنه و بر همین منوط این جهان غیره منشی کرده اند

قالوا و اما من لم یرو عنه سوی واحد مثل عمر و ذی عتر و جبار الطائی و سعید بن حذان تقریباً روایت عنهم
ابو اسحق السبیعی و جری بن کلیب تقریباً و قد قال الخطیب و المنزلی بن مزین تقریباً و عندهما روایت عن النور
قال ابن الصلاح و قد روی البخاری لم یروا من الاسلمی و لم یرو عنه سوی قیس بن ابی حازم و مسلم لم یرو عنه بن کثیر لم یرو
عنه سوی ابی سلمة بن عبد الرحمن قال و قد اکتفی بهما الی ارتفاع الجاهل بروایة واحدة و ذاک تجکھا بخلاف فی
الاکتفاء بواحد فی التعديل حافظ ابن کثیر گفته قلت هذا توجیه یکن البخاری و مسلم انما اکتفیا فی ذلک بروایة
الواحدة فقط لان هذین صحابیان و جهالة الصحابی لا تقر بخلاف غیره و الله اعلم انتهى القول و هذا الايراد علی التوجه
المذكور صحیح اینها و الله تعالی **قف** در خلاصه گفته هر که عین و عدالت او معاهم است روایتش مقبول است
هر چند اسم و نسبش مجهول باشد انتهى گوئیم مثل قول ایشان خبری فلان او شیخ او رجل و بعضیها و ابن فلان
و بر معرفت اسم بهمست لال میکنند بورد و او از طریق دیگر و تسمیه ای حدیث بدان اعتقاد تمام و از ان تفقیس
تمام کرده اند و این سلبیهات است حافظ ابن حجر گفته حدیث بهم مقبول نیست تا آنکه نام او بر ذریه شرط
قبول روایت عدالت راوی است و هر که نامش بهم کرده و عین او شناخته نمی شود تا بعدالت چه رسد و همچنین
غیر مقبول است اگر چه ابهام بلفظ تعدیل کند مثل آنکه راوی بگوید خبری الثقة زیرا که گاهی این بهم نزدش
ثقة و نزد غیرش مجروح می باشد و بذرا علی الاصح فی المسئلة و قد تقدم بیانها انتهى و همین نکته حدیث مرسل را
نمی پذیرد اگر چه ارسال کننده آن عدل جازم بدان باشد بنا بر این احتمال بعینه و بعضی گفته اند که مقبول است
تسکاً بالنظر زیرا که جرح برخلاف اصل است و بعضی گفته اند که اگر قائل عالم است در حق موافق مذہب او
جاری باشد انتهى و در قصب السکر نوشته که بهم غیر مقبول است هر چند ابهام کننده آنرا بلفظ تعدیل آورده باشد
و بذرا علی الاصح انتهى و فیہ ما سمعت من الخلاف و شیخ محمد ابن وزیر بعد قول حافظ ابن حجر علی الاصح زیاده کرده
لما مضی فی المرسل من المنع من دخول التقليد فی الاخبار فی مواضع الاجتهاد و هذا منها و لهذا و بعضیها
الصحيح المجزومة لان ذلک یؤوی الی تقليد المجتهد للمجتهد فی الاجتهاد انتهى بوجه گفته که اگر محدثین ايجاب طلب
ظن اقوی درین مقام میکنند پس بر همین نحو و دلیل ثابت گشته و علی علیه السلام حدیث متهم را بعد اختلاف
قبول کرده و حق آنست که مراقب ظن غیر مختصرا ندیش مقدار ظن اقوی تحقیق نشود و درین حدین رجوع

مسیوی مطلق من واجب گرد یعنی نزد تعارض و عمل بخبر و حجتان بکنند و اگر اهل حدیث قیاس شهادت
 کرده اند پس مردود است بوجوه و فارق انتهی یعنی میان شهادت و روایت پس قیاس یکی بزرگتر صحیح
 باشد گویم سیوطی ذکر کرده که تفریق میان روایت و شهادت از امور مهمه است و متاخرین دران چون
 نموده اند و غایت آنچه بدان تفریق کرده اند اختلاف در بعض احکام است مثل اشتراط عدد و غیره و این در حقیقت
 موجب تخلف نیست عوائق گفته ائمت مدّه اطلب الفرق بینما حتی ظفرت به فی کلام لازمی فقال الروایة هی
 الاخبار عن امر لا ترفع فیہ الی الاحکام و خلا و الشهادة قال و اما الاحکام التي یفترقان فیها کلتیة لم یرین تعرض کجمعها
 و انا ذکر منها تیسر انتهی بعد هشت چیز ذکر کرده و گفته اول عدد است که در روایت شرط نیست بخلاف
 شهادت و این عبد السلام درنا سبتش چنین یاد کرده از آنجمله یکی مهابت مسلمین است از کذب بر رسول خدا صلعم
 بخلاف شهادت زور و موم انفراد راوی و احد است بحدیث پس اگر مقبول نشود این مصلحت بابل اسلام
 فوت گردد بخلاف فوت حق و احد بر شخص و احد سوم آنکه بسیاری از مسلمانان عدوان می باشند آن
 حامل ایشان است بر شهادت زور بخلاف روایت از وی صلعم چهارم آنکه در روایت مطلقا ذکر شرط
 نیست بخلاف شهادت در بعض مواضع پنجم آنکه در وی حریت شرط نیست بخلاف شهادت مطلقا ششم آنکه
 شهادت تأنب از کذب مقبول است نه روایت او و هفتم آنکه هر که در حدیث واحد دروغ گفت جمیع حدیثش
 او مردود باشد بخلاف کسیکه شهادت او بی بزر و بیکبار ظاهر گشته پس شهادت سابق او باین کذب مقضی گردد
 هشتم آنکه شهادت کسیکه بقیع نفس خود یا دفع ضرر از جان خویش بدان خواسته مقبول نیست بآنکه و تین مقبول
 بعد از فرقه ای دیگر میان هر دو ثابت و جدو کرده که حاجت ایرادش درین محل نیست و خلاصه و غیره
 گفته روایت تأنب از کذب و غیره از اسباب منق و حدیث مردوم مقبول است خلافا لابی بکر الصیری که روایت
 تأنب از کذب در حدیث رسول خدا صلعم که مقبول نیست ابد اگر چه تو به اش نیکو باشد که اقاله احمد بن حنبل
 و احمدی شیخ البخاری و الصیری فی الفقہ الشافعی و صیری فی اطلاق حکم درین باب کرده و گفته من یقطعنا خیر
 من الی النقل بکذب و جدناه علیه لم یعد لقبوله بتوبة یظهر ما و من یضعنا نقله لم یجعله قویا بعد ذلک و ذلک بما
 افرقت علیه الشهادة و الروایة و ابو اللفظ سمعانی گفته من کذب فی خبر واحد و جب سقاطا تقم من حدیثه
 انتهی حافظ ابن کثیر گفته من العلم من کفر بتحدیث کذب فی الحدیث النبوی و منهم من یقیم قتل و قد حثرت ذلک
 فی المقدمات انتهی و اتی شان رفیع حدیث خوابان همین معنی است که اگر یکی دران یک بار کذب گوید یا بخیر او
 دران باب مقبول نشود و کیفیت که اگر این همه تحری و احتیاط در دین نبی بود و سلامت از شرعیت حقه بخواهد
 و نجاش از دست برد اعداد ملت صا و قه سخت دشوار و مستعذر می شود و امن از دین و ملت متفق میگردد

و این همه عزیت بحمد تعالی مخصوص بنمره اهل حدیث است فردی از افراد است واحدی از واحیات
 و در انبیا زایشان نیست و کیفیت که این گروه باشند و تعدیل رسول خدا صلعم محل است و در حدیث شریف
 وصف ایشان بنفی تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل جالین و اورد شده و از بیابان صراطه النفس ثابت
 شده که هر چه را و هر که را اهل حدیث حرج کنند آن مجروح غیر مقبول بلکه مردود است و هر چه را و هر که را ایشان
 تعدیل فرمایند همان محتج به مرضی و مقبول است و لهذا محدوا زین تقریر فرق در میان مراتب نقه اهل راجی اجتهاد
 و مراتب احادیث رسول و نقه وی معلوم گردید که میان این هر دو در صحت و ثبوت و روایت و درایت بعد
 مابین المشرقین است **س** سادت مشرق و سرت مغرب استان بین مشرق و مغرب چیست از قومی
 مدعی اسلام است که با وجود بقای سنت مطهره همچو بروج ارض و وقوع تدوین کتب حدیث شریف و تفاسیر
 کثیره صحیح میل تقلید آرد و رجال دارند و بران کار بند هستند و سری بجانب کتاب عزیز و سنت مطهره که لیل او
 مثل نهار است و خزان او همچو بهار برینیدارند و همیشه صنیع ایشان تقدیم اجتهاد بر نصوح معارضه رسول
 با حاد است و باین همه خود را مسلمان است رسول انس و جان گمان میکنند شرمی شرمی که
 رفت ایمان شرمی و آدمیم بر آنکه چون نقه از نقه روایت حدیثی کند و مروی عنه از ان گشته بنفی و می پردازد
 پس اگر نافی جازم بنفی اوست و میگوید که ما روایت او کذب علی او نحوه روایت حدیث واجب باشد و این دعا و
 و رباتی روایات او نیست که اقال ابن الصلاح و غیره و اگر میگوید که لا اعرفه او لا ذکره او نحوه پس درین حین
 نیز قاض و در حدیث نباشد علی المختار و اگر یکی روایت حدیثی کرد باز آنرا فراموش ساخت عمل بران حدیث نزد
 جمهور محدثین و فقهاء و متکلمین ساقط نشود و بعضی اصحاب ابو حنیفه گفته اند که اسقاطش واجب است و بنیقول
 بنا کرده اند و حدیث ایما امره تحت نفسا بغیر اذن و لیها فکاحا باطل و هو من حدیث سلیمان بن موسی عن
 الزهیری عن عروة عن عایشة قال ابن جویج فلقیت الزهیری فسأله عن فلم یعرفه و حدیث یحیی از سهیل بن
 ابی صلیح از ابو هریره در قضاء شد و یحیی و سهیل آنرا از جهت مرضی که در دماغش عارض شده بود فراموش
 کرد و میگفت حدیثی ربیعہ عنی حافظ ابن کثیر گفته بنا اولی بالقبول من الاول و قد جمع الخطیب کتابا فی حدیث
 بحديث غم لسی انتی و صحیح درین محل قول جمهور است زیرا که مروی عنه در صد و نسیان است و راوی از وی
 نقه جازم است پس رد روایتش با احتمال نیز سدد و خلاصه گفته و قدر وی کثیر من الاکار احادیث نسو با فحشوا
 بها عن سیمانهم فیقول احد هم حدیثی فلان عنی انی حدثته و جمع الخطیب ذلک فی کتاب المعروف و لکن ذکره الشافعی
 و غیره من العلماء الروایة من الاحیاء انتی گوئیم شافعی روایت از احیاء مکرره داشته و حنفیه علی اجماع شافعی
 ساقط کرده پس میان هر دو تفاوت است چه مکرره و مستطابک چیز نیست و دوباره که سبک بر حدیث است

می ستانند اختلاف کرده اند قومی گفته روایتش غیر مقبول است و حدیثش غیر مکتوب و به قول احمد بن حنبل و
 اسحق بن راهویه و ابی حاتم الرازی زیرا که اخذ اجرت خاتم مروت است عرفاً و تمت بسوی او طاری بقوم
 فضل بن حکیم شیخ بخاری و علی بن عبد الغزیز کی و دیگران در آن خصیت داده و قیاس بر اجرت تعلیم قمر آن
 کرده و قد ثبت فی صحیح البخاری ان احق ما خدم علیه جر کتاب الله و بود ابو احسین بن نفور که اجرت میگرفت
 بر حدیث بحیث آنکه شیخ ابوالواسع شیرازی فتوی بخوارش داده بود زیرا که اهل حدیث او را منع میکردند از
 کسب برای عیال دی گویم و شاید که صواب در نیکام سخن اول باشد و شک نیست که اخذ حطام فانی این
 داری بقا و طلب مزد بر تعلیم شریعت عزاً مخصوصاً احادیث مصطفی و سنن رسول مجتبی مشعر بذات همت
 آخذ و طالب خصیت ازاده و قلت مروت اوست ابو داود و ابن ماجه از عباد بن صامت رضی الله عنه که یکی
 از نقباء صحابه بود روایت کرده اند قال قلت یا رسول الله رجل یهدی الی قوسا من کنت علیه الکتاب و القرآن
 ولیست بکمال فارمی بهانی سبیل الصدق ان کنت تحب ان تطوق طوقاً من نار فاقبلها و تبسط یحسب درین مسئله
 و امثال او در کتب فقه است و لباس التقوی ذلک خیر و خیر الزاد التقوی و شک نیست که اکثر علماء حدیث بلکه
 فضلاء رفقه رحلت ترک اخذ بر تعلیم وین است قدماً و حدیثاً و اما اخذین فقلیل با هم و چه عجب است که ابر دنیا
 موجب اخلال اجر و آخرت باشد و کدام اجر که مثل آن فضیلتی و سلام و مزیتی در مسلمین معلوم نیست فی اهل
 العلم اعدوا هوا قرب للتقوی و در مبتدعی که بسبب بدعت خود کفر نگردیده سه قول است یکی آنکه روایتش مقبول
 مطلقاً بنا بر فسق او پس چنانکه در کفر متناول و غیر متناول مستوی است همچنان در فسق نیز متناول و غیر متناول
 مساوی است دوم آنکه اگر استحلال کذب از برای نصرت مذهب خود نکرده است روایتش مقبول است لا تقبل
 نیست مثل استحلال خطابه از روافض و این قول منسوب بسوی شافعی رحمت شوم آنکه اگر داعی بسوی مذهب
 خودست مقبول نیست ورنه پذیر است و برین اند که حافظ ابن کثیر گفته فی ذلک نزاع قدیم حدیثی از ابی
 غلبه الاکثر و التفصیل بین الداعیه و غیره و بعض اصحاب شافعی گفته اند که اصحاب بداعیه متفق بر عدم قبول در
 غیر داعیه مختلف اند و ابو حاتم ابن حبان گفته احتجاج بداعیه نزدایمه ماقاطبه جائز نیست و میان ایشان اختلاف
 درین باب معلوم نموده است ابن الصلاح گفته و هذا عدل الاقوال و اولاً ما بالقول بالمتع مطلقاً بصید بالشیایع
 عن ائمه الحدیث فان کتبهم طافه عن المبتدعه غیر الدعاه فی الصحیحین من حدیثهم فی الشواهد و الاصول کثیر حافظ
 ابن کثیر زیاده کرده و قد قال الشافعی اقبل شهادة اهل الامواء الا غلطیه من الرافضه لانهم یرون الشهاده
 بالزور لموافقهم فلم یفرق الشافعی فی هذا النص بین الداعیه و غیره ثم الفرق فی المعنی بینها و هذا البخاری قد خرج
 لعمران بن حطان البخاری ما وجع عبد الرحمن بن الحکم قاتل علی بن ابریطالب و هذا ای مدحه له من کبر العوده الی العبد

و اندک استحقاق قول و هذا هو الحق الذي لا يحصى عنه وقد حقت ذاك في كتابي بداية السائل الى ادلة المسائل
تحقيقا شافيا غير جمع اليه در خلاصه گفته مذنب اول تحت تمهيد است چه در صحيحين وغيره از كتب ائمه حديث
احتجاج به بسيارى از مبدء غير دعوات است انتهى گويم مناوى در تعريفات گفته البديعة الفعالة المخالفة لشيئة
وفي الحديث كل محدث بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار انتهى حافظ ابن حجر فرموده ثم البديعة اما ان يكون
بكفر كان يعقدها يستلزم الكفر او مبسوق فالاول لا يقبل صاحبها الجهمي وقال وقيل يقبل مطلقا وقيل ان كان لا يعقده
حل الكذب انصره معالمة قبل التحقيق انه لا يرد كل كفر ببدعة لان كل طائفة تدعى ان مخالفتها مبدعة وقد تبين
فكفر مخالفتها فلو اخذ ذلك على الاطلاق لاستلزم تكفير جميع الطوائف فالمعتد ان الذي تردد رواية من انكر امر
متواتر من الشرع معلوما من الدين بالضرورة وكذا من اعتقد عكسه فاما من لم يكن بهذه الصفة والضم الى ذاك
ضبطه لما يرويه مع ورعه ولفظه فلا مانع من قبوله انتهى ولو دوى در تقريب گفته ومن كفر ببدعة لم يمتنع به بالاتفاق
سيوطى شارح تقريب گويد كالحكم وشكر علم الجزيات بعده در دعوى اتفاق بقول حافظا بن حنوفى ناقصه كرده
و در سبال المطرير قول حافظا معتد الى قوله بالضرورة گفته اما هذا فهو كافر تصريح الامة كذب الشارح وكنهه كافر
وكذا معتقد عكسه فليس من اهل الاسلام والكلام في روايتهم من اهل الاسلام ان يكتبوا بدعة في الدين وقد عرفت
من كلام الحافظ انه اعتمد قبولى روايتهم من ابتداء بكفر اذا كان ضابطا ورعا تقيانا ثم نداني على التكفير بالالزام
وهو باطل وعلى انه يكفر اهل القبلة بالبدعة وهو خلاف مذهب الاشعرية انتهى شوكانى گفته حاصل آنست كه اگر
مذهب مبتدع جواز كذب مطلقا معلوم است روايتش مقبول نيست قطعا و اگر معلوم از تباشير جواز كذب در
امراض است مثل كذب در آنچه متعلق بضرر مذنب است يا كذب در ترغيب بطاعت يا ترهيب از معصيت
پس جمهور بر آنند كه غير مقبول است قياسا على الفاسق بل هو اولى و يقال القاضيان ابو بكر وعبد الجبار والغزالي
والآدمي وابو الحسين بصري گفته مقبول است و هيمن است راى جوني و ابلع او و حق عدم قبول است مطلقا
در اول و درين امراض نيست فرق در معني در بيان مبدءى كه كفر ببدعت باشد و در بيان مبدء غير كفر ببدعت
و اگر اين مبدء مستبعد كذب نيست پس دروى اختلاف است بر اقوال بعده ذكر اين اقوال كرده و گفته مى آنست
كه در آنچه داعى بسوى بدعت است و مقوى او مست مقبول نيست نه در غير آن خطيب گفته و هو مذهب احمد و
ابن الصلاح نسبتش بسوى اكثرين كرده و گفته هو اعدل المذاهب و اولاه و صحيحين احاديث مبدء غير دعاء احتجاج
و هشماذ ابياسر است مثل عمران بن حطان و داود بن حصين وغيره و ابو حاتم ابن حبان در كتاب الثقات
نقل اجماع بر اين كرده و ابن دقيق العيد گفته بعض متأخرين از اهل حديث اين مذهب را مستحق عليه گردانيدند
حال كه اين چنين نيست و ابن حطان در كتاب الوهم والا بهام گفته خلاف در عي داعيه است و اما داعيه پس نزد

چنانکه ساقط است ابو الولید باجمی گفته لا خلاف فی الداعیة معنی آنکه میظهر بدعتی فاما الداعی بمعنی محل الناس علیها
 فلم یختلف فی ترک حدیثه انتہی در سبب الی المطر گفته این سلسله روایت کفار التاویل بود که ذکر یافت و اما ساقط قبل
 منساق التاویل پس حافظ گفته دوم آنکه بدعتش مقتضی کفر نباشد اصلا و در قبول و رد و ش اختلاف است گفته اند
 مردود است مطلقا و این بعید است و اکثر آنچه بدان تعلیل کرده اند آنست که در روایت کردن از وی ترویج
 امر و تنوییه بکار است و برین تقدیر باید که از مبتدع روایت هیچ شیئی که در آن غیر مبتدع شرک است نکنند و گفته اند
 مقبول است مطلقا مگر آنکه معتقد حل کذب باشد کما تقدم گویم اما اعتقاد حل کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مردود
 بتواتر حدیث من کذب علی فکفر و گفته اند که مقبول است مادام که داعی بسوی بدعت خویش نباشد زیرا که ترمذی او
 بدعت را گاهی حامل او بر تحریف روایات و تسویه آن بر مقتضای مذہب خودش میشود و درانی الاصح و ابن حبان
 اغراب کرد و داعی اتفاق بر قبول غیر داعی من غیر تفصیل نمود آری اکثر بر قبول غیر داعی اندکتر آنکه روایت
 چیزی کند که مقوی بدعت است پس مردود باشد بر مذہب مختار و بهر حال حافظ ابو اسحق بر ابیہم بن یعقوب
 ابو زجانی شیخ ابی داؤد و النسائی فی کتابہ معرفۃ الرجال و در وصف روایت گفته و منهم زانیع عن الحق ای عن السنة
 صادق اللہجة فکیس فیہ حجة الا ان یؤخذ من حدیثه مالا یمکن منکر اذا لم یقویہ بدعتہ و این قول متجسس زیرا که علی که
 حدیث داعی بسبب آن مردود شده ظاهر در آنست که ظاهر مروی او موافق مذہب مبتدع باشد اگر چه داعی نبود
 انتہی و سید محمد بن ابراهیم در مختصر خود گفته و قدیر المسلم بالکتاب الکبار تصحیحا و هو اجماع و شد من قبل الصدوق منهم
 و میر و یکن مساویہ اکثر من محاسنه و ان اجتنب الکبار و قدیر الدراوی بالبدعة و ہی اما کمثر فلا یقبلہ الجمهور او
 یفسق فیقبل من لم یکن داعیة فی الاصح ویرد الداعیة عند المحذین قال و القوی فی الدلیل قبوله الا فیما یقوی عتبه
 و تقوی القرآن تبیہ و لا یتابع و قد ادعی جماعۃ جله الاجماع علی قبول التاویلین مطلقا و هو مذہب جمهور اهل البیت
 و حجة من رآهم التهمة بالبدعة و حجة من قبلهم علی الصدوق مع عدم المانع و منه روایة الثقات للاجماع علی ذلک
 و ما یلزم من ردہم من تعطیل علم الحدیث و الاثر کی یعلم ذلک من بحث عن رجال الصحیحین مع بلوغ اجماع فی تنقیح رواتهما
 و قد اوضحت ذلک فی العواصم و علوم الحدیث انتہی کلامه و درین قول تقویت قبول منساق التاویل است مطلقا
 و بران استدلال باجماع و غیره کرده خواه داعی بود یا نه و خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه و تقوی در تقریب
 تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده و گفته اند قول اکثر و گفته اند صاحبی صحیحین احتجا بکثیر من المبتدعة فی الدعا
 و قرانی گفته بل احتجای الخیثان بالرداة فاحتج البخاری بعمران بن حطان و هو من الدعاة و احتج ابی عبد الله بحسب بن
 عبد الرحمن بحالی و کان داعیة الی الارجاع و اجاب بان ابا داؤد قال لیس فی اهل الایہوا اصح حدیثا من الخوارج
 ثم ذکر عمران بن حطان و اباحسان الاعرج قال و لم یحتج مسلم بعبد الله بل خرج له فی المقدمة و قد وثقه ابن حنین

از تنهی گویم چون با صحت حدیث غرانی بن حطاب خارجی داعی مایه قاتل علی بن ابیطالب بنا بر صدق او در حدیث
 قاتل شده اند پس می باید که هر حدیثی صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او و معیار در قبول روایت تنها
 صدق راوی بود و رسم عدالت و غیره را از میان برانگفته شود و این همه بقوی قول بقبول مبتنی است مطلقا و تنه
 صدوق باشد و رسم بالسطر گفته و قد نصراه فی شرح التبیح و غیره انتهی گویم در مقام ابحاث چند است که در هدایه السائل
 الی اداره المسائل بجواب سوال یکصد و پنجم بسط آن کرده ایم و حاصلش آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی است
 نه بر عدالت و روایت مبتنی چه اگر صدق و ضبط او معلوم است مقبول باشد هر مبتدی که بود و اخذ عدالت در رسم
 حدیث حسن و صحیح و اخذ ترک بدعت در تعریف عدالت چنانکه جمیع علماء اصول حدیث در کتاب خود برین اطلاق کرده اند
 کما فیغنی نیست و در صحیحین روایت کشی از مبتدعه دعوات هم آمده کما بینا هنا لاک و کیف که از رجال بخاری و مسلم و غیره
 بعضی شیعی و بعضی مرجعی و بعضی قدری و بعضی ناصبی بوده اند و قد مرّ فی روایت از ایشان ناقض رسم اهل اصول است
 پس صواب قبول روایت مبتدعه باشد علی الاطلاق الا کسیکه صدق و ضبط او معلوم نیست و بر تقدیر وجودین
 هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجه نیست و تفصیل این مقام از هدایه السائل باید جست و اما فاش راوی
 پس مردم در تقسیم معاصی بسوی صغائر و کبائر مختلف اند مذہب جمهور تقسیم است و ادلّه کتاب و سنت و روایت
 بعده اختلاف کرده اند و اگر آنکه مختصر هر عددی معین است یا نه بر دو قول و بر قول بعد معین اختلاف کرده اند
 در تعداد بعضی کم بعضی زیاده گفته و نوشته اند تا آنکه شیخ ابن حجر طی در زواجر قریب چهار صد حدیث ذکر کرده
 و باجماع دلیل دال بر انحصار در عدد معین نیست و بعضی از ان منصوص علیست مثل قتل و زنا و لواط و شرب خمر
 و سحر و غضب و قذف و نیمه و شهادت زور و کذب بر رسول خدا ص و گفته اند که حکم اصرار بر صغیره حکم ترک کبیر
 کبیره است لیکن دلیل برین قول که صحاح تنساک باشند نیست بلکه این مقال بعضی صوفیه است که لا صغیره مع الاطوار
 و بعضی که عارف علم روایت نیندین لفظ را حدیث ساخته اند و این صحیح نیست بلکه آنست که حکم اصرار حکم اصرار بر صغیره
 صغیره است و بر کبیره کبیره و ازینجا معلوم شد که فاسق را عدالت نیست و مسلم در صحیح خود حکایت اجماع بر رد خبر
 فاسق کرده و گفته که خبرش غیر مقبول است نزد اهل علم چنانکه شهادتش مردودست نزد مجتہان و جوینی و حنفیه
 اگر چه اهل اربع قبول شهادت فاسق کرده اند لیکن اهل اربع قبول روایتش ننموده پس اگر قائلی بدان تفوه کند مسبق
 بالا اجماع باشد رازی در محصل گفته چون اقدام کند بر فسق پس اگر فسق وی معلوم شود روایتش مقبول است
 بالا اجماع و اگر معلوم نشود پس مظنون است یا مقطوع اگر مظنون است روایتش مقبول است بالاتفاق و اگر مقطوع
 است نیز مقبول است و قاضی ابوبکر گفته مقبول نیست و دلیل آنست که ظن صدق او راجع است و ظن این
 ظن واجب و معارض جمیع علیته متغنی پس عمل بدان واجب باشد و حجت خصم آنست که منصب وایت لائق

نظر من نیست اقصای بابی که فسق و مجبول است لکن جعل و فسق فسق دیگر است و چون یک فسق مانع از قبول و ایت باشد پس
 دو فسق اولی تر باین منع اند و جوابش آنست که چون فسق بودن آن معلوم شد اقدام فی الجمله بر اجتناب او بر محصنیت شد و خلاف آنکه معلوم نشد و
 جواب این جواب آنست که اطلاع بی موردین خود تا آنجا که موجب فسق مجبول می شده دال است باین دلالت بر اجتناب او برین خود
 و تمام او در آنچه معرقتش بر روی واجب بود انتهی گویم بحقیق در اینجا نیز همانست که عدالت مشروطه اهل علم محل
 حدیث جز در رسل و بعضی غلص افراد مومنین غیر موجود است و ادارت حکم رد و قبول احادیث بران تفصیل می باشد
 بیش نیست پس راجع قول کسی است که در راوی جز صدق و ضبط شرط دیگر نمیکند که اقامه مناقض و تقاضی جرح
 و تعدیل و عدم اسکان جمع میان هر دو چند قول است اول آنکه جرح مقدم است بر تعدیل اگر چه معدلین اکثر
 از جرحین باشند و این قول جمهور است که نقله عنهم الخطیب الباجی و قاضی دران نقل اجماع کرده و رازی و
 آمدی و ابن الصلاح گفته همین است صحیح زیرا که با جرح زیادت علم است که معدل بران مطلع نشده و این قول صحیح
 گفته و هذا لما یصح علی قول من قال ان الجرح لا یقبل الا مفسر او قد استثنی اصحاب الشافعی من هذا ما أخرجه
 و شهد الاخر انه قد تاب منها فانه یقدم فی هذه الصورة التعدیل لان معدل زیاده علم قول دوم آنکه تعدیل
 مقدم است بر جرح زیرا که جرح گاهی جرح بخیزی میکند که در نفس الامر جرح نیست و معدل اگر عدل است تعدیل
 نمیکند مگر بعد تحصیل موجبات و این را طحاوی از ابو حنیفه و ابو یوسف حکایت کرده و لابد است از تعدیلین
 قول جرح مجمل زیرا که اگر جرح مفسر خواهد بود و تعدیل مذکور تمام خواهد شد سوم آنکه اکثر از جرحین و معدلین تقدیم
 کنند و محمول گفته و این ضعیف است زیرا که سبب تقدیم جرح اطلاع جرح بر زیادت است و این بکثرت عدد
 منتفی نمی شود چهارم آنکه این هر دو متعارض اند و تقدیم یکی بر دیگری نمی رسد گزینیم و این قول را ابن حباب
 حکایت کرده قاضی در تقریب گوید محل خلاف آنجاست که عدد معدلین اکثر باشد و اگر مستوی است جرح مقدم
 یا لا اجماع و که اقال الخطیب الکفایت و ابو عسین بن القطان و ابو الولید الباجی و ابو نصر تشریحی خلاف ایشان
 کرده و گفته محل خلاف در استوار است پس اگر عدد معدلین بیشتر و عدد جرحین کمتر است پس درین صورت
 عدالت اولی باشد که اقل انتهی گویم حتی حقیق یقبول آنست که این محل اجتهاد است برای مجتهد و پیشتر ذکر کرده ایم
 که راجع آنست که در جرح و تعدیل لابد است از تفسیر پس چون جرح و معدل هر دو با به الجرح و التعدیل التفسیر
 کنند بر مجتهد راجع از مزج درین هر دو مخفی خواهد ماند و اما بر قول یقبول جرح و تعدیل مجمل از عارف پس
 جرح مقدم بر تعدیل است زیرا که جرح اسکان آن ندارد که امتناع در جرح خود بسوی ظاهر حال کند بخلاف
 معدل که گاهی مستند بظاهر حال میشود و نیز در حدیث کسیکه جرح و تعدیل مجمل متعارض شده است احتمال
 در آمده پس مقبول نباشد و به قال الشوکانی یجوز خلاصه گفته اعراض کردند مردم درین اعصار از جمیع

شرط مذکور و اکتفا نمودن از حدیث را و بی یستور بودن او و از ضبط او بوجود وسایع وی که نسبت بخطای
 پست و برودیش از اصل موافق اصل شیخ یعنی کتاب است و خود انتهی و در شیخ مختصر گفته و هذا مبروک
 فی زمانه انما نعوذ بالله من ذلك الاکتفاء انتهی گویم درین زمانه ما این اکتفا نیز هم شایان اعتناست فلانما در
 انما الیه را چون بعد و خلاصه گفته احتجاج کرده است بهیچ برانمیتی بآنکه حدیث صحیح و جز آن در کتب است
 و را هم گفته اند و هیچ از آن از جمیع ائمه نبی تواند رفت اگر چه در بعض جائز باشد مثلاً بخاری و صحیح خود باستیقا
 جمیع احادیث صحیح را در اختیار پس علم آمد و صحیح کما شئت و بر آن زیاد کرده و بعد بود او و در نزدی و نسائی
 آمدند و آنچه از صحیح و ضعیف از بخین رفته بود و ذکر آن در کتب خود نمودند و وجه آنست که ائمه حدیث محفوظ اند
 از آنکه چیزی از احتیاط از جمیع ایشان برود و بنا بر همان صاحب شریعت بحفظ آن انتهی گویم احادیث صحیح
 هر چند در صحیحین منحصر نیست و ایشان استیفاء آن نکرده اند لیکن لابد درین اتمان و ترک وجه تخصیص و ترجیح است
 راه اصحیت یا مقاصد دیگر و آنچه از بخین ترک شده از اصحاب سنن ترک نشده و آنچه از اصحاب سنن بر علیه ترک
 مانده و دیگران بایرادش در کتب خود پرداخته اند غالبش اخبار ضعیف است و بر تبه احادیث این کتب بسته
 نمی رسد و لهذا حکمت الهی اقتضاء آن کرده که بر روی بسید طحاکی غیر این کتب بشی گانه کتابی دیگر و حسن قبول
 و شهرت تام و تیسر عام باقی نماند و او بخیاست که زدیروز وجود آن معاجم و مسانید و اجزاء قلیل الحصول بلکه
 منفق و دست و بهر که عارف این علم بر وجه اکتفاست نیک می شناسد که با وجود صحیحین و سنن اربعه چه مقدار
 حاجت بکتب دیگر در دریافت امهات و مهمات احکام دین و جز آن کمتر بوده است و اگر کتابی از آن کتب امر
 پیش کسی باشد بی علم جمع و تعدیل قابل استدلال نیست و گیس که درین زمان سخن برسانید و رجال احادیث
 آن کتب نماید و محتج به را از ساقط الاحتجاج باز شناسد و شناسا ندالما من شاء الله تعالی و نیز به قدر احادیث آن
 کتب که ماخذ احکام بود اهل علم بحديث بعد بحث و تقشیش از میان روبروده و در صحیف خود دایره کرده و قضا
 و طرازا نمانده اند پس حتی و تعبیری بسوی اخصال آن کتب برای عامل بحديث باقی نیست بلکه به قدر علم حدیث
 که برای جهند معرفتش شرط کرده اند اقل قلیل است نسبت محفوظات این کتب به و اما عدای او خالی از جمیع است
 و غالب استدلال اهل بع و اصحاب ذهاب رتبه بر انتصار مشارب خویش با حدیث همان کتب است فلانما در
 الیوم فی تتبع ذلک و استقراءه بالا ان یقصد احد منهم مزید الاطلاع علیه و در احادیث این کتب شش گانه نزد
 است لال اینکام احتجاج ملاعات مراتب مقرر و محدثین واجب است ورنه نزد اهل معرفت باین علوم شریفه
 احتجاج و تشبیط وی معتبر نباشد و آن ملاج این است که شیخ عبدالحق دلبوی و جم غفیر از فقهاء و مجتهدین
 و محدثین گفته اند که مذرب جمهور اهل حدیث آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه

انفرادی است بدان بجای پانچ نفر دست این علم تشریحی بشرط بخاری و علم باشد پانچ بشرط بخاری باشد پانچ بشرط مسلم بود بشرط
 آنچه بشرط غیر بخاری و علم و از این حدیث که التمام صحیح کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام این ترمیم هفت مرتبه
 شرط ششمین پانچمین کتاب گذشته و از وی معلوم گشته که ایشان خود کدام شرط ذکر کرده اند و آنچه دیگران
 شرط ایشان قرار داده اند منظر نیست و دست در آنجا که حکم بر صحیح و ایراد احادیث بشرط و ایشان که این معنی است
 و لهذا متقدمین محدثین اعتماد بر تصحیح حکم نمی کنند و کتاب و را از پایه اعتبار انداخته اند که بعضی احادیث و بی صحیح
 یا حسن باشد اما اغلب ضعیف و شاذ و منکر و موضوع است و در صرام ممکن نوشته اند که جمیع المستدرک علی حدیث
 ذکر فی من الاحادیث الضعیفه و المنکرة قبل الموضوعه بجملة کثیره و در وی جماعه من المجروحین الذین ذکرهم فی کتاب به
 فی الضعفاء و ذکر آنه تبیین له بر جمع و قد انکر علیه غیر واحد من الایمه بذال فعل انتهى حافظ ذهبی و طبقات گفته الایب
 ان فی المستدرک احادیث کثیره نیست علی شرط الصحة بل فیها حدیث موضوعه شأن المستدرک باخر اجهاد علیه
 لم یستغن المستدرک فانه غرض من فضائله بسوء تصرف انتهى گویم حافظ ابن طاهر صاحب تذکره گفته کان فی الحاکم
 شدید التعصب للشیعه و کان یظلم السنن فی التقديم و الخلایفه و کان منخرفا عن معاویه و الادله تنظر بهر مذکاب
 و لا یقتد بمنه فی مبی ثبانه کرده اما انحرافه عن خصوص علی فظاهر و اما الثمینین فمعظمهم لکل حال فثمینی غالب الضعف
 انتهى و از اینها ثابت شد که ترک و اثبات اصحاب مذکب صحاح سه و ضبط احادیث خالی از تحکیم یا غرض نیست و مرتبه
 صحیحین یعنی از مرتب باقی ستم در ثمرات النظر گفته اند اجل کتب حدیث و احادیثها کماله علی کلام او
 الاحادیث تحصیلا للنظر و فصل العالم اسکن الی ما فیها منها الی ما فی غیرها و از این بیرونه الناظر فی نفسان الضعف
 و کان من اهل العلم انتهى و هرگاه که با وجود چنین جلالت شأن و رفعت مکان بر احادیث صحیحین مثل کلام کرده باشند
 پس بکتب دیگر که فقها مقلد مذکب اهل آرای بزرگی انتصار شتاب خود بدان پناه میجویند و بی هیچ وجه
 و از اینجا معلوم شد که قول ابن همام که حکم علما بتقدیم صحیحین بر غیر اینها محکم است عین تحکم و خرق اتفاق و ابرار
 و هم انصاف و تعصب فیهب حمیت جالبیت است لا غیر و قد سبق التصحیح منا بذک فیهما تقدم و تمسک است
 که در هر فن و علم سخن و حکم امام و عالم همان فن و علم مقرب است نه حکم عالم فن و علم دیگر پس برابر جمیع امیه حدیث
 قول واحد این همام فقیه حنفی چه وزن داشته باشد و کجا در خور التفات میتواند شد که ناز این حدیث است
 و ناز اعلام برج و تعدیل و تعدیل و الله یقول الحق و هو یدعی السبیل آدمیم بر آنکه در خلاصه بعد ذکر گفته اند ما من مستوری
 راوی و عدم ذاب حقیقت صحیح از جمیع امیه این شأن نوشته که قصد بسامع حدیث بها سلسله اسناد است
 که مخصوص باین است حرسان الله تعالی است انتهى و اسناد از دین است و اگر اسنادی بود هر کسی هر چه میخواهد
 میگفت و غلط از صحیح و خطا از صواب ممتاز نمی شد و این سلسله با وجود این خرابی زمان و زمانیان انقضای آن

علم حدیث و قرآن و فقه اهل الشار و کثرت ارباب رای در سیر دیار و همصانین و بعضی قطار اراض بر پست
 بفحوائی خبر خیر صادق علیه الصلوة والسلام که بحمل ذی العلم من کل خلف عدوله نیقون عنه تحریف الغالین
 و اتحال البطلین و تاویل الجاهلین اخیر جلال السنن و غیر هم صحیح احمد و مسند احمد و مسند ابی یوسف و مسند ابی حنبله
 زمانه آخر مردم قطری و نواحی او هستند چنانکه از کتب تواریخ یمن مثل نفع الخیر و النفس البانی و جز آن مظاهر
 و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما نیت و در فضائل یمن احادیث دیگر نیز وارد شده پس این موضع
 بسطها اگر چه فی الحال این سلسله بموت اکابر این علم در آن دیار نیز رو بقت آورده و ضعیف از امثال سید محمد بن
 اسمعیل امیر و اولاد امجاد ایشان و قاضی محمد بن علی شوکانی و اخلاف و تلامذه و انسابه ایشان رحمهم الله تعالی
 و قدس ارواحهم خالی گشته باب چهارم در تحمل حدیث و طرق نقل و ضبط و روایت وی و درین باب فصلها
فصل اول در اهلیت تحمل باید دانست که تحمل قبل اسلام و بلوغ و روایت بعد اسلام و بلوغ صحیح است بعضی
 قبل بلوغ را منع کرده اند و این خطاست زیرا که مردم بر قبول روایت حسن حسین و ابن عباس و ابن الزبیر و نعمان
 بن بشیر و غیر هم متفق اند و ایشان تحمل حدیث قبل بلوغ کرده اند و همیشه مردم صبیان را منی شنوایند پس اگر
 تحمل قبل بلوغ صحیح نبوی بود در اسماع صبیان فایده تصور نیست و در زمینی که سماع صبی در آن صحیح است اختلاف
 کرده اند قاضی عیاض گفته اهل صنعت تحدیث پنج سال کرده اند و این سن محمود بن ربیع است که بخاری بر او
 او ترجمه کرده و گفته باب متی یصح سماع الصغیر و گفته اند بلکه وی چهار سال بود و عمل متأخرین بر آن مستقر گردیده
 و ایشان حدیث طفل پنج ساله را که سماعت دارد وی نویسد و از دادن وی نیز می نیند و خود حاضر شده باشد
 یا کسی در حاضر ساخته و بعضی گفته اند صواب اعتبار سماعت هر صغیر است پس اگر نعم خطاب در جواب می تواند
 سماع او را صحیح میدانیم اگر چه کمتر از پنج سال باشد و نقل خود ک عن احمد و موسی الحمال و اگر نمی تواند سماع صحیح
 نیست اگر چه پنجاه ساله باشد حافظ ابن کثیر گفته یصح تحمل الصغار الشهاة والاخبار و کذا لکنها اذا اذوا
 ما حملوه فی حال کمالهم و هو الاحتلام و الاسلام یعنی المبادرة الى سماع الولدان الحدیث النبوی و العادة المطروقة
 فی اهل هذه الاعصار و اما قبلها مبدء متطاولة ان الصغیر یتلب حصوله الى تمام خمس سنین من عمره ثم بعد ذلك لیسبی
 سماعه و استأنوفی ذلک بحديث محمود بن الربیع انه عقل حجة چهار ساله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من دلفونی و ابرهیم و یحیی بن یسیر
 رواه البخاری فمعه لوه فرقابین السماع و بحضور گویند نزد ما مون طفلی چهار ساله را آورد و ذلک قرآن خوانده و نظر
 در روی نموده بود و چون آنکه نزد کنگلی میگرفت حمل آنکه قاضی اعتبار تحدیدین کرده و غیر وی اعتبار حال نموده
 و یصح و برین قول اشکال حدیث محمود وارد نبی شود زیرا که وال بر اثبات سماع مثل او در سن و ذکا است
 نه بر نفی سماع دون او در عمر یا آنکه ذکا و فطنت دارد و ابو عبد الله زبیری گفته مستحب است نوشتن حدیث

بعد بست سال زیرا که این عمر جمع عقل است و موسی بن هارون گفته اهل بصره کتابت حدیث بعمره سال
 میکنند و اهل کوفه بعمر بست سال و اهل شام بعمر سی سال و صواب درین زمان آنست که تنگنا بر سماع حدیث
 کنند یا سماع صغیر از اول زمان که سماعش در آن زمان صحیح است زیرا که لمحوذ الآن ابقاء سلسله سناد است پس
 و اشتغال بنوشتن حدیث و تفصیلش از صین تا اهل برای آن و اهل درین مخصوص مختصر نیست زیرا که مختلف میشود
 باختلاف اشخاص حافظان این حج گفته و من المهم ايضا معرفة سن القتل والاداء والاصح اعتبار سن القتل بالتمیزه فی سماع
 و قدیر عاده و قدیرین با حصاء هم الاطفال محال بر حدیث و یکتبون لهم انهم حضروا و لا بد فی مثل ذلک من اجازة المسمع و لا
 فی سن الطلب بنفسه ان یتا اهل الذلک و یصح تحمل الکافر ایضا لاداءه بعد الاسلام و کذا الفاسق من باب ولی اذ ادواء
 بعد توبته و ثبوت عدالتی گویم نووی در ادب شیخ و طالب توسیع بسیار کرده و باجماع چنانکه روایت اصاغور
 اکابر صحیح است همچنان روایت اکابر از اصاغور نیز رواست مثل پدر از پسر و نحو آن حافظان این حج گفته راوی از
 من و چون خود در سن یا لقیا مقدار را روایت الاکا بر عن الاصاغور گویند و این اخص است از بطلان روایت آباء
 از ابنا و روایت صحابه از تابعین و روایت شیخ از تلمیذ خود و نحو آن انتی سلیوطی گفته اصل درین باب روایت
 بنی صلیح از تنجیم داری است حدیث جسامه را و این حدیث نزد مسلم است نووی گفته فائده این نوع آنست
 که تو هم نکنند که مروی عنه فضل و اکبر از راوی است زیرا که این اغلب است بطور تنزیل اهل علم در منازل آنها
 بنا بر حدیث عالیشان که نزد ابوداؤد و غیره است و مثله ذکر اکافظ این حجر یعنی نیست مروی عنه را که کفایت روا
 و راوی اعلم و اضبط ازوست و فائده دیگر آنست که در سندن انقلاب نرود و این چند قسم است یکی آنکه او
 اکبر و سن و اقامه در طبقه باشد مثل روایت زهری محمد بن شهاب از مالک بن نضر و روایت از زهری از تلمیذ
 خود و خطیب بغدادی و نووی در آن هنگام جوان بود و دوم آنکه راوی در قدر و منزلت اکبر از مروی عنه باشد و در
 مثلاً راوی حافظ عالم بود و مروی عنه شیخ راوی غیر عالم مثل روایت مالک از عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی
 اکبر از مروی عنه باشد و در وجهی مثلاً در سن قدر هر دو مثل روایت عبد الغنی بن سعید حافظ از محمد بن علی صور
 تلمیذ خود و روایت بر قانی از خطیب و ازین وادی است روایت صحابه مثل عباد بن شمله از کعب بن جابر و روایت
 تابعی از تبع تابع مثل روایت زهری و الضاری از مالک و مثل عمرو بن شعیب که تابعی نیست لیکن پیاده از است
 کس تابعین از وی روایت کرده اند و بعضی گفته زیاده از هفتاد و کس کذا فی اسباب المطر و اما روایت اصاغور
 از اکابر که بدان آنها اشعارت رفته پس جاده مسلک غالب است محتاج بیان نیست و خطیب در روایت آباء
 از ابنا و تصنیفی کرده و در روایت صحابه از تابعین جزئی لطیف تالیف نموده و صلاح الدین علای را در معرفت
 راوی عن امی عن جده عن العنبنی صلیح مجلیدی که میرست و آنرا اقسام گردانیده از انجمله یکی خود ضمیر و عن جده بر

راوی است و هو الا بن دیگر خود را بر ابی بخت کاحصم بن محمد بن محمد بن زید بن جده عبدالمطلب بن عمر و ابن ابیان
و تحقیق ساخته و در هر ترجمه حدیثی از مروی او تخریج نموده و حافظ ابن حجر کتاب و تلمیض فرموده و بران تلمیض
کثیر و زیاده کرده و اکثر آنچه در آن واقع شده تسلسل بر روایت از آنها است بچهارده پدر **فصل دوم**
در طرق تحمل حدیث و آن چند قسم است یکی سماع از لفظ شیخ خواه بطریق ائمه باشد یا حدیث و خواه از حفظ
شیخ بود یا از کتاب او و این ارفع طرق است نزد جمیع و ندره المرتبه سی النامیه فی التخلی لانهما طریقیه رسول الله صلی
فانه هو الذی کان یحدث اصحابه و هم یسمعون منه بعد من الخطا و السهو قال الشوکانی فی ارشاد القول قال القاضی
عیاض فلما خلا فوجد ان لیسوا مع حدیثنا و اواخرنا و انما بنا و سمعت و قال لنا و ذکر لنا فلان انتهى و خطیب
ارفع عبارات در اینجا لفظ سمعت پست لفظ حدیثنا و حدیثی است و نزدیک نیست که احدی در احادیث جابر
و مکتوبه و در تلمیض غیر سماع لفظ سمعت گوید و نیز خطیب گفته و قد کان جماعه من اهل العلم لا یکادون یشیر
عما سمعوه من الشیخ الا بقولهم انما ناسمهم حدیثنا و ابن المبارک بنوشیم و نیز مدین بارون و عبد الرزاق و یحیی بن
یحیی التمیمی و اسحق بن راهویه و آخرون کثیرین و بعض اهل علم لفظ حدیثنا در اجازت میگفتند و آن حسن و سستی
که میگفت حدیثنا ابوهریره و تاویل میکرد بآنکه مراد حدیث اهل مدینه است و حسن در آن وقت و در مدینه بود و دیگر از
ابوهریره شنیده و صحیح لفظ گفته سمعت و حدیثی باینها غیر فی ارفع الصیغ و هذا لفظان سماحان لمن سمع
و حده من لفظ الشیخ بانفراد السمع حافظ ابن حجر گفته و تخصیص التحریث باجمع من لفظ الشیخ هو الشایع بین اهل حدیث
اصطلاحاً و لا فرق بین التحریث و الاخبار من حیث اللغة و فی ادعاء الفرق بینهما کلف شدید لکن لما تقرر الاصطلاح
صار ذلک حقیقه عوفیه متفقاً علی تحقیقه الملقویه انتهى پس اگر راوی صیغه جمع آورد و مثلاً حدیثنا یا سمعنا گفت این
و دلیل است بر آنکه سماعش همراه غیر بوده و گاهی نون برای غلطی باشد لکن بقول حافظ ابن حجر گفته و انفسا
مقداراً بل یقع فی الاما اما فی غیر الثبوت و التخصیص لانهما لا یتم الا بالسماع و لان حدیثی قد یخلق فی الاجازة تالیفاً انتهى
در خلاصه گفته است و آنست که در آنچه تنها از لفظ شیخ شنیده است حدیثی گوید و در آنچه همراه غیر شنیده حدیثنا و در آنچه
بنفس خود بروی قرائت کرده خبری و در آنچه از ابقرات غیر شنیده خبرنا و روی نحوه عن ابن مبر و اختاره الحاکم
و حکاه عن اکثر شیخه و ائمه عصره و ابن الصلاح گفته یا حسن فائق و خطیب گفته یا حسن لا یتم الا بتحمیل عند اهل العلم کافه
و در صورت شک شمار آنست که حدیثی یا خبری گوید و به قال ابن الصلاح و البیهقی و کلام ابن القطان مقتضی آنست
که حدیثنا و خبرنا اصطلاحاً جائز است و اگر برای آنچه تنها شنیده حدیثنا و خبرنا گوید و برای آنچه در جماعت شنیده حدیثی
یا خبری مجزاً باشد نهتم و استعمال خبرنا نزد حفاظ بسیار است تا آنکه جماعتی از اهل علم و لفظ سماع از شیخ خبر لفظ
اخبارنا استعمال نمی کرد و خطیب گفته عبد الرزاق و سماع خود و حافظ اخبارنا میگفت تا آنکه احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه

قدوم آوردند و اورا گفتند که حدثنا بکتاب الصلاح گفته این همه اختلاف قبل شیخ تخصیص خبرنا بمقره علی الشیخ
وودین حین دون حدثنا باشد و لفظ انبانا و ثبانا و انبانی تالی اخیرناست خطیب گفته ثم یلو اخبارنا انبانا و ثبانا
و هو قلیل فی الاستعمال ابن الصلاح گفته حدثنا و اخبارنا رفع من سمعت من جهة اخرى و هی ان لیس فی سمعت دلالة
علی ان الشیخ روی له و خاطبه به و فی حدثنا و اخبارنا دلالة علی ان مخاطبه به و رواه له انتقی حاصل آنکه ارفع بودن این
هر دو لفظ از سمعت بیک جهت است و از ان ارفع بودنش از سمعت در سائر جهات لازم نمی آید پس اعتراض بجا
غیر واردست بعده این جاء گفته قول ابن الصلاح مردود است بآنکه سمعت صریح در سماع است بخلاف اخبارنا که اعتبار
در اجازت نمیدانند بعض آمده در خلاصه گفته این مردود است بآنکه مقصود شیخ یعنی ابن الصلاح از لفظ جهة اخرى
نه بمصطلح اهل حدیث است بلکه مراد او سبب لغت و عرف است یعنی کسی که وی ذکر کرده که ابو القاسم با وجوب وقت صلاح
در روایت غیر بود و بر قافی بجمانی می نشست که ابو القاسم اورا می دید و بحضور او گاهی می شد و از وی سماعت حدیث
میکرد و لهذا حدثنا میگفت نه اخبارنا زیرا که مقصودش روایت غیر بود و حافظ ابن حجر گفته الانبانا من حیث اللفظ و مطالع
المتقدمین بمعنی الاخبار لانی عرف المتأخرین فهو للاجازة کعن لانها فی عرف المتأخرین للاجازة و غنقه المعاصر
محموله علی السماع بخلاف غیر المعاصر فانما تكون مرسله او منقطعة فشرط حملها علی السماع ثبوت المعاصرة انتهى این است
انچه حافظ افاده کرده لیکن اگر معبر از عن کسی است که معروف بتدلیس بوده است پس در تعبیرش یعنی خلاف است
محمول بر سماع از معاصر نخواهد بود و چنانکه حافظ گفته الا من المرسل فانما هی عن لیسیت محمولة علی السماع و شیخ ط
فی حمل غنقه المعاصر علی السماع ثبوت لقائهما ای الشیخ و الراوی عنه بعده گفته ولو مرة لیحصل الا من فی باقی
عن کونه من المرسل الخفی و هو المختار تبعاً لعلی بن المدینی و البخاری و غیره من النقاد انتهى و از بخاری دریافت شد که
کلمه عن را سه حال است محل اجازت مگر از معاصر و محل بر سماع مگر از مدلس و مگر از ثبوت لقائهما صاحب سماع مرسل
شیخ تنقیح توضیحش کرده و اما قول قائل که قال لفلان او ذکر لنا پس از قبیل حدیثناست لیکن بمسوع در ذکر کرده
فجالس و مناظره بین الخصمین شبه و الیق از حدثنا باشد و وضع عبارات فقط قال فلان و لم یقل لی او لناست
و مع ذلک محمول بر سماع است اگر لقا او متحقق است خصوصاً از کسیکه میگوید این لفظ را مگر در انچه از شنیده
و خطیب قال فلان را تخصیص سماع کرده از کسیکه از عادتش معلوم شده که وی این لفظ را جز در مسوع نمیکند و محفوظ
معروف آنست که این شرط نیست دوم قرات تمییز بر شیخ است و اکثر قدامتین آنرا عرض نام کرده اند زیرا که
قاری آنرا بر شیخ عرض میکند و شیخ آنرا میخواند و خواه نفس خود و بروی خوانده باشد یا دیگری خوانده و او شنیده است
و خواه این قرات در کتاب باشد یا از حفظ و خواه شیخ حافظ آن باشد یا نه اگر این اصل نسخه را خود نگاها داشته
یا که امثله غیر او شود کافی گفته و لا خلاف ان هذه طريقة صحيحة و رواية معمول بها انتهى و حافظ ابن کثیر گفته و الرواة

بهاسانته عند العلماء ودر خلاصه گفته دیرویه صحیحه باتفاق خلافا بعض من لایعتد به واز ابو خنیفه مرویست
 که روایت از کتاب جائز نیست شوکانی گفته و لا وجه لذلك فانه لیستلزم بطلان فائده الکتابه و لایجدان کیون
 الروایه من الکتاب الصلیح السمع ثبت من الروایه من الخطلان الحفظ منطه السهو و البسیان و الاشتباه و خطا
 کرده اند و آنکه قرات بر شیخ مثل شنیدن از لفظ اوست در مرتبه یا فوق یا دون اوست از ابو خنیفه و مالک
 و غیره ما ترجیح قرات بر شیخ منقولست بنا بر آنکه در غیضت محافظت از هر دو طرف است و در صورت قرات
 شیخ محافظت از یک طرفست شوکانی گفته و این ممنوعست چه محافظت در هر دو طریق از هر دو جانبست
 انتمی و از مالک و اصحاب اشیلخ وی از علماء مدینه مرویست که هر دو یکسانست و این مذهب علم اعجاز
 و کوفه و بخارا است صحیح ترجیح سماع از لفظ شیخست و این مذهب جمهور اهل مشرقست در خلاصه گفته شد و
 اینست که شیخ قدین حین خلیفه رسول امین و سفیر ابوسوی است و اخذ زوی مثل اخذ از رسول است
 ماوردی و رویانی گفته تمیز شیخ صحیحست خواه قرات بقصد یا شد یا اتفاقا و مذکره و جائزست که
 شیخ اعمی یا هم باشد و تمیز اعمی و کولودن تمیز جائز نیست و در سماع از لفظ شیخ مطلقا حوط است که قرات علی
 فلان او قری علی ما سمع گوید و شیخ بدان اقرار کند و مالی اوست لفظ حد ثنا یا خبر یا مقید بقرات بر شیخ و نحو
 آن حافظ این گفته و هذا وضع و در جواز استعمال حد ثنا و خبرنا مطلقا بغیر تعلید بقید مذکور اختلافست
 ابن مبارک و یحیی بن یحیی و احمد بن حنبل و نسائی و غیره هم از این منع کرده اند زیرا که ظاهرش مقتضی آنست که شیخ خود
 قرات کرده است و زهری و مالک و سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید قطان و معظم حجازین و کوفین و غیره
 جائز گفته اند و همینست مذهب بخاری بهمت آنکه قرات بر شیخ گویا قرات از شیخست و نقله الصیور و الماده
 و الروایانی عن الشافعی حتی ان منهم من سوغ سمعت ایضا و مذهب سوم جواز اطلاق خبرنا و عدم جواز اطلاق حد ثنا
 و این مذهب شافعی و اصحابش و مذهب مسلم و نسائی و جمهور اهل مشرق و اکثر محدثینست و همینست شافعی و
 غالب الآن زیرا که در حد ثنا اشعار بطل و مشافهتست بخلاف خبرنا و احسن محلی درین باب آنست که ابوجاتم
 بر بعض شیوخ که سماعت از فربری داشت صحیح بخاری خواند و در حدیث او را سیکت حدیثکم الفربری و چون
 از کتاب فارغ شد شیخ را شنید و ذکر میکند که وی آن کتاب را از فربری بطریق سماعت نه بطریق قرات
 شنیده است پس ابوجاتم عاده قرات تمام کتاب بروی کرد و همه جا خبرکم الفربری گفت قال الربیع قال
 اذا قرئت علی العالم فقل خبرنا و اذا قرء علیک فقل حد ثنا قال ابن دقیق العید و هو اصطلاح المحدثین فی الاخبار
 و الاحتجاج لعلیس یا لمعوی و اما هو اصطلاح منهم را و ابوالتمیز بین المعومین و ابن نور گفته میان حدیثی ناخبر
 فرقست زیرا که جائزست که خبری در جائی باشد که بسوی او نوشته شده و حدیثی خبر سماع نقل و یک نیست

حافظ ابن کثیر گفته و قد قبل ان اول من فرق بينهما بن وهب قال الشيخ ابو عمرو و قد سبقه الى ذلك ابن تيمية
والا نراعي قال وهو الشائع الغالب على اهل الحديث جوي گفته شرط صحت اين طريق آنست كه شيخ عالم باشد
يا نچه تلميذ آنرا ميخواند و اگر از وی تصحيف يا تحريف فرض کنند آزار دهنده بر شاگرد و الا روايت از وی صحيح نباشد
بعده گفته و اي فرق بين شيخ يسمع اصواتا و اجرا ساليا من تلميذا و الباسا و بين شيخ لا يسمع ما يقر عليه البته
ابو نصر قشيري گفته اينكه جوي ذكر كرده در كلام قاضي يافته نشد چه قاضي تصحيح كرد كه نقل از صبي منير صحيح است
اگر چه معنی آن نداند و روايت حديث از يكسيكه معنی حديث را نمی داند درست است و اين در ظن من اجماع است از ائمه
حديث و كيف كه در حديث آمده رب حامل فقه غير فقيه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و اگر علم را وی معنی حديث
شرط كنيم بايد كه معرفت جميع وجوه آن شرط ناهيم و اين سند باب تحريف است حال آنكه خود امام تصحيح كرده است
بجواز اجازت و قول بران و بسيار است كه مجيز غير محيطی باشد بجمع آنچه در كتاب مجاز است و موافق جوي است
درين شرط كيا طبري و مازري و شاگردا بايد كه درين طريقه چنين گوید قرايت علی فلان و او خبرني و او خبرني قراية
عليه و اگر بر شيخ خواند و گفت خبرك فلان يا گفت خبرنا فلان و شيخ مصنفی فاهم غير منكر و غير مكره است اين سماع
صحيح باشد و روايت رد و ابو اگر چه شيخ بدان نطق كنند علی الصحيح بلكه سكوت او و اقرار تلميذ بران كافي است نزد
جمهور بعض شافعيان سليم رازمی ابو اسحق شيرازی ابن الصباغ و بعض ظاهر بطلق شيخ شرط كرده اند و بعض ظاهر بقرائن بن نزاهت
سماع شرط است ابن الصباغ گفته و له ان يعيل به و ان يرويه قائله قري عليه و هو يسمع و ليس له ان يقول حديثي
و خواندن طالب بر شيخ از نسخه او كه شيخ حافظ آن نسخه باشد جيد قوی است و اگر شيخ حافظ آن نسخه نيست و اصل شيخ
در حالت سماع بدست موقوف به مراعي مقر و اهل دست بمنزله اسما ك شيخ بدست خواه شيخ حافظ آن مقرو باشد
يا نه نه با هو الصحيح المختار للراجح و بعضي گفته اند كه اگر شيخ حافظ آن نيست سماع صحيح نباشد و اين قول مردود است
زيرا كه عمل محدثين برخلاف اوست و اگر اصل بدست قاري است و وی در دين و معرفت موقوف بدست اولي تر
بصحت است آری اگر اصل بدست موقوف بدست و شيخ غير حفظ آن ندارد پس سماع صحيح نباشد حافظ ابن کثیر گفته
اختلاف كرده اند در صحت سماع يا سماع نا سماع ابراهيم حزمي و ابن عدی و ابو اسحق اسفرايني از ان منع كرده و ابو بكر احمد
بن اسحق ضبي گفته حضرت گوید نه حد ثنا و نه اخبرنا و موسى بن بازون آنرا اجازت داشته و ابن مبارك بروي ميخواند
و جي نوشت و ابن حاتم گفته نزد عمار و عمرو بن مرزوق جي نوشت و دا قطني جوان بود كه مجلس اسماعيل صفار حاضر
و صفار را ملا ميكرد و دا قطني جزوی نوشت بعض حاضرین او را گفتند كه سماع تو صحيح نيست و تو می نویسی دا قطني
فهم من برای الماخلاف فهمت و می پرسيد كه شيخ تا اينده هم چه حديث الملا كرده گفت بجهده حديث و فهمه را از
ظاهر قليب با سنانيد و متون بيان كرد و گفتان و تعجب نماند حافظ ابن کثیر گفته شيخ حافظ حزمي در مجلس سماع جي نوشت

و گاهی نمی خواند و بر قاری را و چند تن میفرمود بر وجهیکه قاری از ناس او تعجب میکرد و گمان می نمود که وی در مانی پاره غلط میکنند حال آنکه وی مستقیماً می بود و شیخ ناعس با این انبیه تر بود از وی و ذک فضل الله یوتیه من لیسنا آبن الصلاح گفته حکم حدیث در مجلس نیز همین است اگر قاری هیچ الروایه یا سماع بعید از قاری است بعده گفته اند فیقر الیسیر من ذلک و اگر قرات را همراه نسخ می فرمود ناعس صحیح است لیکن می باید که خبر آن با جازت بعد این همه بکند حافظ این کثیر گفته اند اهل الواقع فی زماننا الیوم انهم یخیر مجلس السماع من الفهم و من لا یفهم و البعد من القاری و الناعس المتحدث و الصبیان الذین لا ینضبط امرهم بل یحبون غالباً و لا یشتعلون بحج السماع و کل هؤلاء قد کان کتیب لهم السماع بحضره شیخنا الحافظ المزنی و یلقی عن القاضی تقی الدین المقدسی انه فی حقیقه مجلسه الصبیان عن اللعب فقال لا تزجر و هم فانما سمعنا منهم و قد روی عن ابن مهدی انه قال کیفیک من الحدیث شمه و کذا اقال غیر واحد من الحفاظ و قد کان من الجالس تعقد بغداد و بغیرها من البلاد فیتجمع الفیام من الناس بل الالوف المولفة و یصعد المستامن علی الاماکن المرتفعه و یبلغون عن الشایخ ما یملون فیحدث الناس عنهم بذلك مع ما یقع فی مثل هذه المجالس من اللفظ و الکلام و حکای الاشیاء انهم کانوا فی حلقة ابراهیم اذ لم یسمع احد منهم کلمه جیده استعملها من جاره قلت و قد وقع هذا فی بعض الاحادیث عن عقبه بن عامر و جابر بن سمرة و غیرهم فافهموا اهل الصالح للناس و ان کان قد تفرع آخر و شد و دانی ذلک الله اعلم انتهى کلام محمد بن محمد بن علی و در روایت کتب مؤلفه ابدال حدیثنا با خبرنا و بالعکس همچنین ابدال سمعت با حدیثنا و بالعکس جائز نیست چه محتمل است که قائل او معتقد تسویه میان این الفاظ نباشد و اگر معتقد است پس ابدال نیز تسویه بین برخلاف مشهور در روایت حدیث است که آیا واجب دایره همان الفاظ است یا نقل معنی آن هم جائز است پس هر که ادا معنی بغیر نقل لفظ جائز نوشته وی تجویز ابدال حدیثنا با خبرنا و بالعکس کرده و هر که جائز نوشته وی این ابدال را ناجائز گفته و شیخ را مستحب است که سامعین را اجازت روایت جمیع کتاب مسجوع بدهد و اگر برای یکی این اجازت بخط خود نوشته دهد چنین بر نگارد که سمعته فی واجبت له روایت معنی چنانکه بعضی شیخ همچنین کرده اند و این عتاب اندکی گفته نیست غناد سماع از اجازت زیر که گاهی قاری غلط میکنند و شیخ غفلت می ورزد یا غلط میکنند شیخ اگر قاری است و سماع غفلت می نماید پس باین اجازت جبرافات میگردد و اگر مجلس محدث عظیم شد و علی از وی تبلیغ کرد پس در روایت سماع علی از علی اثبات است جماعتی از متقدمین و غیرهم بسوی جوازش رفته و محققین از ان منع نموده و بنا بر احوال و سماع از کسیکه مرده است صحیح باشد اگر آواز او را می شناسد و حدیث بلفظ او میکنند یا حضور او را می شناسند اگر بروی خوانده شده است و در اینجا خبر ثقه کافی نیست بنا بر احوال و بصورت و احتیاج کرده اند بقرینه صلی الله علیه و آله و سلم است از او احباب می شنیدند و روشش از انما میکردند با اعتماد بر صوت و احتیاج کرده اند بقرینه صلی الله علیه و آله و سلم ان بلالاً ینادی بلیل فکلوا و اشربوا حتی ینادی

این امر مکتوم و غیبه گفته اند اذ حدیثک من الاتری شخصه فلا تدعنه فلعنه شیطان قد قصور فی صورت
 یقول شتانا ما حافظ ابن اثیر گفته و هذا عجیب غریب جدا انتی و اگر شیخ بعد سماع لا ترو عنی او حجت بن اخبار که
 یا نحو آن گفت و آنرا اسناد بسوی خطایا شک یا نحو آن نکرد بلکه مجرد منع یا پس از روایت از خود نمود با وجود جزم
 بآنکه اخیریت در روایت اوست پس این همه بطل سماع و مانع روایت از آن شیخ نیست و اگر تخصیص اسماع
 بقومی کرده و بدون علم او دیگران هم شنیده اند پس ایشان را روایت از وی جائزست و نیست التفات بسو
 قول شیخ و منع او و انسانی از حارث بن مسکین و همچنین حالت سماعت کرده و شیخ ابواسحق اسفراینی بدان
 فتوی داده و قول شیخ خبر کم و الا خبر فلا نضر نباشد بلکه روایتش جائز بود و حافظ ابن حجر گفته اگر کسی روایت
 کرد و شیخ انکار مروی خود کرد و جز ما مروی و باشد یا احتمالا مقبول باشد فی الاصح انتی و این گویا تقسیم انکار
 شیخ است بدو قسم اول آنکه جزم کند شیخ بنکذیب مثلا گوید کذب علی یا روایت هدایا نحو آن پس بدین صورت
 روایت وی از شیخ مروی و دست بنابر آنکه یکی ازین هر دو کاذب است البعینه و نیست این قاض در یکی از آن
 هر دو بنا بر تعارض دوم آنکه این حدیث را شیخ بطریق احتمال باشد مثلا گوید ما ذکر هدایا لا اعرف پس اصح قبول
 این حدیث است چه محتمل است که شیخ آنرا فراموش کرده باشد و بعضی گفته اند مقبول نیست زیرا که فرع تابع
 اصل است در اثبات حدیث پس چنانکه نزد ثبوت اصل ثبوت روایت فرع است همچنان باید که فرع در نفی و تحقیق
 تابع اصل باشد و این متعقب است بآنکه عدالت فرع مقتضی صدق است و عدم علم حاصل منافاتی با نیست چه مثبت
 عالم مقدم بر نافی شاک است و قیاس آن بر شهادت فاسد باشد زیرا که شهادت فرع با وجود قدرت بر شهادت
 اصل سموع نیست بخلاف روایت فاخر قاض من امثله ذلک ما روی ان ابی هریره کان یحدث بحدیث الاعدوی
 و لا طیرة و یحدث ایضا بحدیث لایور و ممرض علی مصحح ثم انه اقتصر علی روایة حدیث لایور و اما مسک عن وایة
 حدیث الاعدوی فرج فیة و قالوا انما سمعناک تحدث به فابی ان یعتز به و مثله حدیث سبیل بن ابی صالح عن ابی
 عن ابی هریره مرفوعا فی قصة الشیاء و الیمین قال الدراوردی حدیثی به ربیعۃ عن سبیل قال فقلت سیلا فاستقام
 عنه فلم یعرفه فقلت له ان ربیعۃ حدیثی عنک بكذا فکان سبیل بعد ذلک یقول حدیثی ربیعۃ عنی انی حدیثه عن ابی
 قال عبد العزیز و قد کان سبیل اصابتة علة اذ هیبت بعض عقلا و نسی بعض حدیثه و قد خالف بعض الخفیه و رزوا
 بحدیث ابی هریره فی الشاء و الیمین کذا فی اسبال المطر سوم اجازت احمد ابن فارس صاحب مجمل اللغة گفته اجازت
 ماخوذ است از جواز الماء یعنی ابی که ماشیه و حرث را نوازشانیده می شود و یقال منه استجرت فلا نا فاجازنی فاستقام
 ما و لما شتیک اذ اجازک همچنین طالب علم از عالم استجارت علم او می کند و عالم او را اجازت می دهد و برین تقدیر
 تعدیه فعل بغیر حرف جر و ذکر روایت جائز باشد پس بگوید که اجازت فلا نا سموعا می و گفته اند که اجازت است

حافظ ابن کثیر گفته علی الاجازة اذن کالو کانه و نیا لوقال و کتیک فی منبع ماسا مکة خلاف استی و برین تعبیر
می توان گفت اجزت له روایتی سماعی و اگر اجزت له سماعی گوید بر حذف مضاف باشد پس اجزت
آنست که چنین گوید اجزت لک ان تروی عنی هذا الحديث بعینه او هذا الكتاب او هذه الكتب و نه سبب ظهور
آنست که روایت این اجازت جائزست و قاضی ابو الولید باجمی بران اعداد اجماع کرده و ابن الصلاح بران
نقض نموده و گفته که منبع از شافعی منبع روایت با اجازت نقل کرده شعبه بن الحجاج و غیره از ایه و حفاظ حدیث
گفته اند که اگر اجازت صحیح شود و حلت باطل گردد و بوزیر رازی گفته او صحت الاجازة لذهب العلم بالانین
ابراهم الحنفی و ابو الشیخ محمد بن عبد الله الاصفهانی و القاضی حسین بن محمد المروزی صاحب التعلیقه و ابو الفوارس
السجری و حکایه عن جماعة ممن یقیمون المأوردی و الروایة من الشافعية و ابو طاهر الدیلمی من الحنفية و گفته
هر که دیگری را گفت اجزت لک ان تروی عنی پس گوید چنین گفت اجزت لک ان تکذب عنی و جوابش آنست که
که اجازت مستلزم بطلان حلت نیست و نیز عدا و از حلت تحصیل طریق روایت است و این طریق با اجازت حاصل
گشته و همچنین اجازت مستلزم ذهاب علم نیست غایه مافی الباب آنکه هر که روایت با الاجازت کرد و می ترک چیزی کرد
که اقوی از اجازت بود و در طرق روایت و آن چیز طریق سماع است و این هر طریق روایت و علم محفوظ است بلکه
ماهو الاقوی نمی رود و قول ابن دیاس که اجازت گوید اجازت بر روایت کذب است قولی خلف و کلامی باطل است
زیرا که مراد از تحصیل طریق روایت حصول ثقت بخبر است و آن در اینجا حاصل است و چون سماع شیخ و اذن و برآ
تلمیذ بر و این متحقق گشت مطلوب از اسناد حاصل گردید و نیست فرق در میان طرق مقتضیه روایت بطور
تفصیل در انصاف هر واحد از آن بهنگامه او طریق است اگر چه بعضی از آنها اقوی از بعضی باشد و اینجا معلوم
شد که قول ابن حزم در کتاب الاحکام که انه بدقه غیر جائزة بلا وجوب و اختلاف کرده اند و آنکه تلمیذ را میسر
در اجازت حدیثی یا خبری یا خدث یا اخبار گوید بغير تصدیقش یا نکایین اجازت است یا نکوید بعضی اجازت
داده و بعضی منع کرده مگر بقید مذکور و همان بقول حدیثی اجازة او خبری اجازة ابن دقیق الکیة و هو العباد
فی الاجازة ان یقول اجازة لک ان یقول لک انی بالاتفاق و باجماع اجازت بر چند نوع است یکی
اجازت معین برای معین در معین مثل اجزیک کتاب البخاری مثلاً یا اجزت فلاناً جمیع ما تهمت علیه فہرستی و بخوان
و این اعلی انواع اجازت است حافظ ابن کثیر گفته و ہی المناولة و ہی جائزة عند الجمہور حتی الظاہر و لیکن
خالصاً فی العمل بما لا ینافی معنی المرسل عندهم اذ لم یصل السماع و شوکانی گفته و ہذا الطريق اعلی طرق الاجازة
و در سبیل المطر گفته و ہذا اعلی الاضرب بالمجردة عن المناولة و صحیح جواز الروایة و العمل بها سیوطی و شرح تقریب
گفته و ادعی ابو الولید الباجی و عیاض الاجماع علیہا و اطلہا جماعات من الطوائف انتہی و در خلاصه گفته

صحیح نزد جمهور از علمای محدثین و فقهاء و مجازات است مطلقاً و جماعتی از آن منع نموده و احتیاج مجیز
 آنست که اجازت اخبار است بروایات جماعت پس صحیح باشد چنانکه اگر اخبار تفصیل میکرد و صحیح می بود و اخبارش
 منقطع نیست بسوی نطق صحیحاً مثل قرائت بروی انتمی ابن الصلاح گفته و فی الاحتیاج المجوز با غرض تجرید و تقاطع
 از اجازت آن روی عنه مرویات فقد انجبر بهما جمله و قال الخطیب اصح العلماء المجوز یا بعدیث ان العینی صلوات الله علیه
 براه فی صحیفه و وقعها لابی بکر ثم بعث علی بن ابی طالب فاخذها منه ولم یقر بها علیه ولا بهداینا حتی وصل الی مکة
 ففتحها و قرأها علی الناس انتمی و در سبیل المطر نوشته و استدلال المباحی علی صحته بانه صلوات الله علیه بعث عبد الله بن جعفر
 مع ثمانية من المهاجرين و كتب له كتاباً و امره ان لا یظفر به حتی یمسیر یومین ثم یظفر به فی بعضی کما امره فامتل امره
 و عمل بمضمونه قال فهذا شبهة حجة فی المناذلة و الاجازة و ذكره ابن عبد البر فی کتاب العلم و دوم اجازت معین و در غیر
 معین است مثل قول شیخ اجز تک و اجزت لك و کم ان تروی عنی ما رویه او اصح عندك من مصنفاتی و مسوغاتی
 او مرویاتنی و اجموع علی جواز الروایة بهما و وجوب العمل بمنعه جازمه منهم المجوزی و حافظ ابن کثیر گفته و هذا مما يجوز به الجمهور
 ایضاً و روایة و علماء انتمی و سبیل المطر گفته اختلاف فیہ اقوی و اکثر و اجموع من الطوائف علی جواز الروایة و اوجبها
 بهما انتمی سوم اجازت عموم برای غیر معین کتوله لاجزت للمسلمین او کل اصحاب و اهل زکاة و اهل الجهاد و اهل
 اوصیائی او اهل الاقلام و الفلاذ و اهل البلدة الفلانیة او الموجهین او لعمركم ان لا اله الا الله
 جمیع و ویقظ و آنچه مشابه این عبارت باشد و نام اجازت عام بر دو در آن خلاف است جماعتی آنرا اجازت مشتمل
 و ابو الطیب الطبری اما خطیب مطلقاً و او داشته پس اگر تعبد بوصفی خاص شود اولی ترجیح بر او باشد و طبری آن را
 برای جمیع مسلمین موجودین نزد اجازت روا داشته و ابو بکر حازمی جوازش از شیخ خود ابی العلاء بهرانی و غیره از محدثین
 منابر نقل کرده و دیگران منع کرده اند و این جواز و قتی است که مجازله اهل بیت روایت داشته باشد و اما اگر اهل
 نیست مثل صبی پس قومی آنرا جاز نه داشته و دیگران از آن منع کرده و تحت خطیب برای جواز آنست که اجازت
 در حقیقت اباحت مجیز برای مجازله است بآنکه از وی روایت کند و اباحت برای مکلف و غیر او هر دو صحیح
 و لا بد است از تعین قول قائل مجاز را بآنکه هر متاهل روایت نیست وی روایت نکند مگر بعد از آنکه متاهل او
 شود و در سبیل المطر گفته فان قیده بوصف خاص کاجزت طلبه العلم ببلد کذا فاقرب الی الجواز من غیر المقیة
 قال للمقاضي عیاض ما اظنهم اختلفوا فی جواز ذاک و لا رأیت منه لاحد لانه محصور و صوت کتوک لا و لا ذلک
 و حافظ ابن حجر گفته هو اقرب الی الصحة لقرب الانحصار انتمی و قال و روی بالاجازة العامة جمیع کثیر جمیع من جمیع
 فی کتاب و یرسم علی جوف البعیم اکثر تسم و کل ذلک كما قال ابن الصلاح توسع غیر مرضی لان الاجازة الخاصة
 العیفة بلا قرأة شئی علیها مختلف فی صحتهما اختلافاً قویاً عند القدماء و ان كان العمل يستقر علی اعتبار ما عند المتأخرین

ففی دوران السماع بالاتفاق فکیف انما حصل فیها الاسترسال لئلا یزیدوا وضعفا لکنها فی الجملة غیر منسوبة
 الحدیث معضلا وادعی علم انتهى قال السلفی واما قبل من ان الاصل الاجازة العامة فذكر ابن سعد فی الطبقات
 شناعان شناعا ثنا علی بن یزید عن ابی رافع ان عمر بن الخطاب قال من ادرك فانی من سبی العرب فهو حریس فیه دلائل ان التعلیق
 المتألف لا یحتاج الی ضبط وتحديث بخلاف الاجازة فیهما تحديث وعمل وضبط فلا یصح ان یکون ذلک دلیلا لئلا
 ولو جعل دلیلا یصح من قول النبی صلی الله علیه وسلم بغیر ما عنی ولوا یتیه لکان له وجه قوی انتهى چه ارم اجازت محدود مثل قول
 ایشان اجزت لمن یولد لفلان ووزان خان ست خطیب آنرا جایز نوشته واز ابن فرج بنی و ابن عمرو بن مالکی
 حکایتش کرده زیرا که اذن ست و نسب عیاض المعظم الشیخ قال الخطیب وجمعهم القیاس لتعلیق الوکالة وقال ابن الفراء
 ابن عمرو بن ان الجملة ترتفع عنه وجود الشیة وتعیین المجاز له عند ما قال الخطیب سمعت ابن الفراء یتبع لذلک لقبوله
 صلی الله علیه وسلم امر یزید اعلی غزوة مؤتة فان قتل زید فجعفر فان قتل جعفر فابن رواحه فعلق التامیر قال سمعت ابا عبد الله
 الداعی فی یفرق بیننا و بین الوکالة بان الوکیل معزل بغیر الموکل بخلاف المجاز وقاضی ابو الطیب و ابن الصبیح ابو الصلا
 ابطالش کرده و خلاصه گفته و هو الصحیح لانهما فی حکم الاخبار و لا یصح اخبار المحدث و ما اگر تسلیم کنیم که آن اذن ست
 پس این اذن صحیح باشد چنانکه و کالت برای معدوم صحیح بود آری اگر غلط آن بر موجد کند و گوید اجزت
 لفلان و لمن یولد له و اجزت لک لعقبک و نسک پس نزد ابو بکر بن ابی داود و اجزت و ابن ابی
 بجواز ست از معدوم مجرد و نزد کسی که آن را جایز میدارد و حافظ ابن حجر گفته اقرب عدم صحت ست و همچنین
 اجازت برای موجود یا معدوم معالق بشرط مشیت مثل اجزت لک ان شاء فلان او اجزت لشیء فلان
 نه آنکه چنین گوید اجزت لک ان شئت انتهى نووی گفته در تعلیق جهالت ست و اظهر بطلان است و به قطع
 ابو الطیب الشافعی و ابو حنیفة و مالک در وقت هر دو قسم را جایز نوشته اند و شافعی اجازتش در ثانی داده نه در اول
 و سبب الی خطب گفته الاجازة للمعدوم کاجزت لمن یولد لفلان و من یولد له و لک و لعقبک اما سلف و ابی یزید
 ما اذا فزده بالاجازة قیاسا علی الوقف فانه یصح علیه فعل الشافعی ابن ابی داود و اجاز الخطیب الاول الف
 فیه خبر و قال نه اجاز اصحاب مالک و ابی حنیفة الوقف علی المعدوم و ان لم ین اصله موجود و انتهى حافظ ابن حجر
 و قد جوز الروایة بجمع ذلک سوی الجهول الم یقین الم اذمنة الخطیب و حکاه عن جماعة من شایخه انتهى و قال الشافعی
 استعمل الاجازة للمعدوم ابو بکر بن داود و انتهى گویم سیوطی گفته و انه قال وقد سئل الاجازة قد اجزت لک و لک
 و کمال الحلیة یعنی الذی لم یولد و ابعد و استعمل المعلقة منهم ایضا ابو بکر بن ابی حنیفة و در خلاصه نوشته اجازت برای
 طفل غیر منسب صحیح است قطع به القاضی ابو الطیب قال الخطیب و علیه ما نشیء و هنا یجوزون الاطفال الغیب لا
 ایسا لون عن سنانهم و تمیزهم لانهما باهة للروایة و الاباحه تصح للعاقل و لغير العاقل انتهى گویم سیوطی نزد فقال

الى كسري مع عبد الله بن حذافة وامره ان يدفعه الى عظيم البحر بن فدفه عظيم البحر بن الى كسري ذكره السبوطي حافظ ابن حجر
 گفته شرط کرده اند وصحت روایت بناوله اقتران او باذن بروایت و چون این شرط حاصل شود در رفع انواع
 اجازت باشد زیرا که در آن تعیین و تخصیص است انتهی و این چند صورت دارد از آن جمله آنکه شیخ کتابی که اصل کتاب
 بتکلیف و یا فرع مقابل به بدو بگوید که یا سماعی او روایتی عن فلان فاروه عنی و اجزت لک روایتی بعده
 آن فرع درست او تملیکاً یا تا آنجا که آنرا نوشته گیرد باقی دارد و از آن جمله آنکه بتکلیف جزئی یا کتابی که در آن سماع
 اوست بنظر شیخ بگذارد و نوی آنرا تامل کند و درین تامل عارف متیقظ باشد و آنرا دیده بطالب باز و بدو گوید هر
 حدیثی او سماعی او روایتی فاروه عنی قاضی عیاض در الملع گفته روایت باین طریق به الاجماع جایز است و مازنی
 گفته نیست شک در وجوب عمل بدان نیست معنی برائی خلاف در آن صیغی گفته و لا نقول حدیثاً ولا اخباراً
 فی کل حدیث نووی گفته انها تسمی عرض المناو له و من اعتبر بالی ان مناو له ایاه تقوم مقام ارسال الیه بالکتاب
 من بدل الی بلد و قد ذهب الی صحة الروایة بالکتاب المجددة جماعة من الایمة و لو لم یقترن ذلک بالاذن بالروایة کما
 اکتفوا فی ذلک بالقرنیة و لم یظہر لی فرق بین مناو له الشیخ الکتاب من یدیه للطالب بین ارسال الیه بالکتاب
 من موضع الی موضع اخر اذا خلک منها عن الاذن انتهی و در خلاصه نوشته که غیر واحد از اینها نیست این قسم
 مناو له را عرض می نمایند و مگر نیست که قرأت بر شیخ را عرض میگویند پس این را عرض المناو له نام باید کرد و آن را
 عرض القراة باید گفت و این مناو له همچو سماع است در قوت و نزد جماعتی منقطع از وجه سماع است و هو الصحیح
 شوکانی گفته و روی عن احمد و مالک و یحیی ان هذه المناو له المقترنة بالاجازة كالسمع و حکاه الخطیب عن ابن
 خزيمة انتهی و حافظ ابن حجر گفته فان ناو له ای الشیخ التکلیف الکتاب و استرده فی الحال فلا یتبین ارفعیتها لکن لها
 زیادة فزیة علی الاجازة المعینة و هی ان یخبر الشیخ روایتی کتاب عین و یعین که کیفیت روایتی له و اذا خلعت
 المناو له عن الاذن لم یعتبر بها عند الجمهور انتهی و قال الحاکم ان هذا ای عرض المناو له سماع عند کثیر من المتقین
 و حکوه عن مالک نفسه و الزهیری و ربیعة و یحیی بن سعید الانصاری من اهل المدينة و علقته و ابراهیم الشیبی من الکوفة
 و قتادة و ابی العالیة و ابی المتوکل الناجی من البصرة و ابن مذهب و ابن القاسم و شوب من اهل مصر و غیرهم من
 اهل الشام و العراق و نقله عن جماعة من مشایخه قال ابن الصلاح و قد خلط فی کلامه عرض المناو له بعرض القراة
 ثم قال الحاکم و الذی علی جمهور فقهاء الاسلام الذین افتوا فی الحلال و الحرام فانهم لم یروه سماعاً و به قال الشافعی
 و ابو حنیفة و احمد و یحیی و الثوری و الاوزاعی و ابن المبارک و یحیی بن یحیی و البویطی و المزنی و علی بن عیسی و ابی یونس
 و الیه ذهبوا و الیه ذهب انتهی و از آن جمله آنکه شیخ سماع خود را بتکلیف و بدو اجازت فرماید و باز آنرا از وی
 بستاند و این دون ماسبق است پس اگر این اصل یا مقابل به که موثوق بموافقت اصل است بیاید روایتش

او را جائز باشد و در صورت عزیت کثیره او را جازت مجرده در معین ظاهر نمی شود جماعتی از اهل فقه و اصول
 بدان تصریح کرده اند و اما شیوخ حدیث قدیم و حدیثا پس ای وی عزیت می بینند و از آنکه طالب تفسیر و تفسیر و گویند
 روایتیک فناء و لنیه و اجزائی روایتی شش آنرا به پذیر و بغیر نظر و تحقیق در روایت وی و این باطل است آری اگر
 بخیر و معرفت طالب و ثوق دارد و بران اعتماد کند این جازت صحیح باشد چنانکه قرات او معتدست و اگر چنین گوید
 که حدیث عنی با فیه ان کان روایتی مع براتی من الغلط نیز جائز و حسن باشد نوع دوم مناولت آنست که مجرده
 از جازت باشد و آن چنان است که شیخ طالب کتابی بهر دو گویند یا سماعی من فلان و بهر بقول اقتضای نماید
 و گویند اروه عنی پس صحیح آنست که روایت بدان جائز نیست و بقال الفقهاء و اهل الاصول منهم ابن الصلاح
 و النووی و عابو امن جوزه من الحدیث و خطیب از قومی حکایت جواز روایت بدان کرده و به قال ابن الصبار
 و الرازی و وجه جواز آنست که قول شیخ یا سماعی بالاقتضای مثل قول او حدیثا فلان بالاقتضاست و چون از
 شیخ حدیثی شنید روایت آن حدیث از وی جائز است اتفاقا پس این نیز قیاسا علمیه جائز باشد و چنانکه در
 حدیث شرط نیست که اجیز که او اجیز او حدیث معاک گویند چنان در اینجا نیز شرط نباشد و درین حین پنج فرق میان
 هر دو صورت نیست مگر باجمال و تفصیل و این خوانمان آنست که حق درین مسئله با جمعی نیست باشد و الله اعلم در خلاصه
 گفته زهری و مالک اطلاق حدیثا و خبرنا درین قسم مناوله جائز و شسته اند و این لائق بمنزله کسی است که عرض
 مناه له مقرون بالا جازة را سماع میگردد و از ابونعیم اصفهانی و موزبانی و غیره جوازش در جازت مجرده
 از مناوله آمده و قول صحیح که جمهور و اهل تحری برانند منع ازان و تفصیل و عبارت مشعر با جازت است که حدیثا
 اجازة او مناوله او از نا و اجازتی او نا و لینی و مانند آن و قومی از متأخرین اصطلاح کرده اند بطلاق انبانا
 در جازت و قومی آنرا اختیار کرده و بهیچ بسوی آن میل نموده و این همان گفته کل قول البخاری قال فی مناه
 عرض و مناوله طریق پنجم کتابت است و آن چنان است که شیخ مسموع خود را بهای غائبی یا حاضری بخط خود
 بنویسد یا او را اذن کتابتش بدهد و این نیز دو گونه است یکی آنکه مقرون با جازت باشد باین طور که بسوی
 وی چنین بنویسد اجزت لک یا کتبت الیک و لک او کتبت به الیک و نحو آن از عبارات و این وصحت و قوت مثل
 مناوله مقرون با جازت است دیگر آنکه مجرده از جازت باشد باین طور که شیخ بسوی وی چنین بزرگوار که حدیثا
 فلان و قومی ازان منع کرده منهم الماوردی و بسیاری از متقدمین و متأخرین و غیره و احاد از شافعی و اصحاب
 اصول آنرا جائز و شسته منهم ایوب المنصور و اللیث در خلاصه گفته و بهو الصحیح المشهور و ذاک عندهم معدودی
 المسند الموصول و فیها اشعار قوی بمعنی الاجازة فی وان لم تقرن بالا جازة لفظا ففقد تضمنت معنی و کیفی فی
 معرفت خط الکاتب و شرط بعضهم البینة و هو ضعیف انتی و نووی گفته و هو الصحیح المشهور باین اهل حدیث و یوجد

فی مصنفات کتب علی فلان قال حدیثی فلان و انرا در به نداد و هم معلوم به عند هم مع و در فی الموصول لا شاعری
 الاجازة و زاد السمعی فی فقال ہی اقوی من الاجازة سید علی و شرح تقریب گفته و هو المختار بل و اقوی من اکثر
 صور المناولة و فی الصحیح البخاری فی الایمان و السنن و کتب علی محمد بن بشیر و لیس فیها بایکاتبه عن شیوخ غیره و بعد
 نووی گفته ثم الصحیح ان تقول فی الروایة کتب بها علی فلان قال حدیثنا فلان او خبر فی فلان مکتبته او کتابة او
 نحوه و لا یجوز اطلاق حدیثنا و خبرنا انتهى و کتب بالسطر زیاده کرده و هذا كما تراهم مخالف لما قال المحفوظ انه الاصح
 و انشرنا الیه بقولنا هذا الصحیح القول فی العلوم شوکانی گفته و کیفیت الروایة ان یقول کتب علی او خبر فی کتاب فلان
 الکاتب قد ذکره الاخبار فی کتابه فلا بأس بقوله خبرنا و جواز الازنی ان یقول التلمذ خبرنی مجردا عن قوله کتابة قال
 ابن دقیق العید و اما تنقیه بقوله کتابة فینفی ان یمکن هذا و بالان القول ان ذاکان مطابقا جاز اطلاقه و لا یعمل
 مستمر علی ذلک عند اکثرین و جواز اللیث بن سعد اطلاق حدیثنا و خبرنا فی الروایة بالکتابه و قاضی عیاض گفته
 ان الذی علیه جمهور من رباب النقل و غیرهم جواز الروایة لاحادیث الکتابه و وجوب العمل بها و انما داخله فی السند
 و ذلک بعد ثبوت صحتها عند المکتوب الیه و وثوقه بانها عن کاتبها و منع قوم عن الروایة بها منهم المازری و الرویان
 و من نقل عنه انکار قبولها المحفوظ الدار قطنی و الامدی و حافظ کتابت را در ترتیبه میفرماید نهاده و نووی آنرا ترتیب پنجم
 گردانیده و کذا صاحب الخلاصة و ششم اعلام را و هفتم وصیت را و هشتم وجادت را مقرر ساخته و شوکانی کتابت را
 مرتبه سوم نشان داده و منادله را چهارم و اجازت را پنجم مقرر نموده و حافظ تصریح ششم نموده و در وجادت
 و وصیت و اعلام اذن شرط نموده و برای اینها ذکر ترتیب نموده و سبب بالسطر گفته و الامر بین و هذه اصطلاحات
 متمیزه الروایات و قد بسطنا القول فی هذه النسخ فی شرحنا علی تنقیح الانظار انشی گویم حاصل کلام آنست که کتابت
 مستقرن باجازت باین طور که شیخ بسوی تلمذ خود بنویسند تحت من فلان کذا و قد اجزت لک ان تروی عنی و خط شیخ
 معروف باشد جائزست پس اگر این کتابت مجرد از اجازت باشد روایت بدان نزد بسیاری از متقدمین جایز
 بود تا آنکه ابن سمعی گفته که آن اقوی از مجرد اجازتست و کیا طبری گفته بمنزله سماعست زیرا که کتابت احد
 السامعین است و آنحضرت صلعم چنانکه تبلیغ حاضرین بخطاب میکرد و تبلیغ فامین بکتاب می فرمود و بعالمین خود
 گاهی می نوشت و گاهی قاصد میفرستاد و بهیقتی در مدخل گفته الاثر فی هذا کثیره من التابعین فمن بعدهم و فیها
 دلالة علی ان جمیع ذلک واسع عندهم و کتب البنی صلعم شاهدة لقولهم قال الا ان ما سمع من الشیخ فوعاه او قرو
 علیه و اقربیه اولی بالقبول مما کتب به الیه لما یحتاج علی الکتاب من التخییر و کتب ششم اعلام است و آن چنانست
 که شیخ طالب اعلام کند و بیاگایان که این کتابت دایت یا سماع اوست و برین قدر اقتصار کند و نگویارد
 یا مانند آن و این قسم روایت جائزست نزد بسیاری از اهل فقه و حدیث و اصول و اهل فقه منهم ابن جریر

و این الصباغ تا آنکه بعض ظاهریه گفته اند که اگر شیخ طالب گوید نه بر واتی لا تر و با معنی تا هم رویش از آن
 شیخ جائزست کما تقدم فی السماع و صحیح آنست که روایت بجز و اعلام جائز نیست و به قطع بعض الشافعیه و حنبله
 المحققون زیر که گاهی آن کتاب سماع اوجی باشد اما اذن در روایتش نمیدهد بنا بر خطی که در آن میداند لیکن عمل
 بر آن صحیح است اگر سندش نزد وی ثابت شده کذا فی الخلاصه گویم ظاهر آنست که روایت با اعلام جائز باشد اگر چه
 شیخ از آن نمی کرده چنانکه در سماع است و فرق اجمالی و تفصیلی قانع در قیاس نیست و الله اعلم طریق بهتم و جاد است
 و آن مصدر و جید باشد لغتی مولد غیر مسموع از عرب است و تشالشت آنست که یکی بر کتابی بخط شخصی و اتفق
 شود و در آن کتاب احادیث باشد که روایتش میکنند و از این و از جاران شخص سماعت نکرده است و نه از کس
 اجازتی حاصل کرده و نه بخوان پس این و اجد را میرسد که گوید و جودت او قرأت بخط فلان او فی کتاب فلان
 بخط حدیث فلان و باقی اسناد و متن را سوق کند یا چنین گوید و جودت او قرأت بخط فلان عن فلان و باقی را ذکر نماید
 حافظ ابن کثیر گفته و یقع هذا کثیرا فی مسند الامام احمد ليقول ابنه عبد الله و جودت بخط ابی حدیثا فلان و لیوقی بحديث
 و عمل برین و جاده قدیم و حدیثا مستمر آمده و آن از باب مرسل است جز آنکه شوبی از اتصال از و لفظ و جودت بخط
 فلان و گاهی بعضی از ایشان تدلیس کنند پس کسیکه کتاب بخط وی یافته اند او را ذکر کنند و در آن عن فلان و قال
 فیه فلان گویند و این تدلیس قبیح است اگر موهم لقوا و سماع از وی شود و بعضی درینجا راه جزاف سپردند و اطلاق
 حدیثا و اخبار را در و جاده جائز دارند و این را بر فاعلش انکار کرده اند در خلاصه گفته اگر حدیثی در تالیف شخصی باشد
 لیکن بخط او نباشد پس و اجد را میرسد که چنین گوید ذکر فلان او قال فلان اخبار فلان و این منقطع است و آمیزش
 اتصال ندارد و این همه وقتی است که وثوق داشته باشد با آنکه این خط یا کتاب درست و اگر وثوق ندارد چنین
 بگوید یعنی عن فلان او و جودت عن فلان و نحوه او قرأت فی کتاب خبر فی فلان از بخط فلان او فی کتاب طننت انه
 بخط فلان او فی کتاب ذکر که تبه انه فلان او فی کتاب قبیل انه بخط فلان و چون خواهد که نقل کند از کتابی منسوب بسوی
 مصنفی بگوید قال فلان کذا مکر و میک و وثوق بصحت آن نسخه داشته باشد باین طریق که مقابل آن کتاب بنفس خودش
 کرده است یا کدام تقدیر گیر از ابرار اصول متعدد و مقابل نموده کما تقدم و اگر این چنین کتاب بخوان نیابد باید که
 چنین گوید یعنی عن فلان کذا او و جودت فی نسخه من الکتاب الفلانی و نحوه و اکثر مردم درین اعصار تسلیم کرده اند
 باطلاق لفظ جازم درین مقام بغیر تخری و ثبت یکی از ایشان سطلحه کتابی منسوب بسوی مصنفی میکنند و از آن
 نقل می نمایند بغیر آنکه وثوقی بصحت نسخه داشته باشد و میگوید قال فلان کذا پس اگر سطلحه شخصی عالم و مدعی است
 که در غالب احوال بر وی ساقط و محول عن ابنته مخفی نمی ماند امید است که او را اطلاق لفظ جازم در آن روا
 باشد و الی هذا است و راجح کثیر من المصنفین فیما نقلوه من کتب الناس انتی گویم این آفت و بار را به بسیاری از

مدعیان علم زده از هر کتاب که بدست ایشان آمد کورانه و کرانه از آن نقل بر مدعی خود آوردن گرفتند و هیچ
 مبالغات بصحت آن کتاب و دریافت مولفش نکردند تا آنکه از کتابی نقل می کردند که هرگز نام مصنف و زبان او را
 نمی شناسند و نمیدانند که این شخص از علوم در کدام مرتبه بود و چه مذاهب داشت و این همه مصیبت از ترک اقامت
 سلسله اسناد بر پاشده است و بجای عام گردیده که خلاص از آن امر و فرستخیز است الا ما شاء الله تعالی و من عصمه
 بر حمت و هر چند اهل حدیث این معنی را در باره کتب اخباری ذکر کرده اند چنانکه از صنایع شان در کتب اصول حدیث
 معلوم می شود لیکن عام داشتن آن در کتب جمیع علوم شریعت احوال و اولی است و لهذا بعضی نقل از کتاب
 غیر مشهور و متداول در اهل علم منع کرده اند و بر روایت آن کتاب و ثبوت نداشتن آن با احتیاج و تمسک چه سبب که
 جزم بر وجوآت محض با عدم اقامت سلسله روایت و اسناد فتح باب تحریف و تبدیل است و هرگز اعتماد را نشانه
 عارف کتب فقه مذاهب فیک نمی شناسد که صد بلکه هزارها سلسله فقهی است که در کتب فتاوی و ما اشبهها منسوب
 بسوی امیه مذاهب است و هرگز صحت این انتساب از آن امیه بیایه ثبوت نمیرسد و ممکن نیست که عالمی از علماء دنیا
 تصحیح آن تا امام مجتهد خود و تحسب قاعده اهل علم حدیث می تواند کرد و حق سبحانه و تعالی زمره محدثین و جماعه اهل آثار را
 جزای خیر دهد که در این سلسله روایت در هیچ جا و در هیچ درایت علم حدیث باشند یا علم فقه یا که امام علم دیگر از علوم
 شریعی و آلیه از دست خود نمیدهند و عند هر کتاب یا ممولفش یا ممولفش حاصل میسازند و در تصحیح عبارت نقل
 آن مبالغه شدید بکار می برند و چنانچه بر ند که موصوف اند بجلالت بر زبان محمد رسول الله صلعم حدیث قائلند احکم
 من کل خلف عدوله و در خبریست مقتضی شده اند بخیال انتقال بطلین و تحریف غالین و تاویل جاهلین و همیشه
 در هر زمان و در هر قطر و مکان کار و بار ایشان همین است جز خدا و رسول سخن دیگر را که مصادم کتاب و سنت
 باشد گوش نمیکند و بدون صحت سند و ثبوت روایت تا صاحب کتاب مجتهد و جادوت عمل نمی فرمایند و بعد
 صحت وجادوت در خدا صفا و دع ماکدر تقصیری از خود راضی نمی شوند و همیشه عرض جهل و فقیهات
 و تفاسیر فتاوی بر قرآن و حدیث و قبول موافق و رد مخالف شیعیه لازمه ذوات ایشان است لا یکان فیک
 عنهم جزایم الله عنا احسن البجا باقی ماند آنکه عمل اعتماد اعلی الوجاد و جائز است یا نه پس حافظ ابن کثیر گفت
 الوجاد و لیست من باب الروایه و انما هی حکایتها و جده فی الکتاب انتقی و منقول از معظم محدثین و فقهاء و
 و غیرهم جزم جواز است و منقول از شافعی و طائفه از نظار اصحابش جواز است و بعضی محققین از شافعی
 بوجوب عمل بدان نزد حصول قطع کرده اند و جزم نموده در خلاصه گفته و بنابر الصبیح الذی لا یتجه فی هذه الامور
 غیره لانه لو وقف العمل علی الروایه لایسند بانه لا یسند بانه لا یسند بانه لا یسند بانه لا یسند بانه لا یسند
 و قد ورد فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله قال انی خلقی اعجب الیک ایما قالوا الم لا یکتف قال و کیف الایمونون و هم عند

ربه و ذکر و الا انما فقال وكيف لا يؤمنون والوحى ينزل عليهم قالوا انهم قال وكيف لا تؤمنون وانا من انهم
 قالوا فمن يا رسول الله قال قوم ياتون من بعدكم يحذرون صحف يؤمنون بافهام وقد ذكرنا الحديث بانساده ولفظه
 في شرح البخارى واما محمد بن فضال فانه من عمن عمل بالكتب المتقدمة بحجج الوجاهة لاما والله اعلم انتهى گويم اين وجادت
 درباره كتب معتدله صحيحه علم حديث صحيح است واما در حق كتب ديگر علم پس لابد است از قيد حصول ثقت بر آن موفقت
 او بار و ايات صحيحه نايه محققه در كتب احاديث و آثار مثل صحاح شسته و آنچه با ما است و در سبيل المطر گفته لابد است
 از اذن در روايت بوجاهت يا وصيت يا اعلام پس هر كلام از اينها كه خالى از اذن باشد لائق اعتبار نبوده بلكه چنانچه
 عامه گرو و حافظان اين حجر گفته و كذا لك شتر طه الا ان في الوجاهه و ربع ان يحذرون يعرف كتابه فيقبل و جدت بخط
 فلان و لا يسوغ فيه اطلاق خبر في مجرد ذلك الا ان يكون له من اذن بالروايه عنه و اطلاق قوم ذلك فخطا و كذا
 الوصيه بالكتاب و هو ان يوصى عند موته او سفره شخص معين باصله او اصوله نقدا قال قوم من المتقدمين يجوز الان
 تلك الاصول عند مجرد هذه الوصيه و ان ذلك الجمهور الا ان كان له من اجازة انتهى بطريق هشتم وصيت است و ان
 چنان باشد كه شخصي را وصيت كند بآنكه فلان كتاب اگر روايت ميكنم از من روايت كن پس بعض سلف موصي را
 رخصت روايت آن كتاب موصي به داده اند و گفته او را مي رسد كه كتاب مذكور را از موصي روايت نمايد و اين را
 مشاهير مسموعه و اعلام داشته اند در امر روايت اين الصلاه گفته و اين بعيد است بلكه زلت عالم است يا متاويل مگر آنكه
 مراد وي روايت آن كتاب از وي بطريق وجاهه باشد كذا في الباعث الحثيث فصل سوم در كيفيت روايت
 حديث و در آن چند نوع است نوع اول آنكه قومي در روايت تشديد كرده و بحد افراط رسيده و ديگران در آن
 تساهل و رزیده و بتفريط گرآمیده بعضي مشددين گفته اند نيست حجت مگر در آنچه روايتش از حفظ خود نموده اين
 مروی است از امام ابو حنيفه و مالك و ابوبكر صيدلاني و ديگران اكتفا بثبت سماع راوي براي آن كتاب كرده
 و هم جمهور را گرچه بخط غير وي باشد و هر چند نسخه اش از وي غائب گر و يده اگر غالب برطن سلامت آن نسخ از
 تغيير و تبديل است لا سيما وقتي كه يك نسخه كساني باشد كه تغيير كتاب بر آنند و غالب حواله خفي نمي مانند بعض متسللين
 گفته اند كه روايت از نسخ غير مقابل باصول جائز است بجز در قول طائفه شيخ كه اين روايت تست بغير ثبت از شيخ
 و بدون نظر و نسخه و بدون تقيد طبقه سماع او و حاكم ايشان را در طبقات مجروحين شمرده و اين بسيارست و قومي
 از اكابر علماء و صلحا و نقاطي آن كرده و مصواب مذهب جمهور است و آن توسط است ميان افراط و تفريط پس اگر
 در تحمل و ضبط و مقابل قاطع با تقدم است روايت از وي جائز بالوجوه و هم آنكه روايت ضرر صحيح است اگر چه
 مسموع خود را محفوظ نداشته باشد و در ضبط و حفظ كتاب اهتمام بدارم ثقة نموده و نزد قرات بروي احتياط
 بكار برده بروجي كه غالب برطنش سلامت آن از تغيير باشد خطيب گفته بصيرامي همچو حضرت و چه خوش گفته

زیر که کور دل بدتر از کور چشم است نوع سوم آنکه اگر کتاب خلاف ضبط خود یا بدر جمع کند بسوی کتابی که
 از وی یاد گرفته است و اگر از زبان شیخی حفظ کرده است اعتماد بر حفظ او نماید اگر متشکل نیست و ذکر هر دو مساحت
 باید که چنین گویند خطی کند او فی کتابی کند او اگر غیر وی در آن مخالف است چنین گویند خطی کند او قال فلان کند او اگر سماع
 خود را در کتابی یافته است و آنرا یاد ندارد پس از ابو حنیفه و بعضی ثقاتی عدم جواز روایت مروی است و مذہب
 شافعی و اکثر اصحاب و ابوالیوسف و محمد جواز است و همین است صحیح بشرطیکه سماع بخفا باشد یا بخفا باشد که ائمہ ثقیون
 و کتاب مصون باشد و غالب برین سلامت او از تفسیر بود بر وجهی که نفس بسوی می ساکن گردد و اگر روایت کتابی
 مثل بخاری مثلاً از شیخی وارد بعد از نسخه غیر متقابل بر اصل شیخ یافت یا اصل سماع شیخ نیافت لیکن نفس او ساکن
 بر صحت آن نسخه است پس در مصورت حافظ این کثیر گفته حکم الخطیب عن عامه اهل الحریث انهم منعوا من الروایة
 بذلك منسجم الشیخ ابو نصر بن الصبیح الفقیه و حکم عن ابوب و محمد بن بکر الی سانی انها خصانی ذاک قلت الی ذالک
 و قد توسط الشیخ تقی الدین ابن الصلاح فقال ان کان المرشح الاجازة جازت روایت و البطلان فی نوع چهارم
 آنکه در شرح السنه گفته قومی بسوی اتباع لفظ حدیث رفته منسجم ابن عمر رضی الله عنهما و هو قول القاسم بن محمد و
 ابن سیرین و جابر بن حیوة و مالک بن انس و ابن عیینة و عبد الوارث و یزید بن زریج و و تیب و بقال احمد بن حنبل
 و جاعقی بسوی رخصت نقل حدیث بالمعنی رفته منسجم الشیخ و النخعی ابن سیرین گفته یک حدیث را از ده کس
 می شنیدیم لفظ مختلف یعنی واحدی بود و سلفیان ثوری گفته اگر شمارا گویم حدیثکم که سمعت پس تصدیق من نکنید
 زیرا که آن حدیث بالمعنی است و و کثیر گفته اگر معنی واسع نباشد مردم هلاک گردند و ابن الصلاح گفته هر کس عالم بالفاظ
 و مقاصد و خبر بخل معانی نیست او را روایت بالمعنی بالاجماع جائز نباشد بلکه لفظی که آنرا شنیده است متعین است
 و اگر عالم و بصیر نباشد و الفاظ و دلالات و مترادف و معانی را نیک ترمی شناسد پس قومی از اصحاب حدیث
 و فقه و اصول و جمهور ناس خلفا و سلفا بجز از شرفه حافظ این کثیر گفته و علیه العمل کما هو المشاهد فی الاحادیث الصحیح
 و غیره فان الواقعة تكون واحدة و تجئ بالفاظ متعددة من وجوه مختلفة متباينة و لما کان هذا قد یقع فی تفسیر
 بعض الاحادیث منع من الروایة بالمعنی طائفة آخره من المحدثین و الفقهاء و الاصولیین و شد و وافق ذاک
 اکید التشدید و کان یبغی ان یکون هذا هو الواقع لکن لم یتفق ذاک و الله اعلم و قد کان ابن سعید و ابوالدرداء و ابن
 رضی الله عنهم یقولون اذ راووا الحدیث او نحو هذا و شبهه او قریباً منه انتی و قومی گفته و حدیث نبوی ناجز است
 و در غیر آن جائز گویم مذہب جمهور آنست که در همه جائز است اگر قطع دارد و باو معنی و این در غیر مصنفات
 یعنی کتبویات است و اما در مصنف پس جائز نیست تغیری لفظ اصلاً اگر چه مدعی او باشد گویم قول ذالک التفضیل
 صحیح است زیرا که آنحضرت صلعم کسی است که لفظی چنان کرده و در ترکیب و دقائق و اسرار می هست که جز

بالفائش کما هی وقوف دست بهم نمیدهد چه هر ترکیب را از ترکیب معنی است موافق فصل و وصل و تفهیم و
 تاخیر و اگر اینها را رعایت نکنند مقاصد بسیار از دست برو و بلکه هر کلمه را با اخت خود خاصیتی مستقل است مثل
 تخصیص و اهتمام و غیره و همچنین در الفاظ مشترکه و مترادفه زیرا که اگر یکی را بجای دیگری نهند معنی مقصود فوت شود
 و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود نصرا لمدعیه مع مخالفتی فلفظها و وعا ما قرب حامل فقه غیر فقیه و رجاء لیل فقه لی من
 افقه من رواه ابو داود و الترمذی عن ابن مسعود رضی الله عنه در خلاصه گفته این حدیث بلفظ و معنی خود شاه صحت
 بر صحت چیزی که ما در صدوش استیم چه اگر بجای هر لفظ مشکلی را مداف او قائلیم کرده شود معنی آن لفظ مختل و فاسد
 گردد و مثلاً اگر بجای نصرا لمدعیه یا غفر الله یا غفر الله است مشکلی اوست قائم کند مری بعد کرد و زیرا که هر کلمه معنی خود را
 یاد داشته و آنرا بلا تغییر او کرده وی معنی را غرض طری ساخته و هر کلمه تبدیل و تغییر کرده وی معنی را مبتذل و ذای
 و ذابل گردانید و همچنین اگر لفظ امر را بجای عبید نماید معنی مقصود فوت شد چه عیودیت استکانت و معنی برای امر
 خدا و رسول صلی الله علیه و آله است امتناع است استکانت در او از سمع بسوی و انما تراز خود و آنحضرت صلی الله علیه و آله بجای کلام و خبر
 لفظ مقاله ذکر فرمود زیرا که حقیقت قول آنست که مرکب باشد از حرف سبز و وال بود و بر و جوب و اللفظ کسب
 و بعد خطها لفظ و عا و آ و دو این شهرت برید تقریر چه معنی و عی و اد است خط و عدم نیان است و در روایت
 دیگر فا و ا یا کما سمعنا آمده و ایشان این لفظ را لفظ روا یا یا بلعنا و نحوها برای دلالت بر آنکه آن بمقاله نزدش
 و دلالت است و ادایش بسوی کسی که احق یا اهل اوست بدون تغییر و تصرف در آن واجب و همچنین ذکر فقه علم بر
 ایدان است بآنکه حامل غیر عاری از علم است زیرا که فقه علم است بدقائق مستنبطه از فصوص و اگر غیر عالم میگفت لازم
 می آمد جمل و همچنین تکریر رب و اطاعت هر لفظ بمعنی خاص و باشد چه سماع یا فقیه نیست پس واجب و می نیست
 که لفظ را تغییر ندهد چه وی الفاظ مشترکه را نمی شناسد و چهار در آن خطا خواهد کرد و یا عارف است لکن بیخ نیست
 لابد احد المترادفین را بجای دیگری خواهد نهاد و بر رعایت مناسبات میان لفظ و لفظ آگاه خواهد شد چه مناسبت
 خواص و معانی است که جز صاحب درجه یا سالیب نظم بر آن آگاه و واقف نمی شود و کما قرناه فی شرح التبیان فی
 قسم الفصاحه انتی ابن الصلاح گفته و قدر وینا ان بعض اصحاب الحدیث روی فی المنام کانه قد مر من شفته و لسان
 شی فقیل له فی ذلک فقال لفظه من حدیث رسول الله علیه و آله غیرتها برائی ففعل لی هذا و چون روایت بالمعنی جائز
 شد حدیث را باید که در میان لفظ مشکله و نحوه فرق بکنند نیست حلال و اگر گفتن مثلاً بگوید از آنکه دانسته باشد
 که آن هر دو حدیث در لفظ متفق اند و اگر اتفاق هر دو در معنی است جائز است که نحوه گوید قائله ابو حاتم جافظ
 ابن کثیر گفته اذ روی حدیثاً بسند ثم اتبعه باسناد آخر و قال فی آخره مشکله و نحوه و هو ضابطه هر فصل بخود
 رعایه لفظ الحدیث الاول باسناد الثانی قال شعبه لا و قال الثوری نعم کاه عنما و کعب و قال یحیی بن یحیی بن یحیی

قوله مشبه ولا يجوز في نحوه وقال الخطيب اذا قيل بالرواية على المعنى فلا فرق بين قوله مشبه او نحوه ومعناه اختصار
 بقول ابن معين واگر ایراد سازد و بعض حدیث را ذکر نمود و گفت الحدیث یا السیث تمانه یا بطوله یا الی آخره
 چنانکه عادت بسیاری از روایات بدان جاریست پس آیا سماع را میسرید که این حدیث را تمانه برین سخند
 سوق کند یا نه بعضی خصصت داده اند بعضی منع کرده منعم البواحق الا سفرانی الفقیه الاصولی و برفانی از شیخ
 خود ابو بکر اسمعیلی پرسید که این چگونه است گفت اگر شیخ و قاضی عارف حدیث اندامید و ارم که جائز باشد لیکن
 بیان اولی است ابن الصلاح گفته و اذا جازنا ذلك فالتحقيق انه يكون بطريق الاجازة الا كية القوية حافظ ابن كثير
 گفته قلت انما ينبغي ان يفصل فيقال ان كان قد سمع الحديث لئلا يري قبل ذلك على الشيخ في ذلك المجلس
 او في غيره فيجوز الرواية ويكون الاشارة الى ثبوت قدسك بيان و تحقق سماعه و علمه استی و در رشتاد و نحوك نوشته
 راوی را در نقل مسموع خود چند حال است اول آنکه روایتش بلفظ کند و انیکس دای امانت کرد و چنانکه شنیده بود
 همچنان رسانید و لیکن این وقتی است که آنحضرت صلعم آن مقاله را بجا جواب سوال سائل فرموده باشد و اگر جواب از
 ذکر سوال مستغنی است کقولہ صلعم فی ما البحر بیو الطهور مآده و احل یمنه راوی در ذکر و ترک سوال مخیر باشد و اگر
 مستغنی نیست کمافی سواله صلعم عن مع الطرب بالتمرقال انتقص و اجبت فقیل نعم فقال فلا اذن سأل في سؤال
 لابد باشد همچنین اگر جواب محتمل دو امر است و نقل راوی محتمل یک امر پس لابد باشد از ذکر سوال و بر تقدیر ذکر
 سوال و سبب همراه ذکر جواب و آنچه بر سبب آورده شده اولی از آنهاست دوم آنکه روایتش بغیر آن لفظ کنی
 یعنی نماید و در آن هشت غریب است یکی آنکه جائز است از عارف بمعانی الفاظ نه از غیر عارف که او را توش
 بالمعنی جائز نیست قاضی در تقریب گفته بالا جماع و بعضی شرط کرده اند که لفظ مرادف آورد مثل جلوس مکان
 قعود و بالعکس و بعضی شرط مساوات اصل در جملات و خفا کرده اند و گفته که بجای علی و عام و مطلق و امر و ن و اول و
 و خاص و مقید و خبری و رد و نه بالعکس آن و بعضی شرط کرده اند که خبر از آن جنس نباشد که بدان متعبد بوده ایم
 مثل الفاظ متفصل و تشهد و این شرط ضروری است و قد قبل انه مجمع علیه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور از
 باب متشابه نبود مثل احادیث صفات و کیا طبری بدان حکایت اجماع کرده زیرا که معلوم نیست که لفظ متکلم راوی
 مساوی لفظ متکلم نبوی است یا نه و احتمال وجود مآول مثل اصل لفظ دارد و یا نه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور
 از جنس جوامع الکلم نباشد و اگر باشد کقولہ انما الاعمال بالنيات و من حسن اسلام المرء تركه الا لینه و انحراب خنجر
 و اخراج ضمان و العجا و جبار و الینه علی الدعی روایتش بالمعنی جائز نبود و بعضی شرط کرده اند که خبر از احادیث
 طولانی نباشد و در احادیث قصار روایتش بالمعنی جائز بود و نیست وجه برای این شرط ابن الانباری در شیخ
 بر بیان گفته این سلسله را سه صورت است یکی تبدیل لفظ بر ادن او مثل جلوس و قعود و این نیز است بلاتلاف

دوم اظهار دلالتش بر این لفظ اول بر آن ال بود بدون قطع بر آن نیست خلاف در امتناع تبدیل سوم قطع
بفهم معنی و تعبیر از آن عبارتی که ال بر آن معنی مفهوم باشد قطعاً بغير آنکه الفاظ مراد فیه باشند و این موضع خلاف
و اکثر اهل علم بر آن اند که اگر قطع بفهم معنی مستند بسوی لفظ مجرد یا بقدر آن حاصل شود تحقق بهتر اوست باشد و تبیین
دوم منع است مطلقاً و وجوب نقل لفظ بصورت بغير فرق میان عارف و غیر او که انقله القاضی عن کثیر من
السلف و اهل التحری فی الحیث و گفته که این مذهب مالک است و جوینی و شیری آنرا از معظم محدثین و بعض
اصولیین نقل کرده اند و ابوبکر رازی حکایتش از حنفیه نموده و همین است مذهب ظاهریه چنانکه قاضی علی باری
نقل آن نموده و این معانی نقلش از عبداللہ بن عمر و جماعتی از تابعین کرده منهم ابن سیرین و بقال الاستاذ
ابو اسحق الاسفرائینی و لیکن آنچه درین مذهب از حرج بالغ و مخالفت طریقه سلف و خلف از روایات است غیر حق
چنانکه در اکثر احادیث مرویه جماعه دیده می شود زیرا که غالبش با الفاظ مختلفه متحد المعنی است بلکه یک صحابی و من بعد
او در بعض حالات در روایتی لفظی می آرد و در حالت دیگر بغير آن لفظ که مودی معنی اوست تعبیر میکند و درین امر
خود هیچ شک نیست مذهب سوم فرق کردن میان الفاظی که در آن مجال تاویل نیست و میان الفاظی که
تاویل را در آنها مجال است پس در اول نقل بالمعنی جائز است نه در ثانی حکاه ابو الحسن ابن القطان عن بعض صحاب
الشافعی و اختاره الکلیا الطبری مذهب چهارم تفصیل است در میان چیزی که راوی آنرا یاد دارد و یا نه پس اگر
یادش میدارد جائز نیست او را روایتش بغير آن لفظ زیرا که در کلام رسول خدا صلعم فصاحتی هست که در غیر او
نموان یافت و اگر یاد ندارد و روایتش بالمعنی جائز است و بنما جزم الماوردی و الرویانی مذهب پنجم تفصیل است
میان او امر و نهایی و میان اخبار و در اول روایت بالمعنی جائز است نه در ثانی ماوردی و رویانی گفته اند که
که در اول روایت بالمعنی جائز است کقولہ صلعم لا تتبعوا الذہب بالذہب و رویانی منع من بیع الذہب بالذہب
و قولہ صلعم اقلوا الاسودین فی الصلوۃ و رویانی انه امر بقتل الاسودین فی الصلوۃ پس این جائز است بلا خلاف
زیرا که فعل امر است و لا تفعل نمی پس اومی میان هر دو مخیر باشد و اگر لفظ خفی المعنی محتمل باشد کقولہ لا اطلاق
اغلاق نقاش بلفظ واجب است و تعبیر از آن بلفظ دیگر نمی توان کرد مذهب ششم تفصیل است میان محکم و غیره
پس در اول روایت بالمعنی جائز است نه در ثانی مثل مجمل و مشرک و مجاز غیر ششتم آنکه معنی در جمله مودع
باشد که عامی آنرا نمی تواند فهمید مگر با وی آن جمله پس روایتش جائز نیست مگر با او همان جمله بلفظها که اقبال
ابوبکر الصغیر فی مذهب ششم تفصیل است میان آنکه ایرادش بقصد احتجاج و فتیلا کند و میان آنکه ایرادش بقصد
روایت کند پس در اول روایت بالمعنی جائز است نه در ثانی و این مذهب اندک است که از شریع و مشرطه
آن مذاهب دیگر پیروی شوند حال ثالث آنکه راوی بعض الفاظ خبر را حذف کند پس اگر این محذوف متعلق

مخروف منه است بتعلق لفظی یا معنوی بالاتفاق جائز نباشد کما حکاه الصنفی الهندی و ابن الانباری بتعلق
لفظی مثل تفسیر استثناء و شرط و غایت و صفت باشد و تعلق معنوی مثل خاص نسبت بعام و مقید نسبت لمطلق
و همین نسبت بمفاد ناسخ نسبت بنسخ و بین اتفاق محلی اشکال میشود و بانچه شیخ ابواسحق شیرازی در ملح و قاضی در
تقریب نقل کرده اند از جواز مطلق خواه بعضی یا بعضی تعلق داشته باشد یا نه و همین نقل ضعف است زیرا که
ترک راوی چیزی را که تعلق بمروی دارد و لایسما آنچه تعلقش بمروی بطور لفظ باشد خیانت در روایت است اگر
این چنین نیست در آن اختلاف است بر چند قول اول آنکه این راوی و غیر او یکبار تمامه آن را روایت کرده باشد
در نیصورت نقل بعضی جائز است و اگر این راوی یا غیر او آن را تمامه نقل نکرده است نقل بعضی جائز نباشد که نقل
القاضی فی تقریب الشیخ ابواسحق شیرازی فی الملح دوم آنکه جائز است اگر بسوی راوی تمتمی متطرق نمی شود و ذکره
الغزالی سوم آنکه اگر خبر چنان است که جزا بطریق راوی معلوم نمی شود و حکمی شرعی بدان متعلق است پس اقتضای
بر بعضی دون بعضی جائز نیست و اگر حکمی بدان متعلق نبوده است راوی فقیه است جائز باشد ورنه غیر جائز قال
ابن فورک و ابوالحسن بن القطان چهارم آنکه اگر خبر تمامه مشهور است اقتضای راوی بر بعضی جائز باشد و الا فلا قاله
بعضی شرح الملح لابی اسحق پنجم منع است مطلقا بستم تفصیل است در میان آنچه مخدوف حکمی متمم را قیل خود باشد
و سامع فقیه عالم بوجه تمیز بود پس در نیصورت حذف جائز است و الا ناجائز کی طبری گفته و هذا التفصیل هو المختار
و تادروی و رویانی گفته اند جائز نیست مگر بشرط آنکه بانی مستقل باشد بمفهوم حکم بقوله فی البحر هو الطهور
مأوه و الحکل معتبه در اینجا راوی را میسر که اقتضای بر روایت یکی ازین دو جمله کند و اگر بانی غیر مفهوم المعنی است
جائز نباشد و اگر مفهوم است لیکن ذکر متروک موجب خلاف ظاهر حکم مذکور است بقوله صلعم فی الاضخیه لن قال العیسی
الاجده من المعرف قال تجزیک و لا تجزعی احد البعدک پس در اینجا حذف جائز نبود زیرا که در صورت اقتضای بلفظ تجزیک
چنان مفهوم میشود که جمیع مردم مجزئ و کافی باشد و این حاصل چیزی است که درین مسئله گفته اند لیکن مخفی نیست که
بسیاری از صحابه و تابعین و محدثین اقتضا میکنند بر روایت بعضی خبر نزد حاجت بسوی آن بعضی عدم حاجت
بسوی تمام آن روایت لایسما در احادیث طویل مثل حدیث جابر در صفت حج نبوی و نحو آن از احادیث و ایشان
قدوة من بعدهم هستند در روایت لیکن بنقد شرط است که این اقتضای بر بعضی مستلزم که امروفسد و نباشد حاجت
آنکه راوی خبر در روایتش چیزی زیاده کند بر مسموع خود از آنحضرت صلعم پس اگر این زیادت بیان سبب حدیث یا تفسیر
معنی است لباس است لکن بشرط آنکه مزید را بیان سازد و سامع بفهمد که این زیادت از کلام راوی است و او را
و رویانی گفته اند بجز من الصحابی زیاده میان اسباب کونه مشاهدا للحال و لا یجوز من التابعی و اما التفسیر یعنی مجوز
منها نیست وجه برای اقتضای صحابی و تابعی در تفسیر معنی حدیث بلکه جائز است هر آن کسی را که عارف معنی است

بمعنی صحیح بر مقتضای لغت عربیه بشرط فصل میان خبر مروی و میان تفسیر او می رود چنانکه سماع آنرا می نفع حال
 پنجم آنکه مختل و معنی متنافی باشد و راوی بر تفسیرش با حدیث مقتضای است اگر این مقتضای صحابی است پس
 تفسیرش صحیح بیان است برای ما و اما اگر غیر صحابی است و مراد بودن معنی مقتضای علی جماع واقع نشده پس بصیر
 بسوی تفسیرش نباشد بلکه این انظار را که احتمال و معنی متنافی دارد حکم شرک یا محال است و عمل بدان متوقف ماند بر ورود
 دلیل و دل بر آنکه مراد احادیث با معنی است و ظاهر آنست که نبی صلی الله علیه و آله و سلم لفظی نمی فرماید بجزیری که مختل و معنی متنافی است بقصد
 تشریح و باز آنرا خالی بگذارد و از قرینه حالیه یا مقالیه بجزی که صحابی راوی از وی صلی الله علیه و آله و سلم مرادش نقد بلکه لا بد است
 که بیانش کند بر وجهی که از آن معنی مراد متصور گردد و با آنکه عادات صحابه آن بود که هر چه بر ایشان از اقوال یا افعال و
 صلی الله علیه و آله و سلم مشکلی پیدا نکرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می پرسیدند تا بسؤال از مثل این معنی چه رسد و قاضی ابوبکر و جونی از شافعی نقل
 کرده اند و از آنکه صحابی خبر او را و ذکر کرده اند منتهی فذاک مقبول ابن القشیری گفته اند از او و الله علم او اول الصحابه
 او خصص من غیر ذکر دلیل و الا فالتمس و الی المقصد بالدلیل مقبول من کل انسان لا اذ اتباع للدلیل لا اتباع لک التاویل
 حال ششم آنکه خبر ظاهر باشد در چیزی و صحابی راوی آنرا حمل بر غیر ظاهرش کند بصرف لفظ از حقیقتش بسوی مجازی یا
 بصرف او از وجوب بسوی ندب یا از تحریم بسوی کراهت و چیزی که منفی صرفش از ظاهر باشد نیاید و پس مذهب جمعی
 از اهل اصول آنست که عمل بظاهر باید کرد و بسوی خلاف آن نباید رفت بجز قول صحابی یا فعل او و همین است حق
 زیرا که تعدیل بر روایت است نه بر کلامی و نه مذهب اکثر حنفیه آنست که عمل بر برای صحابی باید چه وی مخیر بود بنویست
 و جوازش آنست که حامل صحابی بر خلاف ظاهر روایت گاهی اجتهاد او می باشد و حجت در روایت اوست نه در رأی
 او و گاهی حامل وی بران و هم می باشد و بعضی مالکیه گفته اند که اگر این صرف از ظاهر از آن وادی است که بشود
 احوال و قرآن مقتضایش ادراک نتوان کرد و اجتهاد او در آن مسامحه نیست پس عمل بر محمول راوی صحیح باشد اگر
 بنا بر نوعی از اجتهاد است رجوع بسوی ظاهر متعین شود و چه مختل است که اجتهادش مطابق باقی فاضل الا هر دو پس ترک
 ظاهر مختل نباید کرد و بخواهش می توان گفت که حمل بر خلاف ظاهر در آنچه از مسامحه اجتهاد نیست گاهی می نماید
 پس اتباع راوی بر خلاف ظاهر و انباشت خلاف عمل مقتضای ظاهر که آن عمل مقتضای کلام شارع است پس حمل بر
 ارجح باشد و قاضی غلبه بخیار و ابوالحسن بصری گفته اند اگر معلوم شود که برای مذهب تاویل راوی جز علم بقصد
 نبوی و جهی دیگر نیست مصیر بسوی او واجب است و اگر معلوم نشود بلکه صرف توجیز بود مصیر بسوی ظاهر خبر واجب
 کرد و در این مسلم است نزد حصول علم بدان و اما اگر صحابی عمل بر روایت خود با تکلیف ترک کرد و پس سخن در آن راجع
 بدلول خبر است و بحث آن در کتب اصول فقه کرده اند و آنکه گفته اند مختل که راوی برناسخ آن خبر مطلع شده باشد
 نمی وجهت زیرا که باجماع این احتمال متعین نیستیم نیز بسیار باشد که آنرا منسوخ گمان کنند و چنین نباشد انتی کلام

الشوكاني رحمه الله وسبب اللفظ كقوله قال السيوطي واما الرواية بالمعنى فاختلاف فيها تشبيه والاكثر على الجواز ايضا
ومن قوى بجمع الاجماع على جواز شرح الشريعة للجمع بساكنهم للعارف به فاذا جاز الابدال بلفظة اخرى فجاز
بالفظة العربية الاولى وقيل انما يجوز في المفردات دون المركبات وقيل انما يجوز لمن يستحضر اللفظ ليتمكن من التفسير
فيه وقيل انما يجوز للمكان بحيث يثبت في نفسه لفظه وبقي معناه متجانس في ذهنه فله ان يرويه بالمعنى لمصلحة
الحكم بخلاف من كان مستحضرا للفظه وجميع ما تقدم تحقيقه بالجواز وعدمه ولا شك ان الاولى ايراد الحديث باللفظ
دون التصرف فيه قال القافض عياض في سبب الرواية بالمعنى لكلامه لسلطان الحسن ممن يظن انه يحسن
وقيل لكثير من الروايات قد يروى فيها انتهى بعد نووي كقوله ان قال جمهور السلف واختلف قال السيوطي منهم الامة
الاربعة تجوز الرواية بالمعنى في جميعه اذا قطع بادا المعنى قال السيوطي في شرحه ان ذاك هو الذي تشبه به الجواز
الصحابة والسلف وتدل عليه واثبتهم للقصه الواحدة بالفاظ مختلفة وقد روي في المسند حديث مرفوع رواه ابن
مسدة في معرفة الصحابة والطبراني في الكبير من حديث عبد الله بن سليمان بن ابي كريمة الليثي قال قلت يا رسول الله
اني اسمع منك الحديث لا استطيع ان اروييه كما اسمع منك يروي حرف وينقص حرف فقال اذا تم تحلو احراما
ولم تحرموا احلا او اصبتم المعنى فلا بأس فذكر ذلك للحسن فقال لولا هذا ما حدثنا وبسند المشافعي لذلك الحديث
انزل القرآن على سبعة احرف فافقروا ما تيسر منه قال فاذا كان السند آفة بخلفه انزل كتابه على سبعة احرف
علما منه بان الحفظ قد يزل الحيل لهم فقرأته وان اختلف لفظهم فيه لم يكن في اختلافهم خالة بمعنى كان يسوي
كتاب الله واولي ان يجوز فيه اختلاف اللفظ ما لم يخل معناه وروى البيهقي عن كحول قال دخلت انا والوالان
على واثمة بن الاسقع فقلنا لا يا ابا الاسقع حدثنا بحديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه وهم لا تزيروا ولا نقصا
فقال بل احذركم من القرآن شيئا فقلنا نعم وما نحن له بخافطين جدا انا لنزيد الواد والالف ونقص قال
فهذا القرآن مكتوب بين اظفاركم بكذا حفظا وانتم تزعجون الكلم تزيرون وتقصون فكيف باحدث سمعنا يا
من رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لا يكون سمعنا منه لامرة واحدة حكمة اذا حدثنا بحديث على المعنى قال النووي
وهذا في اختلاف في الرواية بالمعنى انما يجري في غير المصنفات ولا يجوز تغيير مصنف وان كان معناه وذلك
لان الرواية بالمعنى انما جازت لما تحذف ضبط اللفظ وذلك غير موجود في الكتب فليس له تغيير تصنيف غيره قال
وينبغي للرووي المعنى ان يقول عقيبها او كما قال او نحوه او شبهه او ما اشبهه من الالفاظ قال السيوطي قد كان
قوم من الصحابة يفعلون ذلك وهم اعلم الناس بمعاني القلام خوفا من الزلل لسرهم فاني بالرواية بالمعنى من
الخلل في روى ابن ماجه واحمد واكم ان ابن مسعود قال يا ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فافقروا فقلت عيناها وانتفتحت
او داجه ثم قال او شكا او نحوه او شبهه به قال النووي قال الشيخ يروي ابن الصالح الظاهر انه لا يجوز تغيير قال

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ان جائز است روايته بالمعنی لا اختلافا ای معنی الرسول النبوی الاول
 من اوجی الی تبلیغ و الثاني من اوجی الیه للعقل قال النووی و الصواب جوازها فانما لا یختلف بهما معنی و انما یجب
 احمد بن حنبل و حماد بن سلمه و الخطیب هذا اذا کان المعنی ظاهراً فان کان حقیقاً فقد یرشد الی ما یریل خفاً انتهى کلاماً
 و قاضی ابن جاعده گفته اگر چنین گویند که تغییر سبب بسوی رسول جائز است و عکس آن جائز نیست بعید نباشد
 زیرا که در رسول معنی زائد بر نبی است و هو الرسله چه هر رسول نبی است و هر نبی رسول نیست گوئیم در اینجا بحث
 زیرا که بخاری از برابرین عازب آورده اند چون دعا در سوگات الذی ارسلت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا وینکله الذی
 ارسلت پس در اینجا رادۀ جمع میان دو وصف نباهت و رسالت فرموده و کذا روی عن ابن الاثیر و در خلاصه
 نفع بنجم آنکه اختلاف کرده اند و جواز اختصار حدیث واحد و روایت بعضی وی بعضی مطلقاً از آن منع
 کرده بنا بر منع روایت بالمعنی و بعضی منقش با توجیه روایت بالمعنی کرده اند اگر وی و غیر وی آنرا تمامه است
 مکرده و بعضی مطلقاً آنرا جائز داشته اند و مجاهد گفته الفحص من الحدیث ما شئت و لا تزنیه فیه حافظ ابن کثیر
 گفته اختلاف کرده اند و جواز اختصار حدیث بر دو قول فالذی علیه صنع ابی عبد الله البخاری اختصار
 الحدیث فی کثیر من الاماکن و اما مسلم فانه یسوق الحدیث بتمامه و لا یقطع و اما درجه کثیر من حفاظ المغاربة
 و سترجح الی شیوه آخر و من لسهولة ذلک بالنسبة الی صحیح البخاری و تفریق الحدیث فی اماکن متعدده بحسب
 حاجته الیه و علی هذا المذهب جمهور الناس قدما و حديثاً قال ابن الحاجب فی مختصره حذف الخبر جائز عن الاكثر
 الا فی الغایه و اکثره ثناء و اوجوه و اما اذا حذف الزیاده لکونه شک فیها هذا سالیح کان مالک یفعل ذلک
 کثیراً و اقرعاً بل کان یقطع بهذا الحدیث اذا شک فی وصله انتهى کلمی گفته صحیح و در اینجا تفصیل است یعنی از
 عالم عارف جائز است اگر متر و ک غیر متعلق بمروی است بر وجهیکه منقول مثل در بیان مختلف در ولات متروک
 نیست و این جائز باشد اگر چه روایت بالمعنی روا بود زیرا که مروی و متر و ک مثل در خبر منقول اند و نیست و فی
 و نه که قبل اختصار روایتش علی التمام کرده است یا نه و این وقتی است که راوی رفیع المنزله غیر متهم باشد گوئیم
 صفائی در مشارق الانوار بقدره گفته و اما کسیکه روایت حدیث علی التمام کرده و ترسیده که اگر بار دیگر روایتش
 بنقصان میکنند متهم میگردد و زیادت در اول بار یا بنسیان در بار دوم بنا بر قلت ضبط و غفلت پس او را کم
 کردنش جائز نیست و الله اعلم و اما قطع صنف یک حدیث در چند باب برای احتیاج پس قرب بجواب است
 مالک و نجاسی و ایمیة لا تخصی آنرا کرده اند این الصلاح گفته و لا یخلو من کراهته و لو روی گفته و انما یوافق علیه
 احد زیرا که در جمیع احتیاجات در علوم ایراد بعض حدیث بطریق استدلال و استنباط مستمرست خواه مستقل
 باشد یا نه مثل استنباط نحوین و غیر ایشان انتهى گوئیم درین قول که مستقل باشد یا نه نظر است حفاظان حجج

گفته و آنچه در تغییر صورت المتن مطلقاً و الا اختصاراً منته بانقص و الا ابدال اللفظ المرادف باللفظ المرادف لا الا کمال
 بعد لولات الالفاظ و بهائیل المعانی علی الصحیح فی المسلمین اما اختصاراً کحدیث فالاکثرون علی جواز بشرط ان یکون
 الذی یختصره عالماً لان العالم لا ینقص من حدیث الا ما لا یعلق له بابقینه بحیث لا یتخلّف الدلالة ولا یخیل البیان حتی
 یکون المذكور والمعروف بمنزله خبر و یدل ما ذکر علی ما حذف بخلاف اجمال فانه قد ینقص التعلّق کما لا یستثنای
 انتهى بوجه در خلاصه گفته نوع ششم آنکه راوی حدیث بالمعنی را باید که چون لفظی بیرونی مشتبه گردد و سپس آن لفظ
 او کما قال یا نحوه یا آنچه ماناست بدان از دیگر الفاظ بگوید و این مروی است از ابن سعد و ابن الدرداء و ابن
 رضی الله عنهم خطیب گفته صحابه را باب لسان و علم خلق بمعنی کلام هستند و نیگفتند این اگر از خوف زبان بر نرفت
 خطر که در روایت بالمعنی است این الصلاح گفته چون بر قاری در قرات لفظی مشتبه گردد و آنرا بر وجهی که در آن
 خوانده بعد از کما قال گوید که چنین کرده باشد و همین است صواب در مثل آن زیرا که قول می آید کما قال تضمن اجازت
 از راوی و اذن برای طالب در روایت صواب از وی است نزد ظهور اتقی و اگر چه درین بحث اطالت و تکرار است
 اما خالی از فائده نیست فقط اختلاف کرده اند و آنکه اقا صیص قرون اولی که در قرآن کریم واقع گردیده مثل
 قصص انبیا علیهم السلام با اقوام شان از مؤمنین و کافرین و قصه البیسن العین و استنلع از جهود آدم و جلال
 باری العالمین عبارات و کلام آن اقوام و البیسن جیم است یا حکایت معانی کلام آنهاست و کلام حکمی شان عبارات
 دیگر و در حق در اینجا آنست که آنچه میان دفتین است کلام رب العالمین است و لفظ لفظش سخن خدست قطعاً و
 اجماعاً و حکایت اقا صیص کوره بمعانی است نه بالفاظ چه معلوم است که الفاظ محکی عنهم سرانی بود مثل آدم یا عیسی
 بود مثل موسی علیه السلام و قرآن کلام عربی است بنص قرآن و بسط درین مسأله خوانان طول مقال است سید
 علامه محمد بن ایل امیر دین باب رساله نوشته و نامش الايضاح و البیان فی تحقیق قصص القرآن نهاده بودی
 رجوع باید کرد نوع هفتم آنکه طالب حدیث را باید که عارف باشد بعربیت صهی گفته اخشی علیه اذا لم یعرف
 الجریه ان یدخل فی قوله صلعم من کذب علی محمد افلیتوب و معتد به من النار فان صهی صلعم کین یحیی اما تصحیص
 خبر او و ان تیلقاه من افواه المشایخ الضالطین کما فی الباعث الحثیث و در خلاصه گفته محدث را باید که
 روایت بقرات بحان یا صحف کند انتهى یعنی بتغییر اعراب یا الفاظ چنانکه امر و در حرین شریفین زاد الله
 شرفاً اهل مصر و غیر هم قرآن را بحجی میخوانند که لفظ و معنی او هیچ مفهوم نمی شود بلکه اقرب شی باقیعاست
 و لغات اهل موسیقی است و لغو و باسدنه طرفه آنکه این صنیع خود را تا و یه حق تلاوت کلام الهی میدانند
 و نمیدانند که این قسم کج تصحیص مصداق قول نبوی است صلعم رب نال لقرآن و القرآن لیخبره فمراد به شی
 لیس مناسن لم یتمین بالقرآن جهه بقرآن است نه تمهین و مراد او امی الفاظ است بر وجه اداتاقاری و سامع

هر دو را ترا بفرستند و بفرستند و قرأت نبوی آمده که قرآن کریم را حرف بحرف جدا جدا میخوانند و این هم میگویند
 شدید که قرآن و در اینجا حرف و میگویند و خبری است که را آن از سنت صحیح هشتم میتوان کرد و هرگز
 احدی را از این باب و تابعین و سلف صاحبین نشنیده باشی که نزد تلاوت قرآن یا حدیث زبان و دهان خود را
 گنج و معجز و معجز از حالت اصلی خلقی خودش ساخته باشد و از اینجا هر شد که بسیاری از قوا عجز و بدینی
 بر شفا جوت ماست و لیکن قومی که عارف بسنت نبوی و این شیوه برگزیده مقرون متطاوله بران گذشت و عزم
 اسلاف خود را بران طریق مستمر یافته و نهند که دین همین است پس پس و دیدند که در زمین شریفین همین هم تلاوت
 شیوع دارد و نگیری و وار و گیری بران از طرف اهل علم نیست پس آنرا از شعائر اسلام و معالم دین و سنت
 مبادرت باخذ و فعل آن کردند و کان ما کان فاما لئلا یلهی را چون و نعم ما قیل ع هر کفر که گفته شد مسکن
 شده و با بکمال طریق سلاست اخذ احادیث از افواه اهل معرفت و تحقیق است پس اگر در روایتی سخن یا تحریف
 واقع شود این بسیرین گفته آنرا همچنان که شنیده است روایت کند و صواب در اینجا تقریر کن واقع در اصل حال
 وی با تعذیب بران و بیان صوابش در حاشیه است اگر این تحریف در کتاب بوده است و اگر در سماع است
 پس اولی خواندن او است بر صواب پس چنین بگوید و فی روایتنا او عند شیخنا او فی طریق فلان که او قاری را
 در اینجا میرسد که آنچه در اصل است آنرا بخواند بعد از ذکر صواب کند و حسن اصلاح او است با آنچه در روایت دیگر باشد
 آخر آمده و اگر این اصلاح زیاده است یا ساقط است پس اگر مغایر معنی اصل نیست پس بطریق مذکور رستی کند و اگر این
 زیاده است یا معنی غایر اصل است پس در اینجا ذکر اصل کند مقرون به تنبیه بر ساقط و این حکم مکتوب است و دران است
 او است از سعه خطا و از آنکه بر شیخ خود سخنی بر بندد که وی گفته است و اگر بدانند که این سقوط از بعضی روایت
 بوده است و من فوق او آنرا همچنان روایت کرده است پس در اینجا ساقط و نفس کتاب با لفظ یعنی ثقی سازد
 مثالی عن عروة عن عمرة انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله یروی در اینجا لفظ عن عایشه ساقط
 کرد و آنکه ذکر این لفظ لابد است زیرا که معلوم است که محالی این حدیث را چنین باین لفظ ساقط روایت کرده
 پس نزد احاق عن عمرة یعنی عن عایشه انها قالت باید گفتن لیکن این وقتی است که روایت شیخ بر خطا باشد و اگر
 روایت از کتاب است و برطن غالب شده که این خطا در کتاب است نه از شیخ پس در اینجا اصلاح در کتاب
 و روایت متبیه است چنانکه در کتاب بعضی اسناد یا متن مندرس گفته شد اصلا حش از کتاب دیگری باید کرد
 اگر صحت آن دیگری شخاصه و بدان و ثوق دارد و همین است حکم استنبات حافظ و مشکوک فیه از کتاب دیگر
 یا حفظ او اگر کلمه را از غریب عربیت یا غیر آن غیر مضبوط یا بدو حل آن مشکل شود و باید که از عالم آن کلمه ببرد و در
 بحسب اخبارش نماید و این مروی است از احمد و اسحق و اصمعی گفته ان اخوف ما اخاف علی طالب العلم اذ لم یعرف الخو

ان يدخل في جملة قول النبي صلى الله عليه وسلم من كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار لانه صلى الله عليه وسلم لم يكن يمين فمما يثبت
 عنه وحسنت فيه كذبت عليه حتى يمكن درجای توان گفت که وی دروغ نداشت بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم و روحی که
 نمیداند و این را کذب بروی صلى الله عليه وسلم توان گفت فاما کثیر فیه شیء اما اذا الحسن الشیخ فالصواب انه یرویہ
 علی الصواب و هو یحکی عن الاوزاعی وابن المبارک و الجهم و یحکی عن محمد بن سیرین و ابی عمر عبد الله بن خبزة قال
 یرویہ کما سمع من الشیخ طحا قال ابن الصلاح و هذا غلو فی مذہب اتباع اللفظ اتی حافظ ابن کثیر گفته علی القاضی علیه
 السلام ان الذی ستمر علیہ عمل کثیر الا شیخ ان یقولوا الروایة کما وصلت الیه و لا یغیر و ما فی کتبهم حتی فی اسراف من القرآن و تفر
 الروایة فیما علی خلاف التلاوة و من غیر ان یحکی ذلک فی الشواذ کما وقع فی التصحیح من الموالکین اهل المعرفة من غیر
 علی ذلک عند السماع و فی الجوابی و منهم من یسمر علی تغیر الکتب اصلاحا منهم ابو الولید بن هشام بن احمد کان فی کثیرة
 سطره و انما انما قال ابن الصلاح و قد غلط فی اشیاء من ذلک و کذا ذلک غیره من سلک سلكه قال و الاولی سدا
 التیغیر و الاصلاح للسلاک یسمر علی ذلک من لا یحسن یتنبه علی ذلک عند السماع و عن عبد الله بن احمد الامام ان اباه کان
 یصلح الحسن النفاش و یسکت علی انفی السهل قال ابن کثیر و من الناس من اذا سمع الحادیث لم یؤمن الشیخ بزرک روایت
 عنه لانه ان یجهد فی ذلک فالنبی صلى الله عليه وسلم لم یمکن یحیی فی کلامه و ان رواه عنه علی الصواب فلم یجمع منه کذا کذا اذا سقط
 من المستند او المتن ما هو معلوم فلا یس باسحا و کذا ذلک اذا اندر من بعض الکتاب فلا یس بتجیدیه علی الصواب و قد
 قال المد تعالی و الله اعلم المفسد من المصلح انتهى کلامه رحمه الله تعالی نوع هشتم آنکه اگر نزد راوی حدیث از کوس
 یا زیاد باشد میان قوی و دافعا و لفظ و اتجا و معنی بود راوی را میرسد که هر دو را در یکسان و جمع کرده حدیث
 را بر لفظ احدیها سوق نماید و گوید اخبارنا فلان و فلان و اللفظ فلان او بذاللفظ فلان قال او قالوا اخبارنا فلان
 و آنچه مشابه این عبارات باشد و قال یصیفا و احدهما کما گوید که مراد بعینه آن لفظ باشد و قالوا در جای که مراد اخبارنا
 معنی باشد و مسلم را در صحیحش عبارتی دیگر است و آن هم حسن است کقولہ حدثنا ابو بکر و ابو سعید کلاهما عن ابی خالد
 قال ابو بکر حدثنا ابو خالد الاحمر عن الاعمش الحدیث پس عاده او ذکر احدیها را شنید است که این لفظ او است
 و اگر خاص نکند و بگوید هر دو را فلفظ ساخت و گفت اخبارنا فلان و فلان و تقاربا فی اللفظ قالوا اخبارنا فلان پس این هم
 جائز است بر تجویز روایت بالمعنی و اما قول ابو داود و در سنن حدثنا مسدد و ابو توبة المعنی قالوا حدثنا ابو الاحمر
 و دیگر مشابه آن که در کتاب است پس محتمل است که از قبیل اهل باشد و لفظ مسدد را بود و ابو توبة را بود
 وی باشد و معنی یا از قبیل ثانی است و لفظ هر دو است جمیعاً بالمعنی و اگر جمع کرده است میان روایت متفق
 فی المعنی و لفظی آورده که از هیچ کی از ایشان نیست و از بیانش سکوت نموده پس بخاری و غیره را بدان غیب
 کرده اند لکن لا یابن است بر تجویز روایت بالمعنی و غیره و الله اعلم نوع نهم آنکه عادت جاری است بخلاف قال

و نخبه آن در میان رجال اسناد خط و لا بدست از تلفظ بدان نزو قرائت و اگر در وسط و اشتراک است چنین باشد که
 قری علی فلان ان خبر که فلان او قری علی فلان حدیث فلان پس قاری را باید که در اول چنین گوید قری فلان خبر که فلان
 و در ثانی قری علی فلان قال حدیث فلان و نیز ذکر هر کلمه قال کتوله فی کتاب البخاری حدیثنا صالح بن حیاء قال قال
 عامر الشعبي اهل حدیث یک قال را در خط حذف میکنند این صحاح گفته و هو سلف عنده الا که بن اما قاری را باید که بزرگ
 تلفظ کند و شیخ را در قضاوی او از ترک قاری لفظ قال را بچسبیدند گفت این خط است از فاعل و می اظهار است
 که سماع بدان باطل نمی شود زیرا که حذف قول اختصار را جائز است قدما بلقرآن العظیم ابن الصلاح گفته و ما کان من اللغات
 با سناد و احسنه عبد الرزاق عن معمر بن همام عن ابی هريرة و محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هريرة و عمر بن شعیب
 عن ابیہ عن جده و یسیر بن حکیم عن ابیہ عن جده و نحو ذلک فلا عاده الا سناد عند کل حدیث و ان نکر الا سناد عند اول
 حدیث منما ثم یقول و بالاسناد او و بان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کذا و کذا ثم له ان یردیکه کما سمعته و ان نکر عند کل حدیث
 الا سناد و حافظ ابن کثیر گفته و الامر فی هذا قریب سهل لیسیر و اما اذا قدم ذکر المتن علی الا سناد و کما اذا قال قال رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم قال انما یهتد فی سبیل اللہ و انما یهتد فی سبیل اللہ و انما یهتد فی سبیل اللہ و انما یهتد فی سبیل اللہ و انما یهتد فی سبیل اللہ
 و الا شبه عندهی جواز ذلک و اللہ اعلم و لهذا یجوز انما یهتد فی سبیل اللہ و انما یهتد فی سبیل اللہ و انما یهتد فی سبیل اللہ و انما یهتد فی سبیل اللہ
 من اثباته بقوت فیقه فی سماع ذلک من الشیخ و له روایه عنه کما یثار من تقدیم سماعه و تاخیره و اللہ اعلم فی حقهم و انما
 اگر در سماع وی بعضی و من باشد باید که در حالت روایت بیانش بکند و ازین قبیل است آنکه اگر در مذکره حدیث
 از حفظ و گویند یا گوید حدیثنا مذکره و جمعی از تحمل در حال مذکره منع کرده و حکاه ابن الصلاح عن ابن حمده و ابن
 المبارک و ابی زرعه لما یقع فیهم من المسامحة و لیحفظوا ان ابن الصلاح گفته و لهذا لا یمنع جماعة من اعلام الحفاظ من
 روایه ما یحفظونه الا من یتبعهم الامام احمد بن حنبل فاذا حدث بها فلیقل حدیثنا فلان مذکره او فی المذکره و لا یطلق
 ذلک لیس فی نوع من التعلیل انشی و اگر حدیث از ثقہ و مجروح یا از دو ثقہ است پس اولی ذکر هر دو است بنا بر احتمال
 انفراد احدهما بخبری بان اگر اقتضای هر دو ذکر یک ثقہ در هر دو صورت کرده این هم جائز باشد چنانچه طاهر القلقا هر دو
 و بنده منیع مسلم فی ابن ابی عمیر غالباً و اما احمد بن حنبل فلا یسقط بل نکره کما قال حافظ ابن کثیر فی شرح نوع باز و سماع
 اگر بعض حدیث از شیخی و بعض از شیخی دیگر شنید و هر دو را حفظ کرده جمله آزان هر دو روایت نمود و بیان نخست
 که بعض از احدهما بعضش از دیگر است جائز باشد کما فعل الزهیری فی حدیث الا فاب فانه رواه عن ابن السیبت عروه
 و تعبید اللہ و علقته و قال و کل حدیثی طائفة من حدیثها قالوا قلت عایشة و ساق الحدیث الی آخره و فلما بن کثیر گفته
 و از روی عن شخبین فاکثره بین انما یظهر بان فلان ركب السیاق من الجمع کما فعل الزهیری فی حدیث الا فاب فانه
 سماع فلان الا یتمه قد تلقوه عنه بالقبول و خرجوه فی کتبهم الصحاح و غیره و لا راد لای ان یمیز روایتی کل واحد منهما

عن الاخری و ذکر ما فیها من زیاده و نقصان و تحدیث و اخبار و انباء و هذا مما یقنی بسلام فی صحیح و بیان فی سیه
و اما البخاری فلما یخرج غالباً علی ذلک و لا یلتفت الیه و ربما انطاطاه فی بعض الاحامین و هو نادراً و اسد بسلم اتبی
در خلاصه گفته نیست هیچ شی با زین حدیث مگر آنکه حکم مروی از احمد ابو حنبلین علی الا بهام است تا آنکه اگر اسد با جرح
باشد احتجاج بخیری از ان حدیث جائز نبود ما و امیکه بیان نمکند که آن از ثقه است و اسقاط احمد را و یحیی را نیز
فیت بلکه ذکر هر دو مبینا باین طور که بعضی آن حدیث از احمد با بعضی از آخرت واجب است **باب**
حصار هم و سهاد رجال و طبقات علماء حدیث و تفصیل بذلک و این فنی عظیم الفاضل است مرسل متصل بدان
شیخ خسته می شود زیرا که اگر مروی عنه صحابی باشد و راوی آنرا تابعی گمان کند مرسل متصل شود و بالعکس درین
باب فصل اول در معرفت صحابه رضی الله تعالی عنهم و درین باب جمعی از حفاظ قدیاد حدیث
تصنیف کرده بحسب اطلاع خود و اول مصنف در ان بخاری است که با فو و تصنیفی درین فن پروا خسته و ابو القاسم
بنوی و غیره از ان نقل میکنند بعد از بغوی مذکور و ابو بکر بن داود و عبدان و در ان تالیف کرده اند و ابو علی بن سینان
و ابو حفص بن شاپین و ابو منصور را و مروی و ابو حاتم بن حبان و طبرانی در ضمن مجسم کبیر و ابو عبد الله بن منده و ابو نعیم
را نیز درین باب تصانیف است طبعی در خلاصه گفته اجمود مصنفات درین باب کتاب استیجاب است از ابن عبد البر
انتی حافظ ابن حجر گفته سخی کنه به الاستیجاب لظنه انه استوعب ما فی کتب من قبله و مع ذلک فحاشه شیخ فذیل
علیه ابو بکر بن نخون و یلا حافظ او ذیل علیه جماعه فی تصانیف لطیفه انتی و ابن الصلاح گفته دی کتاب خود را عیب
کر و بذکر شایرات صحابه که نقلی آن از کتب اخبارین و غیر هم کرده است انتی بعده و خلاصه نوشته که ابن اثیر درین باب
کتابی جامع نوشته و ضبط و اجاده کرده انتی حافظ ابن حجر گفته جمع ابن الاثیر کتابا با حافظ اساه اسد الغابه جمع فیه کثیر
من التصانیف المتقدمه الا انه متبع من قبله فخط من لیس صحابیا هم و غفل کثیر من التنبی علی کثیر من الماد و ادم الوقعه
فی کتبهم انتی گویم اسد الغابه درین نزوی یکی بمصر قاهره طبع شده حافظ ابن حجر گفته هم جرد الاسماء التي فی کتابی الاثیر
مع زیادات علیها حافظ ابو عبد الله الذهبی و علم من ذکر غلطاً و من لا تصح صحبه و لم یستوعب ذلک و لا قارب و قد
وقع لی بالتبع کثیر من الاسماء التي لیست فی کتابه و لا اصله علی شرطها فجمعت کتابا کثیرا فی ذلک میزت فیه الصحابه
من غیر هم و مع ذلک فلم یحصل لنا جمیعاً من الوقوف علی العشر من اسمی الصحابه بالنسبه الی تاجا عن ابی زرعه
الرازمی انتی گویم مراد باین کتاب اصابه فی تمیز الصحابه است و در ان ترتیب صحابه در هر حرف بر چهار قسم نموده
قسم اول در کسانی که صحبت شان بطریق روایت از وی یا از غیر وی واروده خواه آن طریق صحیح باشد یا
حسن یا ضعیف یا بطریق واقع شده که وال صحبت است بهر طریق که بود قسم دوم در ذکر اطفال که بعد نبوت
متولد شدند و ذکر ایشان در صحابه آمده و نزد وفات رسول خدا صلعم کمتر از سن تمیز بودند و ذکر ایشان در صحابه

بسم الله الرحمن الرحيم
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در آنکه جناب سالت ایشان را دیده بنابر توفیق و داعی اصحاب بر احضار او و لا بد ایشان نزد
 ان استجی صلعم کان یوتی بالصبيان فیکرک علیهم و اخرجه احکم فی کتابه العین بن المستدرک عن عبد الرحمن بن عوف یا کان
 یولد لاحد یولد والا انی بالنبی صلعم فادعی له الحدیث و اخرج ابن شاذان فی الصحابة فی ترجمه محمد بن طلحه عن طلحه قال لما
 ولد محمد بن طلحه اتیت بالنبی صلعم فیکرک و یدعوه و کذا کان یفعل بالصبيان لکن حدیث هولاء من قبیل المرسل عند
 المحققین من اهل العلم باحدیث و لهذا حافظ ایشان را از قسم اول جدا ذکر کرده قسم سوم مخضرمین را ذکر و کلام بر ایشان
 و فصل دوم این باب بیاید قسم چهارم کسانی که ذکر ایشان در کتب مذکور بر بنیال و هم در غلط واقع شده و حافظ
 بیانش بر وجهی کرده که بر طریق اهل حدیث معول علیه است و همان را ذکر نموده که در ان و هم بین بود و بهر چه
 احتمال عدم و هم داشت بذکرش نگرانیده که آنکه بطلان این احتمال غالب بر ظن گیر دیده و گفته و هذا القسم الرابع
 لا اعلم من سبقنی الیه و لاسن جام طائر فکرة علیه و هو الضالة المطلوبة فی هذا الباب الباب و زیادة ما یخص من هذا
 الباب ما یبرهن فی ان کتاب جامع کتب ابن فن است و نزد محمد رسول موجود و بلکه بعد و در خلاصه گفته صحابه
 نزد محدثین بر سلمان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و نزد بعضی اصولیین کسی است که جماعت
 او بر طریق متبع و اخذ از وی صلعم در از گذشته و نزد سعید بن مسیب کسی است که کیسلی و صحبت شریف وی مانده
 یا یکبار همراه وی غزاکوه و این همه ضعیف است زیرا که مقتضی آنست که جریه و اخراش صحابی نباشند است
 و حافظ ابن کثیر در باعث حدیث گفته صحابی کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حال سلام خود شن دیده اگر چه بیشتر
 با وی در از گذشته و روایت چیزی از وی صلعم نموده و این قول جمهور علماست سلفاً و خلفاً و فارغی ابو زر
 و غیره و احاد از ضعیفین در صحابه بعض کرده اند بر آنکه مجرور و روت کافی است در اطلاق صحبت مثل ابن عبد البر
 و ابن منذر و ابی موسی مدینی و ابن اثیر و اسد الغابة و هو اجماع اکثر ما فائدوا و سماعنا انهم المذنبین
 بقده گفته روی شعبة عن موسی السبائی و اثنی علیه خیرا قال قلت لانس بن مالک بل یقی من اصحاب رسول الله صلعم
 احد غیره کان قال یقی ناس من الاعراب را و فاما من صحبه لا رواه سلم بن عیسی عن زرعة و هذا انما فی فیة الصحبة الصحبة
 و لا یفی ما اصطلاح علیهم و من ان مجرور و روتیه کان فی اطلاق الصحبة لشرف رسول الله صلعم و جلالة قدره و قد مر
 را و من المسلمین و لهذا جاء فی بعض الفاظ الحدیث الصحیح تغزون فیقال بل فیکم من رای من رای رسول الله صلعم
 فیقولون نعم فیفتح لهم حتی ذکر من رای رسول الله صلعم الحدیث تمامه و قال بعضهم فی معاویة و عمر بن عبد العزیز
 لیوم شهده معاویة مع رسول الله صلعم خیر من عمر بن عبد العزیز و ابل مئة و حافظ ابن حجر گفته هو ای الصحابی
 من یقی النبی صلعم من مناب و مات علی الاسلام و لو تخلف روة علی الاصح انتهى و سعید بن ابی حمزة زیاده کرده

و فی بیشتر طول الملازمة خلاف و توبی و تقریب گفته و اختلاف فی حد صحابی و المعروف عند المجتهدین کل
مسلم را می بینی مسلم و من بعض اصحاب الاصول ای اصول الفقه — انه من طالت مجالسة للنبي صلى الله عليه وسلم على طريق
التقريع وذكره في بعض ما كان في بعض بيوت و سال في كذا و غيره شرط کرده اند و آنرا و نموده و گفته اند حافظ در حد صحابی قید
علی الاصح افزوده و مراد بقاء اعم از جماعت و ماشاء و وصول احدیها الی الآخر است و اگر چه با وی مسلم
نگرده باشد و داخل است در آن رویت احدیها خوان نمیشد باشد یا غیره و تبیین بقا اولی از قول بعض اصحاب
من ای النبی زیرا که این مکتوم و غیره عیان خارج می شود حال آنکه صحابه هستند بلا ترد و لقا درین تعریف بمنزله بنی
و مومن بمنزله فصل و از وی ملاقی وی مسلم در حال کفر خارج می شود و لفظ بر فصل دیگر است خارج می شود از وی
ملاقی او که مومن بنی و از انبیا علیهم السلام است لکن در خروج کسی که با وی ملاقی شده و بر بعثت او در زمان
مستقبل ایمان آورده و زمان بعثت را ندیده اند ریافته نظر است و مات علی الاسلام فصل سوم است خارج شد از وی
کسی که مرتد شد بعد از آنکه ملاقی او در حال ایمان شده بود و بر رفت از دنیا بگذشت مثل عبید بن جحش
و ابن خطل و مراد بر وقت تخیل اوست در میان کسیکه ملاقاتش در حال ایمان بوی کرده و میان موت او بر اسلام
زیرا که هم صحبت بروی باقی است برابر است که رجوع بسوی اسلام در حیات او کرد یا بعد از مات خواهد بار دیگر او را
ملاقات کرده باشد یا نه و علی الاصح اشارت بسوی خلاف درین سلسله است دال است بر رجحان اول قصه اشعث
بن قیس زیرا که وی مرتد شد و او را اسیر کرده پیش ابوبکر صدیق رضی الله عنه آورد و وی عود بسوی اسلام کرد
و مسلمان شد ابوبکر از وی اسلام را مقبول داشت و خواهر خود زینب او داد و احدی از اهل علم از ذکرش در صحابه
متخلف نشد و نه از تخریج احادیث او در مسانید و غیره با این است شرح تعریف صحابی و تنوکیانی گفته اند چنانچه
آنست که صحابی کسی است که ملاقات نبی صلی الله علیه و آله و بوی ایمان آورده اگر چه یک ساعت باشد یا بیست که
از وی روایت کرده یا نه و گفته اند هر من طالت صحبت و روی عنه پیش مستحق نشود و هم صحبت را اگر جامع میان
این هر دو صفت و گفته یک صفت کافی است طول صحبت یا روایت و حق مذہب جمهور است اگر چه لغت
بمقتضی آنست که صاحب کسی است که ملاقاتش بسیار باشد و دودشده است آنچه دلالت میکند بر اثبات
فضیلت کسی که حاصل نشد او از وی مسلم مگر غیر لقا و قلیل و رویت اگر چه یکبار باشد و بعض اهل علم ملاقات
یکسال یا زیاده یا غرض و همراه وی مسلم یا اقامت شش ماه شرط کرده اند و نیست وجه برای این هر دو قول
زیرا که مستلزم خروج جماعتی از روایات احادیث نبوی است حال آنکه کمتر ازین مدت نیز داو با نده اند و نیز بعضی
از لغت و شیخ بر آن دال نیست و قاضی عیاض از روایتی حکایت کرده که بالغ بودنش شرط است و این هم
ضعیف است بنا بر خروج بسیاری از صحابه که اگر اکثری بسوی کرده اند و از وی مسلم روایت نموده و بالغ

نشدند مگر بعد موت وی صلعم و هم روی نبوی غیر مشروط است زیرا که این ام کم موم اعمی بود با آنکه صحبت و
اتفاق است و آمدی و این حاجب و غیره از اهل اصول ذکر کرده اند که خلاف دین مسلک لفظی است و نیست
و چه برای آن زیرا که قائل عدالت علی العموم طالب تعدیل حدی از ایشان نیست و هر که در شرط صحبت شرط
کرده که با وجود آن شرط تعدیل غیر مطلوب است و با عدم آن شرط معدول پس خلاف معنوی است نه لفظی است
و عبارت حافظ ابن حجر در اصحابه این است اصح ما وقفیت علیه من ذلک ان الصحابی من لقی النبی صلعم موافق
ومات علی الاسلام فیدخل فیمین لقیه من طالت مجالسته او قصرت و من روی عنه اولم یرو و من غرابعه اولم یغیر
و من راه رویه اولم یجاسه و من لم یروه لعارض کالعمی و یخرج القید الایمان من لقیه کافرا ولو اسلم بعد ذلک ا ف ا لم
یجتمیع به مرقاخری و قولنا به یخرج من لقیه مومنا بغیر و من لقیه من مومنی اهل الکتاب قبل البشعة و هل یدخل فی لقیه
منهم و آمن بانه سیبعث اولایدخل محل احتمال و من هو لا یحیر الراهب و نظرافه و یدخل فی قولنا مومنا بکل
مکلف من الایمان یجوز فیئین تعیین ذکر من حفظ ذکره من یحکم الذین آمنوا به بالشرط المذكور و اما انکار ابن الاثیر
ابن موسی تخیر یجب بعضی من الذین عرفوا فی کتاب الصحابة فلیس منکم ما ذکرته و قد قال ابن حزم فی کتاب الباقیة
من الجلی من ادعی الاجماع فقد کذب علی الامت فان ائمة قد علمنا ان نقرأ من یحکم آمنوا و سمعوا القرآن من النبی
فهم صحابة فضلا من این المذعی اجماع اولک و هذا الذی ذکره فی مسئله الاجماع لا نوافقه علیه و اما رد نقل
کلامه فی کونهم صحابة و هل یدخل الملائکة محل نظر و قد قال بعضهم ان ذلک یمنی علی ان کان مبعوثا الیهم و لا و قد نقل
فخر الدین فی اسرار التنزیل الاجماع علی انه صلعم لم یکن مرسل الی الملائکة و نوزع فی هذا النقل بل یرجع الشیخ فقیه الدین
السبکی ان کان مرسل الیهم و احتج بانیا یطول شرحها و فی صحته بناء هذه المسئلة علی هذا الاصل نظر لا یجوز ان یتقی بعده
فوا یدقی و دیگر صحابی ذکر کرده و اما اولویت تعبیه ببقا از تعبیه بر دیت پس بنا بر آنست که فاعل و بیت
صحابی است و گفته اند که فاعلش رسول خداست صلعم تسبیوطی گفته و داخل است در ان جمیع امت زیرا که شب
اسراء و غیره تمام امت را بروی صلعم کشف و نمایان کردند و وی ایشان را دید و اما اشارت بخلاف در قول
علی الاصح پس عراقی در باره کسیکه بعد از صلعم مرتد شده و باز مسلمان گردیده بر سلام مرگفته که در دخول
وی در صحابه نظر است زیرا که شافعی و ابو حنیفه نص کرده اند بر آنکه روت محبط عمل است و ظاهر آنست که محبط
صحبت سابقه است مثل قره بن میسر و شعث بن قیس و اما هر که در حیات وی صلعم رجوع باسلام کرد مثل
عبد الله بن ابی سرح پس انشی از خویش در صحبت نیست و این شرط که صحابی ملاقی مومنی را گویند مشکل است
بجاءه صبیان که ملاقات وی صلعم کرده اند و پیش از بلوغ آنها انتقال جناب نبوت اتفاق افتاد مثل سن
وحسین و ابن زبیر و غیره و هم زیرا که متصف بایمان هر مکلف می باشد پس اگر چنین گویند من لقیه مسلما علی الفطره

اشمل و اجمع باشد و گفته اند که هر دو دیدن وی صلعم در عالم شهادت است پس اطلاق صحبت بر یمنندگان از آنکه
و انما انشود و این الاثر استشکال کرده است بشمرون مؤمنین جن در صحابه نه را بیان او از آنکه با آنکه ایشان
حق بزرگوارند اینها در سبب الیه گفته این نعم صحیح نیست زیرا که جن از جمله کفارند و در رسالت و بعثت شامل
ایشان است پس ذکر کسی که نامش معلوم شده و روایت وی هر رسول خدا صلعم را ثابت گشته و صحابه مستحسن باشد
انتی و اما معرفت صحبت پس حافظ این جگر گفته شناختی می شود و بتواتر آنکه وی صحابی است یا باستفاضة شهر
یا باخبار صحابه یا بعض نقایع یا باخبار او از نفس خودش یا آنکه وی صحابی است اگر این دعوی داخل
زیر امکان است و در خلاصه گفته اگر عدل است انتی حافظ این جگر گفته استشکال کرده است جماعتی باین خیر یعنی
دخول او تحت امکان یا آنکه این دعوی نظیر دعوی قول او است که من عدم و این محتاج بسوی تامل است انتی
و سیوطی بر قول او تحت امکان گفته که اگر دعوی صحبت کند بعد صد سال از وفات شریف وی صلعم پس
این دعوی او مقبول نیست اگر چه علتش بیایه نبوت رسد لقوله صلعم فی الحیث الصحیح را یکم لیتکم فیه فایده
مایه سنه لایقی احد من علی ظهر الارض رواه البخاری و مسلم من حدیث ابن عمر مراد انحرام آن قرن است و آن سنه
وفات او است صلعم و اصولیین در قبول دعوی او معرفت محاصرش با وی صلعم شرط کرده اند و آمدی در
کرده با آنکه دعوی او که من صحابی ام غیر مقبول است و وجه ابو الحسن القطان که نقل السیوطی در احصای گفته و زاد
مسلم من حدیث جابر بن ذکوان قبل موته صلعم بشهر و لفظ سمعت النبی صلعم یقول قبل ان یموت بشهر اقسام
بالله علی الارض من نفیس الیوم یا فی علیها مایه سنه واهی حیه یومئذ و احصای گفته و لکن لکنتم لم یصدق
الائمة احد او علی الصعوبة بعد الفایة المذكورة و قد ادعوا باجماعه فلیذوا و کان آخرهم رتق السندی لان الظاهر کذبهم
فی دعواهم علی ما قررتهم من لم یعرف حاله الا من جهة نفسه فمقتضى کلام الآدی و من تبعه ان لا تثبت صحبته و
نقل ابو الحسن بن القطان فیه الخلاف و رجح عدم الثبوت و اما ابن عبد البر فخرهم بالقبول بناء علی ان الظاهر
سلامته من الجرح و قوی ذلک بتصرف آیه الحدیث فی تخیرهم احادیث هذا الضرب فی مسانیدهم و لا ریب فی انقطاع
رتبه من هذا سبیل عن من مضی و من صور هذا الضرب ان یقول السابلی خبر فی فلان مثلاً انه سمع النبی صلعم یقول
سواء سمعته ام لا اما اذا قال خبر فی رجل مثلاً عن النبی صلعم بکذا فثبت الصحبة بذلک بعد الاحتمال الارسال و محکم
التفرقة بین ان یکون من کبار التابعین فیرجح القبول او صغارهم فیرجح الرد و مع ذلک فلم یترکت من
صنف فی الصحابة فی اخرج من هذا سبیل فی کتبهم و الله اعلم انتی و عبارت حافظ ابن کثیر در مقام در بعثت
عشیرت این صفت و تصرف صحبه الصحابی تارة بالتواتر و تارة باخبار استفیفة و تارة بشهادة غیره و من الصحابة
و تارة بروایة عن النبی صلعم سماعا و مشاهدا و اما المعاصرة فلما اذا قال المعاصر احد الناصحابی فقد قال بنی

فی تحقیق احتمال اختلاف یعنی لایخبر عن حکم شرعی کما لو قال فی النسخ هذا نسخ لهذا الاحتمال خطا فی ذلک یا لقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کذا ودر آیه فعل کذا او کما عند رسول الله صلی الله علیه وسلم نحو هذا فقد استقبل الامانة او صلی الله علیه وسلم
و یومن خاصه علیه السلام انتهى و شوکانی گفته شناخته می شود صحابی بودن صحابی بتواتر و استفاضا و موجود بودن او
از مهاجرین یا انصار و خبر صحابی دیگر معلوم الصحبه در قبول قول او که من صحابی ام اختلاف است قاضی ابوبکر
گفته مقبول است زیرا که در انوع عدالت مانع او از کذب نیست اگر عارض قول او از دیگری نیامده و قبایل الصحاح
و النووی و ابن القطان توقف کرده و مروی است از وی آنچه در است بر خبرم بعدم قبول قول من بدیع الصحبه
لا یقبل منه حتی نعلم صحبه و اذا علمنا بما فراه فیه علی السماع حتی نعلم غیره انتهى و لابد است از تقیید قول قائل قبول
خبر او که وی صحابی است یا که قرآن داله بر صدق دعوی او قائم شوند ورنه قبول خبر بسیاری از کذا امین صحیح است
لازم آید یا نه و کلام الشوکانی و موجب تقدیم بحث از عدالت راوی که در اول کتاب گذشت محل آن غیر صحابا نه
و اما صحابا پس بر ایشان ضرورت این بحث نیست زیرا که اصل در ایشان عدالت است و روایت ایشان مقبول است
بغیر بحث از احوال ایشان چنانچه ابن کاجب کما تیش از اکثرین کرده و قاضی گفته این قول سلف و جمیع خلقت
و جونی گفته یا لاجماع و وجه این قول و رد و عموما مقتضای تعدیل ایشان است در کتاب و سنت کتوله سبحانه
کنتم خیر امة اخرجت للناس و قوله و کذا لک جعلنا کرامه و سطا ای علی و قوله لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعون له و تحیح الشجرة فاعلموا فقیه و قوله و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار
و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و قوله و الذین رجعوا الیه و رضوا عنه و رضوا عنه و رضوا عنه
و قوله صلعم خیر القرون قرنی و قوله فی تقیم لو انفق احدکم مثل احدیها ما بلغ ما احدثهم و لا نصیفه و ما فی الصحیح و قوله
اصحابی کالنجوم علی مقال فیه معروف جونی گفته و شاید سبب در قبول ایشان بغیر بحث از احوال آنست که ایشان
تفایه شریعت اند و اگر در روایت ایشان توقف ثابت شود شریعت بعصر رسول صلعم نهم گردد و بر سایر اعصار
مستسل نشود و حافظ ابن حجر در اصحابه نوشته اتفق اهل السنة علی ان یجمع عدول و لم یخالف فی ذلک الا شذوذ من
المبتدعه و قد ذکرنا خطیب فی الکفایه فی فصله نفی فی ذلک فقال عدالة الصحابة ثابتة معلومة بتعديل العلم فحجبا
عن طهارتهم و اقتیاده لهم فمن ذلک قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین و قوله
للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم یتبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله
و رسولہ اولئک هم الصادقون الی قوله انک رؤوف رحیم فی آیات کثیره یطول ذکرها و احادیث شریقه
بکثر تعدادها و جمیع ذلک بقیضی القطع بتعدیلهم و لا یحتاج احدهم مع تعدیل الله الی تعدیل احد من الخلق علی انه
لو لم یرد من الله فیهم شیء ما ذکرناه لا وجبت الحال التي كانوا علیها من الهجرة و الجهاد و نصره الاسلام و بذل

المسبح والاموال وقتل الآباء والاولاد والمناصحة في الدين وقوة الايمان واليقين القطع على تعذيبهم والاعتقاد
 انزاجتهم وانهم فضل من جميع الخالفين بعدهم والعدين الذين يحسبون من بعدهم هذا مذهب كافة العلماء ^{يعتقدون}
 قوله ثم روى بسنده الى ابى زرعة الرازي قال اذا رايت الرجل يتقصص احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلم انه
 زنديق وذلك ان الرسول حق والقرآن حق وما جاء به حق وانما ادعى الدنيا ذلك كله الصحابة وهو لا يريدون
 ان يحرقوا شهوة ما يلبطوا الكتاب السنة والحج بهم ادعى وهم زنادقة انتفى والا حديث الواردة في تفصيل الصحابة
 كثيرة من ادعاهما على المقصود ورواه الترمذي وابن حبان في صحيحه من حديث عبد الله بن منفل قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم في صحابي لا يتخذوهم عرضا من بعدى فمن اجتنبهم فاجتنب من البغض فبغضى البغضهم ومن ذابهم فقد ذاب
 ومن ذابني فقد ذابني الله ومن اذى الله فيوشك ان ياخذة قال ابو محمد بن حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعا قال
 تعالى لا يستقي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
 وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال تعالى ان الذين سبقوا طهروا الحسنى اولئك عنها مبعدون
 فثبت ان الجميع من اهل الجنة وانه لا يدخل احد منهم النار الا فم الحياطين بالآية السابقة فان قيل التقييد
 بالقتال والانفاق يخرج من لم يتصف بذلك فكذلك التقييد بالاحسان في الآية السابقة وهي قوله تعالى والسابقون
 الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوا هو باحسان الآية يخرج من لم يتصف بذلك هي من اصرح ما ورد
 في المقصود ولما قال لما زرى في شرح البرهان استأنفت بقولنا الصحابة عدول كل من رآه مسلما نونا ما يزوره لما
 او اجتمع به لغرض والبعض عن كذب وانما نعني به الذين لا زعموه وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل الله بذلك
 هم المقبولون والجواب عن ذلك ان التقييدات المذكورة خرجت مخرج الثالب الا فالمراد من الصف بالانفاق والقتال
 وبالفعل والقوة واما كلام المازري فمهم لوافقه عليه بل عترضه جماعة من الفضلاء قال الشيخ صلاح الدين الغلاني
 هو قول غريب يخرج كثير من المشهورين بالصحة والرواية عن الحكم بالعدالة كواثر بن حجر وما لك بن محمد بن عثمان
 بن الى العاصي وغيرهم ممن وفد عليه صلى الله عليه وسلم ولم يقيم عنده الا قليلا وانصرف وكذا لك من لم يعرف الا برواية الحديث
 الواحد ولم يعرف مقدار اقامته من اعاب القبايل والقول بالتقييم هو الذي صح به الجمهور وهو المعتبر وقد كان
 تعظيم الصحابة ولو كان اجتماعهم بصلاتهم قليلا مقرر عند الخلفاء الراشدين وغيرهم فمن ذلك ما روى عن ابى حنيفة ^{الحنيفي}
 قال كنا بمنزل رفاقا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما في رفقة فيها ابو بكر ففزلنا على اهل ابيات وفيهم امرأة حبلى معها جمل
 من اهل البادية فقال للمرأة الحامل اليس لك ان تلدي غلاما قالت نعم قال ان اعطيتني شاة ولدت غلاما فاعطيت
 ففجج لها ابيها عاثم عدالي الشاة فذبحها وطبخها وجلسنا ناكل منها ومنا ابو بكر فلما علم بالقصة قام ففقي كل شئ اخذ
 قال ثم رايت ذلك البدوي اتى عمر بن الخطاب وقد هجا الانصار فقال لهم عمر لولا ان له صحبة من رسول الله صلى

ما در بی مانال فیما لکفیتکم و لکلی صحتی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لفظ علی بن ابی حمزه و رجال هذا الحدیث ثقات قد توفقت
عمر بن معاذ بن فضال عن معاقله بن عمار عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی ذلک ان بنی شهاب علی انهم کانوا یعتقدون ان شان
الصحبة لا یعدله شیء کما ثبت فی الصحیحین من قولہ صلی الله علیه و آله و سلم الذی نفسی بیده لو انفق احدکم مالا احد ذمها ما ادرک احدکم
والنصف و لو اترعه صلی الله علیه و آله و سلم قولہ خیر الناس قرنی ثم الذین یدعونهم و قال یزید بن حکیم عن ابیہ عن جدہ عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انتم خیر
واکر مما علی الدعوی و حل و روی البزار فی مسنده بسند رجاله موثقون من حدیث سعید بن المسیب عن جابر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله اختار اصحابی علی الثقلین سوا النبیین و المرسلین و قال سفیان فی قوله تعالی و سلام علی
عباده الذین اصطفی هم اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الاخبار فیما کتبه جذا فلنقتصر علی هذا القدر ففیہ مقنع انتمی کلام الرضا
ابن حجر حرج فی کتابہ الاصابه و هو موجز نفیس جدا حقیق بالقبول و ابا دق و حروب و فتن در میان ایشان پس
کیا طبری گفته بنی بر اجتهاد است و هر چند مصیب نیست مصیب واحد است و خطی معذور بلکه با جود جنایت عمر بن
عب العزیز گفته نکد ما و طهر الله منها سیوفنا فلا یخضب بها السنن اقوال و هم انکه حکم ایشان در عدالت حکم غیر ایشان
پس از آن بحث توان کرد و ابوالحسن بن قطان گفته وحشی حمزه را قتل کرد و او را صحبت است و ولید یاده نوشتی
نمود پس هر که از وی خلاف عدالت ظاهر شد بر وی سهم صحبت واقع نشود و ولید صحابی نباشد زیرا که صحابه چنان اند
که بر طریق و بی مسلمان بود و نه انتی و این کلام خیلی ساقط است چه وحشی حمزه را وقتی کشته که کار بود باز مسلمان شد و این
نه از قوادح است زیرا که الاسلام بحسب ما قبله با خلافت و اما ولید پس قائل از اهل علم گفته که اگر کتاب مصیبت مخرج
صحابی از مصیبت است رازی در محصول گفته ابراهیم نظام مبالغه کرد و در طعن بر صحابه چنانکه جان نظر از وی در کتاب
الفتیاء نقل نموده و ما ذکرش با جمال تفصیل میکنیم اما بجملا پس در طعن بعض ایشان در بعض اجبار کثیره مروی شد
و دیدیم که بعض صحابه در بعض قبح میکنند و این خوابان توجه قبح باشد یا قوادح اگر کاذب است یا قدح و غیره
اگر قوادح صادق است و جوابش محملا نیست که آیات قرآن کریم دال اند بر سلامت احوال صحابه و بر ابرار ایشان
از سطا عن و چون این معنی ثابت شد پس واجب بر احسن ظن است با ایشان تا آنکه دلیل قاطع بر طعن در ایشان
قائم شود الی آخر کلامه قول سوم آنکه همه عدول اند قبل فتن نه بعد آن پس بحث از احوال ایشان واجب است
و اما بعد آن پس اخلین فتن مطلقا مقبول نیست یعنی از هر دو سوی چه فاسق از طرفین معین نیست و به قال عمر
بن عبید بن العزله و این قول در غایت ضعف است زیرا که مستلزم ابرار غالب سنت است زیرا که معتزلیین
ازین حروب طائفه بسیار اند نسبت با اخلین در فتن و نیز با غی از فریقین غیر معین است حالا آنکه دلیل صحیح
تعیین او شده و نیز متسک پیچی که هر طائفه بدان متسک نموده مخرج اوست از اطلاق اسم نفی بر وی بر
تقدیر تسلیم این معنی که با غی از فریقین غیر معین است قول چهارم آنکه همه صحابه عدول اند مگر قاتل علی و به قال

جماعة من المعتزلة والشيعة وجوابش انست که مشک ایشان بشبهه وال است بآنکه اقدام ایشان بران از راه
 جرات بر خدا و تهاون بدین خود نبود و جناب صحبت اعظم است پس منتها عراض بعض صحابه واقع در تنگناک است
 هرگز از ان نجات و سلامت نیابد و در اهل شام صحابه صحیحین بودند که شبهه عارض حال ایشان شد و درین خرو
 داخل نشدند و دست خود بدان آلوده نساختند و ایشان معذله اند بتعویل کتاب و منت پس واجب بر ابقا
 برین اعتقاد و تاویل مقتضی خلاف دست قویان خیم آنکه هرگز از ایشان شتبر بصحبت و ملازمت گشته وی عدل است
 از عدل القش بحث نتوان کرد و نه آنکه صحبت و تقلیل است و ملازم با رگانه نماند و اگر چه او را روایت باشد که اذ قال
 الماد روی و این قول هم ضعیف است زیرا که مستلزم اخراج جماعتی از خیار صحابه است که با وی صلوات بران قلیل
 مانده بود و کرده اند مثل وائل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن ابی العاص و امثال ایشان مگر گفته
 انما لم یجدوا یومئذ یمن یلینا ففاق و ابن الانباری گفته مراد بعدالت ایشان نبوت عصمت برای ایشان و
 استحالة محصیت بر ایشان نیست بلکه مراد قبول روایات ایشان است بغیر تکلف بحث از اسباب عدل
 و طلب تزکیه مگر آنکه ارتکاب قادی ثابت شود حال آنکه این ارتکاب ثابت نشده و لذا بحد پس بایست صحابه
 چیزی هستیم که ایشان در زمن رسول خدا صلوات بران بودند تا آنکه خلافتش ثابت شود و نسبت اتفاقات بسوی
 چیزی که اهل سیر ذکرش کرده اند چه آن صحیح نشده و اگر صحیح است برای آن تاویل صحیح نیز هست اثبتی شوکافی گفته
 چون ثابت شد عدالت جمیع ثابت الصحبه معلوم گردید که چون یکی گوید فلانی از مردی صحابی چنین روایت کرده
 و نام آن صحابی نبرده پس آن روایت حجت باشد و جهالت نامش مضر نبود زیرا که عدالت صحابه علی العموم ثابت
 شده و انتی حافظ این کثیر در کتاب باعث حثیت گفته مراد صحابه عدول اند نزد اهل سنت و جماعت زیرا که او بخا
 در کتاب عزیز بر ایشان شاکر کرده و منت نبویه بحج جمیع اخلاق و افعال ایشان و بدل اموال و ارواح رو برو
 آنحضرت صلوات بر غیبت و در ثواب جزئی و جزا جمیل که نزد او تعالی است ماطق گشته و اما مشاجره که بنده علی صلوات
 و میان ایشان واقع شده پس بعضی از ان بغیر قصد مثل یوم حمل و بعضی از اجتهاد مثل یوم صفین
 و در اجتهاد خطا و صواب هر دو باشد و لکن صاحب اجتهاد معذور است اگر چه خطا کند و هم با جبر است و مصیبا
 و واجبر است و علی و اصحابش اقرب بودند بسوی حق از معاویه و اصحاب وی رضی الله عن جمیعهم قول مشترک
 که همه صحابه عدول اند گر کسیکه مقاتله کرد با علی قول باطل مرد و عدول مرد و دست در صحیح بخاری از رسول خدا
 صلوات بر آمده ان قال عن ابن ابينه الحسن بن علی و کان علی الزبیر ابی هذا سعید و یصلح السید بین فتنین
 من المسلمین بمصادقش در نزول حسن برای معاویه بعد موت پدرش علی بن ابی طالب هرگز دیده و کلمه سعید
 مجتمع شد و نام آن سال عام الحجا گردید و این معامله در سنه چهل از هجرت روداده پس در پی ریث رسول خدا

صلح هکنان را سلطان نام کرده و حق تعالی فرموده و ان طاعتان عن المؤمنين اقتتلوا فاصحى ا
 بینهما و درین کریمه نام ایشان با وجود اقتتال مومن نموده و در مقابل معاویه در فریقین صد صحابی هم
 نبوده اند و السلام و جمیع ایشان عدول اند و اما جلوات در فض و قبل و قلت عقل و دعوی ایشان که همه
 صحابه کافر شدند مگر هفده کس نام آنها می برند پس ندیان بلا و طیل و خبر درای فاسد و ذهن بار و دویای
 متع است و کثر از آن است که بردش توان برداشت و بریان بر خلافت آن انظر و شهرت زیرا که مثال
 ایشان او امر نبوی را بعد و بی صلح و فتح ایشان اقالیم و آفاق را و تبلیغ ایشان کتاب سنت را و هدایت
 کردن ایشان مردم را بسوی طریق جنت و موافقت نمودن بکمال صلوات و زکوات و انواع قربات و رسانیدن
 احیان و اوقات با شجاعت و براعت و کرم و ایثار و اخلاق جمیل که هیچ امت را از ازم متقدم نبوده و احدا
 بعد ایشان مثل ایشان درین امور نخواهد بود و با ذکر صحیحی صریحه معلوم است فرمائی الله عنهم اجمعین و لمن الله
 من یتهم الصادق و یصدق الکاذبین انتهی و در خلاصه گفته صحابه کلمه عدول اند خواه ملائک فتن شدند یا نه
 با جماع معتقد بهم و مثله قال النووی فی التقریب گویم ابن عبد البر و اول کتاب تمسید و سید محمد بن اسماعیل در شرح
 تنبیح الاولیین و دعوی ذکر کرده اند و سید محمد مذکور گفته که این عظم نوز و محمد بن مختص کسی است که در وی قبح کرده
 و ذکر خلاف در رتب افضل از صحابه طویل الذیل است و نیست از علوم اصول حدیث ابو زرعه درازی گفته فیض
 رسول الله صلعم عن بایة الف و اربعة عشر القامین الصحابة من سبع مننه و روی عنه من اهل الدینیه و اهل کتبه و ثقیف
 و الاعراب و من شهد مع حجة الوداع اخرجه خطیب قد قبل کیف یعرف محمد و ذاک مع تفرق الصحابة فی البلدان
 و القری قال ابن فحون فی ذیل الاستیعاب بعد ان ذکر خود ذاک جا با ابو زرعه بهذا سوال من ساله عن الروایة
 خاصة فکیف بغیرهم حافظ ابن حجر نوشته و مع هذا اجمع من فی الاستیعاب یعنی من کفریه باسم او گفته و باطلان
 آلاف و خمسمائة و ذکر انه استدرک علیه علی شرطه قریبا من ذکر قلت و قرأت بخط الحافظ الذهبی من ظهر کتاب التبیح
 اصل اجمع ثمان مائة آلاف ان لم یزید و لم ینقصوا ثم رایت بخط ان جمیع من فی اسد الغابة سبعة آلاف و خمسمائة
 و اربعون و یتسعون و یتسعون و یتسعون قول ابی زرعه ما ثبت فی الصحیحین عن کعب بن مالک فی قصة تبوک و الناس کثیر
 لا یحصیهم دیوان و ثبت عن الثوری فیها اخرجه الخطیب بسنده الصحیح الیه قال من قدم علیا علی عثمان فقد ازی
 علی اثنی عشر الف مات رسول الله صلعم و یومئذ راض فقال النووی ذاک بعد النبی صلعم اثنی عشر الفا بعد ان مات
 فی خلافة ابی بکر فی المرددة و الفوج من لم یضبط اسما و یومئذ مات فی خلافة عمر فی الفوج و فی الطاعون العام معمر
 و غیر ذاک من لا یحصى کثیر و سبب خفا و اسما هم ان اکثرهم اعراب و اکثرهم حضرة و حجة الوداع و السلام انتهی
 و سبب الی المطر گفته ان الصحابة و ان شلم تعرف و احدا فان رتبهم متفاوتة قال الحافظ لا خفاء برحمان رتبة من لا یحصى

صلواتی بر او قتل تحت رایتی علی من لم یلازمنا و حضرت محمد و علی من کلمه سیر او شاه قلیلا و برآه
 علی بعد از وفای حال الطفولیت و آن کان شرف الضعفة حاصل الجحج و من لم یسیر له سلع فخریته مرسل من حیث الروا
 و هم مع ذلک معدودون فی الصحابة لما نالوه من شرف الروایة انتی و در عدد طبقات ایشان اختلاف است
 و نظر در اینجا بسوی سابق اسلام و هجرت و شهادت و شهادت فاضله همراه جناب نبوت تسکینند و حاکم ایشان و او را
 طبق گردانیده و سیوطی در شرح تقریب نوآوری تعیادش چنین ذکر کرده که طبقه اولی قومی است که بمکه و کربلا
 اسلام آورد و مثل خلفا و اربعه و دو هم اصحاب دارالاند و سه سوم مهاجره حبشه چهارم عقبه اولی پیغمبر عقبه ثانیه اکثر
 ایشان انصار بودند و هشتم اول مهاجرین که در تبایز و آنحضرت رسیدند قبل دخولش در مدینه منوره و هفتم اهل بدر
 هشتم کسانی که هجرت کردند و در میان بدر و حدیبیه پیغمبر اهل بیته الرضوان و هم مهاجرین و در میان حدیبیه و فتح مکه
 مثل خالد بن الولید و عمر بن العاص یا ز و هم مسلم فتح و از و هم صبیان و اطفال که روز فتح و در حجة الوداع
 و غیره با او دیدند صلوات انتی گویم عقبه اولی و در سنه یازده از هجرت بوده و اول کسی که از رجال احرار اسلام آورد
 ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و گفته اند که وی اول مسلمان است مطلقا و از ولدان و صبیان علی کرم الله
 وجهه و گفته اند که وی اول مسلم است علی الاطلاق حافظ ابن کثیر گفته و لا دلیل علیه من وجه صحیح و از و الی زید
 حارثه و از عبید و ارقاء بلال مؤذن و از زنان خدیجه و گفته اند که وی اول کسی است که اسلام آورد و مطلقا حافظ ابن
 کثیر گفته و هو اول السیقات فی اول البعثة و هو یحیی عن ابن عباس الزهری و قتادة و محمد بن اسحق بن سیرین
 المغازی و جماعة و ادعی الثعلبی المفسر علی ذلک الاجماع و قال و اما اختلاف فیمین سلم بعد با انتی و فیز و رابعه و شیش
 گفته افضل صحابه بلکه افضل خلق بعد انبیا و علیهم السلام ابو بکر عبداللہ بن عثمان تیمی خلیفه رسول اللہ است و شیش
 بصدیق بحجت مبادرت او بسوی تصدیق رسول خدا صلوات قبل جمیع مردم آنحضرت صلوات فرمود و دعوت احد
 الی الایمان الا کانت که کبوة الایمان بکفران لم یبلغتم و قد ذکر ت سیرت و فضائل و مسنده و الفتاوی عنه فی مجلد علی حقه
 و لند الحمد بعد عمر بن الخطاب سپهر عثمان بن عفان سپهر علی بن ابی طالب این آری مهاجرین و انصار است و در
 که عمر و خلافت را در شش کس بر شوری گذاشت و ایشان حصران و عثمان و علی کردند و عبدالرحمن بن عوف
 تا سه روز و شب در باره این هر دو اجتهاد کردند و غوغا نمود تا آنکه از زنان در خد و از صبیان در مکاتبت و
 کردند و دید که هیچ یکی را با عثمان برابر نیکنند پس او را بر علی مقدم کرد و والی امر ساخت قبل علی و اما ذوالقطنی
 گفته من قدم علیا علی عثمان فقد از غنی بالمهاجرین و الانصار و صدق رضی الله عنه و اگر هم شواهد جمل جنبه
 الفردوس ما واه عجیب از آن است که بعضی اهل کوفه از اهل سنت بسوی تقدیم علی بر عثمان رفقه اند و از سفیان
 ثوری محکی است که جمیع جمع کرد از آن و مثل آن از و کعب بن ابیجر ح منقول است و ابن خزمیه و خطابی نصرت

آن کرده اند و این بالمرد ضعیف است و بعد این هر چهار بقیه عشره بشرد اند و قسرا اهل بدر باز اهل اجداد اهل
 بیعة الرضوان روز صمدیه و اما سابقین اولین پس میگویند که ایشان مصطفی قیلتین اند و قیل اهل بدر قیل اهل
 بیعة الرضوان و قیل غیر ذلک شافعی گفته که راویان از آنحضرت ملزم و یزیدگان او از مسلمین قریش متذکر
 کس اند ابو زرعه رازی گفته شد مع حجۃ الوداع اربعون الفا و کان معه بنبوک سبعون الفا و قبض علیه السلام
 عن مائة الف و اربعة عشر الفا من الصحابة و اکثرهم رواية عنه و اکثرهم رواية عنه و اکثرهم رواية عنه و اکثرهم
 ابن عمر و ابو هريرة و عائشة قال ابن کثیر قلت و عبد الله بن عمرو و ابو نعید و ابن مسعود و کن توفی قدیماً
 و لهذا لم یعدده احمد بن حنبل فی البیادلة بل قال البیادلة اربعة عشر الفا من الصحابة و ابن عمر و ابن عباس
 بن العاص امتی طبری در خلاصه نوشته اکثر صحابه در روایت حدیث شش کس اند که تقدم بعده گفته قال مسروق
 امتی علم الصحابة الی عمر و علی و ابی و زید و ابی الدرداء و ابن مسعود و اکثرهم فتیما بن عباس و منهم البیادلة و ابن
 ابن مسعود منهم یمنی گفته که لا تقدم موته و هو لا عاش و امتی اصحیح الی علمهم و کذا سائر من یسبغ علیه و هم نحو ثمان
 و عشرين اتمی و حافظ ابن حجر در اصحابه نوشته اکثر الصحابة فتوی مطلقاً سبعة عشر و علی و ابن مسعود و ابن عمر و ابن
 عباس و زید بن ثابت و عائشة قال ابن حزم یکن ان یجمع من فتیما کما و احد من هؤلاء مجلد ختم و یقیم عشرون اتم
 ابو بکر و عثمان و ابو موسی و معاذ و سعد بن ابی وقاص و ابو هريرة و انس و عید الدب و عمرو بن العاص سلمان جابر
 و ابو سعید و طلحة و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و عمران بن حصین و ابو بکر بن الصامت و مسویة و ابن الزبیر و سلمة
 قال یکن ان یجمع من فتیما کما و احد جز و صغیر قال و فی الصحابة نحو مائة و عشرين نفساً یقتلون فی الفتیما
 جدا لا تروی عن الواحد منهم الا السلسلة و السلتان و الثلاث یکن ان یجمع من فتیما جمیعهم جز و صغیر بعد البحث
 کابی بن کعب و ابی الدرداء و ابی طلحة و المقداد و غیرهم امتی در باعث تحقیث گفته و آخر الصحابة علی الاطلاق
 موتاً انس بن مالک غم ابو الطغیلا غم بن و ائمة اللیثی قال علی بن المدینی و کانت وفاة بکة فعلی هذا هو آخر
 من مات بها و یقال آخر من مات بکة ابن عمر و قیل جابر و الصصح ان جابر مات بالمدينة و کان آخر من مات بها
 و قیل سهل بن سعد و قیل السائب بن یزید و بالبصرة انس و بالبکوفة عبد الله بن ابی اوفی و بالشام عبد الله
 بن بشر الحمص و بدمشق و ائمة بن الاسقع و بمصر عبد الله بن الحارث بن الجحر و بفلسطين ابوب بن اسم حرام و
 بالیامه الحرام بن زیاد و بالجزیرة العرس بن عمیرة و بفریقیة روی عن بن ثابت و بالبصرة سلمة بن الکوع
 رضی الله عنهم فصل و هو در معرفت تابعی در تجانیز اختلاف در تعریف است چنانکه در صحابی انشاء
 کرده اند حافظ ابن کثیر در باعث تحقیث نوشته قال الخطیب التامی من صحب الصحابی و فی کلام الحاکم بقیة من
 اطلاق التابعی علی من لقی الصحابی و روى عنه و ان لم یصحبه قلت لم یلقوا به و روى عنه الصحابی کما اکتفوا فی

ان الواحد منهم كان مسلما في زمن النبي صلى الله عليه وسلم كالتجاشي ام لا لكن ان ثبت ان النبي صلى الله عليه وسلم الاسراء اكتشف عن جميع
 من في الارض فينبغي ان يعذر من كان موثقا به في حياته صلى الله عليه وسلم وان لم يلاقه في الصحابة حصول الرواية من جانيه صلى الله عليه وسلم
 انتهى وعبارت حافظ دراجا به اين است لم يرد في خبر قط انهم يعني المختصين اجتماعا بالنبي صلى الله عليه وسلم ولا راوه سواء سلبا
 في حياته ام لا وهولا ليسوا صحابة باتفاق من اهل العلم بالحديث وان كان بعضهم قد ذكر بعضهم في كتب معرفة الصحابة
 فقد اقصوا انهم لم يذكروهم الا بالمقاربتهم لتلك الطبقة لا لانهم من اهلها وممن فصيح بذلك ابن عبد البر وقيل ابو جعفر
 بن شاذان فاعتذر عن اخراجه ولو كان من كان هذا سبيله يدخل حيزه في الصحابة ما احتج الى اعتذاره وغلط من
 جزم في نقله عن ابن عبد البر بانه يقول بانهم صحابة بن مراد ابن عبد البر بذكرهم واضح في مقدمته كتابه بخوارزم
 واحاديث هو لا عن النبي صلى الله عليه وسلم باتفاق بين اهل العلم بالحديث وقد صرح ابن عبد البر نفسه بذلك في التمهيد غيره
 من كتب انتهى قال في اسبال المطر قول الحافظ وان لم يلقه حصول الرواية من جانيه صلى الله عليه وسلم يدل على انه يرى الحافظ
 رويته صلى الله عليه وسلم كفي في كون المراد صحابا فيه وقوله سابقا ان الاولى لقية لسالحيه ابن ام مكتوم لانه يقال قد رآه صلى الله عليه وسلم
 وان لم يره هو انتهى كويم مختصين جمع مختصم است لفتح راي محله وبها وضاحتين وابن مصطلح اهل حديث است
 زيرا كهوى مشرد دست ميان وخطبة معلوم نمى شود كه انكه ام مكي است وهومن قولهم مختصم لا يدرى اذكره
 ام انتهى كما في الحكم والصلاح واطعام مختصم لاجل ولا امر كاه ابن الاعرابي وقدر باعث حيث گفته ان مختصم القطع
 كما انهم قطعوا عن نظر انهم من الصحابة انتهى وطبي در خلاصه گفته مختصم هو الذي ادرك الجاهلية وزمن النبي صلى الله عليه وسلم
 ولم يره وعدهم مسلم عشرون نفسا وهم اكثر ومن لم يذكره ابو مسلم الخولاني والاحف انتهى قال ابن الصلاح وحفاظا
 كثير بخلافه عشرون ابو عمرو وشيباني وسويد بن غفلة وعمر بن ميمون ولبو عثمان بندي وابو الخلال عتيق وعبد خيزر
 بن خيزراني وربيعة بن زراره را ذكر كره وكفته قلت وعبد الله بن عليم والاحف بن قيس انتهى وخلافه اكابر
 تابعين قتها سبعة اند سعيد بن المسيب قاسم بن محمد وعروه وخارج بن زيد وابو سلمة بن عبد الرحمن وعبد الله
 بن عبد الله بن عتبة وسليمان بن يساب و تراجم ايشان محرر طور در تحاف النبلاء والتقين احياء ما نشره القضاة
 ذكره طيبي و خلاصه گفته وانشاء الشيخ فخر الدين المالك النيسابوري **الكل من لا يقتدى بائمة**
 فقسمة ضيزي عن الدين خارجة فخذ هو عبد الله عروة قاسم وسعيد ابو بكر سليمان خارجة
 وآين المبارك بدل الى سلمة سالم بن عبد الله گفته و ابو الزناد بدل اين هر دو ابو بكر بن عبد الرحمن بن حارث بن مسلم
 را آورده و انرا جبر بن جبريل رح مروى است كه افضل تابعين ابن مسيب است و چون گفته كه علقمة واسود را
 چه ميگوئي فرمود هو و بهاى من الفضلاء و بهما زوى آمده كه گفته لا اعلم فيهم مثل ابى عثمان النهدي قيس وعنه
 افضلهم قيس وابو عثمان و علقمة وسروق وابو عبد الله بن خفيف گفته اهل مدينة ميگويند كه افضل تابعين ابن مسيب

و اهل کوفه اذین او اهل بصره حسن را نشان میدهند انتی و گفته اند که اهل کوفه علقه واسو را افضل میدانند و بعضی اهل مدینه عطا بن ابی رباح را میگویند باجماع فضیلت تابعین مختلف نیست و هر یکی منحنی گفته و تابعی بلد خود را ستوده و ظاهر است که بعضی را باعتبار علم افضل گفته باشند و بعضی را باعتبار عمل چنانکه از ذکر ایشان او پس قریب معلوم میشود این ابی داود گفته سادات تابعیات حصه بنت سیرین و عمرو بنت عبد الرحمن اند و متصل اینهاست ام و در او صفه رضی الله عنهم اجمعین در خلاصه گفته قومی طبقه را در تابعین شمرده اند با آنکه ایشان صحابه را ملاقات نکرد و طبقه را از صحابه در تابعین عدد کرده اند فیه فطن لذلک انتی و حافظ ابن کثیر گفته و قد ادخل بعضهم فی التابعین من لیس منهم کما اخرج آخرون من هو معد و فیهم و کذا کف کروانی الصحابة من لیس صحابیا کما عدوا جماعة من الصحابة فیهن غلو و تابعیا و ذلک بحسب مبلغهم من العلم انتی گویم مثال اول او خال ابو حنیفه لغمان بن ثابت کوفی رضی الله عنه در عدد تابعین است زیرا که او را با کدام صحابی ملاقات حاصل نشده و مثال ثانی ذکر لغمان و سواد پسران مقرن در تابعین است حال آنکه هر دو صحابی اند فصل سوم در اسما و کنی و القاب و این چند نوع است نوع اول در اسما و آن چند قسم است اول معرفت کسیکه با اسما مختلفه یا لغوت متعدده مذکور می شود و این قومی عویص است که حاجت می افتد بسوی آن بنا بر شناختن لیس و گمان میکنند بعضی مردم که اینها چند شخص اند یا آنکه ذکر بعضی اسما را کنیت نمایند و هر که خبرت ندارد اعتقاد میکنند که آنکس غیر آنکس است و بیشتر قومی انجمنی از مدلسین می آید و تغریب میکنند بدان بر مردم بزرگ مردی بنامی غیر مشهور یا کنیت برای ابهام بر غیر عارفان بدان و این بسیار است و حافظ عبد الغنی بن سعید درین باب کتابی جید دارد و مردم را در کنی که آنهاست و در آن ارشاد کرده اند بسوی حل مترجم آن باب و از جمله این قسم است محمد بن سائب کلبی و از وی حدیث تیم داری مروی است حافظ ابن کثیر گفته هروضعیف گفته عالم بالتفسیر و بالاخبار فهم من یصح باسمه هذا و منهم من یقول حامد بن السائب و منهم من ینسب بانی النصر و منهم من ینسب بانی سعید و خلاصه گفته و عدی بن براء هو حامد بن السائب المروی عنه ذکا و کل مسک با غنه و هو ابو سعید ابن الصلاح گفته و هو الذی یروی عنه عطیة العونی التفسیر و هما انه ابو سعید بخدیری و کذا کاسم ابو عبد الله و کذا المعروف بسلمان الذی یروی عن ابی هريرة و یسلبونه فی ولایة الی جهات متعددة و هذا کثیر جدا و التدریس اقسام کثیره کما تقدم انتی و دوم معرفت اسما مفردة و این نیز فنی نیکوست و حافظ ابو بکر احمد بن حارون در شرح و غیره را درین باب بالغی هست در باعث حدیث گفته و یوجد ذلک کثیرا فی کتاب البحر و التعلیل لابن ابی حاتم و غیره و فی کتاب الاکمال لابن نصر بن ماکو لا کثیرا و شیخ ابن الصلاح طائفه را در اسما مفردة ذکر کرده اند از انجمله کسیکه احمد بن محمد بن عجمان بر وزن علیان ابن الصلاح گفته و رایته بخط ابن الفرات مخففا علی وزن سفیان

ذكره ابن يونس في الصحابة أو سبط بن عمرو الجعفي تابعي مستقيم بن صبيح الكلعي عن تميم الحميري تابعي ابن
 امرئ القيس الكعبي صاحب كتاب و بعض ما تحفته خوانند حبیب بن الحارث بن جهم بصیفة تصنیف صحابی است شکل
 بن حمید صحابی است بفتح ثنی بن شین معجمه سند بفتح سین خصی مولی ز نبلع جلامی اور صحبت است ثمنون بن یزید
 ابو ریحانه صحابی است بشین غین بن جهم بن بعضی بعضی خوانند صدی بن عجلان بن عجم صا و حله بصیفة تصنیف
 صحابی است کینت وی ابو امامه باشد صنایع بن الاعصر بن عجم صا و حله و نون و باء موحده ابن الصلاح گفته و من قال فیہ
 ضاعی فقد اخطا گفته بن جنبل بفتح کاف و لام صحابی است جملکان بکسر جیم بن فروه ابو الخلد اخباری تابعی است
 و جین بن ثابت ابو العن بن بصیفة تصنیف تابعی است و ابصه بن سید صحابی است بفتح صا و حله بنیدیه الخیر بن شین
 معجمه بصیفة تصنیف حبیب مصفر براء موحده کبی بلام بر وزن ابی بن هر صحابی اند عذوان بفتح عین معجمه و کان
 ز ا بن زید رقاشی تابعی کی از ز با و است ثوف بکالی بکسر با و تخفیف کاف تابعی است و غالب بر السنه
 فتح با و تشدید کاف است ضریب بن فقیر ابو السلیل عدوی بصری راوی از معاذة تابعی است بصیفة
 تصنیف ستمر بن ریان بفتح تا و کسر سیم تابعی است الش رضی الدعنه را دیده همدان برید عمر بن الخطاب قال
 معجمه و اسکان سیم تابعی است و بعضی بنال معجمه و فتح سیم خوانده اند و این نام بلده است و اول نام قبیلہ زب
 بکسر زای است و شعیب بن شین معجمه تصنیف فردان بقا و کسوره ابن الجوزی و بعضی مصنفات خود گفته مسئله
 بل تعرفون رجلا من المحدثین لا توجد مثل اسماء آباءه فاجواب انه مسدد بن مسدد بن مسدد بن بطل بن بطل
 بن ارندل بن عرندل بن باسل الاسدی و ابن الصلاح گفته و اما الکافی المفردة فمنها ابو العنیدین و سمنه و سوتیه
 بن صبرة من اصحاب ابن مسعود ابو العشر الدارمی ابو المذله بن شینوخ الاعمش و غیره لا یعرف اسمه و زعم ابو نعیم
 الاصفهانی ان اسمه عبد الله بن عبد الله المدنی ابو مرثیه العجلی عبد الله بن عمرو تابعی ابو سعید حفص بن غیلان
 الدمشقی عن کحول حافظ ابن کثیر گفته و قد روی عنه ثمان عشرة و مائة قال ابن حزم هو مجهول لانه لم یطلع علی
 معرفته و من روی عنه حکم علیه بالجمله قبل العلم كما جمل الترمذی صاحب الجامع فقال من معجمی بن سوتیه و من
 الکافی المفردة ابو السنا بلید بن بکاک رجل من بنی عبد الله اصحابی اسمه و اسم امیه و کنیه من الافراد تهی
 و در سبیل المطر بکرا سنا مفردة اقتصار بر اجمد بجم و عجیان کرده و گفته عدا حافظ جماعة من الصحابة و غیرهم
 موجوده فی کتب الرجال انتهى رسوم متلف و مختلف در اسماء و انساب و ما شبه ذلک آن چنان باشد که
 صورت او در خط متفق و صیغه او در لفظ مختلف بود در خلاصه گفته بحسب المحدث معرفته و الا فیکثر خطا و م
 انتهى و ابن الصلاح گفته و هو من جلیل من لم یعرفه من المحدثین کثیر عشاره و لم یعدم مجمل و قد ضعف فی کتب
 مفیده من اجله الا کمال لابن ماکو لا علی اعوانه فیہ انتهى و کبی گفته و احمل ما ضعف فیہ الا کمال و فیہ اعوانه انتهى

حافظ بن کثیر گوید نقلت قد استدرک علیه حافظ عبد الغنی بن نقطه کتابا بقریباً من الاکمال فیہ فوائد کثیرة والحفاظ
 ابی عبد اللہ البخاری من الشایخ المتأخرین کتاب مفید فیضانی فی الباب الثانی فی تدریج خلاصه نوشته که این ماکولان
 قسم را دو گونه ضبط کرده است احدی بر علی العموم مثل سلام که همه جا باشد و دست دیگر بر کس یکی والد عبد الله دیگر
 محمد بن سلام شیخ بخاری سوم سلام بن محمد بن باهض مقدسی چهارم سلام جد محمد بن عبد الوهاب بن سلام المتکلم
 الجبالی ابی علی المعتزلی پنجم سلام بن ابی الحقیق بن عثمان که نیست در ان کبیر بن کربن بن عثمان صحابی
 رضی الله عنه و بعضی بضم عین خوانند و ما عدای آن جمهور بضم ست و در ایشان جماعتی بفتح و تشدید میست
 دوم آنچه در صحیحین یا موطا است علی الخصوص مثل بسیار که همه جا بثمانه تحتیه و سین جمله است الا محمد بن بشار که
 بیایمی موحده و شین مجمله بوده است و درین شهر و دست ستیاری بن سلامه و سیاری بن ابی سیار بقدر سیم و غیر ذلک
 انتهی و در باب غث خفث نوشته و من امثلة ذلک سلام و سلام عثمان عثمان حرام عباس عیاش عثمان
 عثمان بشار بسیار بشیر بشیر حارثه جاریه جریر حریر حبان حبان ریح ریح سرج شریح عتبا و عتباد
 ونحو ذلک و کما یقال الغنی والعیشی والعسی الحمال الحمال الحیاط الحیاط البزار البزار الابی الابی البصری البصری
 الثوری الثوری البحریری والبحریری العدانی العدانی وما اشبه ذلک و هو کثیر و هذا ما یضبط بالحفظ
 محررانی مواضع انتهی و حافظ ابن حجر گفته و ان اتفقت الاسماء و اختلفت لفظاً فهو المتوافق و اختلفت و اختلفت
 من معات هذا الفن حتی قال علی بن المدینی اشده التحصیف ما یقع فی الاسماء و وجه بعضهم بان شی لا یحذف التکسیر
 ای قیاس العربیة و لا قبله شی یدل علیه و لا بعده و قد ضنفت فیہ ابو احمد العسکری لکن اضافہ الی کتاب التحصیف
 له ثم افردہ بالتالیف عبد الغنی بن سعید فجمع فیہ کتابین کتابا فی مشبهه الاسماء و کتابا فی مشبهه النسب و جمع
 شیخه الذی قطن فی ذلک کتابا باحافلا ثم جمع الخطیب فیہ لا سفر و اثم جمع الجميع ابو نصر بن ماکولانی کتاب الاکمال
 و استدرک علیهم فی کتاب خبر جمع فیہ او یا مهم و بینها و کتابه بن اجمع اجمع فی ذلک و هو عدة عند کل محدث
 بعده و قد استدرک علیه ابن نقطه ما فاته و تجدد بعده فی مجلد ختم ثم ذیل علیه سلیم الفتح السین فی مجلد لطیف
 و کذلک ابو حاد بن الصابونی و جمع الذہبی فی ذلک کتابا مختصراً جده اعتمد فیہ علی الضبط بالقلم فاکثر فیہ الغلط
 و التحصیف المتأخر لموضع الکتاب و قد سیر الله تعالی توضیح کتاب سمیة تبصیر المنتبه بتحریر المشبهه و هو مجلد
 واحد و منبسطه بالحروف علی الطریقه المرضیه و زوت علیه شیناً کثیراً اما اهل اولم یقف علیه و مداحه علی ذلک
 انتهی تو وی بعد ذکر مثل آنچه حافظ ذکر کرده گفته و هو منتشر لا ضابط فی اکثره و ما ضبط منه قسماً انتهی
 و همان دو قسم که متقدم گشت ذکر نمود در سبیل المطر زاده کرده و قد ذکر فی مقدمات شرحه علی مسلم نحو
 هذا و جدا جماعه من هذا النوع انتهی چهارم متفق و مغترق خطا و لفظاً حافظ گفته برابرست که این در یک کس

باشد یا زیاده و همچنین اتفاق در کس یا زیاده در کنیت و نسبت است و این نوع را متفق و متفرق گویند
 و قاضی بسعادتش خوف آنست که در کس را یک کس گمان کند در خلاصه گفته و تخطیب فيه کتاب نفیس و این
 نوشته و قد صنف فيه تخطیب کتابا باحفا و حافظ ابن حجر گفته و قد خصصه و زدت علیه شيئا كثيرا و هذا عكس النوع
 المسبب بالهل لا يذهب شي من ان يظن الواحد اثنين و هذا خشي من ان يظن الاثنان واحدا انتهى نووی و طبری این کثیر
 و ابن الصلاح و غیره هم گفته اند که این نوع چند قسم است یکی آنکه اسما و ایشان و اسما و پدران ایشان متفق باشند
 و این اتفاق در کس بود یا زیاده مثل خلیل بن احمد که شش کس اندکی بخوبی بصری و وی اول کسی است که
 وضع علم عروض کرده حافظ ابن کثیر گفته قالوا ولم يسم احدا بعد النبي صلى الله عليه وسلم احمد بن حنبل بن احمد الا بالسفر
 سعيد بن احمد في قول ابن معين وقال غيره سعيد بن جرد و المدح دوم ابو بشر مزی بصری و سوم اصحابی که از
 روح بن عباد و غیره را وی است چهارم ابو سعید سجری قاضی فقهی حنفی مشهور و مخرسان روی عن ابن خزيمة
 و طبقه پنجم ابو سعید سبی قاضی و وی را وی است از سجری مذکور و بهی از وی روایت دارد و ششم ابو سعید
 شافعی که از ابی حماد اسفرائینی اخذ کرده و بلا و اندلس آمد و ششم دوم متفق و اسما و خود و اسما و ابی و احاد
 خود مثل احمد بن جعفر بن حمدان که چهار کس را قطعی و بصری و دینوری و طرطوسی و همگنان روایت دارند و یک
 سومی بعد از دست و همه در یک عصر بودند و مثل محمدر بن یعقوب بن یوسف که دو کس انداز میسرا و ابو العباس
 اصم و ابو عبد الرحمن اخرم و ششم اتفاق در کنیت و نسبت است معاقل ابی عمران جوینی که دو کس اند علیک
 بن حبيب تابعی و موسی بن سهل ادوی از هشام بن عروه و مثل ابو بکر بن عیاش که سه کس اند قاری مشهور و سلمی
 یا جدانی صاحب غریب الحدیث متوفی در سنه اربع و ثمانین و با جده نام قریه و عراق است و دیگر کسی که جوست
 قسم چهارم عکس اقبل یعنی متفق در اسم و کنیت پدر مثل صالح بن ابی صالح که چهار کس اند و ششم اتفاق در اسما و خود
 و اسما و انساب ابی و مثل محمد بن عبد الله الضماری که دو کس اند یکی صاحب هجرت شیخ بخاری دوم مکی بابی سلمی
 و وی ضعیف است و باعث خشیت گفته و هذا باب اسع کثیر الشعب تخریر العمل و الكشف عن الشی فی اوقات
 و ششم اتفاق در اسم و کنیت فقط مثل حماد سیوطی گفته لا ندري هو ابن زيد او ابن سلمة و یحیی بن یحیی
 عنه نووی گفته و من ذلك عبد الله يعني اذا اطلق و شبهه قال سلمة بن سليمان اذا قيل بكه عبد الله فهو ابن الزبير
 و بالمدنية فان عمر و بالکوفة فان سعود و بالبصرة فان عباس و بخراسان فان المبارك قال السيوطي صنف تخطیب
 فی هذا کتابا بآسفة اسما و المکمل فی بیان المل و افراد الناس التصنیف فیما وقع فی صحیح البخاری من ذلك قسم ستم
 اتفاق و نسبت است مثل آل یسعیانی گفته و اکثر علماء طبرستان من آلها مشهور بالنسبة إلى اهل حیدر بن عبد الله بن
 حماد و شیخ البخاری و من ذلك الحنفی الی بنی حنیفة و الی المذهب و کثیر من المحدثین نسب الی المذهب حنفی و زیاده

یا ووافقه من الخوین ابن الانباری وصدده ای و اباه غیره من الخوین سیوطی گفته ان الصواب مع ابن النبار
 بعده گفته و قد اخترته فی کتابی جمیع الجوامع فی الحزبیه فقد قال صلحتم بغت باخنیفیه لسمیه فثبت البیان فی اللفظه
 علی الخنیف فلا مانع من ذلك انتهى قسم ششم منشأ به درسم و نسب متمایز بتقدیم و تاخیر مثل نریب بن اسود صحابی
 خزاعی جرجشی مخضرم شهر بصلح و بهو الذی استسقی به معاویه و مثل اسود بن زید بنی فاضل قسم نهم معرفت بنسب
 بغیر آبار و این چند قسم است کی متسوب بسوی مادر خودش مثل معاذ و معوذ پسرن عفره و این نام مادر ایشان
 و نام پدرشان حارث بن قاعه انصاری است حافظ ابن کثیر گفته و بها اللذان اثبتا ابا جمل یوم بدر انتی ای
 بها قاتله و این هر دو را یک شقیق و دیگر نیست عوف نام و بعض بجای عوف و عون و عوف نیز گفته اند و بهال المطر
 گفته و نسب امه و ون ابیه فکان اسم کلاب فی انه نسب لابن الیهما حافظ گفته و ذاک کان علیته و هم یقول
 بن ابراهیم بن یسهم احد الثقات و علیته امه شهریهما و کان لایحسان یقال له ابن علیته و لهذا کان یقول الشافعی
 اخیرنا سمیع الذی یقال له ابن علیته انتی بعده در اسبالمطر گفته قوله و کان لایحسان الخ قال الحشی لعله لذكر امه
 فانه مکروه طبعاً و عادة و مروءة و لکون النسبة الیهما یوهم خلل نسب و علی تقدیرین شکل تعلیل قبوله و لهذا کان یقول
 الخ و الظاهر ان یقال و لهذا ای لکونه اشهر بهما و کان لایحسان یقال له کان یعبر الشافعی بنسبة التلقیب الی غیره
 براهة لزمته حافظ ابن کثیر گفته ابن علیته احد ائمة الحديث و الفقه و من کبار التابعین و اما ابن علیته الذی یعبر به
 کثیر من النقصاء فخواهر ابراهیم بن اسمعیل هذا قد کان مبتدعاً یقول نفاق القرآن انتی و من المنسوبین الی امه من الصحابة
 و غیرهم بلال بن حاتم و یسهم ابیه رباح و ابن ام کلثوم الاعمی الموفون و قد کان یوم عن رسول الله صلحتم قبل اسم عبد الله
 بن زائدة و قبل عمر بن قیس و قبل غیر ذاک و منه سهل و سهل ابنا یسنا و ابوها و هب اسم یسنا و عد و منه عبد الله
 بن ابراهیم و هب یسینة مالک بن القشیر الماسدی و محمد بن الخنفیه و اسمها خولة و ابوه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 رضی الله عنه و شهر جلیل بن حسنہ احد اراء الصحابة علی الشام و هی امه و ابوه عبد الله بن ابی المظلع الکندی و یحیی
 بن ابراهیم بن هراسته قال الحافظ عبد الغنی المصری هی امه و اسم ابیه سلمة و هم انکه منسوب باشند بسوی جد خود
 مثل یحیی بن یسین و پدرش امیه است زبیر بن یکار گفته هی ام ابیه امیتا انتی و قبل هی امه و زبیر بن انحصاصیه
 و نام پدرش معبد است و انحصاصیه در جدار است حافظ ابن کثیر گفته قال الشیخ ابو عمرو و من احث ذاک عمداً
 شیخنا ابو احمد عبد الوهاب بن علی البغدادی یعرف بابن سکینه و هی ام ابیه قلت و کذا لک شیخنا العلامة ابو العباس
 بن تمیمه هی ام احد جداده الابعیدین و هو احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن القاسم بن محمد بن تمیمه اخیر
 روح انتی و ظاهر لفظ شیخنا آنست که حافظ ابن کثیر شاگرد ابن تمیمه است باشد و کنی به شرفاً و فضلاً و ثقة و
 ایقانا نسوم انکه منسوب باشند بسوی جد مثل ابی عبیده بن الجراح رضی الله عنه و هی عامر بن عبد الله بن

و ثانی ابو جراح عطاردی است و ثالث ابن حصین صحابی و مثل سلیمان از سلیمان اول ابن احمد
 بن ایوب طبرانی است و ثانی ابن احمد و سلی و ثالث ابن عبد الرحمن دمشقی معروف با بن بخت شریبیل و گاهی
 راوی و شیخ او معاویة می شود و مثل ابو العلاء عطاردی مشهور بر روایت از ابی علی اصهبانی حداد و نام همی
 ازینها حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن حسن بن احمد است پس رسم متفق اند و کثرت نسبت بسوی بلد و متنا
 مسفرق و ابو موسی مدینی درین باب جزای حافل تالیف کرده حافظ ابن حجر گفته و هوای مسفرته من اتفق اسم
 شیخه و الراوی نوع لطیف لم یعرض له ابن الصلاح و قائده رفع اللبس عن یقین فیه تکرار او اتفاقا باقرن مثله کجا
 روی عن مسلم و روی عنه مسلم فشیخه ای شیخ البخاری مسلم بن ابرهیم الفراء یسوی البصری و الراوی عنه ای عن البخاری
 مسلم بن البخاری القشیری صاحب الصحیح بعده امثله بسیار ذکر کرده و گفته و امثله کثیره و این قسم از هم و دوازدهم
 باید گفت قسم سیزدهم معرفت اسما مجرده و کنی و اسما مفردة است حافظ ابن حجر گفته و من المهم فی هذا الفن معرفة
 الاسماء المجردة و قد جمعا جماعة من الامة فمنهم من جمعا بغیر قید کابن سعد فی الطبقات و ابن ابی نعیم و البخاری
 فی تاریخهما و ابن ابی حاتم فی البحر و التعلیل و منهم من افرد الثقات کالعجلی و ابن جبان و ابن شاذان و منهم من افرد
 المجروحین کابن عدی و ابن جبان ایضا و منهم من قید باکتساب مخصوص کربال البخاری لابی نصران کلاباذی
 و رجال مسلم لابی بکر بن نجیح و رجاله معا لابی الفضل بن طاهر و رجال ابی داود و لابی علی البیہقی و کذا رجال
 الترمذی و النسائی و جماعة من المغاربة و رجال استیة الصحیحین ابی داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الغنی
 المقدسی فی کتابه الاکمال ثم هذا المزی فی تهذیب الکمال و قد خصه بوزوت علیها شایا کثیره و سمیه تهذیب التمهید
 و حاصل اشتمل علیه من الزیادات قدر ثلث الاصل انتی و رجال المطر گفته و قد خصل کافض تهذیب کتب اسما
 التقریب متداول بین الناس گویند این کتاب در هندوستان مکرر طبع شده و و احتمال طلبه علم گردیده و اما کنی
 مجرده و مفردة پس گاهی بلفظ کنیت باشد و وقوع آن بسبب کدام آفت یا حرقه می بود و نوی آخر انواع چاه
 و ثانی گردانیده و گفته و من لا یعرفها نقده لیتنما اسامی فجعل من ذکر باسمه فی موضع و بقیه فی آخر شخصین الف
 فیه جماعة قال السیوطی منهم ابو بکر الشیرازی و ابو الفضل الفکی قال و آخرهم شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر و لیس
 اصناما و اخصرا و اجمعها نوی گفته و اما که چه من الاقصاب الایحوز و الاکیر همه بخور زجده ذکر القاب کرده
 سخن در معرفت اسما مفردة و قسم ثانی ازین فصل بگذشت قسم چهاردهم متشابه است و آن چنان است که
 اسما و در خط و نطق متفق و آباء و در نطق مختلف و در خط متفق باشند مثل محمد بن عقیل بن قیس عین و محمد بن عقیل
 بنضم عین و اول نیسابوری است و ثانی فریابی و هر دو مشهور اند و طبقه این هر دو واحد و متقارب است
 و باعث حشیت گفته مثالی موسی بن علی بن قیس العین جماعة و موسی بن علی بنضمها مصری یروی عن التلعین

و منه المخرمی والمخرمی وثور بن زید الحمصی وثور بن زید الدلی الحجازی وابو عمرو الشیبانی الخوی استی بن مرار و
 یحیی بن ابی عمر السیدانی و عمر بن زرارہ النیسابوری شیخ مسلم و عمر بن زرارہ الحدادی یروی عنه ابو القاسم الخو
 استی و مثال عکس این قسم یعنی اختلاف اسماء و در لفظ و توافق و در خط و لفظ هر دو اینست
 شیخ بن نعمان و شیخ بن نعمان اول بشین جمعه و حاکم است و وی تابعی بود روایت دارد از علی بن فضال
 و ثانی بسین جمله و جمیع است و وی از شیوخ بخاری است حافظان حجر گفته و که از ان وقع الاتفاق فی الاسم
 و اسم الاب و الاختلاف فی النسبة و قد صنف فیہ الخطیب کتابا باحفا لاسماء تلخیص المتشابه ثم ذیل علیه هو ایضا با
 فاته اول و یو کثیر الفوائد استی و این نیز از قسم متشابه است حافظان حجر گفته و از نوع متشابه و نوع مختلف متون
 انواع دیگر مرکب می شوند از آنجا که اتفاق و اشتباه در نام انگلیس نام پیش باشد مثلاً اگر در یک یاد و حرف
 یا زیاده از احدی یا از هر دو این دو گونه است یکی آنکه اختلاف بتغییر باشد با وجود ثبوت عدد و حرف و هر
 جهت یا اختلاف بتغییر باشد با نقصان بعض اسماء از بعض از امثاله اول محمد بن سنان است بکسر بن و هو دو
 لون و آن جماعت است از انماست عوفی بفتح عین و او و قاف شیخ بخاری و محمد بن سیار بسین جمله مفتوحه و
 تشدید یا و الف و را و این نیز جماعت است از ایشان است یحیی بن شیخ عمرو بن یونس و محمد بن حنین تابعی بفتح
 تصغیر راوی از ابن عباس و غیره و محمد بن جبرین مطعم تابعی مشهور بجمع و با و موحده و معروف بن واصل کوفی و
 مطرف بن واصل بطاء جمله بدل عین شیخ ابو حذیفه نندی و احمد بن حسین صاحب برسم بن سعید و دیگران
 و احمد بن حسین مثل او است لیکن بیا و تحتیه بدل سیم و وی شیخ بخاری است عبدالمد بن یکنندی از وی روایت
 دارد و مختص بن میسر شیخ مشهور از طبقة مالک و جعفر بن میسر شیخ عبدالمد بن موسی کوفی اول بجا جمله و فاء
 و صاد است و ثانی بجم و عین جمله و را و از امثاله ثانی عبدالمد بن زید است و آن جماعت است بنظر او یکی صاحب
 اذان است در صحابه و هم جدا و عبد رب است و راوی حدیث و ضو است و نام جدش عاصم است و این
 هر دو انصاری هستند و عبدالمد بن زید بزیادت یا در اول اسم پدر و زای مسوره و این نیز جماعت است
 از انماست عطی در صحابه کنی بابی موسی و حدیث او در صحیحین است دیگر قاری و ذکر او در حدیث عائشه است
 و بعضی گمان کرده که این همان عطی است و در ان نظریست و عبدالمد بن یحیی و این نیز یک جماعت است و عبدالمد
 بن یحیی بضم نون و فتح جمیع و یای مشد و روایت دارد از علی یا اختلاف مذکور بتقدیم و تاخیر حاصل شود و نحو
 آن استی کلام الحافظ و سبیل المطر گفته و قد اطل النودی فی التقریب بذکر شئی کثیر من ذلک استی در جماعت
 حدیث نوشته حنفی آخر ما تقدم و مضمره فی المتشابهین فی الاسم و اسم الاب و النسبة مع المفارقة فی المقایرة
 هنا مستقدم و هذا متأخر مثاله زید بن الاسود خزاعی صحابی و زید بن الاسود البجری ادرک البجلیه سکن الشام

و هو المذی مقتضى به معاوية و اما الاثنون بن زيد فذاك تابعى من اصحاب بن مسعود والوليد بن سلم المذنبى تلميذ الكوفى
 وشيخ الامام احمد و اعم آخر بصري تابعى و اما مسلم بن الوليد بن رباح فذاك منى يروى عنه الدراوردي وغيره و
 قد وهم البخارى فى تسميته له فى تاريخه بالوليد بن مسلم قلت وقد عرفت شيئا مما يافى المزي فى تهمته به بيان ذلك
 و يميز بين المتقدم والمتأخرين هؤلاء بآبائنا حسنا وقد زوت عليه شيئا حسنة فى كتابى التكميل و لهذا السجل انتهى قسمنا
 مبهات ست و درين باب حافظ عبد الغنى بن سعيد بصري و خطيب بغدادى وغيرهما تليف كرده اند و اين چند
 قسم است يكى آنكه بهم مرديان باشند مثل حديث ابن عباس ان رجلا قال يا رسول الله حج كل عام و اين مرد
 اقرع بن حابس است چنانكه در روايت ديگر آمده و مثل حديث ابن سعيد انهم مروا بحى قد بلغ سيدهم فراه جل بنهم
 و آن رجل خود ابو سعيد است و مثل حديث سائلا ان غسلا حين فقال صلتم خذى فرصة مسككة و اين سائلا بن زبيرة
 بن مكنة است حافظ ابن كثير گفته و هذا انما يستفاد من رواية اخرى من طريق الحديث و هذا كغيره يطول و كذا و قد عرفت
 ابن الاثير فى اوائل كتابه جامع الاصول تحرير ما و تحفة النووى كتاب الخطيب فى ذلك و هو قليل الجودى بالنسبة
 الى معرفة الحكم من الحديث و لكنه شىء يحلى به كثير من الحديثين وغيرهم انتهى و دوم ابهام ابن و بنت مثل حديث عظيم
 و غسل بنت رسول خدا صلعم ما و سدر و آن فريب منى الدنماست تبوم عم و عمه كوفى بن خديج عن عمه
 و هو طهير بن رافع و زيار بن هلال عن عمه و هو قطبة بن مالك عن عمته جابر التى بكت اباه يوم احبى فاطمة بنت
 عمر و قيل هند چهارم زوج و زوجة زوج سبيحة سعد بن خوله و زوج بروج بفتح بار و نوز و محمد بن بكسر هلال بن مروت
 در باعث حديث گفته و اعم ما فيه ما رفع ابهاما فى اسناد و كما اذا و درى سند عن فلان بن فلان او عن ابى اعمه
 او امه فور و تسميته به المبهم من طريق اخرى فاذا هو ثقة او ضعيف او ممن ينفى فى امره فذا انفع ما فى هذا النوع
 انتهى حافظ ابن حجر گفته حديث مبهم مقبول نيست تا آنكه نامش بروج شرط قبول خبر عدالت راوى است و
 مبهم الاسم خود معلوم نيست تا بعد التثنية چه رسد و همچنين غير مقبول است اگر چه ابهام بلفظ تعديل كند مثلا كوناخى
 الثقة زيرا كه ثقت وى نرود راوى از وى است و نرود غير شايد مخرج باشد و هذا على الاصح فى السلسلة و براى
 اين نكتة مسل مقبول نيست اگر چه ارسال عدل لازم بدان كرده باشد چه اين احتمال بعينه در نجاشى موجود است
 و گفته اند كه مقبول است تسكبا بظاهر زيرا كه حج مبرك خلاف اصل است و گفته اند كه اگر قائل عالم است در حق موفى
 ندميش جارى شود و سيد محمد بن ابراهيم بعد قول على الاصح زياره كرده ما مضى فى المرسل من المنع من دخول التقليد
 فى الاخبار فى مواضع الاجتهاد و هذا منها و لهذا البعض تعاليت صحيح مجزومه را رد كرده اند بجهت آنكه مودى
 بسوى تقليد بجهتند براى جهتند و اجتهاد است و كلام درين مرام پيشتر درين كتاب بوجه تفصيل گذشته
 فليراجعه و هم دكنى و جماعتى از حفاظ و ران تاليفها كرده و كتب و بسيار است از انجا كه كتاب على بن ابي

و کتاب نسائی و کتاب مسلم و کتاب ابوالابی و کتاب ابن مند و کتاب حاکم کبیر ابو احمد است حافظ ابن کثیر گفته و گفته
 ای الحاکم فی ذلک سفید جدا کثیر الفتح است و این الصالح گفته و ابن عبد البر فی الزرع منه کتب لطیفه و رائقه و المراء
 بهذه الترجمة بیان اسماء ذوی الکنی و المصنف فی ذلک سیب و کتاب علی کنی مبدئاً اسماء اصحابها و ذلک من مملوک
 لم یزل اهل العلم باحدیث یعتنون به و یحفظونه و یطاردونه فیما بینهم و یقتصون من جملة بعده از تقسیم هر چند
 قسم کرده و اشتد آن بیان نموده حافظ ابن کثیر گفته و طریقتهم ان ندکه و الکفیه شمر بهوا علی اسم صاحبها و منهم
 من لا یعرف اسمهم من تخلف فیهم و قد قسمهم الشیخ عمرو بن الصلاح الی اقسام عدة انتی گویم قسم اول آنست که
 موسوم بکنیت باشد و جز کنیت نام دیگر ندارد و آن دو گونه است یکی آنکه او را کنیت باشد و سبب الی المظهر گفته الکفیه
 — ماضیه بانکه المثنی مثل ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام خزومی مدنی که یکی از فقهاء سبعه است نامش ابو بکر و
 کنیت او ابو عبد الرحمن است و سبب الی المظهر گفته فصار کان لکنیه کنیه اخرى و ذلک غریب عجیب انتی و مثل ابو بکر بن محمد
 بن عمرو بن حزم مدنی انصاری و کنیت او ابو محمد است خطیب بغدادی گفته و لا نظیر لما فی ذلک
 و لهذا حافظ الحج گفته ان من اسمه کنیه قلیل و گفته اند که این ابن حزم را کنیتی نیست دوم آنکه او را
 کنیت نباشد جز کنیتی که آن نام است مثل ابی بلال که راوی از شریک است و ابی حصین که
 راوی از ابی حاتم رازی است از ابو بلال آمده که گفت لیس لی اسم سبی کنیتی که فی الباعث
 الحثیث و غیره سوم آنکه معروف باشد بکنیت و معلوم نیست که او را نامی هست یا نه مثل
 ابواناس بنون که صحابی است و ابو موسیه موبی رسول خدا صلعم و وی نیز صحابی است و ابو شریح
 که در حصار قسطنطنیه کشته شد و هماغه مدفون گردید و ابو الایض که راوی از انس است و ابو بکر
 بن نافع شیخ مالک و ابوالنجیب بنون مفتوحه و بعضی بنا و مضمونه خوانند و وی مولی عبد الرحمن بن عمرو است ابو النضر
 بن الاسود و ابو جریر موقوفی شیخ ابن و هر یک و موقوف نام محله بصره چهارم آنکه ملقب باشد بکنیت و او را جز این است
 نام و کنیت و دیگر است مثل علی بن ابیطالب که کنیت او ابو الحسن است و او را ابو تراب هم گویند بطور لقب این کنیت
 لقب نام بخشیده رسول خدا صلعم است و قتی که تراب را از پشت او بیفشاند و ابو الزناد عبد الله بن نکان کنی
 بابی عبد الرحمن و ابو الزناد لقب است تا آنکه گفته اند که وی از بن لقب غصه میکرد و غضبناک می شد و ابو الرجا
 محمد بن عبد الرحمن کنی بابی عبد الرحمن و ابو الرجا لقب است زیرا که او را ده پسر بودند ابو تمیل یکی بن واضح
 و کنیت او ابو محمد است ابو الاذان حافظ عمر بن ابراهیم کنی بابی بکر و ملقب بابی الاذان شد زیرا که هر دو گوش
 او بزرگ بود ابو اشیح حافظ عبد الله صیہانی کنی بابو محمد و ابو الشیخ لقب است ابو حازم عبد و می عمر بن احمد
 کنیت او ابو حفص است و ابن حازم لقب است و قاله الفاک فی الالقاب پنجم آنکه او را دو کنیت یا زیاده باشد

مثل ابن حرج و ابی الولید و ابی خاله حافظ ابن کثیر گفته و کان عبد الله العمري كني بابي القسم فتركها و لكنني باسنة
 عبد الرحمن قلت و كان السبيلي كني بابي القسم و ابی عبد الرحمن و ابن الصلاح گفته كان شيخنا منصوب بن ابی العباس
 النيسابوري حفيد الفراءى ثلاث كني ابو بكر و ابو الفتح و ابو القاسم انتهى ششم آنكه او را نامی معروف است لكن
 و كنيته او اختلاف است و او را و كنيته يا زياده فراهم گشته مثل زيد بن حارثه مولی رسول الله صلي الله عليه و آله و كنيته
 او ابو خازم است و قيل ابو زيد و قيل ابو عبد الله و قيل ابو محمد حافظ ابن کثیر گفته و هذا كثير يطول استقصاؤه و
 حافظ ابن حجر گفته و هم كثير يتقدم ذكر كنيته او معروف باشد و نام او مختلف فیه مثل ابو هريره رضي الله عنه كذا
 نام او و نام پدرش زياده برست قول اختلاف کرده اند و ابن اسحق عبد الرحمن بن سحر اختيار کرده و حاكم ابو محمد
 التميمي نواده حافظ ابن کثیر گفته و هذا كثير في الصحابة فمن بعدهم انتهى و ابو بكر بن عياش و زمام او بر يازده قول
 مختلف بوده اند و ابو زرعه و ابن عبد البر تصحيح شعبه کرده و گویند كه نامش بهين كنيته است و رحمه ابن الصلاح قال
 لا زوى عنه انه كان يقول ذلك شتم آنكه زمام و كنيته هر دو مختلف فیه باشد حافظ ابن کثیر گفته و هو قليل
 كسفيه قيل اسمه مهران و قيل عمر و قيل صالح و كنيته قيل ابو عبد الرحمن و قيل ابو البختري انتهى آنكه مشهور باشد بنام
 و كنيته خود مثل امير اربعة ابو عبد الله مالك بن انس و ابو عبد الله محمد بن ادريس شافعي و ابو عبد الله احمد بن محمد
 بن حنبل و ابو حنيفة لغمان بن ثابت رضي الله عنهم اجمعين حافظ ابن کثیر گفته و هذا كثير و هم اكثر مشهور بكنيته باشد
 نه نام اگر چه نامش معين و معروف بود مثل ابی ادريس خولاني عائذ الله اين عبد الله ابو مسلم خولاني عبد الله بن
 ثوبان ابو اسحق سمعي عمرو بن عبد الله ابو الضحى مسلم بن صبيح ابو الاشعث صفاني شرا حبل بن آده ابو حازم سلمه
 بن دينار حافظ ابن کثیر گفته و هذا كثير يزد هم آنكه مشهور باشد بنام نه كنيته و اين بسيار است و ابن الصلاح
 جماعتي را ذكر کرده كه كني بابي محمد اند مثل اشعث بن قيس و ثابت بن قيس و جبير بن مطعم و حسن بن علي و جابر
 بن عبد العزيز و طلحة بن عبد الله و عبد الله بن بختيار و عبد الله بن ثعلبة بن صعير و عبد الله بن جعفر و عبد الله
 بن زيد صاحب آذان و عبد الله بن عمرو و عبد الرحمن بن عوف و كعب بن مالك و عتقل بن سنان و اين همه
 اصحاب اند رضي الله عنهم بعده ذكر کسی کرده كه كني بابي عبد الله و ابی عبد الرحمن است حافظ ابن کثیر گفته و لو
 تفصينا ذلك لطال الفصل جدا و از دهم آنكه كنيته او موافق نام پدرش باشد مثل ابی اسحق ابراهيم بن
 اسحق مدني كه يكي از اتباع تابعين است حافظ ابن حجر گفته و فائدة معرفة لفظ الغلط عن سبيل ابی امية فقال
 اخبرنا ابن اسحق فليس التصحيح وان الصواب اخبرنا ابو اسحق بعد گفته او بالعكس كاسحق بن ابی اسحق السبيعي
 سيز دهم آنكه كنيته او موافق كنيته زوجة اش باشد مثل ابو ايوب انصاري و ام ايوب كه هر دو صحابی
 مشهور اند چهار دهم آنكه اسم پدر را وی موافق اسم شيخ او باشد حافظ ابن حجر گفته كه لا ريب في انس بن مالك

لهذا اتفق في الروايات فيمن انذروى عن ابيه كما وقع في الصحيح عن عامر بن سواد وهو ابو هريرة
 عامر بن سعد بن ابى وقاص قال ليس النس شيخ الربيع والده بل ابو بكر بنى امي منسوب الى بكر بن وائل شيخ
 النصارى وهو انس بن مالك الصحابى المشهور وليس الربيع المذكور من اولاده انتهى نوع سوم در معرفت
 القاب وغير واحد از حفاظ دين باب تاليف ساخته اند منهم ابو بكر احمد بن عبد الرحمن الشيرازى وكتابه في
 ذلك مفيد كثير النفع ثم ابو الفضل بن الفلكى حافظ واين القاب بسيارست وقائده آن تنبيه بروى است تا كمال
 بكنند كه اين لقب براى غير صاحب آن اسمست طبعي گفته و مراد يعنى حافظا قد يظننا اسامى فجهل من ذكر باسمه في
 موضع ولقب في موضع آخر شخصين والفت فيه جماعة انتهى حافظ ابن كثير در باعث حديث گفته واذ كان اللقب
 مكره الى صاحبها فانما ذكر ائمة الحديث على سبيل التعريف والتبيين لا على وجه الذم واللعن والتنازه انتهى گويم اين
 در هداية السائل الى ادلة المسائل بذي سلم غيببت بحثي از تلقيب بالقاب مكره نوشته وبيان نموده كه اين
 القاب خارج از حد غيببت محرمست فليما جعه حافظ عبد الغنى بن سعيد مصرى گفته رجلا من جليلان الزمان القاب
 فتيجان معويه بن عبد الكريم الضال واما ضل في طريق مكة وعبد الله بن محمد الضعيف واما كان ضعيفا في جسمه
 لاني حديثه ابن الصلاح گفته واما لث وهو عارم ابو النعمان محمد بن الفضل السدوسي وكان عبدا لصاحبها بعيدا عن
 العزامة والعارم الشريفة انتهى وعتد لقب جماعتى است كه نام هر يك از آن محمد بن جعفر است اول ايشان
 محمد بن جعفر بصرى است راوى از شعبه ديگر رازى راوى از ابو حاتم رازى سوم بغدادى حافظ جوال شيخ حافظ
 ابو نعيم اصفهاني وغيره چهارم محمد بن جعفر بن دران بغدادى راوى از خليفه حجتى و ديگر كسان على هذا القياس
 و عجار لقب عيسى بن موسى تميمى ابو محمد بخارى است ابن الصلاح گفته لقب به حمزة و جنيته و وى راوى است از مالك
 و ثورى وغيرهما و عجار ديگر متاخرست و هو ابو عبد الله محمد بن احمد البخارى الحافظ صاحب تاريخ بخارى و توفى سنة ثمانى
 عشرة واربعمائة صاعقه لقب محمد بن عبد الرحمن شيخ بخارى است حافظ ابن كثير گفته لقب به لقوة فحفظه حسن ذكرته
 شباب لقب خليفة بن خياط مولى بنى قريظة لقب محمد بن عمرو رازى شيخ مسلم است محمد بن عبد الرحمن بن
 عمر بن سعيد بن حسين بن داود مفسرست بنى دار لقب محمد بن بشار شيخ جماعة است حافظ ابن كثير گفته زيرا كه
 وى بنى دار حديث بود و ظلى گفته اى حافظه و در سببال المطر گفته هو شيخ الاشجيين انتهى فقير لقب ابو نصر بن ششم بن قاسم
 شيخ امام احمد بن حنبل است اخفش لقب جماعتى است كه احمد بن عمران بصرى بخوى راوى از زيد بن حباب از
 ايشان است حافظ ابن كثير گفته و لا غريب الوطأ و ابن الصلاح گفته و فى الخويعين اخافش ثمانية مشهورون الكبريم
 ابو الخطاب عبد الحميد بن عبد الحميد و هو الذى ذكره سيبويه فى كتابه المشهور والثانى ابو الحسن بن سعيد بن مسعدة
 راوى كتاب سيبويه عنه والثالث ابو الحسن على بن سليمان تلميذ ابى العباس احمد بن يحيى ثعلب و محمد بن يزيد الميمون

انتی قرین لقب محمد بن ابراهیم حافظ بغدادی است جزیره لقب صاحب بن محمد حافظ بغدادی است کیلیه لقب
 محمد بن صاحب حافظ بغدادی است مانعته لقب علی بن عبد الصمد حافظ بغدادی است و او را علان مانعته نیز گویند
 گویا جمع میان دو لقب کرده اند عبد الجلیل لقب ابو عبد الله حسین بن محمد بن حاتم بغدادی است این الصلاح گفته
 و هو الا انعمته البغدادیون الحفاظ کلام من تلامذة یحیی بن یمن و هو الذی لقبهم بذلك انتی سجاده لقب حسن بن
 حماد از اصحاب و کعب است و نیز لقب حسین بن احمد شیخ ابن عدی عبدان لقب جماعتی است از ایشان است
 عبد الله بن عثمان شیخ بخاری حافظ ابن کثیر گفته و مقتضا ذلک یطول جدا انتی نوع چهارم و معرفت کسی که
 روایت نکرد از وی مگر یک راوی از صحابی یا تابعی و سلم این جمیع را درین باب تصنیفی هست و مثال این نوع
 یکی عامر شعبی است که منفرد است بروایت جماعتی از اصحاب منهم عامر بن سهر و عروبة بن مضر و وهب بن خنیس
 و یقال بهم بن خنیس و محمد بن صفوان الانصاری و محمد بن صفی الانصاری و گفته اند که این هر دو یک شخص اند
 و صحیح آنست که دو کس هستند دیگر سعید بن سبیب بن حزن است و وی منفرد است بروایت از پدر خود و همچنین
 حکیم بن معاویه بن حمید از پدر خویش و همچنین سبیر بن سکل بن حمید از پدر خود و عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدر
 خود و قیس بن ابی حاتم از پدر خویش و از دو کین بن سعید مزی و صلح بن اعمش و مرداس بن مالک سلمی
 و این همه با صحابه هستند بن الصلاح گفته حاکم در الکلیل دعوی کرده که بخاری و سلم در صحیح خود چیزی ازین
 قبیل تخریج نکرده اند و این دعوی را انکار نموده و گفته اند که بخاری و سلم روایت دارند از سعید بن سبیب
 از پدر او و از وی غیر او و روایات ابی طالب روایت نموده و هم بخاری از طریق قیس بن ابی حاتم از پدر او
 سلمی حدیث یذهب الصالحون الاول فالاول روایت کرده و از حسن بن عمرو بن ثعلب حدیث ابی لعلی
 الرجل و غیره احب الی منه روایت نموده با آنکه جزوی دیگر از وی را وی نیست و سلم حدیث اغفر فی انه
 لیغان علی قلی روایت کرده و جز ابو برده از وی را وی نیست و حدیث رفاعه بن عمر و اخراج نموده و لم یرو عنه
 غیر عبد الله بن الصامت و حدیث ابی رفاعه آورده و آنرا جز حمید بن هلال عدوی دیگری از وی را وی نیست
 و غیر ذلک عند ما بن الصلاح گفته و هذا مصیرنا الی ان ترتفع اجماله عن الراوی بروایة واحدة انتی فظ
 ابن کثیر گفته اما روایة العدل عن شیخ فضل بن یحیی تعدیل ام لانی ذلک خلاف شهر الثمان شترط العدل فی
 شیوخه کما لک و نحوه فتعدیل و الا فلو اذالم نقل اننا تعدیل فلا تضر جملة الصحابی لانهم کلام عدول بخلاف غیرهم
 فلا یصح ما استدرک به الشیخ ابو عمرو و یح لان جمیع من تقدم ذکرهم صحابة و اندک علم و اما تابعین پس منفرد است حماد
 بن سلمه از ابی عیسی و در می از پدر خود بروایت حدیث اما تكون الذکاة الان فی البیت اما لو طعنت فی فخذ الایم
 عنک و گفته اند که زهری از بسبب و چند کس تابعی منفرد بروایت است و همچنین منفردند عمرو بن دینار و

و هشتم ابن عروه و ابو اسحق بسبی و یحیی بن سعید نصاری از جماعه از تابعین که گفته و تفرد ماک بن زبانه
 عشره من شیخ المدینه لم یرو عنهم غیره نوع پنجم در معرفت روایت سابق و لاحق حافظ ابن کثیر گفته و قد افرد
 له الخطیب کتاب انتی و این نزد روایت اکابر از اصابعه واقع می شود که روایت میکنند از مروی عنه متاخر فقط
 ابن حجر گفته اگر دو کس در روایت از یک شیخ شریک باشند در موت یکی بر دیگری تقدم می گرد و این را سابق و لاحق
 خوانند و اکثر چیزی که بران واقف شدیم بیان در روی در وفات یکصد و پنجاه سال است چنانکه ابو علی بر روی
 که یکی از مشایخ حافظ سلفی است حدیثی روایت کرده در بر صد و پنجاهم جرده پست از صحاب سلفی در سماع از و
 سبط او ابو القاسم عبد الرحمن بن کبی است و وفاتش در سنه پنجاه و یکا بعد بوده و اما در قدیم زمان پس بخاری از
 تلمیذ خود ابو العباس سراج چیز یاد تراخ و غیره روایت نموده و وی در سنه دو صد و پنجاه و شش وفات یافته و
 آخر حدیث از سراج و روی از وی بسراج ابو احسین خفاف است که در سنه صد و نود و سه درگذشته بعده
 گفته و غالب یقین ذاک ان المسموع منه قد یتاخر بی احاد الراویین عنه زمانا حتی یسمع منه بعض الاحداث و بعض
 بعد السماع منه و هر اوطول یا فیحصل من مجموع ذاک بخوبه المده و المده بجماعه الموفق انتی و در باعث غیث و در
 سابق و لاحق گفته که بروی الزهری عن تلمیذ ماک بن انس قد توفی الزهری سنه اربع و عشرين و مائه من
 روی عن ماک بن کریان و وید الکندی و کانت وفاته بعد وفات الزهری بایه و سبع و ثلثین و اکثر قال ابن الصلاح
 بعده گفته و قد اکثر من تعرض لذلک شیخنا حافظ الکبیر الحلیج المزنی فی کتابه التمهید و هو ما یجلی به اکثر الثمین
 و لیس من المهمات انتی گویم نووی گفته و من فوائده خلاصه الاسناد ای فی القلوب و سیوطی گفته و ان اللفظ سقوط
 شئی من الاسناد انتی و سید محمد بن اسماعیل میر گفته و هذا فو عا من انواع علوم الحدیث قلیل الجود و عظیم الفایده
 و هی الخلاصه التي و کنت ما ظن عارفا بذو قها ثم لیس سال رتبه سعیه که وایه الآباء عن الابیاء و الاکابر عن الاصل
 و نحوها انتی نوع ششم در معرفت روایت ابنا و از اباء و این بسیارست ضبط آن نتوان کرد و همچنین و است
 ابن عن ابیه عن جده نیز بسیارست لکن نسبت با و ل کمترست و هذا عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو
 عن ابیه و هو شعیب عن جده عبد الله بن عمرو عن العاص حافظ ابن کثیر گفته هذا هو الصواب لا ما عده و قد کان علی
 ذاک فی و اضع من کتابنا التکلیل و فی الاحکام الکبیر و الصغیر و مثل بنز بن حکیم بن عوفیه بن حیدره القشیری عن ابیه
 عن جده معاویه و مثل طلحه بن مصرف عن ابیه عن جده و هو عمرو بن کعب و قیل کعب بن عمرو و استقصا و این
 شیخ و ابان طول است و حافظ ابو نصر و ابی درین باب کتابی حافظ نوشته و بعض متاخرین بران شیها هم
 تفصیله فروده و گاهی در بعض سانیفان عن ابیه عن جده و اکثر از ان می آید لیکن این قلیلست حافظ ابن کثیر
 گفته و قل ما یصح منه و الله المسموع منعم و در معرفت روایت آباء از ابنا و خطیب بغدادی درین باب کتابی

نوشته و ابن الجوزی در بعض کتب خود ذکر کرده که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه از دختر خود عایشه روایت
دارد و نیز مادر عایشه ام رومان از عایشه روایت و عباس از زهر و پسر خود و عبد الله بن فضال روایت نموده
و سلیمان بن طرخان نیز از پسر خود مختار بن سلیمان روایت کرده و ابو داؤد از پسر خود ابو بکر روایت کرده و ابن الصلاح
گفته سلیمان بن عیینة از وائل بن داؤد از پسر بکر بن وائل از زهری از سعید بن سب از ابی هریره
روایت کرده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و الا حمان فان المید معلقة والرجل مہو لقة خطیب گفته شناخته نمی شود
این حدیث مگر بحین وجه و ابو عمر حفص بن عمرو و مرقی از پسر خود ابی جعفر محمد شاذلی از زهری از یحیی بن یساک روایت
نموده حافظ ابن کثیر گفته و ذلک اکثر ما یقع من روایة ابی عن ابنه انتی و شیخ ابو عمر و از ابی المنظر عبد الرحیم بن حافظ
ابی سعد عن ابی عن ابنه ابی المنظر بسند خود از ابی امامه مرفوعاً روایت کرده حاضر و اموات کلم البقل فانه مرفوعاً
للسیطان مع التسمیة و شیخ ابو عمر و برین حدیث سکوت کرده و ابن الجوزی آنرا در موضوعات آورده حافظ
ابن کثیر گفته و تحقیق به آن کیون کند لک بعده ابن الصلاح گفته و اما حدیثی که از ابی بکر صدیق از عایشه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده ایم که فرمود و الجنة السوداء شفاء من کل داء پس غلط است یعنی از جهت اسناد و بلکه روایتی
ابو بکر عبد الله بن عتیق محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق از عایشه است و گفته لا نعرف از بعضی بن الصبیح علی
نسب سوی هو لا محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافة رضی الله عنهم اجمعین انتی و کذا قال ابن الجوزی غیر از حد
من الایمة و قال فی الباعث الحثیث و حق بهم تقریباً عبد الله بن الزبیر اما اسما بنت ابی بکر علی قحافة و هو حسن شهر
فی الصحابة من محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر و الله اعلم ابن الجوزی گفته و قد روی حمزة و العباس عن ابن اخیه مارسل
صلی الله علیه و آله و روی مصعب الزبیری عن ابن اخیه الزبیری بن بکار و سحی بن جنبل عن ابن اخیه احمد بن محمد بن جنبل و روی
مالک عن ابن اخیه سمیع بن عبد الله بن ابی اویس انتی نوع هشتم و معرفت اخوه و اخوات از روات و درین
باب جماعتی از حفاظ ائمه آورده منعم علی بن المدینی و ابو عبد الرحمن النسائی ثم السراج و غیر هم و منجمه امثالہ از خوین
عبد الله بن سعید و برادرش عقیب و عمرو بن العاص و برادرش هشام و زید بن ثابت و برادرش زید بن اسود و ابو
سالم بن عمرو بن شریحیل ابو میسر و برادرش ارقم و ابن هریر و از اصحاب ابن مسعود و اندونیز از اصحاب ابو هریر
بن شریحیل و برادرش ارقم هستند و مثال سه برادر سهل و عباده و عثمان لیسان خیف اند و عمر شعیب و برادر
او عمر و شعیب و عبد الرحمن بن زید بن احم و دو برادرش اسامه و عبد الله و مثال چهار برادر سمیل بن ابی صالح
و برادرش عبد الله که او را عباد هم خوانند و محمد و صالح و مثال پنج برادر سفیان بن غنیمه و چهار برادر ابو بکر
و آدم و عمر بن محمد هستند و کلمه حافظ ابو علی محمد بن علی نسیابوری را شنیدیم میگفت کلمه حدوثا و مثالش
برادر محمد بن سیرین و انس و معبد و یحیی و حفصه و کرمه کند ذکر هم النسائی و یحیی بن معین اینها یکسانند و ابو

ذکر کرده و برین تقدیر این مشایخ را در باشد ز شش و معبد کبر و حفصه اصغر ایشان است
 و محمد بن سیرین از برادر خود یحیی از برادر خود اش از مولای ایشان انس بن مالک اوی است که آن رسول الله
 صلعم قال لبیک حقا حقا تعبدا و رقاقا و مثالا هفت برادر نغان بن مقرن و برادرش نغان و سوسه عبد الرحمن
 و عقیل و عقیل است و نام سابق ذکر کرده و این همه با هجرت کردند و صحبت نبوی در یافتند و گویند که گمان حاضر
 معرکه خندق شد ندان بن عبد البر و غیر واحد از این گفته اند لم یشار که هم احدی ندهد المکرمتی و حافظ ابن کثیر
 و شمس سبعة اخوة صحابة شهدوا کما هم بدر الکرم الام و بی عفره بنت عبیدة بن جحیت او لا الحارث بن رفاعة لا الهذیل
 قاتلوا مع ابي سفيان و ابي عوف و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم
 عادت الی الحارث قاتلوا مع ابي سفيان و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم
 بدر امع رسول الله صلی الله علیه و سلم و معاذ و معاذ ابنا عفره و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم و اثم بن جهم
 ثم احضر راسه و هو طريح عبد الله بن مسعود النذلی رضی الله عنه انتی گویم سیوطی مثال هشت برادر و ده برادر
 زیاده کرده و هم ولاد العباس بن عبد المطلب و اما اخوات پس نووی گفته فی التابعین اثنتین فقط و در سائل
 گفته و هی کثیرة لمن تتبعها توخ نعم در معرفت مریج و آن عبارت است از روایت قران در سنه حاکم اکثفا
 بقرانت در سند کرده اگر چه پنهان شان متفاوت باشد پس هرگاه که یکی از آنها از دیگری روایت کنند ما ش
 مریج باشد مثل ابی هریره و عایشه و زهری و عمر بن عبد العزيز و مالک و اوزاعی و احمد بن حنبل و علی بن المدینی
 حافظ ابن کثیر گفته فالمرسل و کل واحد من الاثر لا یسبی و لا یجی و الله اعلم انتی و در سبب المطر گفته این و نوع است
 یکی اقرا قال حافظ ابن حجر فان تشارک الراوی و من روی عنه فی امر من الامور المتعلقة بالروایة مثل السن
 و اللقا و هو الاخذ عن المشایخ فلهذا النوع الذي يقال له رواية الاقران لانه لا یجوز ان یروى عن ثریة انتی قال
 السیوطی و من فوائد معرفته هذا النوع ان لا یظن الزیادة فی الاسناد و ابدال عن بالوا و قال العراقي قاتل
 من سماه بذلك الدارقطني فیا اعلم الا انه لم یقیده بكونها قرینین بل کل اثنتین روی کل منهما عن الآخر یسبی بذلك
 و ان كان احدهما کبر و ذکر منه رواية النبی صلی الله علیه و سلم عن ابی بکر و عمر و سعد بن عباد و روايتهم عنه و رواية عمر بن عبد
 و رواية کعب عنه انتی و دوم مریج بضم میم و فتح و ال معناه و تشدید باء موحده و در آخر جم حافظ ابن حجر گفته و ان
 روی کل من القرینین عن الآخر فهو المریج و هو اخص من الاول فکل مریج اقرا لو یس کل اقرا و قد
 مختلف الدارقطني فی ذلك و صنف ابو الشیخ الاصفهانی فی الذی قبله و اذا روی الشیخ عن ثریة و صدق ان کلا
 منها روی عن الآخر فقل یسبی و یجافیة بحث و الظاهر لا لانه من روايتهم الا کما بر عن الاصفهانی و المریج ما خذ
 من ویسبجی الوجه فیقضی ان کیون ذلك مستویا من الجانین فلا یجبی منه هذا انتی نووی گفته فان روی

كل واحد منها عن صاحبه كما يشتهى واني هريرة في الصحابة قال شارح والزهرى واني الزهرى في الاتباع ولك
 والاوزاعي في اتباع التابعين فهو مدح انتهى نوع و هم و معرفت روايت اكا براز اصا غ حافظ ابن حجر
 گفته اگر روايت كندر راوى از كسيكه دون اوست در عمر يا تقيا مقدار پس اين را روايت اكا براز اصا غ
 خوانند و از اين نوع است يعنى اخصل از مطلق او روايت آبار از ابنه و روايت صحابه از تابعين و روايت
 شيخ از تلميذ و نحو آن انتهى و در باعث حديث گفته قد روى الكلبى القدر والسن او بها عن يهود و ثقبى
 او فيها و من اجل يذكر في هذا الباب ما ذكره رسول الله صلى الله عليه و آله في خطبته عن تميم الدارى ما اخبر به عن ربيعة الدجال
 في تلك الجزيرة التي في البحر و حديث في الصحيح و كذلك في صحيح البخارى روايت معاوية بن ابى سفيان
 عن مالك بن نيار عن معاذ و هم بالشام في حديث لا تزال طائفة من امة الله طاهرين على الحق انتهى و لو سرفنا
 جميع ما وقع في هذا الطال الفصل جدا نووى و سيوطى گفته اند و فائدة معرفة هذا النوع ان لا يتوهم ان المروى
 عنه افضل و اكبر من الراوى كونه الاغلب تنزيلا لابل العالم مناز لهم ظلام يذكرك في حديث عايشة اخرجه ابو داود
 و غيره و مثل ان حافظ ذكر كرده و لفظ ابن الصلاح اين است و فى التنبيه على ذلك من الفائدة معرفة قدر الراوى
 على المروى و قد صح عن عايشة انها قالت امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله ان ينزل الناس منازلهم انتهى و در سبيل
 گفته و منها ان لا يظن في السند انما بالانوى و سيوطى گفته اند كه ان چند قسم است يكى آنكه راوى اقدم و طبقه
 و اكبر در سن باشد مثل روايت زهرى از تلميذ خود و خطيب بغدادى و هو اوزاك شاب دوم آنكه راوى اكبر
 در قدر باشد در سن مثل آنكه حافظى عالم از شيخى من كه نزد او علم نيست روايت كند كه كاك في روايت عن
 عبد الله بن دينار سوم آنكه راوى اكبر از مروى عنه باشد در سن و قدر معا كعب الغنى بن سعيد في رواية عن محمد
 بن على الصورى تلميذه و كالباقى في رواية عن الخطيب و منه رواية الصحابة كالعبادة و غيرهم عن كعب الاحبار
 قلت و حكى عنه عمرو بن على و ابو هريرة و جماعة من الصحابة و منه رواية التابعى عن تابعى كالباقى و يحيى بن سعيد
 الاضمرى عن مالك و كمر و بن شعيب ليس تابعيا و روى عنه منهم اكثر من عشرين نفسا و قيل اكثر من سبعين
 انتهى نوع يازدهم و معرفت انساب حافظ ابن حجر گفته و هي تارة تقع الى القبائل و هي في المتقدمين اكثر
 بالنسبة الى المتأخرين و تارة الى الاوطان و هذا في المتأخرين اكثر بالنسبة الى المتقدمين و النسبة الى الوطن
 اعم من ان تكون بلادا او ضياعا او سكنا او تجارة او تقع الى الصنائع كالحياطة و الحرف كالبراز و يقع
 فيها الاتفاق و الاشتباه كالاسماء و قد تقع الانساب القبايل كالحمد بن محمد القطوانى و كان يفيض منها
 انتهى گويم آنچه كثر نسبت بسوى قبائل در متقدمين و قلت آن در متأخرين آنست كه در عرب قبائل و
 شعوب بود و در حجم قبائل كثر تو ان يافت **فصل** چهارم در انواع شتى نوع اول و معرفت موالى

از روایات و علما تا حفظ ابن کثیر گفته و بهوسن المہات فرما نسب حدیثی را به القبیلة فی عقد السامع انه
منہم ضعیفہ و اما ہوسن موالیم نمیزدک لیعلم وان کان قد ورد فی الحدیث الصحیح موالی القوم من انفسہم
ومن ذلک ابو البختری الطائی و ہوسعید بن فیروز و ہوسولاہم و کذلک ابو العالیۃ الریاحی و کذلک الیث
بن سعد الفہمی و کذلک عبد اللہ بن وہب القرشی و ہوسولای عبد اللہ بن صالح کاتب الیث و ہذا کثیر انتہی و
حافظ ابن حجر و ابن الصلاح و طیبی غیر ہم گفته اند کہ ہم ازین نوع معرفت موالی ست کہ منسوب از بسوی
قبائل مطلقا مثل فلان قرشی حالا کہ وی مولای ایشان ست بعضی مگویند کہ وی مولای فلان ست و مراد مولای عشاق
باشند و ہوا غالب بعضی مولای اسلام باشند مثل بخاری کہ مولای جعفرین ست زیرا کہ جدش محوسی بود
بر دست یان جعفری اسلام آورد و بوی منسوب گشت و کذلک الحسن بن عیسیٰ لما خری یسبالی و لا عبد اللہ
بن المبارک لانه اسلم علی یدہ و کان نصرانی و بعضی مولای حلف باشند مثل مالک بن انس مولای تمیم جالند
در صلیب اصبحی حمیری ست لیکن چون جدش مالک بن عامر حلیف بنی تمیم ^{عبد اللہ بن عبد اللہ} بن عبد اللہ مدنی بود و منسوب شد
بسوی ایشان و رباعث حدیث نوشته و قد کان جماعة من سادات العلماء فی زمن السلف من الموالی قد رو
مسلم فی صحیحہ ان عمر بن الخطاب لما تلقی نایب مکہ الی اثناء الطريق فی حج او عمرہ قال لہ من ست خلفت علی اہل
الوادی قال ابن ہزری قال و من ابن ہزری قال رجل من الموالی فقال اما فی سمعت نبیکم صلعم یقول ان ابیہ
یرفع ہذا العلم اقواما یضع بہ آخرین انتہی و ابن الصلاح گفته زہری گویند ہم بر عبد الملک بن مروان پس
گفت از کجای آئی ای زہری گفتم از مکہ گفت کہ ام کس اسید اہل مکہ گذشتی گفتم عطاء بن ابی ریحان گفت از عرب
یا از موالی گفتم از موالی ست گفت چگونه سید ایشان شد گفتم یہ بایت و روایت گفت لائق باہل و یانست روایت
ہمین ست کہ سید شوند گفت سید اہل بن کیست گفتم طاؤس بن کیسان گفت از عرب ست گفتم از موالی گفت
چگونه سید ایشان گشت گفتم با نچہ عطا سید شد گفت آری لائق ہمین ست باری بگو کہ سید اہل مصر کیست گفتم
یزید بن ابی حبیب گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت سید اہل شام کیست گفتم کحول گفت از
عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست عبدی ست کہ متولی عتق او زنی از اہل بودہ گفت سید اہل حمیریہ
کیست گفتم سمیون بن مہران گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی گفت سید اہل خراسان کیست گفتم
ضحاک بن مزاحم گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت سید اہل بصرہ کیست گفتم حسن بن
الحسن گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت و یک من سیو د اہل الکوفہ گفتم ہر انجمنی
گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از عرب ست گفت و یک یا زہری فرست عنی و اللہ سیو د الموالی
علی العرب حتی یخبط لہا علی انہا بر العرب تہمتا گفتہ امی امیر المومنین انما ہوا امر اللہ و دینہ من حفظ سادات

ومن ضعیف سقا انتهی و این حکایت را حافظ ابن کثیر نیز در کتاب باعث حثیث با خصار عبارت آورده
 و گفته قات و سأل بعض الاعراب رجلا من اهل البصرة فقال من هو سید هذه البلدة قال الحسن بن ابی الحسین
 البصری قال امولی هو قال نعم قال فبهم سادهم فقال كما جئتم الى علم و عدم احتیاجه الى دنياهم فقال لا عولی
 هذا العمر ابيک هو السوء و انتهی فوقع دوم و معرفت موالید و اوطان و بلدان روایت و این نیز یکی از معانی
 این فن شریف است حافظ ابن حجر گفته و فائدتہ الامن من تداخل الاسمان اذا اتفقا لکن افتراقا بالنسب
 و حافظ ابن کثیر گفته و هو ما یعتقد بکثیر من علماء الحديث و بما یترب علمیه فواکد منه منہا معرفتہ شیخ الراوی بما
 اشعبه بغيره فاذا عرفنا بلده تعین بلدیة غالباً و هذا مهم جلیل و قد کان العرب انما یستنبون الى القبائل العار
 والعشائر و البیوت و العجم الى شعوبها و بنو اسرائیل الى اسباطها فلما جاء الاسلام و نشر الناس فی الاقالیم
 انیما و الی دینها و قرأ فی کتبهم من قریة فله الانتساب الیها بعینها و الی مدینتها ان شاروا قایمها و مریکها من بلده
 ثم انتقل منها الی غیرها فله الانتساب الیها شام و الاحسن ان ینکر ما یقول مثلاً الشامی ثم العراقی او الدمشقی ثم
 المصری و نحو ذاک و قال بعضهم انما یسوغ الانتساب الی البلد اذا اقام فیہ اربع سنین فاکثر و فی هذا نظر انتی و نحو
 هذا الطیبی در خلاصه باختصار گفته فوقع ثالث و معرفت تواریخ و وفیات و مقدار اعار و روایت در خلاصه گفته و هو
 فن مهم و یعرف اتصال الحدیث و انقطاعه و حافظ ابن حجر گفته لان معرفتنا بحصول الامن من دعوی المدعی القادر بعضهم
 و هو فی نفس الامر لیس كذلك انتهی و حافظ ابن کثیر گفته لیس عرف من اورکم من لم یدرکم من کذاب او دلس فیحترز انقطع
 و المتصل و غیر ذلک انتهی و نووی گفته و قد ادعی قوم الروایة عن قوم فظفر فی التاریخ فظفر انهم زعموا الروایة عنهم
 بعد وفاتهم سنین انتهی قال السیوطی كما سأل اسمعیل بن عیاش رجلاً اختار اریسته کتبت عن خالد بن معدان قال
 ستة ثلاث عشرة و مائة فقال انت تزعم انک سمعت منه بعد مائة و سبع سنین و سأل الحاکم محمد بن حاتم السکنی
 عن مولده لما حدث عن عبد بن حمید فقال ستة سنین و مائتین فقال هذا سمع من عبد بعد مائة و ثلاث عشرة سنة
 انتهی سفیان ثوری گفته لما سئل الروایة الکذاب استعملنا لهم التاریخ و اریخی معلوم شد که علم تاریخ کی از لغویان
 اهل حدیث است و محدث لازم است آن چاره نیست و حصص بق غیاث گفته انتهت فیما نبوه بالسنین انتهی
 گویم سید علامه محمد بن اسمعیل امیر و رافده الامه بالحکام اهل الذمه نوشته که حافظ ابن القیم از شیخ الاسلام ابن
 تیمیة نقل کرده که ورنه به قصد و یک سببی جماعتی از یهود و مشق کاغذ عندا سه باورده و دعوی کرده که این
 عمود قدیمه و باره اسقاط جزیه از ما بخط علی بن ابیطالب است و تواریخ و کالات امور و دست خود داشته چو
 بران کاغذ که سبیل به دست خط جمعی از صحابه بود آگاه شدم و دریافتم که این کاغذ باطل و جعل است بعده آن کتاب ضرر
 را بقطعه و طول و ذکر کرده اوله بسم الله الرحمن الرحیم من محمد النبی الی بنی هارون النخ و بران مصرعوی ثبت بود

سپس گفته و فیمن دلائل الکذب بالاخص را و لما التناجی فانه لم یکن فی عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 گویم این تاریخ روز و شب بنده ششم حرم سینه هفت هجری بمیزان شرب بنسبت معاجیرین و انصار مبرور و الثانی بان سینه
 بن معاذ مات بعد از خندق ست تاریخ و قبل خمس الثانی ذکر معویه و لم یسلم الا سنة ثمان الرابع ذکر الحزبه و انهم
 الا سنة تسع انما من کر ربط الزنار و جزا النواصی و هذا بالاجماع لم یکن الا فی خلافة عمر غرضه که بر بطلانش تائید وجه
 ذکر کرده و این همه تعلق دارد و بعلم تاریخ و اول این کتاب را در ایام قاضی ابوالعباس بن شیخ ظاهر کرده بودند و
 گفت این کتاب باطل است و اندی از علماء اسلام ذکرش نمیکرد و وفات این شیخ در سنه صد و شصت و شش بوده است
 حاصله و بالتفصیل موضع آخر این الصلاح و طیبی و غیره گفته اند و شخص از صحابه اند که هر یکی از ان شصت سال عمر داشت
 و شصت در اسلام زنده ماند و در سینه سینه الرابع و خمین در گذشت یکی حکیم بن حزام و دیگر حسان بن ثابت رضی الله
 عنهما این سخن گفته حسان بن ثابت بن منذر بن حرام هری از ایشان یکصد و بیست سال زندگانی کرد و حافظ البصیر
 گفته و لا یعرف هذا غیرهم من العرب در خلاصه گفته قبیلات حسان سنه خمین استی حافظ ابن کثیر گفته قد عمر جماعة
 من العرب اکثر من هذا و اما ارا یعنی این سخن را بینه لثقال العیش کل منهم مائة و عشرين سنة لم يتفق هذا فی غیرهم الا سلمان
 فارسی پس عباس بن یزید بحرانی حکایت اجماع کرده بر آنکه وی در سیم صد سال زنده ماند و در زیاده برین مدت اختلاف
 کرده اند تا سه صد و پنجاه سال و شیخ ابو عمرو بن الصلاح و فیات اخیان مردم ایراد کرده و گفته وفات یافت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سه ساله بود بر روایت صحیح مشهور انتقال شریفش وقت صبحی روز دوشنبه و او در سیم سال
 سنه یازده از هجرت اتفاق افتاد و صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر صدیق در جمادی الاولی سنه سی و نه از هجرت بمصر شصت
 و سه سال در گذشت و چنانچه عمر فاروق بعد مذکور باده ذی حجه در سنه بیست و سه از هجرت وفات کرده حافظ ابن کثیر گفته و کان
 عمر اول من ابرخ التناجی الاسلامی بالهجرة النبویة من مکة الى المدينة كما بسطنا ذلك فی سیرته و فی کتابنا التناجی و کان
 اخره بذلك فی سنة ست عشرة من الهجرة انتهى گویم من هم ذکر تاریخ هجرت بلکه تواریخ اعم سابر و جاسط و کتاب
 لک الله العجلان ذکر کرده ام من شما فلیرجع الیه فانه مفید جدا گفته شد عثمان ذی النورین و وی متجاوز از هشتاد
 سال بود و گفته اند که نه دوازده سال رسیده و این واقعه در ذی حجه سنه سی و دوازده هجرت رد داده و قصه قتل و فی
 رضی الله عنه بالتفصیل در حج الکرامه فی آثار القیامه نوشته ایم و وفات علی مرتضی در ماه رمضان سنه چهل از هجرت
 بعد شصت و سه سال در قوی اتفاق افتاده و بعضی بمصر شصت و چهار و بعضی بمصر شصت و پنج سال هم گفته اند و
 طحطا و بنیرو و جمل و سنه سی و شش قتل شد و حکم گفته و سن کل منها الرابع وستون سنة و در خلاصه زیاده کرده
 و قبل غیر قول و موت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بمصر هفتاد و سه سال و سنه پنجاه و پنج علی الصبح بود و کما قال
 الطیبی و حافظ ابن کثیر گفته و کان آخر من توفی من العشرة و وفات سعید بن زید در سنه پنجاه و یک بمصر است یا همان

و هفتاد سال اتفاق افتاده و محمد بن الحسن بن عوف در سنه سی و دو بعمر هشتاد و پنج سال درگذشته و ابو عبیده
 در سنه سیمجاه بعمر پنجاه و هشت سال درگذشته رضی الله عنهم اجمعین در خلاصه گفته و فی بعض هذا خلاف انتهی حافظ
 ابن کثیر گفته و اما عباد و ابی عبد الله بن عباس در سنه شصت و هشت و عبد الله بن زبیر در سنه هشتاد و سه
 و عبد الله بن عمر در سنه شصت و هفت وفات یافتند و عبد الله بن سعود از ایشان نیست قال احمد بن حنبل
 خلافاً للجمهوری حیث عد منهم و بود وفات او در سنه احدى و ثلاثین ابن الصلاح و طیبی گفته و اصحاب اہب
 متبعون بیخ کس از متقیان ثوری و وی در زمره بسنه احدى و ستین و مات وفات یافته و عمر او شصت و چهار
 سال بود و مولدش در سنه سبع و تسعين و مالک بن انس در سنه ثمانیہ منوره بسنه یکصد و هشتاد و دو درگذشته و لا ثبوت
 در سنه نو و دوسه و قیل احدى و قیل اربع و قیل سبع بوده و از هشتاد و دو سال متجاوز گشته بود و ابو حنیفہ نعمان بن عمار
 کوفی در بغداد در سنه یکصد و پنجاه بعمر هشتاد و دو سال برادرش در ثمانین بود و وفات ابو عبد الله محمد بن ادریس
 شافعی در مصر آخر حریب سنه دصد و چهار بوده و ولادتش بسال وفات ابو حنیفہ اتفاق افتاد گویند نعم البدل
 او آمد و عمرش پنجاه و یک سال بود و وفات احمد بن حنبل در بغداد بامه سبع الآخر بسنه دصد و چهل یک بعمر هشتاد
 و هفت سال روداده و ولادتش در سنه یکصد و شصت و چهار سال شده بود و رضی الله عنهم اجمعین و وی صحیح
 میان ائمہ مذہب امام اہل سنت و جماعت بود و اختصاص داشت بزمیر معرفت بعلم حدیث و روایت سنت
 مطہرہ کہ مثل آن امامی دیگر راست بہم تراوید چنانکہ کتب تواریخ و طبقات شاہدین مبنی است حافظ ابن کثیر گفته
 و قد کان اہل الشام علی مذہب الاموراعی نحو ابن مایہ سنه و کانت وفاته سنه سبع و خمسين و ما یرتوت من سائل
 الشافعی من اهل الشام و قد کان اماماً متبعاً لطلائفه لیلک و نہ و یجہد و نہ مسلک یقال لہم الام سحاقیہ
 و قد کانت وفاته سنه ثمان و ثلاثین و ما یتین انتی قفٹ گویم دین اول دلیل و امین حجت است بر آنکہ در صدر
 اول حصر تقلید درین چهار امام نبود بلکه اقتدای ائمہ دیگر از اہل حدیث و فقہ نیز میکردند و این انحصار کہ امروز
 بلکه پیش ازین دیدہ و شنیدہ میشود از محدثات عوام و بدعات انام است سلف صاحبین آنرا اصطلاحاً نمی شناختند
 و لہذا خود ائمہ اربعہ از تقلیدات خویش نمی کرده اند و تصریح منع از ان نموده چنانکہ در جندہ ہدایۃ السائل و غیرہا
 بتفصیل و بسط نوشته ایم و اما اصحاب کتب حدیث بمعتمدہ پس اول از انہا بخاری است و ولادتش در سنه یکصد
 و نو و دو و چار روز جمعہ سیزدہم شوال اتفاق افتاده و وفاتش شب نظر در سنه دصد و پنجاه و شش بوده و وی
 اول کسی است کہ حادث صحیح را جمع فرمودہ چون ہر از خاک قبرش بوی مشک میدیدند کہان ہنشین
 در من اثر کرد و اگر نہ من ہمان خاکم کہ ہستم ہر قد شریفش در قریہ خرتنگ است عمر او شصت و دو سال بود
 سیزدہ روز کم و مسلم بن حجاج در میان بومرہا رجب سنه دصد و شصت و یک بعمر پنجاه و پنج سال وفات یافت

و انتقال ابو داود و سجستانی و برصه و ماه شوال سنه د و صد و هفتاد و هفت بوده و ترمذی در ترمذ نیز در جم
 رجب سنه د و صد و هفتاد و نه بجوار رحمت الی آسود و ابو عبد الرحمن نسائی و سنه د و صد و سه یکذشت کذا
 فی الخلاصة حافظ ابن کثیر گفته و ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی صاحب السنن التي کمل بها الکلیت
 و السنن الاربع للصحیحین التي انتفی باطرافها الحافظ ابن عساکر و کذا کثیفا الحافظ المزنی اعظمی برجاله الموطر
 و هو کتاب مفید قوی الثبوت فی الفقه و قد كانت وفاته سنه ثلاث و سبعین و ماتین رحمهم الله تعالی انتفی گویم
 این بنده ضعیف در کتاب خطه بذکر الصحاح سنه احوال این شش کتاب را با تراجم اصحابش بیست تمام
 نوشته است در غرور دیدنی و سود بر داشتنی است و اسمی کتب حدیث را با استقرار تام با وفیات مولفین آنرا در
 کتاب تحاف النبلاء ایراد کرده و این کتاب نیز خیلی سودمند است و کتب تفسیر ادراک کتاب کبیر سمرین موال
 آورده و به نفیس جدا فیرجع الطالب الیه بعده ابن الصلاح و حافظ ابن کثیر و طیبی گفته اند که ثم بعد من الحفظ
 احسنوا التصفیة و عظم النفع بصانفهم ابو الحسن الدارقطنی توفی سنه خمس و ثمانین و ثلثمائة و بیضاوی فی ذی القعدة
 عن تسع و سبعین سنه و ولد فیها سنه ست و ثلثمائة ثم اکمل ابو عبد الله النیسابوری مات بها فی صفر سنه خمس و ثمانین
 و ولد بها فی شهر ربيع الاول سنه احدى و عشرين و ثلثمائة و قد جاوز الثمانین ثم ابو محمد عبد الغنی بن سعید حافظ مصر
 فی ذی القعدة سنه اثنتین و ثلاثین و ثلثمائة و مات بمصر فی صفر سنه تسع و اربعائة عن سبع و سبعین سنه ثم ابو احمد
 بن عبد الله الاصفهانی و لدن سنه اربع و ثمانین و ثلثمائة و مات فی صفر سنه ثلثین و اربعائة باصفهان و لدن سنه سبعون
 سنه و من الطبقة الاخری الشیخ ابو عمر بن عبد البر حافظ المغرب و لدن فی شهر ربيع الآخر سنه ثمان و ستین و ثلثمائة و توفی
 بشطبته فی سنه ثلث و ستین و اربعائة عن خمس و تسعین سنه ثم ابو بکر احمد بن الحسن البیهقی و لدن سنه اربع و ثمانین و
 ثلثمائة و مات بنیسا بور فی جمادی الاولی سنه ثمان و خمسين و اربعائة عن احدى و سبعین سنه ثم ابو بکر الخطیب بغدادی
 و لدن فی جمادی الاخری سنه اثنتین و تسعین و ثلثمائة و مات ببغداد فی ذی الحجة سنه ثلث و ستین و اربعائة انتفی در
 منهل گفته چون موت خطیب ابن عبد البر یکسال شد هر دم گفتند درین سنه حافظ مشرق و حافظ مغرب هر دو در
 انتفی در باعث حیث گفته و قد کان بنیغان یدکر مع هؤلاء جماعة اشتهرت تصانیفهم من الناس لاسیما عن اهل
 الحدیث کالطبرانی صاحب المعجم الثلاثه و غیره با و حافظ ابی یعلی الموصلی و حافظ ابی بکر البزار و امام الائمة
 محمد بن اسحق بن ترمذیة صاحب الصحیح و کذا ابو حاتم محمد بن حبان البستی صاحب الصحیح ایضا انتفی گویم و طبقات
 ابن مال این حضرات و تراجم پنچین بزرگواران با برکات کتب ضخیمه و دفاتر غظیمه لایف یافته و الحمد لله تعالی در
 مقصد ثانی اتحاف قدری صراح ازان نوشته ایم و منت ایشان رحمهم الله تعالی برگردن اسلام و مسلمانان انقدر
 که از آحاد امت شکرش ادای تواند شد حق تعالی که ارحم الراحمین است از ما و جمیع مومنان مکافات لرب

احسانات نشان از نزد خویش ارزانی فرماید اللهم امین نوع چهارم در معرفت ثقات و ضعفاء از روایت و غیره
حافظ ابن کثیر گفته و بذالین من اجمع العلوم و اعلامها و انفعها اذ به یعرف صحة سند الحديث من متبعة و ضعیف
الناس فی ذلک قد یما و حدیثا کثیرا من النفع کتاب ابن ابی حاتم و ابن حبان کتابان ناخوان احدهما
فی الثقات و الآخر فی الضعفاء و کتاب الکامل لابن عسکری و التواتر المشهورة و من اجلها تاریخ بغداد و للمحافظ
ابی بکر احمد بن علی الخطیب تاریخ دمشق للمحافظ ابی القاسم بن عساکر و تهذیب شیخنا الحافظ ابی الحجاج المزی
و میزان شیخنا الحافظ ابی عبد الله الذهبی و قد جمعت بینها و زدت فی تحریر الجرح و التعلیل علیها فی کتاب سمیته
بالتکمیل فی معرفة الثقات و الضعفاء و المجامیل و بیون من انفع شئ للفقهاء الباسع و الحديث و لیس الكلام فی جمع
الرجال علی وجه النصیحة مدد و لرسوله و کتابه و للمؤمنین نفعیة بل یناب متعاطی ذلک اذا قصد به ذلک و قد قبل
یحیی بن سعید القطان بالتخشی ان یموت و الذین ترک حاشیه خصا و ک یوم القیامة فقال لان یموت و انصاف
احب الی من ان یموت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خصی یومئذ و قد سمع البو تراب الغنصی احمد بن حنبل یقول
فی بعض الروایات فقال له ائت کتاب العلماء فقال و یناک هذا النصیحة لیس فی غیبة انتی گویند اول کسیکه متصدی
کلام در روایت شد شعبه بن الحجاج سست و یحیی بن سعید القطان تابع او شده پستتر اندک و احمد بن حنبل و علی
بن المدینی و یحیی بن عیین و عمرو بن علی الفلاس و غیره هم بر خاستند و رباعث خثیث گفته و قد حکمت فی ذلک مالک
و هشام بن عروة و جماعة من السلف الصالح و قد قال علیه الصلوة و السلام الدین النصیحة و قد حکم بعضهم فی
غیره فلم یعتبر بها بنیها من العداوة المعلومه و قد ذکر ما من امثلة ذلک کلام محمد بن سحقی فی الامام مالک کلام ک
فیه و قد وسع السبیل القول فی ذلک و کذا کلام النسانی فی احمد بن صالح البصری حین منع من حضور مجلسه
گویم این ضابطه که حافظ ابن کثیر ذکر کرده و کلام معاند را در جرح از پای اعتبار انداخته خیلی نافع است خصوصا
در باره اقران و امثال چه معاصرت اصل منافرت است خصوصا اختلاف و در مذہب چیزیست که هرگز
در ان انسان مرحله انصاف نمی پیاید و خواهی نخواهی بلاذایه ضرورت شرعی و عرفی و احتیاج بسبب آن
جاده تعصب و نفسانیت می سپرد الا من عصمه الله و وفقه للهدی و القول الحق پس سبیل سلوک در هیچ مقام قطع
نظر از اهل جدل و سخن ایشان در باره معاصرین از علما، محدثین و صلحا متبعین سست لا غیر و این بلا و دفعها
این زمانه بسیارست تا آنکه اکثری ازین ناسنهفان این معنی را سه مایه قضایات و مدار علم و قابلیت نفسیه
این مناجح اند خصوصا در برابر زنده عالی اهل حدیث و اصحاب اتباع و لغو و باطل من ذلک و نمیدانند که متقدم
بر اهل حدیث در حقیقت رد بر صاحب آن حدیث است و این خصوصیت از ایشان گذشته بسید المرسلین می پیوندد
اینکس شدن آسان است آفت آنست که این جدل با شرع می شود و اما الله الیه ارجعون بنیگویم که این حال

[illegible]

الدبر بنی عن عبدالرزاق احادیث منکرة فلعن سماعه منه کان بعد اختلاطه و ابراهیم حزن ذکر کرده که عزیزی
نزد وفات عبدالرزاق شش یا هفت سال بود دیگر عارمست که در آخر عمر مختلط گردیده حافظ ابی نعیم گفته
و ممن اختلط من بعد هولا ابو قلابه الرقاشی و ابو احمد الغطریفی و ابو بکر بن مالک القطعی خرف حتی کان یدری بقیة
علیه انتهى نوع ششم در معرفت طبقات روایات حافظ ابن حجر گفته و فائدة الامس من تداخل المشبهين امکان اطلاع
على تعین المدسین الوقوف على حقيقة المراد من الضعفة والطبقة في اصطلاحهم عبارة عن جماعة اشتركوا في السن لقاء
المشايخ وقد يكون الشخص الواحد من طبقتين باعتبارين کانس بن مالک فانه من حيث صحبته البني سلم نعه في طبقة
العشرة مثلاً ومن حيث صغر السن یعد في طبقة من بعدهم فمن نظر الى الصحابة من حيث الصحبة جعل الجميع طبقة
واحدة كما صنع ابن حبان وغيره ومن نظر اليهم باعتبار قدر زاید کالسبق الى الاسلام و شهود المشاهد الفاصلة
جعلهم طبقات والی ذلك جمع صاحب الطبقات ابو عبد الله محمد بن سعد البغدادی و کتابه اجمع جامع فی ذلك و
کذلك من جاء بعد الصحابة و هم التابعون فمن نظر اليهم باعتبار الاخذ من بعض الصحابة فقط فقد جعل الجميع طبقة
واحدة كما صنع ابن حبان ايضا ومن نظر اليهم باعتبار الالتحاق منهم کما فعل محمد بن سعد و لكل منها وجباته و حافظ
عماد الدين بن كثير و رابع حشيت گفته و ذلك اصطلاحی فمن الناس من يری الصحابة کلهم طبقة واحدة ثم التاب
بعدهم اخرى ثم من بعدهم كذلك وقد يستشهد على هذا بقوله عليه الصلوة والسلام خير القرون قرنی ثم الذين يلونهم ثم
الذين يلونهم فذكر بعد قرنی قرنیين او ثلاثة و من الناس من یقسم الصحابة الى طبقات و كذلك التابعين و من بعدهم
و منهم من یجعل كل قرن اربعين سنة و من اجل الكتب فی هذا طبقات محمد بن سعد کاتب لوا قدی و كذلك کتاب التاج
لشيخنا العلامة ابی عبد الله الذهبي سج و له کتاب طبقات الحفاظ مفید ايضا جدا انتهى گویم وفات حافظ ذهبي و
سنة ثمان و اربعين و سبعة مائة بوده و وی این کتاب را از تاریخ بکیر خود اخذ نموده و حافظ جلال الدين سیوطی
مختص این طبقات فرموده و من بعدهم را بران بطریق ذیل افزوده و نیز ذیل او از شیخ تقي الدين بن فهد بکیر
بن محمد با شمی کی متوفی در سنة تسعين و ثمان مائة است و یکی از مختصاتش نزد جرج رستور نیز موجود است و درین باب ابن
الفضل و ابن الدباغ هم تالیف کرده و حافظ ابن حجر درین باب دو مجلد است فلیعلم و ذکر جملة صاحب از کتب مفید
درین علم در کتاب تحات النبلا نموده ایم **فصل پنجم** در آداب شیخ و طالب کاتب و غیره باید دانست که علم
حدیث علی شریف و فنی مبارک است و با سکارم اخلاق و محاسن شیم مناسبتی تام دارد و مساوی اخلاق و مشایخ
شیم را منافی است و این علم از علوم آخرت است نه از علوم دنیا پس هر که خواهد که متصدی استماع یا استماع حدیث
شده افاد چیری از علومش یا استفاده آن نماید او را نگزیر است از آنکه پیشتر از درین ابواب نیت
حق طویت خود را صحیح و خالص گرداند و دل اثر منزل خویش را از اغراض و ادناس و نیوی پاک و صاف سازد

و اولیای حب جاه و ریاست و عنوانات دولت و مکنات و طلب مال و جستجوی قبول و شهرت و خیر آن از تحصیل مغربیت
 بر اقران و غیره که مقصود بدان وجه که هم خالق علیم نیست احتراز کلی و اجتناب تام فرمایند تا مثال دخول در ربوب
 این مدینه طیبه و لایق نزول در حرم این ارض مقدسه گردد و الحمد لله تعالی که این جزو و مقر با خاک بیابان موسی از
 هوسات مذکور و در خود نمی یابد و کیف که حق تعالی محض فضل جسم و گرم عیم خود نصیبی و افزوده رسکات را بر جاده مال
 و اولاد و عزت و مکنات و شمرات و آنچه بدان میاندوزی فرموده و بر وجه صلاح و طریق سعید بخشیده و آنقدر داد
 که بعد از آن امید زیادت ندارد و بر بسیاری از خلق خود فضل علم و نسب و حسب شرف بخشیده که معاصرین
 و اقران و امثال و را از اهل علم حاصل نیست و شواریست که دست بهم دبدلا اخصی ثنائی علیک است که انشیت علی
 نفساک و این سخن در مقام بخت آن گفته آمد که زمره تقسیم بعلم را که درین زمان بسین و دور آخرین بجای خود
 سرگرم افتاده و افاضه و علوم یونان و حکمت و اهل و فقه مرسوم مذاهب هستند و تحصیل جاه بر اقران و اقرانش
 عزت و بختشان همت عالیست و این اراده و همت ایشان را سبب طعن و قبح بر اهل عصر از علما و محدثین طایفه
 متبعین شده و از مراتب اخلاص علم و عمل و انصاف در دین و قبول حق و ترک جدل میرا حل شناسه و نشان از العبد
 افکنده و کان لا انسان اکثر شئی جدلا و کان اعراسه قدر مقدور اللهم حفظنا من جمیع البلیات و الآفات پس گمان
 نباید کرد که انتصار این ضعیف برای علوم اخوی از تفسیر و حدیث و درنگ دیگران و دنیا از برای تحصیل معالجات
 و مکان است که آن خود نقد وقت من است بلکه محض برای نصیحت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم و مؤمنین و عامه
 و خاصه و ولات و حکام مسلمین است پس پس و درین فصل چند نوع است اول در آداب شیخ طیبی گفته مستحب است
 متصدی اسامع حدیث آنست که بمرحله سال برسد زیرا که این استاده که کسوت و مجتمع است رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم در همین عمر بنی گفته و ابن الصلاح گفته این محمول بر کسی است که بنفس خود متصدی تحدیث گردد و بغیر عیت
 در علم و حق آنست که هرگاه احتیاج افتد بسوی علمی که نزد اوست تصدی نشرش مستحب باشد در هر سن
 که ابو و مثل مالک که متصدی تحدیث در عمر است و چند سال گردید و قیل در عمر هفده سال و شافعی از مالک خذ
 علم کرد و در سن حدیث بود و همچنین عمر بن عبد العزیز و دیگران که بشهر علوم لا تقصی پرداختند بچهل سال زینده
 آری بزرگی بعقل است نه بسال و توانگری بدل است نه ببال حافظ این حجر گفته لا اختصاص لها بزمین معین
 بعد لا احتیاج و التامل لذلک و هو مختلف باختلاف الاشخاص انتهى و هرگاه که از هر م و خرون و تخلیط بترسد
 از تحدیث مساک کند و این مختلف است باختلاف مردم زیرا که جمعی از خلف بعد مجاوزت هشتاد سال از
 عمر تحدیث کرده اند بساعت توفیق و مصاحبت سلامت مثل انس بن مالک و سهل بن سعد و عبد الله بن
 ابی اوفی از صحابه رضی الله عنهم و همچنین مثل مالک و ابن عیینه و لیث و ابن جعد و قومی بعد یکصد سال نیز تحدیث

کرو مثل حسن بن عوفه و ابوالقاسم بغوی و غیره و باید که بر نشر حدیث با بخواه و جزا و جلیل و جمیل در حدیث باشد
 بلکه هیچ طبع و جریح بهتر از این نیست و نه هیچ یکی از اهل علم جز اصحاب حدیث محل خطبه و مکان رشک و ستایش الهی
 گفته و قد کان فی السلف من یتالفا الناس علی حدیثه بنعم عروه بن الزبیر و زواراده حضور مجلس حدیث اقتدا
 با امام مالک رضی الله عنه فرماید چه وی هیچ چون اراده تحدیث میکرد و ضوئی هیچ وضوئی نمازی بر آورد و بر صدر
 فراش خود می نشست و ریش اشانه میکشید و خوشبو بپاشید می مالید و در جلوس بقا و رعایت می گشت
 بعده حدیث میکرد و میگفت احب ان اعظم حدیث رسول الله صلا و تحسین این حرف می گفت حال آنکه حدیث نبوی
 تلو و متلو کلام ربانی است و ثانی اوله احکام و امام اعظم هر موعوم و امام است و مالک هم تحدیث را در طریق و در
 حالت قیام دستمال بکمره میداشت و اگر یکی آواز خود را در مجلس می بلند میکرد او را زجر می نمود و تحسین
 که بر جمیع حاضرین اقبال و توجه فرماید و حدیث را بطور سر و آوازه کند زیرا که مانع سماع از ادراک بعضی است و شروع
 مجلس بقراءت قاری خوش آواز نیک بگوید و چون اذان قانع گردد مستحلی اهل مجلس خاموش سازد و هیچ بلند
 خواند و دعا کند و گوید الحمد لله رب العالمین اکمل الحمد علی کل حال و الصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید العالمین
 کما ذکره الذکر و کما غفل عن ذکره الغافلون اللهم صل علی ما یک علیه علی آل و سائر النبیین و آل کل و سائر الصالحین
 نهایت مایه یعنی ان یسأل السائلون و ثنا کردن او بر شیخ خود در حالت روایت از وی هر چه اهل اوست مستحب
 و غیره و احدا از سلف آنرا بجای آورده اند و ذکر او بقلب یا نسب و اگر چه لیسوی باور باشد یا صنعت یا وصف
 بدنی که بدان معروف است مضائقه ندارد و جمع ساختن جمعی از شیوخ در املاء و تقدیم فضل از آنها مستحسن باشد
 و از هر شیخ حدیثی املاء کند و حدیثی را اختیار نماید که شدش عالی و متنش قصیر بود و بر علو و فائده و ضبط مشکل که
 در آن حدیث باشد تنبیه کند و هر چه را عقول حاضرین احتمال نکنند یا خوف و هم در فهم آن نسبت بایشان باشد
 از آن اجتناب ورزد و آنجا مستحلی محصل متعین مستحب است تا مبلغ باشد از وی نزد کثرت جمع و استماع و هر جا
 بلند مثل کرسی و نحو آن باشد یا استاده شده و بنشیند لفظ بعینه و علی وجه واجب است بعده استماع خود را بزرگ
 چیز می از حکایات و نوادرات و انشادات در زهد و آداب و نکات و اخلاق ختم کند و چون محدث از تحسین قاهر گردد
 یا از آن مشغول شود استعانت بعضی حفاظ نماید و بعد فراغ از املاء مقابل اش با مالک کند و قد وسع النودی
 فی ذلک بما یطول و از تحدیث احدی بنا بر عدم صحت نیتش منع نشود و باز نایستد زیرا که بیکت این علم
 مبارک امید صحت نیت و سلامت اراده اوست بعضی اکابر گفته اند طلبنا العلم بغیر العلم فی العلم الان کون
 بعد حافظه این جگر گفته اند بیشتر الشیخ و الطالب فی الصحیح النیة و التطهر من غرض الدنیا و تسبیل المطر گفته اند باغبان
 کل علم محدث من تعلم علما ما یتنبی به و جالده لا یتعلمه الا لیسب به غرض من الدنیا لم یجد عت یخبره اخرا فی القاضی علیه

فی الامام بعدہ حافظ گفته و تسدین الخلق و تفرغ الشیخ بان یسمع اذا اصبح الیہ ولای یث بلد فیہ اولی
 ستم بل یرشده الیہ انتہی و ابن الصلاح نوشته لایثقی للحدیث ان یحدث بحضرة من ہوا ولی منہ بذاک نقد
 کان اہم اہم الشیخی و الاجتماع کلہم اہم بشی و از بعضہم فکرہ الروایۃ بلد فیہ من الحدیثین من ہوا ولی منہ
 سنا و بغیر ذلک قال یحیی بن سعید ان الذی یث بالبلد و فیہ من ہوا ولی بالتحدیث منہ احق انتہی گویم این حفظ
 مراتب مگر در زمان سلف بودہ و امروز عکس آن قضیہ است یعنی ہر چند در شہری یکی افضل علماء آن بلد باشد
 ہرگز کسی بسوی او ارشاد طلبہ سالکین از علم نمی کند بلکہ احداث مردم مگر شکست رونق علم و عمل اومی بندد
 و رد و تعاقب او را سبب جاہ و نازش خود در نظر عوام کہ نیک از بد و عالم را از جاہل نمی شناسند بگردانند
 و عدم عبور و اطلاع خودشان بر غایات علم و فضل وی باعث و حامل ایشان بر انتقام آن کامل می شود
 و ہذا من اثر طائفة الساعۃ التي منها فتوا بجل و ذاب العلم فلیک علی الاسلام مکیان باکیا و لیسکت و لیصبر
 مکیان من ابناء الدہر و صنیعہم شاکیا بعدہ و سبب المظہر گفته و غیرہ اما استوفی فی المطولات و مستوفیہا
 فی شرح التلخیص انتہی وقوع و دوم در آداب طالب التقی و طلب علم حدیث شریف است کہ در توفیق و تمیزش
 ابتداء و تضرع کند بسوی ذوالجلال و از تہ دل خواہان آن شود و نفس خود را با آداب سنہ و اخلاق مرضیہ
 بگیرد و کلام درس بدایت سماع حدیث بگذشت و حافظ ابن حجر گفته معرفت سنن مجمل و ادانیزکی از مہمات
 واضح اعتبار سنن تحمل تمیز است و این حکم در بارہ سماع است و عادت محدثین با حضار اطفال در مجالس حدیث
 جاری است و می نویسند کہ اینہا درین مجلس حاضر شدند و لکن در مثل این صورت لایست از اجازت سماع و صحیح
 درس طلب بنفسہ تاہل برای آنست و صحیح است تحمل کافر نیز اگر مودی اوست بعد اسلام و فاسق بالاولی است
 اگر ادای آن بعد از توبہ و ثبوت عدالت میکند انتہی و در خلاصہ نوشته طالب اباید کہ مدت امکان خود در غنیمت
 شعرو و تحصیلش فراغ جمہ نماید و ابتداء سماع از ارج شیوخ بلد خود در سنا و علم و دین و شہرت نماید و ہر گاہ
 کہ از مہمات بلد خود فراغ گردد و در طلب حلت کند چنانکہ از عادات حفاظ مبرزین است حافظ ابن حجر گفته فحاصل
 فی الرحلة ما لیس عنہ انتہی و عن اہم اہم بن و ہم منی المدعۃ قال ان المدعۃ فی البلا عن ہذہ الامتہ بر حلقہ صحابہ
 الحدیث و علی قاری و شیخ نجفہ گفته اذا فرغ من المہمات رحل فی الطلب فان الرحلة من عادة حفاظ المبرزین
 لقولہ تعالی فلولا نفس من کل فرقة منهم طائفة لیتنفخوا فی الدین و لیلند رواقہم صحابہ و ارجع الیہم
 و قوله صلعم طلب العلم و لو بالصین فان طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم رواہ البیہقی فی شعب الایمان ابن عدی
 فی الکامل من حدیث انس رضی اللہ عنہ کہما کا السیوطی فی الجامع الصغیر و قد رحل الاصحاب فی حدیث و اضافہ
 بعیدہ لکما اخرج البخاری فی الادب المفرد و احمد و ابویعلی فی مسندہما و عن ابن مسعود و کما اخرج البخاری فی صحیحہ

قال لواء علم احد العلم كتاب الهند في الرحلة للملحة وكذا فعل التابعون كما روى مالك عن يحيى بن سعيد بن المسيب
 انه قال اني كنت ارجل الايام والليالي في طلب الحديث لواء احد واخرج الخطيب عن ابى العاليت انه قال كنا نسمع عن
 اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا نرضى حتى خرجنا اليهم سمعت بينهم وكفى دلالة على عزه وشرفه وعلى رفعة شأن الرحلة
 لطلب العلم ان موسى الكليم الذي هو من اولي العزم من المسلمين حل لطلب العلم وقاسى في طلبه من نصب السفر باساها
 كما يحكى الله سبحانه في كن بانتي حاصلة وسيد علامه محمد بن اسماعيل امير رح در ارشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد وكفته
 القى الهند في قلوب باقوام محبة السنة النبوية والاثار السلفية ورزقهم مما تنال السماك وتطاول الاطلس من
 الافلاك فارتحلوا الطلبة من الاقطار وفارقوا الاوطان والابوطار وطوارق في جهاب النيا في واقفار وقفوان
 الدنيا بكلفان وتركوا الغير جم اللذات والالتفاف واتخذوا الزهد شعارا والقناعة دثارا فنهضوا لاجل الله لطلب
 والطيب من المنام وابجوع اشقي من الامتلاء من نفيس الطعام يتحلون لسماع الحديث الواحد من الاقطار والبقا
 ويطلبونه من الاقاليم المتباعدة الواسعة ففي شلم ليقال **س** طول اتراهم في الصعيد وقادة في ارض
 اهدا يمتنعون من العلوم بكل ارض كل شاكدة بيد عون اصحاب الحديث بهر تجملت المشاهدة
 فهذا ابو عبد الله الجفاري رحل بعد احاطة به حديث شيوخ بلدة الى الشام والكوفة والبرقة وبلغ عسقلان
 ومجس ودمشق وكتب عن الفقيه شيخ وثمانين شيئا وجمع للمسلمين هذه الاحاديث التي تتبعها من الاتفاق وحب في
 لطلبها الفرق بالفرق في كتابها جامع الصحيح يقره الحديث قراءة تحقيق والفقان في شهر سيرة الزمان وغيره من مبداء
 الشأن واكملوا انتهم على اهل الايمان فانهم تقبوا في جمع الاحاديث للتأخيرين ووزعوا او قاتمهم في تحصيل ما فيه
 نفع المسلمين حتى لم يبق لهم وقت لغير نسخ الحديث والسماع انتهى وبأيدى كبر حرض وشرفه او طلب على اوبر
 اساهل در سماع تحمل نشورنا اختلا في وشرفه او اورو وهدونا تا اندر مسموع خووا حديث شريف عمل نمايد
 از اربع عبادات وآداب وحقى الاسكان انما محل نگذار وزيار الكاين عمل زكوة حديث ست كما قال بشرى كافي
 يا صاحب الحديث اذ زكوة هذا الحديث علوا من كل اتي حديث خمسة احاديث واين عمل سبب حفظ او سبب
 عمرو بن قيس گفته اذا بلغك شئ من الخير فاعمل به ولو مرة تكن من اهل يدوك گفته اذا اردت ان تحفظ الحديث فاعمل
 به كراه ابن الصلاح وشيخ خود را معظم وكرم دارد وبعين هر كرا كه ازوى سماعت ميكند چاين فعل از باب اجلال
 علم است ورضاي اورا تحري كند وآنقدر اطالت بروى نمكند وچندان زمانه بمرور نميشيند كه شيخ تنگ آيد
 منفرجه گردد چه بسيار است كه اين طول جلسه بجرمان او ميگردد ووعن الزهري قال اذا طال المجلس كان للشيطان
 فيه نصيب فاقظ شيراز چه خوش گفته **ع** مجلس وعظ وراز دست زيان خواهد بود و بآيد كه در امور كونيست
 اشغال معتد خود استشاره از شيخ نمايد و چون فائز گردد بكم فائده ارشاد ديگر طلبه بهوى آن كند چه

گفتارش لومست و بر فاعلش خوف عدم نفع زیرا که برکت حدیث در افاده اوست و بشر و غیره تا نشی و نامی
می نمود و بکنان و اخلاص متلاشی میگردد و حیا و کبر سن را ملحق سعی و تحصیل و اخذ علم از کثر خود درین یا نسب
یا منزلت نگرداند و بر جنای شیخ صبر کند و اعتنا بهم نماید و زمان خود را در افکار شیوخ بجز در کثرت ضلالت نهد
بلکه بشنود و بنویسد و یاد گیرد و آنچه واقع شود او را از کتابی یا جزئی قائله الحافظ ابن حجر بدون ضرورت
انتخاب آن نکند آری اگر حاجتی بسوی آن افتد بنفسه متولی گردد و بذات خویش مطالعه اش نموده آنچه حدیثی
بچیند و اگر از آن قاصر گردد و بجزر گرایست عانت بجا فطنی کند و بر مجروح و سماع و کتابت بدون معرفت و فهم
اقتصاد نماید بلکه صحت و ضعف و معانی و فقه و ادب و لغت و اسرار رجال آنرا کمالینعی بشناسد و دریابد
و این همه چیز را تحقیق نموده بداند و اعتقاد با اتقان شکل حفظ و کتابت نماید و درین همه صحیحین را مقدم دارد
بعد بقیه کتب ائمه را مثل سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بعده کتاب سنن کبیری یعنی زیرا که مثل آن
درین باب کتابی دیگر معلوم نیست بعده مسانید مثل مسند احمد بن حنبل و غیره بعده از کتب علل کتاب و حدود کتاب
و ارجحانی و از توابع تاریخ بخاری و ابن ابی خثیمه و از کتب جمع و تعدیل کتاب بن ابی حاتم و از شکل الاسماء
کتاب ابن مالک و او اعتنا نماید بکتب غریب حدیث و شروح آن و هر شکل که بروی گذرد از آن بحث کند و اتفاقش
نماید پس آنرا حفظ و کتابت نماید و اندک اندک تحفظ حدیث فرماید زهری گفته من طلب العلم جملة فاته حله و نایب
العلم حدیثا و حدیثین و لکن الاتقان من شأنه ابن الصلاح گفته ثم المذاكرة بما تحفظه من اقوی اسباب الاتباع به و قوله
گفته تذکره و الحدیث فان حیاته ذکره و قال بعضهم من حاد العلم و ذکره صلیت حنیاه و اخرته
فادم للعلم من اکره و فحیاه العلم من اکره بعده کشف الخصال و تصنیف شود و نزو تا بل و استعداد و معنی شود
بشرح و بیان شکل و اتقان و ضبط آن چه هر که این کار نمیکند تهر او در علم حدیث کمتری باشد خطیب گفته افحفظ
یثبت الحفظ و یدکی القلب و شیخ الطبع و یجید البیان و یکشف الملتبس و یکتب جمیل الذکر و یخذه الی آخر الذکر
و حافظ محمد بن علی صوری گفته حافظ عبد الغنی بن سعید بخوابیدم گفت ای ابا عبد الله خرجت و صنفت قبل ان یحالی
بیتک و مینه اما ترانی قد حیل بینی و بین ذلک و علماء حدیث را و تصنیف چند طریق است احوال آنها ترتیب
ابواب است چنانکه بخاری و مسلم کرده اند و در هر باب هر چه نزد او است آنرا ذکر کند حافظ ابن حجر گفته او علی
الابواب الفقهیه او غیره باقیان جمع فی کل باب ما ورد فیه ما یدل علی حکم الشیاء فیه و الا ولی ان یقتصر علی ما صح
او حسن فان جمیع فقیهین علیه الضعف انتهى دوم ترتیب بر مسانید است و در آن در ترجمه هر صحابی آنچه از حدیث
صحیح و ضعیفش نزد خود دارد فراهم سازد و برین طریق ترتیب بر حروف بحکم بر قبایل و عشائر نماید و بنویسد
مقدم سازد و ثم الاقرب فالاقرب و ارجحانی گفته اول من صنف مسند انیم بن حماد انتهى و گاهی ترتیب سابقه

کنند و عشره مبشره را مقدم سازند پس از آن بدین ترتیب حدیثیه پسر مهاجرین را میان حدیثیه وضع کلمه پسر اصحاب
 صحابه پس از آن را و در ایشان بدایت با مباحث متونین و از وجع مطهرات کنند کذا فی الخلاصه و غیره از ابن الصلاح
 گفته اند احسن و الاوّل سهل و فی ذلک من وجوه الترتیب غیر ذلک انتهی حجوم تصنیف بر طریقت حافظان
 حجر گفته اند فی ذکر المتن و طرق و بین اختلاف نقله و لا حسن ان یرتبها علی الابواب لیسهل تناولها قال النووی
 و من جهة تصنیف معللاً بان یجمع فی کل حدیث او باب طرق و اختلاف رواه چهارم جمع آن بر اطراف است
 حافظ گفته ای بان نیکو طرفت بحديث الدال علی بقیة و یجمع اسانیده اما مستوعباً و اما مقیداً انتهی و اقسام
 کتب حدیث را در سلسله الحسب بیان کرده ایم بوی رجوع باید کرد و دفع سوم در آداب کاتب علم حدیث اختلاف
 کرده اند سلف در کتابت حدیث و صحیح مسلم از ابو سعید و فروغ آمده من کتب عنی شیخنا سوی القرآن فلیصح ابن الصلاح
 گفته و من روینا عنه کراهیه ذلک عمر ابن سعید و وزیر بن ثابت و ابو موسی و ابو سعید فی جماعه آخرین من الصحابة
 و التابعین بعده گفته و من روینا عنه اما ذلک و فعله علی و ابنة الحسن انش علی یسید بن عمرو بن العاص فی جمیع
 الصحابة و التابعین گویم این دلیل است بر آنکه سلف را در کتابت علم و قول است که است و اباحت و وجوب است
 آنست تا مردم اتمال بر کتب کرده از حفظ قلب مضطرب خاطر متقاعد گردند و این مقصد صانع است و وجوب اباحت
 آنست تا علم از ایشان نرود بلکه در ایشان علی مراد بهر باقی ماند کما قیل فی النسخ السانرا کتب قروا لم یکتب فی
 و ان جماعه اباحت است حافظ ابن کثیر و باعث حثیث گفته و ثبت فی الصحیحین ان رسول الله صلعم قال اکتبوا لابی شاه و قد
 تحریر الفصل فی اوائل کتابنا المقدمات و لدی محمد و ابن الصلاح گفته و لعل صلعم اذن فی الکتابه عنه لمن خشی النسیان
 ینهی عن الکتابه عنه من ثلث بحدیث مخفیة الاتی کمال علی الکتابه انتهی و ینهی و غیره و احدا زایل علم گفته اند لعل النبی ذلک
 کان حین ینحی التباسه بالقرآن و الاذن فی حین امن ذلک و لدی علم گویم آیین وجه مخدوش است زیرا که عبارات
 قرآن کریم چنان است که عبارات احدی اگر چه رسول باشد ملتبس تواند شد و نیز ظاهری و اذن مذکور آنست
 که بعد زمان نبوت واقع شده باشد و در آنوقت قرآن مجبور گشته بود و احتمال التباس ننماید و بعد از آنکه آنحضرت
 اجازه کتابت برای ابی شاه داده باشد احتمال مذکور چه گنجایش دارد و لهذا حافظ ابن کثیر گفته و قد علی جماع العلماء
 فی الاعصار المتأخرة علی شیوع کتابه احدیث و هذا امر مستفیض شائع و ان من غیره کثیر انتهی آوزاعی گفته کان هذا العلم
 که بنا یتلوا هه الرجال ینفهم فلما دخل فی الکتاب دخل فیهما لای ابن الصلاح گفته ثم انه زال ذلک الخلاف و اجمع المسلمون
 علی تسویج ذلک و اباحت و لولا تدوین فی الکتاب لدرس فی الاعصار الاخره انتهی گویم این دعوی صحیح است لیکن در کتب
 و سنت علمی دیگر لایق کتابت نیست و مانند تدوین آراء رجال و قیل و قال علماء جمعی از اهل علم کرده و داشته اند
 و هو الحق زیرا که موجب این همه کثرت اختلاف و حدوث تقلیدات و بدعت مذاهب و غیره از جمیع کتابت غیر علم

کتابت سنت است لایسوس هر خس و خار که در راه نمودنی دارد به آخرای با و صبا این همه آورد و هست
 آری چون وسائل را حکم مقاصد است لهذا اگر کتابت علوم الهیه که محدث فم کتاب عزیز و سنت مطهره است و
 و کتابت تفسیرات قرآن و شروح حدیث سیدانش جهان نمایند مضائق ندارد بلکه مستحب باشد زیرا که حاجت
 بسوی آن داعی است خصوصاً درین اعصار متناخذه و مضار عجمیه و لنداد و اوین جمعه و کتب ضعیفه قدیم و حدیثاً
 درین ابواب فراهم گشته و کار و بار دین و ملت بر مسلمانان آسان گردیده و لند و بحدیثی که میرود و بر جمع و تالیف
 علوم بیکانه است مثل حکمت احوال و منظر یونان و آراء و جلال که تالیف و تدوینش راه خلقی کثیر زده و جمع جمیع
 از مضامین مستقیم قرآن و حدیث بشعاب ضلالت انداخته و مسلک حق را بر ایشان مجهول البین ساخته و این همه
 انواع علوم حدیث که در کتب علم اصول حدیث مرقوم شده و درین دور آخر ضائع و را لگان است در هر یک
 و در بسیار اندکی راهمت دریافت و اعتقال آن باقی نیست بلکه کل و جل غم و اراده و ابتداء و جنس با برکت که علم
 عقلیات را که فن کفره فخره یونان بود و بسا موزند و از تعلیمات بر تفهیمات مذاهب آباء و اساتذ خود و فطانت
 و رتبه نداد و معاصران بمنزیت شهرت سر بر آرند و بجد و مکاره کار از پیش برده خود را فاضل و دیگر را مضطرب
 و انانید بلکه درین دور آخرین جو صله بهم شاید بعضی افراد مانع باشند و نه همه طلب علم و اکثر ایشان الا ماشاء الله
 معالی از دین پرست و از اسلام پرست خوشدل اند حال علم این است تا لعل چه رسد که از قرون متطاوله بکثر علم
 کشیده و پیرایه نیستی پوشیده و هم زاویه غنقا و هم پخته کیمیا گشته و این بلیه نه خاص باطل امصار و دیار است
 بلکه عموماً تمام عرب عجم را فرا گرفته و مدعیان علم و دین روکش دنیا داران عاجل گزین گشته تمام همت مردم
 این مآه که در شمار از سنین هجرت صد سیزدهم است وقف تسخیر ماکول و مشرب و لبوس و منکح و سکون
 و فخر با نساب و طمع را احساب و نازش با با و اجداد و سیاست اغوار و انجا و برای تحصیل معاش و تخریب عبادت
 پس بس و با بخل و استمان ذیاب علم و دین و فشو و جل و ضلالت و تغیر احوال خلق کلا و جمله و دراز است زبان و دمان
 بیان آنرا علی و جلا استقصا برنی تا بد شطری از ان عبیره للناظرین و لفضی المناظرین و در کتاب حج الکرامه سنی
 آثار القیامه نوشته ایم من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه آدمیم بر آنکه در خلاصه بیان کتابت علم گفته اول کسیکه
 و علم حدیث تصنیف کرد ابن حنیف است و قبل مالک و قبل الربیع بن صبیح انتهی و تفصیل این حال در خط نوشته ایم
 بعده امر تدوین و جمع انتشار گرفت و فوائد و نفع آن ظاهر گردید تا آنکه لوف و صف و صنوف کتب درین علم
 و دیگر معلوم تصنیف یافت و شمار اسفار از حد ضبط خارج گردید کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتاب الفنون
 که جامع اغلب مصنفات عالم است شاید عدل این دعوی است لیکن واجب بر ذمه همت کاتب علم شریف
 نبوی صرف همت و اراده و عزم بسوی ضبط و تحقیق و تکلیف و لفظ است تا از لبس این ماند حافظ این کثیر گفته

وقد شكك على بعض الطلبة في اصل الكتاب قطا وشكلا واعرابا ما هو المصطلح عليه من الناس التي وشتقان في فهمه
 ضرورت و گفته اند که همه را مشکل کنند یعنی برای مبتدی و غیر مبتدی باعتبار بعضی المتبیین مشکل از اسامی و جمل
 بیشتر باید که در زیر که نقلی مضمت و مستحب است که شکل متن را ضبط نماید و میان آن را حاشیه ثبت سازد که این
 ابلغ است و در وقت تحقیق بنویسد و تحقیق نکند و تدقیق خط نماید بجز عذر برای تخفیف محل در سفر زیرا که خط
 علامت است و احسن آن این است که بعضی گفته اند که کتاب را بفک وقت حاجتک الیه ایی وقت اکبر و ضعف البصر
 و بالنفس خود مصطلح بر مزی نکن که مردم آنرا نمی شناسند مگر آنکه مراد از مراد اول کتاب بیان سازد تا واقف
 بر آن آگاه شود و اعتنا کند بعضی و تمیز مختلف الروایات پس کتاب خود را بر یک روایت مقصود سازد و بعد از آن
 در غیر آن کتاب از زیادت یا بدتر از حاشیه طوق سازد و اگر نقصان یابد بر آن علامتی بگذارد یا خطی بیند
 بر آن تمیز کند و این قسم را وی را مبین نامند و میان دو حدیث دایره بگذارد و این الصالح گفته و من لم یکن
 ذاک ابوالزناد و احمد بن حنبل و ابراهیم الحنفی و ابن جریر الطبری حافظ این کثیر گفته قلت قد رايت فی خط الامام
 احمد بن حنبل رج انتی و خطیب بغدادی گفته است که در آن دایره مذکور بفصل باشد یعنی محو باشد علامت و نزد
 مقابله میان هر دو حدیث نقطه اند یعنی برای تمیز و چنان کنند که مضامین و آخر سطر و مضامین و اول سطر
 دیگر بنویسد و چون ام خدا بنویسد و پس آن لفظ قطعی مثل تعالی و عز وجل و نحو آن بر نگارد و محافظت کند بر
 کتابت در و در آن حضرت صلعم نزد تحریرش فان فیها کثیرا و از تکرارش مایل نگردد اگر چه در اصل نباشد و غافل ازین
 محروم است از حفظ عظیم و بزبان هم هر مرتبه در و دو گوید ابن الصالح گفته و ما وجب من خط الامام احمد بن حنبل
 علی انه اراد الروایة قال الخطیب و ما فی انه کان یصلی علی النبی صلعم نطقا لا خطا ابن الصالح گفته باید که صلوة را محلی بنویسد
 نه بطور مفر و فی الغلظة و کذا حکم الترمذی و الترمذی علی الصحابة و العلماء و الکتاب بر لفظ علیه السلام کند بلکه علی علیه السلام
 بنویسد چه اقتضای صلوة بدون تسلیم یا بالعکس مکرر است تحریر یا کما اصرح بذک غیر واحد ابن الصالح از حمزه
 کنانی روایت کرده که کتب السندیه و کتب القتی بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی النامه فقال
 لی ما کانت لاتتم الصلوة علی قال فما کنت بعد ذاک الصلوة الا مع التسلیم گویم و از جایه تمام صلوة است که لفظ
 آل در هر صغیه در و در کتابت و قرات بلکه تمام نمی شود امتثال امر بنوی در باره تسلیم و گویم که تسلیم است
 فرموده مگر باین لفظ آل اگر چه در اصل کتاب نباشد سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در چند مؤلفات خود تحقیق
 این سخن بر وجهی فرموده و در قائمه اسباب المرفوضه فالصلوة علیه صلعم و علی آل بنی و در بها حدیث التعلیم
 فی الصحیحین و غیره با فهم بصلی علیه و آن که کما هو الواقع فی کتب السندیه و عند علماء الکثیر من العلماء بنی و ما هو
 به و لا الذی علیه صلعم اصحابه اتفاقا لولا که کیف فعلی علیک بل حذف الال بدنه و مخالفة الامر و صلعم حدیث قال

قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كبريت وقد اعتذرنا للمحدثين في حواشي شرح العمدة بما فرجهما من جهرا واهما
 المتأخرون فلا اجد لهم عذر من علماء المحرمين ومصر والشام وغيره بافان الخطباء والمحدثين لا يصلون عليه وسلم
 الصلوة التي امر بها ولا تتجدد احد يصلها منهم ولا يصحنا صحتهم بل قد دخل الغش في الاديان من كل عالم في
 كل مكان ولذا اقول من ابیات **س** فقد غش في الاديان من كان عالما وصوب من اخطأ الصلوة
 وسلماء وقد اخذ الرحمن جل جلاله علم من حوى علم الرسول وعلماء بنصم جميع الخلق فيما ينوبهم
 ولا سيما في ما احل وحرما فصار صحب بنی الدنیا بترك ابتداعهم فقد صیروا في الشرعية مظلمة
 وقد فتحوا اباب العدالة بينهم علی بن کمال بها قد تحکما فجانب مهاوی الامتداع متابعاء لهما
 سببه المختار فینا مسلما فما الحق الا ما فی عن محمد فصلت علیه الله عز و سلما وصلی علی الال
 الکراوفاته هم قد اتانا والصلوة مسلما كما قد درو الشیخان هذا وضحی فتابع فی هذا البخاری
 ومسلما وقد حذ غی فی اللفظ وخطا الله فصل ضیعوا ما فی الصحیحین حکما انتقی کلامه حرر لیسرهما
 بعده ابن الصلاح گفته که بعضی مردم تشدید کرده اند در آنکه مقابل کتاب بنفس خود با اصل شیخ نماید و اگر چه اجماع
 داده باشد و این موضوع مردود است باینکه مقابلت کافی است اگر چه بفرع مقابل شده با اصل شیخ باشد اگر چه
 نکرده است و ناقص صحیح النقل قلیل السقط است و نقل از اصل کرده پس بدیت از وی جائز است نزد استاد ابو اسحق
 و خطیب غیرهما و چون ساقط مخیر کند و از آن صحیح خوانند بفتح لام و جاپس باید که از جای سقوطش در سطر خطی صاعد
 قلیل الطول معطوف بین السطرين يعطف بغير تخطي کشیده شود و اقباله حفظ و حاشیه بنویسد و جهت یمین اگر اتساع داشته باشد
 اولی تر است مگر آنکه سقوط در آخر سطر باشد و باید که کتابش بطور صعود بجنبه علای ورق بود و بعد از آن خطی زیاد
 بر یک سطر باشد ابتدا بطورش از جهت طرف ورق کند اگر دویمین ورقه باشد بر وجهی که بطورش منتهی گردد و بسو
 اسطر کتاب بعده در انتها الحق لفظ صح بنویسد و نوشتن فوائده بر حواشی کتاب ملوک خود در میان سطرها و
 لا باس است و هیچ مضائق ندارد و اما تصحیح و تریض و تصنیب پس تصحیح عبارت از نوشتن لفظ صح است جائی که
 در آنجا شک یا خلاف عارض گردد و ادا باشد بر صحت او روایه و معنی و تصنیب که آنرا تریض هم نامند عبارت
 از کشیدن خطی که اولش مجهول باشد بر آنچه نقل ثابت و لفظا و معنی فاسد است یا بر آنچه ضعیف یا ناقص است
 و نیز در ناقص موضع ارسال یا انقطاع است و گاهی اقتصا کنند بر صداد مجرد در علامت تصحیح و مشا ضعیف باشد و
 چون در کتاب خطای افتد و آنرا تحقیق کنند بر آن هم صداد ضعیف بنویسد و در حاشیه لفظا صوابه که بنویسد اگر
 ب تحقیق دریافته است و اگر در کتاب چیزی واقع شده که از کتاب نیست از آنطرف یا حاکم لغی سازد و نزد
 ضرب بالای آن لفظ خطی باین جمله باین غلط بکشد و بر وجهی آنرا بگذارد که خواندن آن ممکن باشد و اگر این

منع کنند پس اگر سماع مستعیر در کتاب خود بخط خویش ثبت نماید لازم است که آن کتاب را عاریه بوی از وی
دارد و در نه لازم نیست زیرا که خطش دلیل بر رضای اوست و روی الخطیب عن قاضی تحوّم الیه فی ذاک قال المدعی
این گمان سماعی فی کتابک بخطک یلزم ان تعیره وان کان بغیر خطک فانت اعلم لکذا قال الایمة اجماعه حصن
نیات القاضی المحقق سید حمیل القاضی المالکی و ابو عبد الله الزبیری الشافعی و ابی حنیفه مکی را نیز رسد که سماع خود
در کتابی بنویسد که آنرا تصحیح مرضی نکرده تا مغیر بصحتش نشود مگر آنکه بیان کند که این نسخه غیر مقابل است و چون
مقابل کتاب خود کند باید که بر مواضع و قوف خود علامتی بگذارد و اگر در سماع باشد چنین بنویسد که بلغ
فی المجلس الاول والثانی الی آخر بالوقع چهارم و در معرفت اسباب حدیث حافظ ابن حجر گفته و بمجملة مهمات این
فن یکی شناختن اسباب حدیث است و در آن بعضی شیوخ قاضی ابو یعلی جنبلی عکبری تصنیف کرده اند شیخ تقی الدین بن قتیبه ذکر کرده
که بعضی اهل عصر او در جمع آن شروع نموده گویا که وی تصنیف عکبری مذکور را ندیده و در غالب این انواع که درین فصل
مذکور شد تصنیفها کرده اند **فصل در سبب المطر کفیه** و هتاکمته سابقا السیوطی بسنده الی البخاری و قد ذکره
القاضی عیاض و اما نقل لفظ القاضی و هو انه قصد البخاری من يريد اخذ حدیث عنه فقال له البخاری یا بنی لا
تدخل فی امری لا بعد معرفت حدوده والوقوف علی مقادیرة فقلت عرفنی رجلا لحدوده و ما قصدتک له و مقادیر
ما سالتک عنه فقال لی اعلم ان الرجل یالصیر حیثما کما ملا فی حدیثه الایمان بکتاب ربنا مع اربع کاریج فی اربع عن
اربع باربع علی اربع عن اربع لاربع و کل هذه الرباعیات لاتتم الا باربع مع اربع فاذا تمت که کما بان علی اربع
و ابی باریج فاذا صبر علی ذلک کره الله فی الدنيا باریج و اثنابه فی الآخرة باربع قلت لفسر لی رجلا لحدوده و ذكرت
من احوال هذه الرباعیات من قلب صاف بشرح کاف و بیان شراف طلبا لاجل الوافی قال نعم اما الاربع التي یخرج
الی کتبهما ففی اخبار الرسول و شراعیة و عقاید و مقادیرهم و التابعین و احوالهم و سائر العلماء و توارثهم شیخ بهاء
رجالها و کتبهما و اکتبهم و اکتبهم کما تمجید مع الخطیب و الدعاء مع الترمذی و التبتة مع السور و التکبیر مع لصلوات
مثل المسندات و المرسلات و الوقوفات و المقطوعات فی صفحه و فی اوراقه و فی کتبه و فی کتبه و فی کتبه و فی کتبه
و عند شغل و عند فقره و عند غناه بالجبال و البحار و البلدان و البراری علی الاحجار و الاصداف و الجمود و الکائنات
الی الوقت الذی یکین نقلا الی الاوراق عمن هو فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و عمن کتابه یمیتقن انه یخط
ابیه و ان غیره توجه الله طلبا لرضاته و العمل باو افتی کتاب لحد منها و نشرها بین طالبیها و محببها و انما لایف فی اشیاء
ذکره بعده ثم لاتتم هذه الاشیاء الا باربع التي هی من کسب العبد اعنی معرفته الکتاب و اللغة و القدر و الشرف و النجوم اربع
هی من عطاء الله تعالی اعنی القدرة و الصحة و الحرص و الحفظ فاذا تمت هذه الاشیاء بان علی اربع الایمان و الولد و الولد
و الوطن و ابی بلایع ثمانية الاعدا و ملائمة الاصدقاء و طعن اعداء و حسد العلماء و قاذو صبر علی هذه الحس اگر کره الله

فی دنیا باربع بحر القنات و بتیمیه یقین و بکذا العلم و تحیاة الابد و انما به فی الآخرة باربع بالشفاعة لربنا و
 من اخوانه و بطل العرش حیث لا ظل الاظلم و تسبی من اراد من حوض نبیه صلی الله علیه و سلم و بجوار النبیین فی علیین
 فی الجنة فقد علمتک یا بنی مجاہد جمیع ما کنت سمعت من مشائخی متفرقا فاقبل الآن علی ما قصدت الیه و دع استی
 من الاملاء بلفظ و انما نقلنا ما یعرف طالب هذا الشأن انه امر عظیم و خطر خطیر اجره کبیر و تحسيلة لیسیر الامن لیسیر
 من کل شیء علیہ سیر و هو علی کل شیء قدیر انتی کلام الامبال گویم برین رباعیات بعض علماء هند نیز شرح نوشته
 و بنده بران مطلع شده و در اینجا همین اجل مغنی از تفصیل است و طیبی در آخر خلاصه نزو و ختم کتاب خود خاتمه نفسیه
 نوشته که تمام این فصل بدان مناسبت افتاد قال روح و نغمتم انما تمته بختام خاتم الانبیاء و سید المرسلین علیهم الصلو
 و السلام و هو قوله صلعم کل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین و انحال البططین و تاویل الخائن
 روادجی انتی فی الصالح من فی الحریث کما فی التزیل و لکن لم یتدعون الی الخیر جز و الخلف الصالح العدل انقاب الثقات و هم هم تفهیم الامم
 و تعظیم الشانهم ینفون استیناف کانه قلیل لم یخس بولاء هذه المنقبة العلیة فاجیب لمانهم بحموش شریفة و تنون الروایات من تحریف
 الغالین الاسانیة لانحال و القلوب تولى الکاذبین المتشابهة بر تاویل الغفین یثقل النصوص المحکمة لروا التشابه الیه و فی ذلك
 فلیتنا فیل المتناقصون ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم انتی بلفظ جملة لیسیر
فصل ششم در ذکر مصنفات علم اصول حدیث و اگر چه اسامی اکثر آنها در تحاف نوشته ایم لیکن در اینجا ذکرش
 بطریق سلف را در ای تمام نفع مناسبت افتاد و ارشاد فی اصول الحدیث للشیخ الامام بحی بن شرف النووی المتوفی
 سنة ست و سبعین و ثمانمائة و آزار کتاب علوم الحدیث شیخ ابو عمر و بن الصلاح تلخیص کرده و باز باختصاصش برده
 تقریب نام نهاد و بر ارشاد شروح است از انجمله شرح علامه ابن ابی شریف مقدسی است و شیخ برهان جوهری و
 شرح ابو القاسم انصاری **اسمال المطر** علی قصب السكر نظم نمیه الفکر فی علم الاثر للسید العلامة بدر الملة المیزجین ایل
 الامیر الیمینی الصنغانی و ولادت وی رح و را و اخر سنة اهل الیه هجریه بوده و وفاتش در سنة اتفاق افتاده مجموع عمر
 وی رح هشتاد و سه سال و یکینیم ماه و یکینیم روز بوده این کتاب نزد محرم مطر موجود است و در کشف الظنون ذکرش
 نیامده **اقتراح** فی اصول الحدیث للشیخ تقی الدین محمد بن علی بن وهب بن دقیق العید المنفلوطی الشافعی الامام المجتهد
 المتوفی سنة اثنینین و سبعمائة مختصری است درین فن شریف حافظ زین الدین عراقی و رسته است و ثمانمائة آزار
 نظم نموده و ذکرش در غنیه کرده **القصیه** للشیخ الامام حافظ زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقي المتوفی سنة
 خمس و ثمانمائة اولها **یقول** راجی دبه المقتدر عبد الرحیم بن حسین الاثری و این کتاب تلخیص کتاب
 علوم الحدیث ابن الصلاح است و از وی بلفظ شیخ تعبیر نموده و چیزها بروی افزوده و در سنة ازاله فیش در
 مدنیة منوره قاسم گردیده و بروی شرح نوشته و در سنة است نجم رمضان آزار ختم نموده و نامش فتح افش

للسيد المحدث أبي الفیض مرتضى العینی البجرامی الزیدی المصری کرامته مختصری درین علم است بر صورتی که
 حافظ ابن حجر سال الفیض بیستم منیع الآخر سنه الهجری بمدينه زیدیه است اصل سید مرتضی از قصبه بگرام که پنج کوه
 از بلده قنوج و طن کاتب حروف است بوده اما در آغاز شباب بطلب علم رحلتا کرده و عمری در زیدیه بگذشت
 مشایخ حدیث بسمره و از آنجا نزل مصر شد و شهرت و قبول تام یافت و بهایجا وفات کرد و سلطان و هم
 از وی اجازت گرفتند سید و طری الاصل از سنل زیدیه شهید است صاحب لیفات کشیه و مثل تاج العروس شرح
 قاموس رده مجلد و شاگرد شاه ولی احمد محدث و بهی است ذکر این کتاب کشف الظنون نیست و این نسخه با دیگر کتاب
 موهله او پیش هر طور موجود است و خیالی از خبر واقع شده بقی مقین و بنای صید است اما معلوم نیست که کسی برو
 شرحی یا حاشیه نوشته باشد بهقیون سنی و چهار بیت عربی است مشتمل بر صطلحات علم اصول حدیث اوله
 ایدء بالحمد مصلیا علی و علی خیر بنی ارسلا کاتب حروف بروی شرحی بنایت مختصر و عربی نوشته و
 نامش عروج نهاده اوله الحمد للذی رفع اهل الحریث کما علیا و از تفقات اهل علم مسموع شد که علمای این نوعی
 نیز بران تعلیق شرح کرده اند تدرب البراوی شرح تقریب النوادی للشیخ جلال الدین ابی بکر السیوطی المتوفی
 اوله الحمد للذی جعل اسباب من النطق الیه موصوله الخ و این نسخه درین نزدیکی مخرطه از ملک بن رسید و بعد
 تذکره العلماء فی اصول الحدیث للشیخ شمس الدین محمد بن محمد بن الجزری المتوفی سنه کتابی مختصر است اوله الحمد لله
 باریه نهایتا در وی ذکر شرف علم حدیث و زمان رواج و کساد و وقت اهل این علم در مملکت روم ذکر کرده قال
 ابن المائث فی اول جامع الاصول و هم ذکر مشایخ و سند و سفر خود بسوی ما و از انهریدای نقل حدیث و بغارت
 رفیق کتب و اقامت خود در بلاد کثر و تالیف نمودن شرح مصلح و از آنجا بیان ساخته و گفته و لما استطر الکلام
 الی صطلح القوم طلبوا مختصرا جامعاً للعالمه و كانت منظومه المسماة بالهدایة الی معالم الروایة غیر متعینة عن بسط
 القول فوضع هذا المختصر هدایة لطلاب الهدایة و ترتب علی مقدّمه و اربعة اصول و فرغ من سنه مذکوره فی علوم الحدیث
 لسراج الدین محمود الملقب الشافعی المتوفی سنه اربع و ثمان مائه ثم شرحها شرحاً حسناً اوله الحمد لله علی نعمه و ذکر کرده که
 وی این تذکره را از کتاب المقنع و شرح مسمی بفتح المغنی شرح تذکره الحدیث للشیخ الامام المنشاوی تلمیذ شیخ الاسلام
 زکریا انصاری تلخیص نموده و آنرا زوی شفاها اقتدا کرده بود یا از شرح ابو الفیه فرا گرفته و در آن ذکر نموده اوله الحمد
 لله الذی اعظم المنه التقریب التلخیص لمعرفه سنن البشیر و الذی یر فی اصول الحدیث للشیخ الامام محیی بن شرف التتو
 المتوفی سنه ست و سبعین ستان و در آن تلخیص کتاب خود از شاد پرده چته و ارشاد و مختصر علوم اسی فی الصلح
 کما تقدم من تقریب گویا زیده آن خلاصه باشد اوله الحمد لله الفاتح المنان و برین تلخیص شرح است منها شرح
 الامام الحافظ زین الدین العراقي المتوفی سنه ست و ثمان مائه و شرح برهان الدین ابراهیم بن محمد القباقی الحلبی

ثم القدی المتوفی فی حدود سنة وشرح الشيخ جلال الدین السیوطی وسماء تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای
وله التذنیب فی الزوائد علی التقریب وشرح الشيخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی المتوفی سنة ۷۰۴ قراه بحکمة المکرمة
فتموا علیه تنقیح الانظار متنی متین ست در علوم آثار السید الامام المجتهد البکیر محمد بن إبراهیم بن الوزير الیهامی
الصنعانی المتوفی سنة اربعین وثمانیة فی الطاعون الذی وقع فی الیمین وکان ابن ست وثمانین سنة تحریر
در سفر حجاز سمیت طراز ودر سنة هجری سبده حدیده بمطالعہ این کتاب فیضیاب گردیده بود وشمس بن سبیل
وخصون دلائل ست که مثل آن در کتب دیگر این فن مرسوم نیست و مؤلفش مناصر حافظ ابن حجر عسقلانی رح ست
حافظ ترجمه حافله او در ذکر کاتبه نوشته و مع بسیار و شناسایی شار بروی کرده و وی یکی از امیر ملوک صنعای
یمین بود صاحب سیف و قلم و مالک رایت و علم و کشف الظنون ذکر این کتاب نیامده و درین نزدیکی این کتاب
بعونه تعالی و صونه از ملک یمین نزد محرر سطور رسیده اوله احمد له الذی رفع اعلام علوم الحديث الخ توضیح الافکار
للعالی تنقیح الانظار للسید الامام المجتهد العلامة محمد بن اسمعیل الامیر البیہقی المتوفی سنة ۷۱۲ و این کتاب را شرح
تنقیح ساخته و بر سائل و دلائل متن گفتگو کرده بعضی را مسلم داشته و بعضی تعاقب نموده و ابجاث نفیسه و انظار
دقیقه و افکار لطیفه و ضمن آن مذکور ساخته و فلسفه و دره و علی الساجره و چنانکه ما تن از امیر یمین بود شارح نیز از امر
کیار آنجا ست بروی وزارت صنعاء عرض کردند بر قبول فرود نیار و جامع بود میان علوم عقلیه و نقلیه و بر تئیه
اجتهاد رسیده صاحب الیقینات نافعه نفیسه ست مثل سبل السلام شرح لموع المرام و جزآن کاتب حروف و سفر حرمین
شریفین زیارت این کتاب کامیاب گشته و از آن استفاده نامه برده شسته مجلدی صغیر ست و درین نزدیکی
حق تعالی تیسیر نسخه صحیح از آن منت فراوان برین ضعیف نماده اوله احمد الک یا من صح شد کل کمال الیهما کما مع
لا و اب الراوی و السامع للامام حافظ البکر بن احمد بن علی المعروف بانخطیب البغدادی المتوفی سنة ثلاث و ثمان
و اربع مائة و این کتاب تملک فواید و فوائد اصول علم حدیث ست و ایله حدیثه و درین فن عیال بر تالیف خطیب اند
اگر چه بعد وی تنقیح و تهنیش پر و اخته باشند خلاصه فی اصول الحديث للشيخ شرف الدین حسن بن محمد الطیبری
المتوفی سنة ثلث و اربعین و سبع مائة و آنرا از علوم الحديث ابن الصلاح و مختصر نووی و قاضی ابن جابر الخفص
کرده ست مثل ست بر یک مقدمه و چهار باب و خاتمه و در آن از جامع الاصول مهمات مفیده افزوده و بروی
حاشیه است از سید شریف علی بن محمد جانی متوفی و در سنة و دره فی مصطلح اهل الاثر لیس بن یونس الرشیدي
الاثری متنی مختصر ست اوله احمد له الذی من بصیح حدیث نبینا و بر آن شرحی نوشته و نامش تحفه اهل النظر
نما و اوله احمد له الذی شفی قلوبنا رساله در علم اصول حدیث مختصری مشهور منسوب بسید شریف جرجانی
همراه جامع ترمذی در وهی طبع شده چنانکه در اتحاد النبلا بصفر ۸۳ و غیره نوشته ایم لیکن محققین اهل علم

انكار نسبت بسوی سید شریف جرجانی رح می کنند و شك نیست كه این مختصر از هر كه باشد چیزی نیست و حساب
 در آن كاری نكوده و اندك علم منع پذیر و بی شرحی تفریح است از بعضی اهل علم اوله الحمد لله الشفاء علی اكمل و سال تلخیص
 یا زده صد و نود و هفت سنه هجری است پیش محمد سلطه بر وجود است البروض الكلل والورود العلل فی مصطلح الحديث
 للسیوطی المتوفی الله ریاض الازهار فی جلاء الابصار فی اصول الحديث اوله الحمد لله الشفاء علی اكمل و سال تلخیص
 بربك مقدمه و شش باب و یک غایت مرتب بوده است و كشف الطنون نام مؤلفش ذكر نكوده و مقاصد ابواب بیان نموده
 الصفوة فی اصول الحديث مختصری است از بعضی متأخرین مشهور بربك مقدمه و چهار قسم و كشف الطنون نام مؤلفش ذكر نكوده
 معرقه علوم الحديث اول تصدی تحریر درین فن حاكم نیا بوری است اوله الحمد لله الشفاء علی اكمل و سال تلخیص
 و این كتاب در پنج جزو است مثل برنجاه نوع و ابن الصلاح و رین باب تتبع او كرده و در پس او فیه و از انواع حدیث
 شصت و پنج نوع بیان نموده علوم الحديث كتابی متوسط است از شیخ حافظ امام ابی عمر عثمان بن عبد الملك
 بن عثمان بن موسی بن ابی النصر المالکی الكروی الشرحانی الملقب بتقی الدین المعروف بابن الصلاح الشهير و فی الحفاظ
 الفقیه الشافعی المسمى المتوفى سنة ثمان و اربعین و ستائنه شیخ بریان الدین انباسی در شرح خود مسمى بمصباح
 من علوم ابن الصلاح نوشته ان كتاب به هذا النسخ تصنیف فیه و حصر ذاك فی خمسة و ستین فوهة و قد ائتمنت به العلماء
 فی زمانه الى هذا الزمان منهم من اختصره و منهم من اعترض علیه انتهى گویم تابعین و متابعین كلام و بسیار اند و مختصر
 بران اقل قليل و انتقادی كه بر این الصلاح كرده اند خیلی بسیار است و مختصرش از قاضی القضاة بدر الدین بن جماعة است
 شرح آن از عز الدین محمد بن احمد بن جماعة متوفی در سنة تسع و ثمانائة و نود و ی با اختصارش پر و اختصار مسمى بارش و اختصار
 كما تقدم و مختصر بن اختصار هم از وی است مسمى بتقریب كما سبق و نیز اختصارش حافظ ابن كثیر كرده كه سلف
 و هم مختصرش شیخ علاء الدین علی بن عثمان ماری متوفی سنة ثمان و نود و فطش از شیخ شهاب الدین محمد بن احمد بن خلیل
 قاضی خوبی متوفی سنة ثلاث و تسعين و ستائنه است و بر اصل كتاب بحث است از شیخ بدر الدین محمد بن بهادر
 بن عبد الله زر كشی متوفی سنة و از حافظ ابن حجر عسقلانی رح متوفی سنة هجری اوله الحمد لله الشفاء علی اكمل و سال تلخیص
 مع كثرة الانفاق خزانة و در آن گفته كنت قد بحثت علی الفوائد التي جمعها شیخ العراقي علی نصف الشیخ
 ابن الصلاح و كنت فی اثناء ذلك و بعده اذا وقعت لی التكتة الخرية و النادرة العجيبة و الاغراض القوی الضعیف
 ربها علقته علی ما مش الاصل ربها اغفلته فرائت جمع ضم ما یلیق به فجمعت و رقت علی اول كل سلة ما ملأ
 الاول لابن الصلاح و الثاني للعراقي انتهى و بعده كراسه دیگر نوشته مسمى بافصاح بتكلیل التكتة علی ابن الصلاح
 بقاعی در حاشیه شرح الفیه گفته قیل ان ابن الصلاح الملاء كتابه الملاء فلقته فی حال الملاء جمع فلم تقع مرتباً علی
 ما فی نفسه و صار اذا ظهر له ان غیر ما وقع له احسن ترتیباً یراعی ما كتب من النسخ و یحفظ قلوب اصحابها فلا یغیر ما و

الملة قال علی القاری
 زاد الملة فی شرح
 الشفاء علی اكمل و سال
 تلخیص و قد ائتمنت به
 العلماء فی زمانه الى
 هذا الزمان منهم من
 اختصره و منهم من
 اعترض علیه انتهى
 گویم تابعین و متابعین
 كلام و بسیار اند و
 مختصر بران اقل قليل
 و انتقادی كه بر این
 الصلاح كرده اند خیلی
 بسیار است و مختصرش
 از قاضی القضاة بدر
 الدین بن جماعة است
 شرح آن از عز الدین
 محمد بن احمد بن
 جماعة متوفی در سنة
 تسع و ثمانائة و نود
 و ی با اختصارش پر و
 اختصار مسمى بارش
 و اختصار كما تقدم
 و مختصر بن اختصار
 هم از وی است مسمى
 بتقریب كما سبق و نیز
 اختصارش حافظ ابن
 كثیر كرده كه سلف
 و هم مختصرش شیخ
 علاء الدین علی بن
 عثمان ماری متوفی
 سنة ثمان و نود و
 فطش از شیخ شهاب
 الدین محمد بن احمد
 بن خلیل قاضی خوبی
 متوفی سنة ثلاث و
 تسعين و ستائنه
 است و بر اصل كتاب
 بحث است از شیخ بدر
 الدین محمد بن بهادر
 بن عبد الله زر كشی
 متوفی سنة و از حافظ
 ابن حجر عسقلانی رح
 متوفی سنة هجری اوله
 الحمد لله الشفاء علی
 اكمل و سال تلخیص
 مع كثرة الانفاق
 خزانة و در آن گفته
 كنت قد بحثت علی
 الفوائد التي جمعها
 شیخ العراقي علی
 نصف الشیخ ابن
 الصلاح و كنت فی
 اثناء ذلك و بعده
 اذا وقعت لی التكتة
 الخرية و النادرة
 العجيبة و الاغراض
 القوی الضعیف ربها
 علقته علی ما مش
 الاصل ربها اغفلته
 فرائت جمع ضم ما
 یلیق به فجمعت و
 رقت علی اول كل
 سلة ما ملأ الاول
 لابن الصلاح و
 الثاني للعراقي
 انتهى و بعده كراسه
 دیگر نوشته مسمى
 بافصاح بتكلیل
 التكتة علی ابن
 الصلاح بقاعی در
 حاشیه شرح الفیه
 گفته قیل ان ابن
 الصلاح الملاء
 كتابه الملاء فلقته
 فی حال الملاء جمع
 فلم تقع مرتباً علی
 ما فی نفسه و صار
 اذا ظهر له ان غیر
 ما وقع له احسن
 ترتیباً یراعی ما
 كتب من النسخ و
 یحفظ قلوب
 اصحابها فلا یغیر
 ما

ورتبها غلب بعضها فلو غير ترتيب غير مخالف النسخ فتركها على اول جملتها انتهى ونبه مختصرها از امام بهاء الدين
 بن سعيد اندلسي ست ذكره البقاعي وقاضي ابوالبركات عبدالعزیز بن ابي راي در كتاب القانون الجليلية گفته النوع عام
 الحديث كثيرة وقد اطنب فيها الاية حتى ان الضيف وهو نوع منها بلغ به ابو حاتم بن حبان في تقسيمه قسم
 الاول واحد فاما تلك بغيره انتهى كويم اصل النوع حديث سه قسم مست صحيح وحسن وضعيف يادو قسم مست صحيح وضعيف
 واين سه يادو قسم النوع بسيارست باعتبار قيود وشروط ودر هر يك از اينها اصناف بسيار زياده بر آنچه ذكر
 كرده اند بصيرت عارف باين فن مي تواند بر آورد و نسبت مقصور بر تعداد اين جبان و غامض دشوار پسند ميشد
 قيم و درين النوع تقييل مي تواند كرد پس مرجع كثرت و قلت اقسام اعايدش نظر ناظرست لا غير يعلم و كتاب
 ابن الصلاح را شيخ امام ابو الفضل عبدالرحيم بن الحسين العراقي المتوفى سنة ست و ثمانمائة شرح كرده اوله الحمد لله الذي
 اهم لا يضلح ما بهم و در ان گفته ان احسن اصف اهل الحديث في معرفة الاصطلاح كتاب علوم الحديث لابن الصلاح
 جمع فيه غزالفوائد على ان فيه غير موضع قد خولف فيه و اما كن اخر تحتاج الى تفصيل و تنبيه فاروت ان اجمع
 لكننا عليه تفصيل مطلقه و تفصيل مغلقة و ردوا على ايرادنا و رد عليه و قد كان الشيخ علاء الدين المعطاي اوقفني على شئ جمعه
 عليه سماه اصطلاح ابن الصلاح و ايضا قد اختصره جماعة و تعقبوه في مواضع منه بحيث كان الاعتراض عليه غير صحيح
 و ذكرته بصيغة اعترض سميعة التقييد الايضاح لما اطلق و اعلق من كتاب ابن الصلاح انتهى و اين شرح بالقول
 واز تبويض ان بست تكم ذي قعدة ٩٦٦ فاسخ شده حافظ ابن حجر عسقلاني فرموده و اول كتاب في علوم الحديث
 كتاب الحديث الفاضل في غالب الظن و ان كان توجد قبله المصنفات مفردة في اشياء من فنونه لكن اجمع ما جمع في
 ذلك في زمانه ثم توسعوا فيه فاول من تصدى له الحاكم ابو عبد الله و عمل عليه ابو نعيم سحر جاثم جازي خطيب فعل الكتابين
 و هما الجاسع لافلاق الراوي و آداب السامع و الكفاية في معرفة قوانين الرواية انتهى و بجله كتاب ابن الصلاح قدوم
 طوائف علماء حديث ست و محدث را از ان چاره نيست و نزد محرسطوريا و ديگر اخوات خویش دين فن موجود است
 و نند الحمد غرامي صحيح غزل بست بيت ست مثل بعض مصطلحات علم اصول حديث اوله س غرامي صحيح
 و الرجاء فيك معضل و حزني و دمي حوسل و مسلسل و برين ابيات محرز و شرحي مختصر گاشته و كلامي نصيح
 مسمي ساخته اوله الحمد ااك يا من الفصل لفضلاء علينا فتسلسل الفتون ايجلية في معرفة علم حديث خير البرية لقائنه
 القصصات عز الدين الى البركات عبدالعزیز بن علي بن العزيز عبدالعزیز بن احنبل البكري البغدادی المولود القدي
 المنشأ و الموطن المتوفى سنة ست و اربعين و ثمانمائة كفاية في معرفة اصول علم الرواية للحافظ الكبير لابي كبر احمد
 بن علي الخطيب البغدادی المتوفى سنة ثلث و ستين و اربعماية معقبات في علم الحديث للشيخ الامام ابي العباس احمد
 بن شرف الدين محمد بن صاحب التوفى سنة ثمان و ثمانين و سبعماية تحكيم السحر في مصطلح اهل الاثر مختصر في درغايت

ایچا زست از سید علامه حسن بن خمین یعنی در کلامه از تالیف فارغ گشته و بروی شرحی است از ماتن بح
که در کلامه آنرا نوشته و تالیف شجاع القدر نهاده نخبه الفکر فی مصطلح اهل الاثر الحلی فوط الامام بهجة الجوامع الی
الفضل شهاب الدین احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی المصری المتوفی سنة ثمانین و خمسين و ثمان مائة و ثمانی
متین و اساسی حکم ورین علم است اولاً الحمد للہ الذی لم یزل عالماً قدیداً و شرح اوسمی بنیة النظر فی توضیح نخبه الفکر
هم از ماتن رحمه الله تعالی است و شرح الشرح سمسی بمصطلحات اهل الاثر علی شرح نخبه الفکر از ملا علی قاری است
و نیز شرح الشرح آن از شیخ عبدالرؤف منادی است سمسی بالیواقیت و الدرر اولا الحمد للہ الذی جعل اهل الحدیث
فی الحدیث و القیم و شرح مذکور گفته قد کنت بکنت مراراً ان وضع شرحاً علی شرح النخبه فسودت اکثره ثم حال
دون اتمامه ففیضه حائل ففیضت ما کنت سودته و ابرزت ما عن الناس کتمته ضاماً الیه بالاسلافنا انتهی پس
اول ترجمه ماتن آورده بعد گفته قد انتهی الشرح مع انتها المحرم سنة اربع و عشرين و الف و دیگر شرح نخبه از مسیح
کمال الدین محمد ولد حضرت مؤلف است موسوم ب نتیجه النظر فی شرح نخبه الفکر دیگر از شیخ محمد اکرم بن عبدالرحمن المکی
مسعی باسمعان النظر فی توضیح نخبه الفکر و این امر مزج نوشته و نظم نخبه نیز از چند کس است یکی از شیخ احمد بن صدوق بن
الصیر فی المتوفی سنة خمس و تسعمائة و دیگر از محمد شمسی بود و کلامه از تحریرش فارغ گشته و شرح این نظم از ولدش شیخ تقی الدین
احمد است سمسی بالعالی الرتبة فی شرح نظم النخبه و بران تعلیق است از شیخ قاسم بن قطلوبغا و دیگر نظمش از شیخ شهاب الدین
احمد بن محمد طوسی متوفی سنة و یکم از سبط ناصر طبلای اولاً الحمد للہ علی السنن و دیگر از قاضی برهان الدین محمد بن
اسحق مقدسی متوفی سنة تسعمائة و یکم از سید علامه محمد بن اسمعیل امیرج و تاملش قصب السکر فی نظم نخبه الفکر نهاده
و بران شرحی نوشته و تاملش اسبال المطر علی قصب السکر کرده که مقدم و نخبه باشد شرح خود که از شرح و تاملش
بوده است با حاشیه سید امیرالدین محشی شرح مؤلف رح در نه بطبع جمالی و در ۱۲ طبع شده اما بغایت سقیم
و غلط و کویله النظر با آنکه نام طبع جمالی است و این بدان ماند که گفته اند ع بر عکس نه نام زنگی کافور و بکله
اول شرح الشرح مذکور این است الحمد للہ حمداً یوافی نعمه و یکافی مزیده و سید علامه محمد بن اسمعیل امیرج نخبه تعلیق
مسعی بثمرات النظر و بران بر حافظ ابن حجر بر رسم عدالت راوی تعاقب کرده و افاوه و افاده فرموده و فله دره
و علی الدرجه نظم الدرر فی علم الاثر الفیه فی اصول النسخ جلال الدین السیوطی الهامع لله حمداً الیه الاستند
و گفته که هر چه دران بسرخ نوشته ام زیادت من است و بروی شرحی نوشته سمسی بالبحر الذی ذخر ماتم نشد و بران
شرحی دیگر است سمسی بقطر الدرر نقایه السیوطی و بران رساله در علم اصول حدیث درج نموده اوله علم الحدیث علم
بقوانین یعین بها اصول السند و المتن و شرح موسوم باتمام الدرايه هم از دست رح و محرر سطور بران واقف شد
و الحمد للہ النکت علی کتاب علوم الحدیث لابن الصلاح سبق ذکره هدی الساری مقدمه فتح الباری شرح

قال علی قاری
فی شرح نخبه
جرت العاده فی
بلاد العرب و بلاد
عند الدین
و کل من جمیع علماء
بجبال الدین
من سمسی علی
بنین الدین و
المنسب بنین
من کمال السام
و نقیضه

جميع بخاري از حفظ ابن حجرست و يك مجلد كان متضمن جميع مقاصد شرح جزه متبناط و دوران بعض مؤلفين علم
 اصول حديثهم ذكر كذا در حديد به تقريب سفر مبارک حج بران وقوف دست بهم داد و استفادة رفت و در
 نزديكی بحمد تعالى تمام فتح بخاري با مقدمه ذكر كذا زبله ابو عيش ملك صنعاء من بيا القدر و بينه كذا مشترا و نحو
 و بعد كذا اين است ذكر مؤلفات علم اصول حديث با خصوص و اما كتب مؤلفه و النواع علوم حديث على انفراد پس
 آن هم بسيار اند و ذكر اكثرى ازان در طوايى ابواب فضول اين كتاب گذشته و همچنين در اوين علم حديث
 على اختلاف النواع و اوضاعها نيز جمع جمست چنانكه در اتحاف النبلاء نام و نشان هر يك بر وجه بطون و تيسيم
 فليرجع اليه من شاء الوقوف عليه و نعم ما قيل **ع** علم الحديث و وسيلة مقبولة عند النبي الا بطيحه
 فاشغل به اوقاتك البيض الله صلى الله عليه و آله و شيعته و نعم هو العلم الذي به و اية تتزين المناير
 و المحافل و بر سر همه متبين الفرائض و النوافل كفى بصاحب الحديث شرفا ان يكون آخر سلسلة اولها رسول الله
 عليه وآله وسلم و اما قال السيد محمد بن ابراهيم الوزير في الروى على بن كره تسكبه با حديث كذا ذكره في كتابه الروض الباسم
 في الذب عن سنة ابي القاسم هذه الابيات الرشيقة و الاشعار الرقيقة **ع** يا لانهي كفى عن لوي و
 معتقدي قول النبي و هي في تعرفه فما فقوت سوى ايات منجي و لا تلوت سوى ايات مصححة
 ففي المجازات امضي نحو معلمه و في الحارات ابقى وسطا موقفة و ان سعت شيعي حول كعبته
 و ان وقفت ففى و ادي معرفة و حتى حي له اني به كلف يعينى الصنع فيه عن تكلفه و هذا الذي
 كثر العذل فيه فما تعجب القلب الا من معفه و ما للذنب الا و قى بين اظهر هو و كالماء ما جفت الا
 من توقفه و يستاهل القلب ما يلقاه ما بقيت له علاقة تولى بملأه و من قصيدة اخرى
ع اني احب محمد افوق الورى و به كما فعل الاوائل اقتدا به فقد انقضت خير القرون و لم يكن
 فيه صغر بغير محمد من يستدى و كم له روح في هذا الباب من القصائد هذا و اني لما رتبت رتوب الكعب في مجالس العلماء
 البسادة و ثبت ثبوت القطب في سماء العلم و الافاده شرب قلبي محبة الحديث النبوي و شغف العلم المحمدي الاحمدي
 فقلت ممن يرعى الحظ الاسنى في خدته علومه و تهديما تقفى من رسوله و رايت اولي ما شغلت به ما تعين فرض
 كفاية بعد الارتفاع و تضيق وقت القيام به بعد الاستماع من الذب عنه و الحاماة عليه و ابحث على اتباعه الدعاء
 اليه فانه علم الصدر الاول و الذي عليه بعد القرآن المعول و هو العلوم الاسلام اصل اساس و هو المفسر للقرآن
 ببشهادة لتبين للناس و هو الذي قال بعد فيه تفرحوا ان هو الا وحي يوحى و هو الذي وصفه الصادق الامين
 بهاتية القرآن البين حيث قال في التوضيح لكل مترق امته اني او تيت القرآن و مثله معه و هو العلم الذي لم يشك
 القرآن سواه فلا جماع على كفر من جاحل العلوم من لفظه و معناه و هو العلم الذي اذا تجاشت انصوص المركب

وتفان العلم في الرتب صممت مرئيات نوافله كل مناضل وأصممت براهين معارفه كل فاضل وهو العلم الذي
ورثه المصطفى النجار والصحابه الأبرار والتابعون الأخيار وأهل البيت الأطهار والعتره الأبرار عليهم السلام
إلى يوم القرار وهو العلم النافعة بركاته على جميع أقاليم الاسلام الباقية حسنة في إمامته الرسول عليه الصلاة والسلام
وهو العلم الذي صانه الله عن عبارات المشككة والفلاسفة وتقييدت عن سلوك منا حجة قبي راسفة في "فلاسفة العلم
الذي جلا الاسلام في ميدان الحق وصلى وتكمل بدعياج ملائسه من صامم تشد وصلى وهو العالم الفاضل حين تبلغه الآ
بخطاب الشاهد بالفضل جمع عزمه الخطاب وهو العلم الذي تفجرت منه العلوم الدينية والاحكام الشرعية وتزيت
بجواهر التفاسير القرآنية والشواهد النحوية والرافق الوعظية والمعارف السنية وهو العلم الذي يميزه المديحة انجنيث
من الطيب ولا يرغم الا المبتدع التريب وهو العلم الذي يسلك بصاحبه نهج السلامة ويوصله الى دار الكرامة
والسار في رياض حدائقه والشارب من حياض حقائقه عالم بالسته ولايس من كل خوف جنة وسالك منهل
الحق الى الجنة وهو العلم الذي رجع اليه الاصولي وان برز في علمه والفقيه وان برز في دكانه وفهمه والنحوي وان برز في
تجويافظه واللغوي وان اتسع في حفظه وآلوا عظم المبصر والفاضل والصوفي والمفسر كلهم اليه اجعون وكرامته تجعون
كيف وان الله لما اختار محمدا صلى الله عليه وآله وسلم رسولا امينا ومعلما سدينا واختاره دينا قويا وهداه صراطا
مستقيما ارتقاء بجميع الشجر الاما وجعله للشرائع النبوية ختاماً واقتسم في كتابه الكريم تجياله وتعليقها تقبال عز من
قائل فلا وربك الا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلووا تسليها ثم انزلوا
اشارا شواقي العارفين الى الاقتدار برسوله كبرية الثناء عليهم في تنزيهه مثل قوله في التقديم لهم وتجميل الذين
يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدهونه مكتوبا عندهم في التوراة والانجيل الى غير ذلك من الايات الكريمة المشاهدة
لمتبعيه بالطريقة القويمة فلما وعظت به الايات اذان العارفين وتاملتها قلوب الصديقين الصادقين حرصوا
على الاقتداء به في افعاله والآستماع منه لاقواله فكانوا له اتباع من الظن والطوع من الفعل فعلمهم ركان الاسلام
وشرائعه وفرائضه ونوافله وكان بهم رؤفا رحيا وعلى تعليمهم حريصا امينا كما وصفه بذلك الرحمان الكريم حيث قال
في كتاب التبيين الحكيم لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيذ عليه صاعته حريص عليكم بالمؤمنين رؤو
سرحيو فلم يزل صلى الله عليه وآله وسلم يرشدهم الى فضل الاعمال ويهديهم الى حسن الاخلاق والاحوال ويلزمهم
ما فيه النجاة والقوز في الآخرة والسلامة والغبطة في الدنيا والقبول من لزوم الواجب المسنون ومجانبة الكبر
وترك الفضول فلم يترك خيرا قط الا امرهم به ففعلوه ودعاهم اليه فاجابوه حتى لم يكن في زمانه شيء من اعمال البر
متروكا ولا منج من مباح الخيرة المسلموك فلما تم ما اراد تعالى برسوله من هداية اهل الاسلام وبلغ الى الانام
جميع ما عنده من الاحكام من البقايد والآداب المحال والاحكام انزل الله في ذلك نصيحا وتبيننا اليوم اكلت

لكم دينكم وانتمت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً فكل الدين في ذلك الزمان فهو صحيح
والبرهان ورضيت وسأول المشبهين وانتمت مواد المبتليين اذ لا حجة على الله بعد الرسل لاحد من العالمين
بنص كتابه المبين ثم السنة المطهرة الصادرة عن سيد المرسلين تكفي الاحكام حوادث ما وقعت وما يقع منها
يوم الدين كما صح به غير واحد من الائمة وحفاظ الحديث المحققين جميعهم المدحجين واما كون طلب الحديث تيسيراً
او متعسراً فمقادير ذلك غير منضبطة بما لا واقفة على تقديره ولا اجارية على قياس ولا يصح في معرفته بربان
العقل ولا الفصل الشرع ولا تعرف مقاديره كميل ولا وزن ولا مساحة ولا خوص فان من قال ان طلب الحديث
او حفظ القرآن او الفقه تيسيراً عليه ومتعسراً لم يعقد له مجلس المناظرة كما يعقد للخالقين في العقائد لان الذي دعاهم
ممكن وهو يختلف باختلاف الاشخاص والاحوال فطلب العلم متسهل على ذكي القلب صادق الرغبة على البال
من الاشغال واجل الكتب المفيدة والشيوع المبرزين والكفاية فيما يحتاج اليه ونحو ذلك وهو متعسر على من فقد
هذه الامور كلها وبعضها وبينهما في التسهيل والتعسر درجات غير متحصرة ومراتب غير منضبطة وبين الناس التفاوت
الا يمكن ضبطه ولا يتيسر واين الشرى من الشرا وجاهد الطبع بلبه الذهن اذا سمع من يدعى سهولة ارتجال القضايا
وانحطب وتجبير الرسائل والكتب يوجبهم انه بمنزلة من يدعى احياء الموتى وبراء الاكاذب وكذلك الجبان الفشل اذا سمع
من يدعى سهولة مقارنة الاقران ومنازلة الشجعان وكلم عارض ائمة العلم والنفات والنظار وحفاظ الحديث من
طلب العلم جهته في تحصيله فلم يبلغ مبلغهم ولا قارب شأوهم وانما تميز على الاقران افراد من الخلق وخواص من العلم
تعالى الفهم والفطنة وآثارهم الفقه والحكمة وقد وقع التفاضل بين الصحابة رضی الله عنهم وكان على اقتضائهم ومعاذ
افقهم واي اقرأهم وابوهريرة اخفظم والخفاف افضلهم وزيد افرضهم بل قد فاضل الله تعالى بديلاً عنهم عليهم
السلام قال تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض وقال ففهمناها سليمان وكلا اثنا حكما
وعلمنا ففهمنا في الفهمين داود وسليمان عليهما السلام مع الاشتراك في النبوة والتفاوت بين الالوهة
والنبوة وكذلك قد فاضل الله بينهم فيما هو دون هذه المرتبة وذلك في البيان والفصاحة ووضوح العبارة مثل
ما نص الله عليه من ايتاء داود عليه السلام فضل الخطاب ومثل قوله في الحكاية لقول موسى في اخيه هو افصح من لساني
وعموماً التفاوت الذي يدور عليه ميزانه الذي يعتبر به في اغلب الاحوال هو التفاوت في صحة الفهم وصفاء الذهن
واعتماد الالزام وسلامة الذوق ورجحان العقل واستعمال الانصاف فمذه الاشياء هي مبادئ المعارف وبها
الافاضل ولا جها يكون الرجل غنياً من غير مال وعزيزاً من غير عشيرة ومهيماً من غير سلطان الى غير ذلك من الصفات
الحميدة والنفوس البهيمية ومن ما بها حصل التفاوت الزائد حتى عدا لاف لواحد وفي الحديث الناس كابل ناية
لا تجد فيها راحة وفي الاشغال السائرة المراباض فري وفي الخبر الصحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب حامل فقه الى من يرافقه

منه وليس كل من حفظ الحديث كالبخاري ولا كل من تفقه في الدين كان مثل الشافعي ولا كل من قرأ في النحو
والمعاني صنفت مثل الكشاف ولا كل من درس الاصول والجدل ركب بحر القانق كالشافعي **ب** ومن
كل اذا فقت مثل عمرة ولا كل ميثاء الذائب ذئب فاذ انظر ان المواهب الربانية لا تنتهي على
حدو العطايا اللدنية لا تقف على مقدار لم يحسن من العاقل ان يقطع على الخلق بتعبيرها النقاد وعلى تيسيرها فقط
بكلامه طامعا ويتجر من فضل الله واسعا بل يخلي بين الناس ويهمهم وطعمهم في فضل الله عليهم حتى يصل كل احد الى قسمة
تعالى له من الحفظ والفهم والعلم وسائر افعال الخير وهذا لا يقتصر الى جلال لولا اهل المراد واللجج **ح** خلق الله
للحرف دجلا ودجلا القصعة وتزيد سيد علام محمد بن اسمعيل امير درر ارشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد
نوشته فاية الحديث جعل الله فيهم ولدتهم قراءة الحديث وكتابتهم ورويتهم وروايتهم وزرقهم خطا يسهل العقول
ويكاد ان لا يصدقه من يسبح ما حكى عنهم في ذلك من النقول حفظ الله تعالى بهم السنة وبهم يتم على عباده كل منته
قد حفظوا الفاظ الحديث كحفظ القرآن واحرزوا كل لفظ منه بتحقيق وايقان والفوا فيها الجوامع النافعة والمسانيد
الواسعة ثم لقبوا عن احوال الرواة وصفاتهم وحلتهم ونوايديهم وبلداتهم ووفاتهم حتى صار من عرف ترجمهم
واحوالهم كانه شاهد بهم وزايعهم بل صار عرفت احوالهم من المشاهد لهم والمعاجل لانه قد نجى على من عاصرهم بعض
احوال من عاصره وشاهده واما من طالع تراجمهم وتلقى عن الثقات اخبارهم فانه يراهم قد جوعوا من احوالهم
وصنفوا في تعيين آثارهم وحلتهم وقيطتهم ومنامهم وتنبوا احوالهم من كل عارف موافق وفالح حتى استبحر
قراء اخبارهم ما لم يجتمع لمن شاهد من الاوصاف وهذا هو لا يكره الامم من جرم الانصاف لا ترى ان من عرف
ترجم الاية استه اهل الاممات من كتب اية التاريخ عرف احوالهم وادواهم كانه لا قاهم ولا هم لقابضه وروية
في الله وحصل له من الاطمينان باقوالهم وتقررت في قلبه من امامتهم في الدين وعظم نصيحتهم للمسلمين بالايام حول قبح
قايح والابحج جاسح حتى لو جاز من يزاره في حفظ البخاري وتفقوا ما فلت في عضد يقينه بحفظ وهذا وكذلك
غيره من الاية وشاهم الرواة فان المدبر اقواما جعل بهم العالمية وانكارهم الصافية مصروفة الى تتبع احوال
رجال الاحاديث وروايتهم في التقديم والحديث ثم الفوا في الرجال ما يطلع الناظر على كل ما يقال من جرح و
تعديل وقيل فذلوا المتأخرين ما كان صعبا وصيرا وبهمهم العالمية ما كان ضيقا واسعا جابجا ما كان
متفقوا ولفقوا ما كان ممزقا قد قروا العلوم الحديثة اتم تقريرها بحال وترتيب وتهديب فاجتمع للتأخرين
من احوال المتقدمين اجتمعا لم يتم الاولين فانها اجتمعت لهم معارف العارفين واقتوال المتجافين وكل الاية
ما زال حريصا على تقرير المعارف للمسلمين حتى الفوا ما كتب على حروف المعجم في الرجال والنسب والتواهم باليات
به الاولون فلم يبق للتأخرين الا الاقطان لثمرات المعارف والارتشاف بكنوس قد اترعها لهم كل امام عارف

البقاء على العباد وحقها لعلوم الدين الى يوم المعاد انتهى كلامه **رحم** علما الحديث اجل الرسول
 والوطن فاقطع به العيش تدري لذة العز وانقل رحالك عن مغناك وتخلوا لكي تفوز بنقل العلم
 والاثر ولا تنقل عاقبة شغل فليس **رحم** فالترك للعلم عند المعتذر واتي شغل كمثل العلم
 نطلبه ونقل ما قدر وواع سيد البشر **عليه** عن العلم اقواما تطلبهم الذات حنيا عند وامنها
 على غرور وخلفوا ماله كحظ ومكرمة الى التي هي دلب الهون والخطر واي فخر بدنياه لمن **رحم**
 معايب الجمل منه كل مفتخر لا تفخر بدنيا لا بقاء طاب وبالعفاف فكسب العلوم فافتخر يفتي الرجال
 يبقى علمهم بطور ذكر ايجد والاضال والبكبر وينهب الموت بالدين واصحابها وليس بقي له في
 الناس من اثر تظن انك بالدين اخوك وانت بالجمل قد اصبح خا صفر ليس الكبر عظيم القدر
 غير فتي ما زال بالعلم مشغولا مدى العمر قد زاحمت كبتها كل ذي شرف في العلم والحكمة لا في الفخر
 والبطر فجالس العلماء للمقندى **رحم** تستقبل النفع واتامن من الضر هو سادة الناس حقا
 والجلوس لهم زيادة هكذا قد جاء في الخبر ولعل يحسب من قوم يصاحبهم فاركب الى كل صاحب
 العرض عن كدر فحين يجالس كرمي نال مكرمة ولو شين عرضه شيء من الغيرة كصاحب العطران
 تستفد هبة من عطرة لم تجب من ريحه العطر ومن يجالس ردي الطبع يرد به وقاله دنس
 من عرضه الكبر كصاحب الكبر ان يعلم محاسنه من ننته لم يوق الحرق بالشر وكل من ليس
 بهما ه الحياة ولا تقوى فخف كل قبح منه وانظر والناس اخلاقهم شتى وانفسهم منهم
 بصير ومنهم مخطف النظر واصوب الناس رأيا من تصرفه فيما به شرف الالباب والفكر واركن
 الى كل من في رده شرف من نابه القدر بين الناس مشتهر فالمر يشرف بالاخيار يصحبهم وان يكن
 قبل شيئا غير معتبر ان العقيق ليمو عند ناظرة اذ ابدى وهو مضطرب مع الدرد والمر
 بحيث بالاشارة يالفهم ولو غدى حسن الاخلاق والسيد فالما ضفوظ ظهور في اصالة
 حتى يجاوره شيء من الكدر فكن بصحب سول الله مقديا فافهم الهدى كالانجم الزهر وان تجت
 عن الحد الذي سلكتوا فكن عن الحب فيهم غير مقتصر والحق يقوم اذا احت وجوههم رأيتها
 من سنا التوفيق كالقمر اخذوا من السنة العليا في سنان سهل وقاموا بحفظ الدين والاثر
 اجل شيء لدنيهم قال اخبرنا عن الرسول بما قد صح من خبر هذي المكارم لا تغيبان من لبن
 ولا التمتع بالذات والاشرف لاشي احسن من قل الرسول ولا اجل من سنده عن كل مشتهر
 وجلس بين اهل العلم جاد با على من الدرد وحلى من الدرد بين حوايمه وحوار الحديث

وبلغ اربعين سنة ان قال واصبح لي في ذريتي وغير ذلك جهارم تعلم وتعليم علم الكتاب الله وسنت خير رسل الله علمت
 عوض اى وقياس وهذا اعتراف بعشرين عظيمين يقصر عن شكرها كل لسان وتيقن بشرفها الشفاعة الانس والجان
 وذلك لشرفها على كل علم قال تعالى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوسف بقول مصطفى زائر زوى
 وبكران ما ندوم شهو ويار منع گردد اذا غيار عاشق را سيد علامه محمد بن اسماعيل الحسينى رحمه الله تعالى درين باب عبارتى
 سرايا انصاف هم مذاق اين خاوم سنت وكتاب غوغسته وگفته اعلم ان الله وله الحمد والشنا فى الآخرة والاولى
 من عظيم اعظم منه وهانى الى علم هسته و فطرني فطره على محبتها والارتداد محبتها والاتباع لمحبتها والاسديطان لمحبتها
 والقيود في ظلمة الظلميل والابتار لا قولها على جميع الاقاويل والعليل بالكلية اليها وحش العباد وكل ممكن عليها مع ان
 الاوطان التي نشأت بها ودرجت والربوع التي حلت فيها وولجت والارض التي هي اول ارض شمس جلدي ترابها
 ليس لها الفن فيها وذكر الاطراف فيها وكره لا لكتبه بها على ولا نشر في افاق عن ذكره كل باب فلا يفتح فيها كتاب
 ولا يخرج في بحر ذوالالباب ولما جئلت على حبة ولم اجد ساعدا ولا معينا ولا عاندا بل وجهت بعينها و
 عدوا وحاسدا سمعت قول من قال ان علموا الحديث علم رجال تركوا الابتداءع للاتباع فاذا جئوا
 ليأخذوا كتبهم واذا اصبحوا عند السماع قات قد اردنا السماع لكن فقدنا من يفيد السماع
 بالاسماع فوجئنا الى الوجادة لها لم نجد عارضا في البقاع ففلسنا الكتاب على وضعها
 يتلقى سر السان اليراع ثم قبض الله بعد ذلك الاخذ عن افواه الشيخ بعض كتب السنة والاجازة لنا فيها
 لما رسلنا الى مكة المشرقة ثم شرعنا في نشر ذلك والدعاء اليه من سنة اثنتين وثلاثين واية والف سنة
 واين بعينه حال اين آشفته بال از بد ايت زمان شعورا حصول بصيرت درين علم شريف واخذ ان افواه بعض
 مشايخ يمن ووجادت در كتب صحيح اصحاب اين فن سنت و تاحق تعالى اورا باين شرف نواخته از جميع علوم
 ابنا دهر وفضلاء عصر دست هميشه كوتاه ساخته سر و خاطر اجاب زائر از اى ست من فتنه
 باغ محدثان تنها امحال كل همت وجل عزميت وى منحصر و نشر و ذكر علوم كتاب سنت و مبا الاتى بر ذوق قبول
 احدى از اكابر و امثال واصاغ ندار و واز طرقي جدل و رد و فندج بر معاصرین كه از علم سنت بى بهره مضان
 اگر چه دعاوى معرفش باعرض و طول و شسته باشند قطع نظرى نماید وكيف كه زائر همه علم و عمل اوجب است
 بپارچه جزين خانه و گزيرج ندار و پنجم اتصال نسب با شرف من اخرجه الله تعالى الى الدنيا و فضل من لم ي
 به على البراق الى السموات العلى صلى الله عليه وسلم سيد علامه محمد بن اسماعيل ايرگفته الاتصال به علم سنة تقصيرها
 و نعمته يعرّف قدرها كل من كان من اهل الفطن فاخرج الطبراني في الكبير و الحاكم وصححه البيهقي عن عمر بن الخطاب
 مرفوعا كل سبب و نسب منقطع يوم القيامة الا سببى نبي و اخرجه الطبراني في الكبير عن ابن عباس مرفوعا و اخرجه

احمد والحاكم من حديث السور في حقا طمة لبعثته مني ليقبضني بالقبضتها ويثبتني بالثبوتها فان الانسان يتقطع
يوم القيامة غير نسي وبسببي وصهرى وشرف الاتصال برضائي الله عليه وآله وسلم امر لا يجمل احد من العباد ويقر بشرف
اهل الانوار والالواء ومبدؤ هذا الاتصال بهو جدى على بن ابي طالب والمرضى لقب له مشهور يقال محمد مصطفى وعلى
المرضى وانما كان اولاده اولاد الرسول صلعم اخرجه الطبراني في الكبير عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه مرفوعا ان
السجدة ذرية كل نبي في صلبه جعل فريتي في صلب علي بن ابي طالب اخرجه ايضا الخطيب من حديث ابن عباس
وثبتت تسمية صلعم الحسن والحسين بانما ابناه في روايات صحيحة ومنها في الحسن ان بني هذا السيد الحديث وثبتت انها
وخلصه صلعم وهو علي بن ابي طالب في روايات صحيحة ومنها في الحسن ان بني هذا السيد الحديث وثبتت انها
قد ذكرناه مع القصار نسبنا الى خاتم الانبياء عليه التحية والتنا في كتابنا الفرع النامي من الاصل السامي من شاة
فليرجع اليه هذا ونعم الكلام على حمد الملك العلماء كما بدأنا باول مرة ونش بلسان الحال حمده سبحانه مرة بعد مرة

للك الحمد حمد اذ انما ابد امننا	للك الحمد حمد اذ انما ابد امننا
عما مد صدق تجر الانس والجنا	للك الحمد حمد يا باللغات جميعها
مطابقة والا التزامات والضمانا	للك الحمد حمد بالعبادات كلها
وليس تطيعوا بعد ذلك وزنا	للك الحمد حمد العجز الخلق عدا
وما فيهما والجحيم والسهل والحزن	للك الحمد حمد اذ يملأ الارض السما
للك الحمد حمد لا يزول ولا يفنى	للك الحمد قبل الحمد والحمد بعده
فيسحق الاقص من الحمد والادنى	للك الحمد حمد انشغل الحمد كله
يقال لمراسداه قد فزت بالحكمة	للك الحمد حمد بالقبول مقابل
ولو لا لراعه لفظا ولا معنى	للك الحمد اذ علمتني الحمد والشنا
وموجده من قبل من نطقته	للك الحمد يا كافي الفتى كل مطلب
تبارك كرام اعطى العباد وكوا قنة	للك الحمد يا جزل العطايا الخلقه
فصرت له من حيد وابنه ابنا	للك الحمد من نسل الرسول جعلتني
وايد لتنا من بعد خوفه به امننا	للك الحمد كرام عظميود فعتنه
ودليمتني منه علم المقصد الاستي	للك الحمد للعلوم الشريفة هديتني
ينا ببيعة من قام في سين او ادنى	هديت الى بحر من العلوم اخر
حوى كل لفظ منهما روضة غنا	علوم كتاب الله والسنن التي

لقد لامني في خيها كل جاهل
وبالغ في ضري ومد كنت واثقا
الامر على حب الرسول وقرى
ولو لامني في غير كنت قايلا
سيقرب عدي الي على سنن الهدى
ولكنه لا يرفع العلم وحده
فكن عاملا مما علمت فانما
نعم ليس شيء من علومك نافعا
واستست اقوالا وبشدت قواعد
اياس عدي يهوى يقينا بانك
كذلك ابر سيننا قاعد الس ناحر
يري ما حوى الميزان من كل محبت
وتالي كتاب الله صار مقدما
يقال له اقر وارق ما كنت قايلا
اجباي ولي العزمنا ولحننت
نحبت لمن يلهو بما ليس باقيا
فحي متى نبي بيوتا شبيدة
الهي تحقق فيك ظني وان اكن
واجر علينا اللطف في كل لحظة
اقلني اقلني واعتفري ما مضى
ولا تخزني في موقف الخشوع اعطيني
قد مت وما قد مت زاد من التقى
وبالرسول الغر الكرام متابعا
فيا سيد الرسل الكرام ومن انى
وانداهم كفا اذا احصر العطا

له
ادبر الذوق
تالي واثقا
عليها الدنيا
ايناه اياها
فانتم منها
فانتم منها
فكان من
الغادر

وصار منى من كنت احبته بخدا
برني مات البياغضون لنا غنيا
وهيها لا اصغي الى لائى ذنا
اساعد في سعدى ذلام ولينا
بما قد جنوه من ندامته حسنا
وسل سورة الاعراف عن ذلك المعنى
يرحم في الاخرى بالعمالك لوزنا
وان كنت قد حققها الشرح والتنا
اذ الم تكن تقوى الاله له ركننا
اوليس فما جدى ذكاه وما غنى
على كل ما جرى للبراع وما سنا
وبالا عليه لا يقيم له ق رنا
وما عرفت تلك العلوم له ذهنا
فقد خربت في العقبى من الاجر الاسنة
وننوى فعال الصالحين ولكننا
فيهدهم ما بقي ويعبر ما يغنى
واعمارنا منا تهدي واوما ثينا
منسيتا فقد احسنت في جود الطنا
وزدنا هدى انا الى ربنا هدا
ومر بما ترضاه منا واما
كتابي فضلا من ايا دية باليمن
افوز به لكننا بك امسكنا
لما فرض الختار فينا وما سنا
بخير كتاب اعجز الانس والجنا
فاعطى وما اكدي ومن وما سنا

عصفون اخبار الرسول سپس بر خا طراف فان حدود متون و اسانید و مستحقان و او این معاجم و مسانید
 و متطلعان قواع و معارج روایات و شیوخ و تفسیران مقادیر محکم و منسوخ و مراعیان مدارج محفوظ و معروض
 و متدریان منافع طرق مقطوع و موقوف مرفوع باد که فنون اصول جمله علوم و انبیه جمیع منطوق و منهوم
 هر چند غریب نظریا و عزیز و لهاس است آنا سجاد آن علم اصول حدیث بشیر و نذیر و فن اساس سنت مطهره
 و پذیر علمی گرامی بایه و صنعتی بلند پایه و فضیلتی نمایان و نجی شانگان است بدست هرفلس که آمد پادشاه
 ملاک ایمان گردید و با هر که از فقره آشنایند اورد از پستی جبل و ضلالت با وج علم و هدایت رسانید معنی
 این علم علم تحول فضلا است و عارفش اکمل زمره علماء و هر که جاہل از وی است او دن جو که ضعیفا
 رجال است و در انجمن نبلا مضطرب البال و متروک القال هر چند خود را افضل فضلا گیرد یا اکمل کلام شمارد
 و کیفیت کبی مزاولت این فن شریف و مهارت این صنع منیع کاری از پیش نمیرود و بدون تثبیت
 با ذیال این علم لطیف تسک لبسن علی و جها صورت نیکیه و اعمال ترجیح و تطبیق و ادراک خواص تنقید
 تدقیق و وقوف بر ایاضات معان النظر و شعور بتلویحات نخبه الفکر و حل عقود استخراج و استنباط و استفرغ
 جهد در تنقیح مناط جز با استعمال این اصل صیل و بنیان جمیل دست بهم ندهد و استکشاف جذبات اسرار
 و استطلاع معضلات افکار و زیادت بصیرت بفروع و مزید خبرت بمسائل موضوع و مرفوع غیر از طبع
 اصحاب انظار غایره و آرباب افکار صائبه سبحانه این بحر زخار و سیاحان انبیه این دار پر انوار بر رو
 کار نیاید و این فن اصول با چنین عرض و طول که حصر حصول مامول ارشاد فحول بروی است هنوز چون
 نسخہ الکیما نا پیدا و همچو بالها و عنقا و کرم خنقا جلوه پیر است خصوصا در مملکت عجم لاسیما در سمرقند هندوستان
 کتابی درین فن مبارک که محول علیها بل علم و سهل التناول باشد معلوم و متداول نیست با آنکه حاجت علماء
 دین بسوی آن داعی و رغبات طلب علم بهر سانیدنش ساعی اگر چه بعضی رسائل مختصره و درایقات مقتصره و زیان
 تازی در بعضی زوایا چون جبا یا موجود باشد اما از غایت ایجاز و تحمل مرام است و تحقیق حق دران تحت اللثام
 بتار علی ذاک نظر با شاعت اصول دین اسلام و تحمیر محافل علماء اعلام بقضط اقوال صادقه و ربط مسائل
 و اثقه و تشید سبانی سنت غرر و تزئیف نتائج آرا از جناب مستطاب علی القاب عارف لصوص سنت و کتاب
 حافظ حدود و روایات مضبوط قیود و ثقات جمیل الرحمة عرفات الهیه منتسب باب الکعبه مواهب انبیه
 را غیب مفردات کلام ربانی امام اکرمین مہمانی و معانی متعدد مجامع سنن مطهره مخزن مسائل مشکو
 یحیی بن معین علوم جرج و تقدیل نوادی تقریب ارشاد و تکمیل شش خانی منہج اعدل ابن القیم بدی مثل
 تشوکانی صنعا افضل و کمال حافظ ذہبی میزان الاعتدال خطیب منبر ارشاد و هدایت حاکم مملکت روبات

و در اینست و آسپه عقد سانسید کرام اخلاق شتهای سلسله حقائق انفس و آفاق تحقیق الاخبار فضیلت و شرف
 نبیل الاوطار سیادت و نبالت آتام جامعه موحیدین مقدم زمره متبعین این جریب حلقه معرفت علوم تفسیر
 ابن کثیر مدرسه فنون حدیث یشر و نذیر فتح البیان تفسیر و تزییل مسکات الختام احادیث و تاویل آعمی بهر سید
 الشریف الامیر بدر المله النیر الذی الجود و القادر لواب و الاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن
 خان صاحب بجا در بارک السدی ایامه کما بارک فی الاول و زاده بسطه فی العلم و لعل و الغنی و التقوی اید
 بخود الارضین و السموات و حفظه عن جمیع المکاره و التبعات این کتاب برکت نصاب کامل الاحتساب می
 منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول تالیف نمود و عوایصات سائل و نفایس سائل
 فن اصول حدیث را در آن عبارت سهل متنع تخفیف فرمود و بر وجهی در شمه تحریر بلوغ و تهذیب کام کشید
 مبتدیان صادق الطلب از عضون اباق و فنون مقاصدش بهره وافی ستانند و منتیان کامل الصناعه
 از ابواب و فصول حل مشکلات خویش سازند قدر این نعمت غیر مترقبه عظمی کسی شناسد که سیاحت بجای این
 علم بر مرکب انظار و قیقه کرده باشد و حکامات این غنیمت بار و کبر بر کسی دانند که شطری از عمر عزیز خود و تقیه
 سیاحت عوینه این فن بسر آورده بود و چرا نباشد که وجود این لشیره جامعه مفیده درین قطار عجم زبان سلیس
 فرس یکی از اعظم نعم الهی و تائید برکات رسالت پناهی است همانا این کتاب هدایت نصاب نه چنان بوده است
 که باریاد صفات کاشفه افتقاری بهشته باشد یا بعطف البیان لغوت صادقه استطاری مجموعه فنون حدیث
 اگر بخنی و حق پسندی است و خزانة عاخره جواهر و اهر و اشنندی مقدم فتح الباری است و خاتمه ارشاد الساری
 نص صحیح تنزیل اجتهاد است و دلیل صریح کتاب انتقاد تا تم که مقلدین آرا رجال است و شیون خانه نایه
 عقول اقبال و اقبال سلاح اصحاب بدت و توحید است و سومان روح زمره تقلید قصب السكر خمره تحقیق
 و اجمال المطر حدیقه تدقیق سویدای دل و دوا وین محدثین است و حاصل تحقیقات محصول یمیر وین تفصیل اجمال
 نخچه حافظ ابن حجر عسقلانی است و اجمال تفصیل مؤلفات ایمی یانی منقح تفحیح الانظار ابن وزیر است و موضح توضیح
 الافکار ابن امیر منتقد باعث حثیت ابن کثیر است و مناج بر کاتب تحقیق ابن ابیر جان تقریب لواوی است
 و ایمان تدریب الراوی پیش از آنست که فی ظالمی کج زبان لب به شنایش کشاید یا بطا و نامه تنگ مید
 نهمه و صفش سراید بان و بان حفاظ سانسید و معاجم در و ان و تاریخ و تراجم و شنه کامان و ادوی استجارت
 و غار بیا خلیگان و شت سماع و روایت اگر نقد جان در خریداریش در باز ندنسیه بقدر عوض کرده باشند
 و عار جان معارج اصول و ناچان مناج منقول اگر دمی بفرغ خاطر زیر سایه طوبای معارف و طعش
 بیاسیند نقش باید تالیفات گشتگان از صفح سینه هر گنجینه بزد ایند حیف از قدر لغت شناسی است که

از راه جملی جمله صلوات بر این گنجشاکان را با وجود قدرت راگان از دست دهد و این دولت
بنی زوال را با وجود رحمت ذات بد زبیب گوش و گردن معلوم خود سازد و یاری احمد تعالی که با این همه
عسرت از بان صافی و قلت ضما نیز تاقیه و فقدان سرایه تمیز و الغدام علما و بزرگواران و تفرص نجات الهیه
در بسیاری از دلهای اهل اتباع باقی است و هم عالییه صاحبان و ارادات صادقین و شیخگان سنت
نبی آخر الزمان معلوم بر معارج ادرک علوش عاج مورقی باقی حال این مجموعه فضل و کمال بقصد سعادت مدحنا
نصف انتساب فرزانه یگانچه هر فرد زمانه تهر سپهر جهان داری تا جدا کشور کامکاری اساس محکم چاه و کنت
قیاس منتهی عدل و نصف خزینه دولت و اقبال گنجینه شرف اعمال تربی و ساده امارت کبری آونگ
نشین ایوان دولت عظمی متنازع کتاب آمال و امانی منتجع مفاخر و آثار نوع انسانی حامی یمن بقیار تاسیج
بدع ظلماء و عزت بخش زمره موحیدین و رفیق شکن جامعه مبتدعین قاصع آثار ظلم و فساد موسس اساس عدل و داد
مروج مجامیع سنت مطهره نبویه شیع دو اوین کتب اسلامیه عالییه الهمم و النیه النعمه بحر سخا و کرم خبیه و نخبه نبی آدم
حضرت نواب شاهجهان میگیم بلقب رئیس دلا در اعظم طبقه اعلائی ستاره هندی ادام الله عزما و اقبالها
ما غر القمری و ترغم در بلده بھوپال حمیه و رسنه و زده صد و نود و دو و هجریه با اهتمام مہتمم مطبع ریاست علیہ
جامع صفات سنیه و ملکات بھیمه مولوی محمد عبدالحمید خان عافا هم الرحمن و تصحیح کامل مستغنی عن الغریزہ
و مستوعب فواصل پسندیده مخزن فوائد بی عد و عواکد لا تقف عند صد مولوی سید و الفقار احمد
بھوپالی نقوی سلمہ اللہ العالی الولی و شرکت نظر ثانی متقن نجد و الفضل المتمدن مولوی محمد عبدالصمد پشوری صا
المد عن کل شد و در و کتبت قلم جواهر شمس سرا یا زبیب و زین بری از هر صفت و شین منش احمد حسین
صفی پوری حفظ المد عن کل غوائیه و غوی و مطبع شاهجهانی مجلیه النطباع محل گشته و بانضمام تواریخ و تحمیل
روفق و بالا گرفت

قصیده بدیعه تاریخ ختم کتاب فزوده کلک گوهر سنگ نام ختم شویایان

شاعر بدیع الزمان حافظ خان محمد خان صاحب سلمہ القدیر

شوق بالی که دلم را بگزارش که راز	مشکل آمد بسراج سعانی پرواز
ما و دل بر دن نیز نگ ادای معنی	قلم باست درین راه محبت غماز
عمر من این سخنم بر و بخواب غفلت	سخن من بود افسانه شبهای دراز
بسکه بویال بر از گرمی گفتار نیست	و گیری جوان من دل آفته و آرزویش

قلم را بسر صفحہ حسرامی نمود
 مددای خامه بهستانی الفاظ است
 مان سروسر برگ راوت که کشیم پرو پا
 ای فلک تو چه بلائی که مرا آزاری
 بر صید یق حسن خان بهادر که مدام
 آن جنیت کشن قلم امارت که سزد
 همتش سیل نماید چو بسوی اعدا
 آفتابی کند از ذره خاک نشکفت
 کی ز میح و گران حرف زندمش
 بنوشتیم ز اخلاص هزاران بسته
 با وجو و حسن چنین قول ز بیمه علی
 عیادینت عجب نیست دل ز جویتان
 قلم او که بود مثل خنجر خسته
 علماء را بتکذبه نشاند به ادب
 وانه خرمن کند آید چو بسوی تفصیل
 خلد کش مانی ارتنگ طراز معنی
 قلمش نادره زالی رقم است و گد
 سیرم آن قصد که گیسوی صفائی برینا
 بتجاسی جنابش بگرایند بصر
 آنکه از بهر طلک کاری هر صفحہ او
 ای بهین سحر طرازی که نظیرت بود
 ای که گر نشین از وصف عظیم تو سند
 غیره و انبشای شنائی تو بفرما بچهر
 دیگران راست بصدق سخن گفتن نغز
 تا بهیچ تو کین مشت زبان گردانی است

ق

رقص طائوس بر تریست زین گلشن نان
 مددای فکر بگمای معانیت نیاز
 مان پروبال عقیدت که نایم پرواز
 داوراست نهی پرو و هم بنده نواز
 قلمش سحر طراز است و بیانش اعجاز
 کاسا نخله دوش بنده خط و رنگ تا
 طبع عالیش گراید چو بسوی اعجاز
 عجبی نیست اگر گیت براید بفرات
 چون صدادردها به تنگ حقیقت ز مجاز
 بسیر و بچهره مدح بگام ایحیاز
 که اگر باقون ساز ندو خود باجه ساز
 شکنج خم گیسو بکشد گر آواز
 رقم او همده از دست خرمش خمره ز
 فضلارای تعلید فزاید به نیاز
 خرمن از دانه کشد که بناید اعجاز
 بگز ارای نقشست که می گردد بهار
 رقص پرده کشائی سخنش آید باز
 شاه آرای بیان آید مانع انداز
 بتجاسی کتابش بفرایند در آزار
 ز خوشید برانست که آید بگداز
 رای همین بنده نوازی که نداری نیاز
 ای که نظم من از مدح شریف ممتاز
 غیره و انبشای شنائی تو بفرما بچهر
 آن شهیرست که بخوبی کشاید آواز
 آسمان نیز آنست که گردد دوساز

کفته امسال کتاب تو که منج نام است
از لی اصل حدیث شد اورنگ حجاز
شماره ۱۲ هجری

ایضا تاریخ و تالیف از متابع طبع عالی منتفی احمد علی احمد یحیی طاب ثاب یا مهم والیالی *

<p>خدا بود و بس هیچ چیزی نبود خدا خالق ماست و ز خلق پاک همچو این خدائی جهان آفرین از آنچه ستایش کنم برتر است درود فرستم بجان نبی کلام خدا را بدل جاویدم اگر یک جهان بگرد بگرد ز دنیا بریدم که تا هیچگاه درین شهر شاعر چو پرسد کسی مرا مع آل نبی طینت مست بفضل خدا چون قلین شدم شریفی که برتر ز نذر افتخار امیری که در شش نهاد من است چو این نظم من خاطرش خوش کند باین جا نگاست که امر و نه است درین میر لیکه و کار آگین سراپا صورت خلیق حسن * جوان مرد و ذبیحاه و قدسی نش درین شهر بچو بال فرمانده جهان بطوان مصافح سخن</p>	<p>بکیا بر آمد وجود از عدم قدیم است و از وی حدوث ز قدم ندارم خدا یکدجده برم ره عجز و بیچارگی بسپرم پی آل اطهار و اصحاب هم حدیث نبی را بجان بشنوم مراد نظر از پرگاه کم نکو بد کسی حلقه را بر درم بگویم که ای جان من خود بنم سخن میکند موی موسی تنم همه مدح ایشان قلم نیز نم ز راحت سرای ثریا قدم کو اکب سپاه و سپردن چشم بشکرانه در سجده تارک نهم بزرگان خود را قدم بقدم بیکیت او دین و دنیا بهم سراپا محسم با طفت و گرم ستوده شمال حبیب الشیم زال نبی سید محترم بکیوان زنده در رفاه و علم</p>
---	---

<p>ز آیات مهر خدای آسید جمیش طباشیر صبح کمال انامی بحراب دین نبی نظیرش نیابی میان عرب بهر دستانی که گیر دستم درین صفر رخ سعادت نشان بتالیف و تصنیف اسفار دین یکی نامدار است مینو نگار قوی و ضعیف و صحیح و حسن تجسس کنان سال تاریخ را بستم نیتا و سر رشته</p>	<p>ز دیوان لطف ازل یک تم دلش معدن گونه گونه حکم چراغی بشکات بیت احرم مثالش نه بینی درون عجم مرصع نگار و جواهر قسم وجود و شریفش است متعظم خدا داد و توفیق و نصرت بهم اصول حدیث نبی ز در قسم ازین نسخه گرد و مینو زحم با کفایت آفاق گشتی زوحم بی سال مقصود دینی پیش و کم</p>
<p>بناچار گفتم من ز روی چاره اصول حدیث آمد اندر رستم</p>	
<p>بسم الله الرحمن الرحیم ۲۹۲ هجری</p>	

صحت نامہ منہج الوصول الى اصطلاح احاديث الرسول ﷺ							
صفحہ	نطر	خطا	صواب	صفحہ	نطر	خطا	صواب
۳	۵	سبعہ عشر	سبع عشر	۴۵	۲	از انجلہ	از ان جلد از
۴	۷	واشقاء	واشقاء	۴۷	۱۲	بنیۃ	بنیۃ
۵	۴	معرفت	معرفت	۴۸	۱۰	اسولۃ	اسولۃ
۷	۱۱	بائتہ	بائتہ	۵۰	۱۷	وشبہ	وشبہ
۱۰	۲۵	ومعنی تواتر	ومعنی تواتر	۵۲	۵	یرووہ	یرووہ
۱۲	۱۶	کتب	کتب	۵۴	۱۸	عنفت	عنفت
۱۸	۱۸	مفید	مفید	۵۳	۲	من نفی	من نفی
۲۱	۲۱	شبہ	شبہ	۵۷	۳	وماک	وماک
۱۷	۲۵	آخری	آخری	۱۹	۱۹	اور	اور
۲۰	۲۳	چار	چار	۵۷	۳	اگر اجتماع	اگر اجتماع
۲۴	۵	دین وضبط	دین وضبط	۸	۸	فلان عن فلان	فلان عن فلان
۲۵	۲۲	ویجدہ	ویجدہ	۶۲	۶	آذر	آذر
۲۶	۳	بخاری وسلم	بخاری وسلم	۶۳	۱۶	روایت	روایت
۲۷	۱۵	باباتی	باباتی	۶۴	۳	التحیانیۃ	التحیانیۃ
۲۸	۱۸	ومن	ومن	۶۹	۶	بڑا	بڑا
۳۰	۸	بان	بان	۷۰	۲۳	یاخیر	یاخیر
۳۱	۱۷	عمر و	عمر و	۷۱	۷	لاعدوی	لاعدوی
۳۲	۱۰	تلقییم	تلقییم	۷۲	۲۵	آنها	آنها
۳۳	۲۰	صحیح	صحیح	۷۳	۶	تحریر	تحریر
۳۴	۷	صحیح	صحیح	۷۹	۱۵	ابن اثیر	ابن اثیر
۳۵	۲۵	نوشتہ اند	نوشتہ	۸۰	۹	با اسکان	با اسکان
۳۶	۳	بہا و	بہا و	۸۱	۱۲	وانی	وانی
۳۷	۸	چہار	سہ				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۸۲	۴	قال قال	قال	۱۱۱	۲	صدوق	گویند صدوق
۸۳	۲۳	للاذ	الشاذ	۱۱۲	۲۲	و کذا	کذا
۸۴	۱۲	بعید	بعید	۱۱۳	۳	الرأی	الرادی
۸۵	۲	ای تو بیع	ای تو بیع	۱۱۴	۲۳	ذ	اذا
۸۶	۱	عینیه	عینیه	۱۱۵	۲۰	راوی	راوی او
۸۷	۲	ع	ع	۱۱۶	۱۵	و وثیق	و وثیق
۸۸	۲۱	احدما	احدما	۱۱۷	۱۹	الداعیه	الداعی
۸۹	۱۳	در سفیان	در سفیان	۱۱۸	۲۴	الداعیه	الداعی
۹۰	۱۹	قرأت	قرأت	۱۱۹	۱۲	لم یقویه	لم یقویه
۹۱	۱۲	عینیه	عینیه	۱۲۰	۱۵	یکون	یکون
۹۲	۹	اسم	اسم	۱۲۱	۲۱	اربعه	زائعه
۹۳	۲۴	مرو	مرو	۱۲۲	۱۷	آرای	آراء
۹۴	۱۵	یقشع	یقشع	۱۲۳	۴	نفع	نفع
۹۵	۲۳	الغرة	الغرة	۱۲۴	۶	محاسب	محاسب
۹۶	۱۲	ایه	ایه	۱۲۵	۱۰	گفته	گفته
۹۷	۱۹	الثقات	الثقات	۱۲۶	۷	انز	از
۹۸	۱	وبن عمر والحاص	بن الحاص	۱۲۷	۷	قرأت	قرأت
۹۹	۲	فیما	فیما	۱۲۸	۲۴	لما شتیك	لما شتیك
۱۰۰	۳	ذكره	ذكره	۱۲۹	۱	تزود	تزود
۱۰۱	۶	عدوله	عدوله	۱۳۰	۶	بفدان	لفلان
۱۰۲	۲۴	مستم بالوضع	نقطه مستم بالوضع	۱۳۱	۶	العلوم	العلوم
۱۰۳	۱	وما كذاب	وما كذاب	۱۳۲	۲۵	يضاد	يضاد
۱۰۴	۱	او و نه	او و نه				

صوفي	خط	صواب	صوفي	خط	صواب
١٣٧	١١	ماده	١٤٢	١١	البراز
١٣٨	١٢	البحر	١٤٣	١٢	مشتبه
١٥٠	٢٥	شبهه	١٤٣	٢٣	واحد
١٥٥	٢٠	فلا يسقط	١٤٣	١٤	جيب
١٥٦	٦	چهارم	١٤٣	١٤	بن بختية وهي امه
١٥٦	١٤	التنبية	١٤٣	١٤	والبوه
١٥٦	٦	مخضرين	١٤٤	٢	عمر بن زاده
١٥٦	١٠	وزيدة	١٤٩	٥	الكنية
١٥٨	١٥	ازدي	١٨٠	١٩	آذان
١٥٨	١٩	وگفته	١٨١	٩	مكروه
١٥٨	٢٥	اوراك	١٨٣	١٢	بن عتيق
١٦٢	٤	فبغضى	١٨٤	١١	التنبية
١٦٣	١	لكفتيكوه	١٨٥	١٠	عسيف طخو
١٦٣	٥	موثوقون	١٨٥	١٥	ابى رباح
١٦٣	٦	النبيين	١٨٥	٢٥	ساد
١٦٥	١٦	سأله	١٨٨	١٠	ايها
١٦٥	٢٠	واربعون	١٨٩	١٨	ذكر تاريخ
١٦٥	٢٣	كثيرة	١٩٣	٨	صفاء
١٦٩	٢١	ضيزى	١٩٣	٢٥	وول
١٦٩	١	اديس	١٩٤	٨	زجر
١٦٩	٤	وحين	١٩٤	٢٢	فرقة
١٦٩	١٣	لا توجد	١٩٨	٢	بنشيند
١٦٩	٢٠	وكنية	٢٠١	١٦	شمار

صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
ذاصغر	ذاصغر	۸	۲۱۶	اولی تر	اول تر	۴	۲۰۳
یصعبهم	یصعبهم	۱۶	۴	مختصر	مختصری	۱	۲۰۸
امیر	ایمیر	۲۵	۴	وگیزان شیخ محمد اکرم	وگیزان محمد شمس	۱۲	۲۱۲
زکریا	زکریا	۱۹	۲۱۹	بن عبد الرحمن المکی			
فقلت	قلت	۱۲	۲۲۰	مسبی سامان النظر			
المصطفی	مصطفی	۳	۲۲۱	فی توضیح نخبه افکار			
تسمیه	تسمیه	۶	۴	و این امر مزین است			
هتدا	هتداوا	۱۶	۴	وگیزان محمد شمس			
اعطی کشتی	احسن کشتی	۱۳	۲۲۲	یعنینی	یعنینی	۱۳	۲۱۳
جبلت	جبلت	۱	۲۲۴	الصلوات	الصلوات	۲	۲۱۴
والغدام	والغدام	۳	۴	اشار	آشایار	۱۵	۴
بی عد	بی عد	۱۲	۴	افضلهم	افضلهم	۱۶	۲۱۵
تالیف	وتالیف	۴	۲۲۸	افضلهم	افضلهم	۴	۴
				یبتقی	یبتقی	۴	۲۱۶

CALL No. { ۲۹۶۹۳۱۱
 ۴۰۴۶۰۰
 ACC. No. ۹۹۲۳
 AUTHOR..... میرزا حسن خان
 TITLE..... منتخب الوصول الى اصلاح احاديث الرسول

۳۲۱ ص ۹۹۲۳ ۲۹۶۹۳۱۱
 منتخب الوصول الى اصلاح احاديث الرسول
 Date No. Date No.
 ۶۰

MAULANA
 AZAD
 LIBRARY



:-RULES:-

ALIGARH
 MUSLIM
 UNIVERSITY

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.